

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صفحه ۲ سفید باشد

بنای بندگی، صفای زندگی

(جلد دوم)

سید محمد ضیاء آبادی

ضیاء آبادی، محمد، ۱۳۰۹ -

بنای بندگی صفای زندگی / محمد ضیاء آبادی.

تهران: مؤسسه بنیاد خیریه الزهراء (ع) ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ج

978-600-170-035-4

فهرست نویسی بر اساس جلد دوم، ۱۳۹۱.

بندگی (اسلام)

تقوا

عبادت در قرآن

اخلاق اسلامی

۱۳۹۱ ۸ پ ۹ ض / ۲ / BP۲۲۵

کتابخانه ملی ایران

۲۹۷/۴۶۴

۲۷۶۵۹۶۴



بنای بندگی، صفای زندگی (۲)

مؤلف: سید محمد ضیاء آبادی

ناشر: انتشارات بنیاد خیریه الزهراء (ع)

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۱

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۴ - ۰۳۵ - ۱۷۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸

لیتوگرافی: موعود

قیمت: ۳۹۰۰ تومان

چاپخانه: گیتی

نشانی: تهران - کارگر جنوبی - چهارراه لشگر - خیابان شهید

معیری - کوچه ارجمند - پلاک ۴

تلفن: ۵۵۳۸۰۵۳۴

چاپ و تکثیر این کتاب با حفظ محتوا، رعایت کیفیت و ملاحظه ی موارد ذیل برای دلسوختگان و علاقه مندان به

گسترش معارف دینی با اخذ مجوز کتبی از دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء (ع) بلامانع است:

۱. در هر نوبت چاپ، تعداد ۱۰ نسخه به آدرس انتشارات بنیاد خیریه الزهراء (ع) ارسال شود.

۲. هر گونه تغییر در محتوا و کیفیت ظاهری با اجازه دفتر امور فرهنگی می باشد.

۳. مطالب فوق در هر نوبت چاپ درج شود.

۴. در قیمت گذاری هماهنگی لازم به عمل آید.

مقدمه‌ی مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و الصلوة على رسوله محمد و آله الطاهرين؛
کتاب حاضر مجموعه سخنرانی‌های هفتگی است که این
حقیر شب‌های سه‌شنبه در مسجد علی بن الحسین علیه السلام طی
سال‌های متمادی بر محور مباحث معارفی و اخلاقی داشتم
و به صورت جزوه‌هایی به نام «صفیر سعادت» منتشر می‌شد.
اینک همان جزوه‌ها به همت والای سروران عزیز محترم
متصدیان امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء علیها السلام گردآوری و
تنظیم شده و به صورت این کتاب در دسترس علاقه‌مندان
به معارف دینی قرار گرفته است.
ضمن شکرگزاری به درگاه ایزد منان، از زحمات مخلصانه‌ی
آن برادران ارجمند تقدیر و تشکر می‌کنم و توفیقات
روزافزونشان را در نشر معارف دین از خداوند متعال
مسئلت دارم.

سید محمد ضیاءآبادی

بهار ۱۳۹۱

مقدمه‌ی ناشر

در اهمیت اخلاق و تهذیب نفس همین بس که مولای متقیان حضرت علی علیه السلام در یکی از کلمات دُرربار خود آن را مایه‌ی رستگاری و سربلندی دانسته فرمودند:

لَوْ كُنَّا لَا نَرْجُوا جَنَّةَ وَلَا نَخْشَىٰ نَارًا وَلَا نُوَابِئًا وَلَا عِقَابًا
لَكَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نُطَالِبَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَاتَّهَاهَا مِمَّا
تَدُلُّ عَلَىٰ سَبِيلِ النَّجَاحِ. (مستدرک الوسائل/ ۲/ ۲۸۳)

بر فرض که امیدی به بهشت نداشتیم و از آتش جهنم نمی‌ترسیدیم و بیمی از عذاب الهی و انتظاری هم برای ثواب او نداشتیم، هر آینه شایسته و سزاوار بود که ما در پی کسب مکارم اخلاق برمی‌آمدیم؛ چرا که فضیلت‌های اخلاقی، راهنمای ما به راه رستگاری و سعادت خواهد بود.

خداوند رحمان را عاجزانه و عاشقانه سپاسگزاریم که ما را توفیق آن داد که هر دوشنبه پس از نماز مغرب و عشاء مشتاقانه خوشه‌چین خرمن فضیلت مباحث ارزنده‌ی اخلاقی عالم ربّانی حضرت آیت‌الله ضیاء‌آبادی (مدظله‌العالی) در مسجد علی‌بن الحسین علیه السلام باشیم و به فراخور حال و استعداد خود بهره‌های لازم را اتخاذ کنیم.

این مباحث به صورت جزواتی تحت عنوان «صفیر سعادت» عرضه می‌گردید. جلد اول آن در بهار سال ۱۳۸۹ منتشر شد و اکنون به یاری خداوند متعال ذیل عنایت ولیّ الله الاعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) جلد دوم آن با همان عنوان «بنای بندگی صفای زندگی» به زیور طبع آراسته گردید.

امید آن که حق‌طلبان و فضیلت‌دوستان با مطالعه‌ی عارفانه‌ی این کلمات نیروی معنوی لازم را برای تقویت ایمان و انجام عمل صالح به دست آورند و با کسب کمال ایمانی به حیات طیبه‌ی قرآنی نائل گردند. ان شاء الله

دفتر امور فرهنگی

بنیاد خیریه الزهراء علیها السلام

بهار ۱۳۹۱

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

صفای زندگی

بخش اوّل

۲۱	گفتار اوّل: رهایی از ظلمات
۲۱	نور و ظلمت در قرآن کریم.....
۲۳	روش انسان‌های مؤمن موحد.....
۲۵	شرط لازم برای رسیدن به کمال.....
۲۶	موعظه‌ی مرد روشندل.....
۲۸	علمای شیعه حافظ عقاید امت اسلامی.....
۲۹	عمرگراّنهای عالم ربّانی.....
۳۱	گفتار دوّم: مراتب نفس
۳۱	خودشناسی در بوته‌ی فراموشی.....
۳۲	مراتب نفس از منظر قرآن.....
۳۶	چرا به مراد خود نمی‌رسیم؟.....
۴۰	شرایط لازم برای الهی شدن.....
۴۵	گفتار سوّم: دنیای مذموم (۱)
۴۵	سر درگمی انسان‌های کوردل.....
۴۷	خصوصیات دنیادوستان.....
۴۹	معنای دنیای مذموم.....

- ۵۲ هواپرستی، سبب کوردلی
- ۵۴ پیرمردی که شرابخوار حرفه‌ای شد!
- ۵۶ تأثیر زیانبار شراب بر روح و روان انسان
- ۵۸ **گفتار چهارم: دنیای مذموم (۲)**
- ۵۸ سبب ابتلا به اخلاق رذیله
- ۶۱ وظیفه‌ی ما، تهذیب نفس و پرهیز از اتباع هوی
- ۶۳ سقوط حتمی بر اثر گناه
- ۶۷ سرِ نورانیت چهره‌ی سحرخیزان
- ۶۸ اولین گام برای تقرب به خدای متعال
- ۷۰ **گفتار پنجم: سلامت قلب**
- ۷۰ پیام‌های متفاوت گریه‌ی کودک
- ۷۲ چرا اولیای خدا خوف و خُزنی ندارند؟
- ۷۴ دیدار با یکی از بندگان محبوب خدا
- ۷۸ تدبیر در قرآن وظیفه‌ی ماست
- ۸۰ اسیر شیطانی ولی نمی‌دانی!

بخش دوم

- ۸۳ **گفتار ششم: مراحل معرفت خدا**
- ۸۳ انسان، طالب کمال، دوستدار جمال
- ۸۵ سه مرحله‌ی خداشناسی
- ۹۰ مؤمن مشرک؟!
- ۹۲ کمال آفرینی عمل صالح
- ۹۴ **گفتار هفتم: قلب سلیم**
- ۹۵ شرافت انسان به روح اوست
- ۹۸ انسان، عاشق جمال، طالب کمال
- ۱۰۰ ناشناخته ماندن حقیقت انسان!
- ۱۰۲ هدف از آفرینش کائنات، تربیت انسان
- ۱۰۴ «الله» محور تمام حقایق در عالم

۱۰۶	روش انسان‌های مخلص
۱۱۰	گفتار هشتم: انسان قرآنی
۱۱۰	همه‌ی کائنات در خدمت انسان
۱۱۳	حضور کمرنگ قرآن عینی در زندگی ما
۱۱۴	هر انسان قرآنی شعبه‌ای از قرآن
۱۱۹	گفتار نهم: توبه‌ی فوری
۱۱۹	وجوب فوری توبه
۱۲۳	شرایط توبه‌ی مقبول
۱۲۶	توبه، تنها راه اصلاح مفسد
۱۲۷	پشیمانی قلبی و نزول باران
۱۳۳	گفتار دهم: حجاب غفلت
۱۳۳	غفلت قرآن پژوهان از درک حقیقت قرآن!
۱۳۶	لزوم بهره‌برداری از نیروی فکر و عقل
۱۳۸	سبب ناخوشایندی ما از برخی واژگان
۱۴۰	چند درس عبرت

بخش سوم

۱۴۵	گفتار یازدهم: مرگ دل
۱۴۵	توبه‌ی فوری از گناهان
۱۴۸	بررسی میزان تأثیر نماز بر قلب ما
۱۵۰	لزوم قطعی کسب معرفت
۱۵۰	معرفت قلبی منشأ عبادت واقعی
۱۵۱	رو به کعبه و قلبت و رای آن!!
۱۵۴	پراز هوئی، خالی از خدا
۱۵۵	تنها راه تکامل انسان
۱۵۸	گفتار دوازدهم: عبادت مقبول
۱۵۸	ترتیب طبیعی معرفت، محبت و اطاعت
۱۵۹	هدف اصلی از برگزاری مجالس اهل بیت علیهم‌السلام

- ۱۶۲ سبب اصلی انحراف از مسیر فطرت
- ۱۶۳ ترقیات معنوی در گرو تعقل و تفکر
- ۱۶۵ مبارزه‌ی اولیای دین علیهم‌السلام با عقاید خرافی
- ۱۶۷ برهان نظم به زبان ساده
- ۱۷۱ عامل نابودی اعمال نیک
- ۱۷۴ تحوّل دل با درخشش نور ایمان
- ۱۷۷ **گفتار سیزدهم: عید طبیعت**
- ۱۷۷ عید شما مبارک یعنی چه؟
- ۱۷۸ مبارک حقیقی چیست؟
- ۱۷۹ چگونه می‌توان مبارک شد؟
- ۱۸۰ کدام عید مبارک است؟
- ۱۸۰ معیار و ملاک ما برای جشن عید نوروز
- ۱۸۱ چرا زندگی ما مبارک نیست؟
- ۱۸۳ حسابرسی به انبار، حسابرسی به اعمال!
- ۱۸۵ **گفتار چهاردهم: طهارت دل**
- ۱۸۵ مغتنم شمردن فرصت‌های طلایی
- ۱۸۸ شیطان در کمین غافلان
- ۱۹۳ کمی به حال خود بیندیشیم
- ۱۹۶ سه آفت زیانبار
- ۱۹۸ **گفتار پانزدهم: ارزش انسان**
- ۱۹۸ وجوب فوری توبه از گناهان
- ۱۹۹ سه اصل اساسی دینداری
- ۲۰۱ در چه شرایطی انسان، انسان است
- ۲۰۲ نشانه‌های رستگاری انسان در قرآن کریم
- ۲۰۲ طاغوت کیست؟
- ۲۰۶ وظیفه‌ی تلاش برای معاش
- ۲۰۷ زیارت واقعی بر مبنای معرفت

۲۰۷	فقیه حقیقی کیست؟
۲۰۹	جملات نورانیت بخش امام رضا علیه السلام
۲۱۰	الف: کاهش عمر
۲۱۰	ب: ضبط اعمال
۲۱۰	ج: تسلط مرگ
۲۱۱	د: آتش پیش رو
۲۱۱	هـ: سرانجام نامعلوم
۲۱۳	گفتار شانزدهم: باطن نورانی

۲۱۵	توجه به یک نکته، مهم در فهم دین
۲۱۸	غسل روح با آب استغفار
۲۲۰	مراقب باشیم از چه کسانی پیروی می کنیم
۲۲۲	ثمره ی زیارت با معرفت حضرت معصومه علیها السلام
۲۲۳	گفتار هفدهم: عید نوروز
۲۲۳	مهم، عید انسانیت را جشن بگیریم
۲۲۶	حرکت تحویلی و بدون توقف عالم طبع
۲۲۹	سبب پیدایش غفلت
۲۳۳	گفتار هجدهم: تحصیل نور
۲۳۳	غرور، سبب روسیاهی در آخرت
۲۳۵	نابود شدن اعمال نیک به سبب حسد
۲۳۸	تأکید قرآن بر دو اصل مهم
۲۴۰	مهمترین عامل هدایت، اعتقاد به روز قیامت
۲۴۴	مواعظی از مولای متقیان امام علی علیه السلام

بنای بندگی

۲۵۱	گفتار اوّل: منصب امامت
۲۵۱	سخنان منصفانه و محققانه ی ابن ابی الحدید
۲۵۳	فضایل امام امیرالمؤمنین علیه السلام از نظر دیگران

- ۲۵۵ اجرای فرمان خداوند به دست مبارک امام علیه السلام
- ۲۵۷ امام معصوم علیه السلام منصوب از جانب خدا
- ۲۵۹ امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام مجمع تضادها

۲۶۳ گفتار: نمونه حیات برزخی

- ۲۶۳ شعار زیارت از شعائر افتخارآمیز شیعی امامیه
- ۲۶۶ اثبات حیات برزخی از نگاه قرآن
- ۲۶۶ مُردن، نابود شدن نیست!
- ۲۶۸ نمونه‌ای از آیات قرآن در خصوص حیات برزخی
- ۲۶۹ الف: تقاضای بازگشت به دنیا
- ۲۷۰ ب: مؤمن آل یاسین

- ۲۷۱ د: دیوبندی شهید
- ۲۷۱ ه: فرعون و آل فرعون
- ۲۷۲ و: قوم نوح
- ۲۷۲ سخن گفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله با مُردگان
- ۲۷۴ قدرت نافذ معصومین علیهم السلام در عالم برزخ
- ۲۷۶ سخن جالب رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب زیارت
- ۲۷۸ هادی بودن قرآن به شرط همراهی با عترت علیهم السلام

۳۸۱ گفتار سوّم: نعمت ولایت

- ۲۸۲ دو منبع اصلی برای کسب حقایق دینی
- ۲۸۳ ریشه‌ی تاریخی تفکیک قرآن از عترت علیهم السلام
- ۲۸۴ بیان مطلبی که سبب هدایت می‌شد
- ۲۸۸ تعبیر از نعمت به «دین»
- ۲۹۰ دین ناقص و ناتمام!
- ۲۹۲ منشأ بروز نفاق در میان امت اسلام
- ۲۹۴ کوشش خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیان حدیث ولایت

۲۹۶	معرفی جانشینان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
۲۹۹	نگرانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از امت خود
۳۰۱	گفتار چهارم: آثار معرفت
۳۰۱	اشرف عبادات
۳۰۳	از خودشناسی تا خداشناسی
۳۰۵	تبلیغ دین پس از کسب معرفت
۳۰۹	تفاوت ایمان زبانی با ایمان قلبی
۳۱۲	گفتار پنجم: ارادت به اهل بیت علیهم السلام
۳۱۳	چگونگی تحقق معنای امام و مأموم
۳۱۴	تفاوت تعلیم با تربیت
۳۱۶	صداقت در عبادت
۳۱۹	انسان، اسیر در پنجه‌ی یک قدرت قهار
۳۲۲	گفتار ششم: محب صادق
۳۲۲	میمنت مضاعف دو ماه رجب و شعبان
۳۲۳	هدف از تشکیل جلسات جشن و سرور
۳۲۵	پاسخ به یک توهم
۳۲۶	نشانه‌ی محبت اصیل
۳۲۸	خشم امام معصوم علیه السلام از محبان حرفی
۳۳۰	ماجرای محبت مرد روغن فروش

صفای زندگی

بخش اوّل

– گفتار اوّل: رهایی از ظلمات

– گفتار دوّم: مراتب نفس

– گفتار سوّم: دنیای مذموم (۱)

– گفتار چهارم: دنیای مذموم (۲)

– گفتار پنجم: سلامت قلب

گفتار اول رهایی از ظلمات

بسم الله الرحمن الرحيم

نور و ظلمت در قرآن کریم

در قرآن کریم روی کلمه‌ی «نور» و «ظلمات» تأکید زیاد شده و نشان می‌دهد که هدف از ارسال رسل و انزال کتب، بیرون آوردن انسان از ظلمت و وارد کردن او به نور است. در قرآن کلمه‌ی «انوار» نداریم، یعنی نور به صورت جمع نیامده ولی «ظلمت» به صورت جمع زیاد آمده است. ظلمات یعنی تاریکی‌ها. ظلمت جهل، ظلمت کفر، ظلمت نفاق، ظلمت فسق، ظلمت رذایل اخلاقی.

قرآن می‌خواهد انسان را از همه‌ی این ظلمت‌ها بیرون بیاورد، ولی «نور» مفرد آمده، چون «نور» یکی بیش نیست و او ذات اقدس «الله» است (جلّ جلاله و عظم شأنه) «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» نور مطلق تنها الله است و غیر او همه مخلوقند و ذاتشان نیستی است. هر مخلوقی ذاتاً «نیست» است و هنگامی که پرتوی از نور الله بر او افتاد «هست» می‌شود. وجود ما، ذاتی ما نیست، چون ذات ما «عدم» است. وجود مطلق و نور محض «الله» است و بس. هر چه که با او مواجه می‌شود، پرتوی از نور او بر آن می‌افتد و او هم بالعرض می‌شود نور و لذا قرآن نور است، پیامبر نور است، امام نور است. اما همه نوری هستند که پرتوی از نور «الله» بر آنها افتاده است. قرآن می‌فرماید:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾^۱

خدا ولایت بر مؤمنان دارد [و لایتش این است که] افراد مؤمن را از ظلمت‌ها

به سمت نور خارج می‌کند...

رسول خدا ﷺ نیز همین گونه است:

﴿رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾^۱

خدا، رسولی را فرستاده است که بر شما تلاوت آیات کند و مردم مؤمن صالح‌العمل را از ظلمات به نور بیاورد...

﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾^۲

خدا و فرشتگانش بر شما درود می‌فرستند تا شما را از ظلمات رهایی بخشیده به سوی نور رهنمون گردند...

آیه‌ی دیگر در نقطه‌ی مقابل آیات قبلی قرار گرفته است و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا صُمْ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ...﴾^۳ کسانی که آیات ما را تکذیب کرده‌اند، در واقع کرها و لال‌هایی هستند که در میان ظلمت‌های جهل و لجاج و عناد و خودخواهی به سر می‌برند، نه گوش شنوای حق‌پذیری دارند که ندای حق را بشنوند و بپذیرند و نه زبان حق‌گویی که اگر حقیقتی را درک کردند آن را با کمال صداقت و امانت برای دیگران نیز بیان نمایند.

در میان ما هستند افرادی که به زبان اظهار ایمان می‌کنند و شهادت به توحید و نبوت می‌دهند، اما در مقام عمل طوری عمل می‌کنند که گویی گوششان نسبت به ندای خدا و رسولش کمر است و صدای منادیان الهی را نمی‌شنوند و اگر هم فرضاً حقایقی را درک کنند، از آن جهت که آنها را مباین^۴ با اهواء نفسانی خود می‌بینند، برای حفظ منافع مادی خویش از بازگو کردن آن حقایق چنان خودداری می‌کنند که گویی زبانشان نسبت به بیان آن حقایق لال است. اینانند که در تاریکی‌های جهل و خودبینی و خودخواهی و مال و جاه دوستی متحیر و سرگردانند. ﴿صُمْ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ...﴾؛ حال آیا راه بیرون آمدن از این

۱- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱۱.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴۳.

۳- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۳۹.

۴- ضد و مخالف.

ظلمات کدام است؟ خود قرآن کریم راه را نشان می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۱

تنها راه مستقیم، عبادت خدا [به معنای واقعی آن] است.

یعنی آنچه را که خدا امر به آن کرده انجام دهید و آنچه را که از آن نهی کرده، انجامش ندهید که یگانه راه خروج از ظلمت‌ها و ورود به عالم سراسر نور و سرور و بهجت، عبادت خداست و لذا می‌بینیم خداوند متعال نردبان عروج پیامبر عظیم الشان خود حضرت محمد مصطفی ﷺ به عالم ﴿دُنِيَ فَتَدَلَّنِي﴾ ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۲ را عبادت معرفی کرده و فرموده است:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى...﴾^۳

منزه آن خدایی است که عبد و بنده‌اش را در یک شب از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی و از آنجا به عرش اعلا رسانید...

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد آنچه که زمینه‌ساز معراج پیامبر اکرم ﷺ بوده، موضوع «عبودیت» و بندگی‌اش در پیشگاه خدا بوده است نه موضوع نبوت و رسالتش و لذا نفرموده: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِرَسُولِهِ يَا بَنِيَّ» بلکه فرموده است: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾؛ چون بنده‌ی خدا بوده به معراجش برده‌اند.

در نمازهای شبانه‌روزی هم به ما دستور داده‌اند در تشهد بگوییم: «اشهد أنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» یعنی اول شهادت به عبودیت محمد ﷺ بدهیم و سپس به رسالتش و بدانیم که محمد ﷺ پس از طی مرحله‌ی عبودیت و بندگی به رسالت رسیده است، چون بنده بوده، نبی رسولش کرده‌اند.

روش انسان‌های مؤمن موحد

ما نیز موظفیم در هر شبانه‌روز حداقل ده بار رو به خدا بایستیم و بگوییم: ﴿يَا كَافِرُ﴾

۱-سوره‌ی یس، آیه‌ی ۶۱.

۲-سوره‌ی نجم، آیات ۸ و ۹.

۳-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱.

نعبد! یعنی خدایا! من عبد و بنده‌ی تو هستم در همه حال و در همه جا مطیع فرمان تو می‌باشم. منتهی در گفتار خود صادق نیستیم، اوّل صبح می‌گوییم: «ایاک نعبد» دنبال کار خود می‌رویم و انواع نافرمانی‌ها را انجام می‌دهیم و از مسیر بندگی خارج می‌شویم! باز هنگام ظهر رو به خدا می‌ایستیم و می‌گوییم: «ایاک نعبد» دوباره دنبال کار خود می‌رویم و انحاء معاصی را مرتکب می‌شویم، باز اوّل مغرب می‌گوییم: «ایاک نعبد» آیا این راه و رسم دروغگویان استهزاگر نیست؟ آیا این هواپرستی در لباس خداپرستی به شمار نمی‌آید که خدا فرموده است:

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾^۱

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس خود را مطاع خود قرار داده... و به جای اینکه عبدالله باشد عبدالهوئ^۱ شده است، یعنی در همه جا و در همه حال اطاعت از فرمان هوای نفسش می‌کند. اکنون اگر ما اندکی در افکار و اعمال خود بیندیشیم می‌بینیم اکثراً مبتلا به بیماری اتباع هوی می‌باشیم، یعنی آنچه دلمان می‌خواهد دنبالش می‌رویم اگرچه آن، مورد نهی خدا واقع شده باشد.

امتیاز یک انسان مؤمن موحد از یک فرد کافر مشرک در همین است که انسان مؤمن موحد همه‌اش در فکر این است که خدا چه می‌خواهد اما آن فرد کافر مشرک همه‌اش در فکر این است که دلم چه می‌خواهد. انسان مؤمن موحد دست به هر کاری که می‌خواهد بزند ابتدا خدا را در نظر می‌گیرد که ببیند آیا خدا راضی به این کار اعمّ از رفتار و گفتار هست یا نیست. آنگاه آن کار را صرفاً برای امتثال امر خدا و جلب رضای خدا انجام می‌دهد بدون اینکه انتظار پاداش و تقدیر از احدی جز خدا داشته باشد.

او امیدش تنها به رحمت و لطف و عنایت خدا و ترسش نیز تنها از خشم و قهر و غضب خداست. این معنای عبادت و بندگی است و طبیعی است که چنین آدمی تمام سعیش این خواهد بود که تمام واردات مملکت وجودش، پاک و خالی از گناه باشد. از دریچه‌ی چشم و گوش و دهان و زبانش جز آنچه خدا می‌پسندد وارد نشود. دیدنی‌ها، شنیدنی‌ها، گفتنی‌ها و خوردنی‌ها همه پاک و منزّه از هرگونه آلودگی باشد.

۱- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۳.

در این صورت است که طی چند سال مراقبت در افکار و اخلاق و اعمال، روح و جانش از ظلمات کفر و شرک و نفاق بیرون رفته، منور به نور الهی می گردد و هنگام چشم پوشیدن از این دنیا، درخشان تر از ماه و خورشید آسمان وارد عالم برزخ و محشر می شود و با پاکان عالم محشور می گردد.

شرط لازم برای رسیدن به کمال

حال آیا وضع زندگی ما چگونه و عبادت ما به چه کیفیت است؟ آیا این عبادات ما توانسته است روح و جان ما را از ظلمات خارج کرده وارد عالم نور گرداند. آیا با این همه آلودگی ها که از دروازه های مملکت وجود ما به مرکز قلب ما سرازیر می شود از دیدنی ها و شنیدنی ها و خوردنی ها و... آیا می شود توقع داشت که قلبی پاک و منور به نور الهی برای ما باقی مانده باشد تا بتوانیم با خدا انس بگیریم و از نماز و دعا لذت ببریم این شدنی نیست.

الآن این چشم سر ما باز است و همه جا و همه چیز را می بینیم، ولی اگر یک پر کاه داخل آن شود، کور می شویم و هیچ جا و هیچ چیز را نمی بینیم. حال این همه کوه های گناهان و معاصی که از دروازه های چشم و گوش و زبان و دست و پای ما وارد قلب ما می شود، چطور ممکن است که چشم دل کور نشود و بتوانیم با آن، جمال خدا را ببینیم و از عبادت او لذت ببریم. این توقّعی نابجا و آرزویی حاصل نشدنی است. البتّه عالمان و آگاهان از حقایق در میان ما فراوانند اما علم غیر از عمل است ما همه در حدّ خود عالم هستیم و احکام دینی را می دانیم ولی عامل به علم خود نمی باشیم.

مردی خدمت امام سید السّاجدین علیه السلام آمد و چند مسأله پرسید و امام علیه السلام جواب داد.

دوباره خواست سؤال کند امام علیه السلام فرمود:

(لَا تَطْلُبُوا عِلْمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ لَمَّا عَمِلْتُمْ بِمَا عَمِلْتُمْ)؛

تا مطلبی را که می دانید و به آن عمل نکرده اید طالب علم به مطلب دیگر نباشید.

(فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ مِنْ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا)؛^۱

زیرا علم وقتی مورد عمل قرار نگیرد آدمی را از خدا دور می کند و بر

دوری وی از خدا می افزاید.

مریضی که به طبیب مراجعه کرده و طبق نسخه دارو گرفته ولی آن را مصرف نمی کند و علی الدوام از این طبیب پیش آن طبیب می رود و شیشه های دارو را جمع می کند، طبیعی است که او هرگز سلامت بدن نخواهد دید! اینک گویی ما هم مبتلا به یک چنین بیماری شده ایم علی الدوام از این عالم به آن عالم مراجعه می کنیم، مطالب علمی را جمع می کنیم اما آنها را مورد عمل قرار نمی دهیم! وقتی سخن از شرف و فضیلت علم به میان می آید، برخی ترغیب و تشویق می شوند و با جدّ تمام به تحصیل علم می پردازند و مرتب معلّم و استاد عوض می کنند و گویی شهوت علم طلبی در آنها پیدا می شود و ذهن خود را انباشته از علوم می نمایند، اما اثری از عمل به آن علوم از آنها مشاهده نمی گردد و گروه دیگر وقتی سخن از ذمّ و نکوهش عالم بی عمل به گوششان می خورد، از رفتن به مجالس دینی و نشستن در پای منابر و استماع مواعظ خودداری می کنند که مبادا به شومی علم بی عمل مبتلا شوند. می گویند: از اوّل عالم نمی شویم تا زیر بار مسئولیت علم بی عمل نرویم و جهنمی نشویم. این هر دو گروه در اشتباهند و راه افراط و تفریط را پیموده، روز قیامت هر دو در عذابند. به آنکه دنبال علم نرفته می گویند طلب علم واجب بود، چرا دنبال آن نرفتی؟ به آن کسی هم که دنبال علم رفته ولی به علم خویش عمل نکرده است می گویند چرا عمل به علم خود نکردی، به نعمت بزرگ خدا کفران نمودی و آخرت را تباه ساختی!

موعظه‌ی مرد روشندل

آورده اند در زمان مهدی - خلیفه‌ی عباسی - مرد روشندلی پیدا شد و او را موعظه کرد و به او گفت: بیدار باش. این اسب و الاغ تو را خدمتکارانت تیمار می کنند و با حوله های نرم و لطیف گرد و غبارشان را می گیرند. آب سرد و زلال و خوراک پاکیزه به آنها می دهند و در نتیجه همه چاق و فربه شده اند و زیبایی منظرشان چشم را خیره می کند اما هیچ خبر داری که:

(دَيْنُكَ أَعْجَفُ قَاتِمٍ أَعْبَرُ وَاللَّهِ لَوْ رَأَيْتَهُ لَسَاءَكُ مَنَظَرُهُ)؛^۱

دین و ایمانت لاغر و مردنی شده و گرد و غبار آن را گرفته و تیره و تار شده است. به خدا قسم اگر آن را ببینی، از قیافه اش وحشت می کنی.

چه بدبخت است آن آدمی که اسب و الاغش را که مرکب موقت او در این زندگی موقت است فربه و چاق کند، اما دین و ایمانش را که مرکب همیشگی او در زندگی ابدی اش می باشد، لاغر و ضعیف و نحیف نگه دارد.

این ندای خداست که می فرماید: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ﴾؛ 'این حقّ شما بر من است که هدایتان کنم و کرده ام. ﴿إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛ 'من راه را نشان‌تان داده ام، منتهی شاکر و کافر بودن، به راه آمدن و کج رفتن را به اختیار خود شما گذاشته ام. ﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى﴾؛^۳

به شما هشدار داده ام که آتش سوزانی بر سر راه شماست.

﴿إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا...﴾؛^۴

ما شما را از فرارسیدن عذابی نزدیک هشدار داده ایم...

﴿...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾؛^۵

...[به یاد آورید] آن روزی [را] که هر کسی اعمال پیش فرستاده اش را می بیند و

آدم کافر می گوید ای کاش من خاک بودم [و این روز را به خود نمی دیدم].

چه خوب است انسان ساعتی از آخر شب برخیزد و آن موقع که دیگران در خوابند، چند دقیقه ای با خدای خود خلوت کند و اعمال آلوده ی گذشته اش را به خاطر بیاورد و همین آیات را برای خود در محضر خدایش بخواند و از روی شرمندگی با هر دو دست خود بر سر خود بکوبد و بگوید: ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾؛ ای کاش من خاک بودم و دیگر زنده نمی شدم که این اعمال شرم آور را در صفحه ی ذهن خود بخوانم. وای اگر روز جزا نیز با همین اعمال محشور شوم. امید از رحمت بی پایان خدا که تا نمرده ایم ما را مشمول غفران خود قرار دهد ان شاء الله.

۱- سوره ی لیل، آیه ی ۱۲.

۲- سوره ی انسان، آیه ی ۳.

۳- سوره ی لیل، آیه ی ۱۴.

۴- سوره ی نبأ، آیه ی ۴۰.

۵- همان.

علمای شیعه حافظ عقاید امت اسلامی

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

(عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ بِالتَّغَرِّ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيتَهُ)؛^۱

علمای شیعه‌ی ما، سرحدداران و مرزبانانند که بر سر مرز بین مؤمنان و لشکریان شیطان نشسته‌اند و جلو هجمه‌های شیاطین را که می‌خواهند اساس عقاید و افکار و اخلاق اهل ایمان را متزلزل سازند می‌گیرند.

در این مدّت طولانی غیبت کبرای حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تنها گروهی که توانسته‌اند مردم را با خدا و اولیای خدا مرتبط سازند و از گمراهی حفظشان کنند، صنف بسیار محترم علما بوده‌اند و راستی اگر علما نبودند، ما از چه راهی می‌توانستیم با اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله ارتباط برقرار کنیم و از تعلیمشان برخوردار گردیم. از احکام دین خدا آگاه شویم.

در طول این هزار و صد و اندی سال، علما بوده‌اند که اساس و پایه‌های اصلی دین را تحکیم کرده و با قلم و بیانشان به مبارزه با مُلحدان و منافقان و شبهه‌افکنان برخاسته‌اند و افکار و عقاید امت اسلامی را از ضلالت و انحراف محافظت نموده‌اند و جدّاً مرزبانان بصیر و امین دین مردم بوده‌اند و هستند. در صحنه‌ی محشر و روز قیامت نیز عالمان، مقام و مرتبه‌ای بالاتر از عابدان دارند، چون عابد تنها با عبادت شبانه‌روزی‌اش توانسته خود را از جهنّم برهاند، اما عالم با مجاهدات علمی‌اش توانسته جمعیت‌های فراوان از جهنّم نجات داده بر غرفه‌های بهشتی بنشاند.

به عابد می‌گویند: آفرین بر تو که خوب عبادت کردی، اکنون برو به بهشت، اما به عالم می‌گویند تو بایست تا از تمام کسانی که از علمت بهره‌برده به راه آمده‌اند شفاعت کنی و لذا او کنار در بهشت می‌ایستد و گروه گروه از امت را به شفاعت خود داخل بهشت می‌کند. سعدی هم گفته است:

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این فریق را

گفت آن گلیم خویش برون می برد ز موج وین سعی می کند که بگردد غریق را حالا بحمدالله آقایان علمای بزرگوار و مرزبانان امین و بصیر دین امروز هم در میان ما فراوانند. خدا برکات وجودشان را بر ما مستدام بدارد. ولی متأسفانه این بزرگان تا زنده هستند قدرشان در میان مردم مجهول است و آنچنان که باید شناخته نمی شوند. وقتی که از دنیا رفتند، تازه مردم می فهمند که چه دُرّ گرانبهایی را از دست داده اند. به قول آقایان بازاری ها ما تولید کم داریم از سرمایه می خوریم. یکی که می رود، جانشین ندارد. در گذشته چنین نبود، تعداد ستارگان آسمان علم و تقوا و فضیلت در حوزه های علمیّه زیاد بودند، حتّی به یاد دارم که در برخی از روستاها مجتهد جامع الشّرایط دیده می شد و اکنون بسیاری از شهرها هم از وجود این صنف از علما خالی است. در همین تهران در این پنجاه، شصت سال گذشته شخصیت های علمی بزرگی بودند که یکی یکی رفتند و جایشان خالی شد و همچنین آقایان وعاظ و خطبای بسیار با عظمت بودند و رفتند و حتّی در میان تجّار بازار افراد صالح عالم عامل به احکام فراوان بودند که الآن نمونه ای از آنها هم در بازار دیده نمی شود.

امام سیدالسّاجدین علیه السلام ضمن دعاهايش از خدا می خواهد:

(وَعَمَّرْنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ)؛^۱

خدایا از تو عمری را خواهانم که صرف در طاعتت گردد، پس هرگاه دیدی که عمرم چراگاه شیطان شده است، به زندگی ام پایان ده و سوی خودت قبضم کن. آری آن طول عمری ارزش دارد که انسان در هر لحظه و در هر نفس که می کشد، درجه ای از درجات بهشت و قرب خدا را به دست آورد.

عمر گرانبهای عالم ربّانی

مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی از رجال بزرگ تربیت بوده و مردان بزرگی از ارباب معرفت تربیت کرده است؛ در ایّام جوانی که در نجف اشتغال به تحصیل داشته، مریض بستری می شود، یکی از اطباء بغداد از ارادتمندان استادش مرحوم سیدعلی تستری به نجف آمده به زیارت سیدعلی می رود. تا سید، چشمش به طیب می افتد به او می گوید:

۱- صحیفه ی سجّاده، دعای مکارم الاخلاق، فراز ۵.

من فرزندی دارم که در مدرسه‌ی سلیمیه مریض بستری است، اوّل عیادت‌ی از او بکن و بعد نزد من بیا. طبیب می‌رود و بر می‌گردد و می‌گوید آقا! ایشان مرض صعب‌العلاجی دارد و مداوای او هزینه‌ی سنگینی می‌خواهد و شاید بیش از یک ماه هم زنده نماند.

بنابراین هزینه‌ی سنگینی برای یک ماه زنده ماندن درست به نظر نمی‌رسد. سید فرمود: تو برو و اقدام به مداوایش کن. اگر صد تومان هم خرج بشود و یک ساعت زنده بماند، به‌جا و دارای صلاح و مصلحت است (البته صد تومان آن روز شاید ارزش صد میلیون امروز را داشته است) آنگاه سید این جمله‌ی بسیار عجیب را فرمود:

(وَالسَّاعَةُ مِنْ عُمْرِهِ أَغْلَى مِنْ ذَلِكَ)؛

یک ساعت از عمر او، گران‌بها تر از این [مبلغ سنگین] است.

آری استاد از عظمت و بزرگی روح شاگردش باخبر بوده که او یک نفس که می‌کشد درجه‌ای از درجات بهشت و مقام قرب خدا را طی می‌کند. این عمر است که برای آن نمی‌شود تعیین قیمت کرد و لذا ما هم این ادعای امام سیدالسّاجدین علیه السلام را به پیشگاه خدا عرض می‌کنیم:

اَللّٰهُمَّ عَمَّرْنِيْ مَا كَانَ عُمْرِيْ بِذِلَّةٍ فِى طَاعَتِكَ فَاِذَا كَانَ عُمْرِيْ مَرْتَعًا
لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضِيْ اِلَيْكَ.

گفتار دوم مراقب نفس

خودشناسی در بوتهی فراموشی

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَلْ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُذْهِبَ اللَّهُ عَنْهُ الْعَمَىٰ وَ
يَجْعَلَهُ بَصِيرًا)؛^۱

رسول خدا ﷺ [روزی به اصحابشان] فرمودند: آیا در میان شما کسی هست

که بخواهد خدا او را از کوردلی نجات دهد و بینایش کند؟

این حدیث به ما توجّه می‌دهد که بدانید انسان، همین بدن سالم و چشم و گوش سالم نیست، تنها خوب دیدن و خوب شنیدن، کافی در تحقق انسانیت نیست، بلکه مراقب باشید که کوردل نشوید.

در دنیای متمدّن مادی، انسان عبارت از همین هیكلی است که روی زمین راه می‌رود و چشم و گوش و کلیه و ریه و کبد دارد. تمام دستگاه‌ها و مؤسسات اعمّ از فرهنگی و صنعتی برای تأمین موجبات رفاه همین بدن کار می‌کنند و حال آنکه حقیقت انسان، روح و جان انسان است، او هم چشم و گوش مخصوص به خود دارد و باید کوشید و مراقب بود که او به هنگام انتقال از این عالم دنیا، کور و کر وارد عالم برزخ نشود و مبتلا به محرومیت ابدی نگردد.

کور بودن چشم سر خیلی مهم نیست، بلکه ۶۰ و ۷۰ سال با مشکلات نابینایی به سر می‌برد، و این نابینایی به حیات پس از مرگ وی هیچگونه لطمه‌ای نمی‌زند، ولی کور بودن چشم دل، حیات ابدی انسان را مبدّل به هلاک دائم می‌سازد. مشکل اصلی ما اینجاست که ما در پی شناخت خود انسان نیستیم اصلاً خودشناسی در زندگی مادی جایی

۱- مجموعه‌ی وزام، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۳۱، با اندکی تفاوت.

ندارد، تمام همت در علوم مادی، دیگرشناسی است. دانشمندان ما تمام سعیشان این است که غیر خود یعنی جماد و نبات و حیوان و ستارگان را خوب بشناسند اما راجع به شناختن خود هیچ بحثی به میان نمی آورند. البته منظور از خود، روح و جان انسان است نه این بدن جسمانی که به منزله‌ی مرکب و ابزار کار روح است.

مراتب نفس از منظر قرآن

قرآن در همه جا تکیه روی قلب و روح انسان دارد و می‌فرماید:

﴿...فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۱

یعنی متوجه باشید چه بسا چشم‌های سر بیناست [و خوب می‌بیند] اما دل‌ها که در باطن است کور شده است. این منطق قرآن است و نباید از کنار این آیات الهی به سادگی عبور کنیم. قرآن به جان انسان قسم می‌خورد:

﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا﴾^۲ قسم به جان انسان و قسم به خالق جان انسان.

این جان آنقدر مهم است که همدوش با خدا مورد قسم قرار گرفته است. در قرآن از جان انسان، هم تعبیر به نفس می‌شود و هم روح و هم قلب. همه یکی است منتها دارای مراتب می‌باشد. در قرآن، هم سخن از نفس اماره به میان آمده و هم نفس لوامه و هم نفس مطمئنه، ولی نفس اماره خطرناک ارائه شده است.

این جمله‌ی ﴿...إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...﴾^۳ به قول اهل ادب، هم جمله‌ی اسمیه است و هم با کلمه‌ی «اَنَّ» که دال بر تحقیق است آمده، هم با کلمه‌ی «اماره» که صیغه‌ی مبالغه است و هم به همراه لام تأکید یعنی چند تأکید در کنار هم قرار گرفته و اماره بودن نفس را اثبات می‌کند؛ یعنی بیدار باشید این نفس شما دائم فرمان به بدی‌ها می‌دهد که آنجا را نگاه کن چقدر زیباست، این کار را بکن، آن لقمه را بخور که چه لذت بخش است، این پول را بگیر که چه سودی بزرگ است. نفس شما تا تربیت نشده است، اماره است و فرمان به بدی‌ها می‌دهد تا کم کم لوامه بشود و ملامتگر درونی که مورد قسم خدا واقع شده است:

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۶.

۲- سوره‌ی شمس، آیه‌ی ۷.

۳- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۵۳.

﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ۖ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾^۱

قسم به روز قیامت و قسم به نفس لوّامه.

وقتی انسان در معرض تربیت قرار گرفت، کم کم به جایی می رسد که از درونش فرماندهای به پا می خیزد و ملامتش می کند که فلان کار را که گناه بود چرا کردی. ولی اماره دائم می گوید: غصّه نخور، تو جوانی و سالم، پیر پا در لب گور که نیستی، از دوران جوانی خود لذّت ببر... اما نفس لوّامه می گوید تو خیلی کار بدی کردی که مرتکب گناه شدی، خجالت بکش، شرم و حیا داشته باش. البتّه همه این نفس لوّامه را ندارند، از آن هم که بالاتر رفت، نفس مطمئنه می شود که خدا خطاب به او می فرماید:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۖ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۖ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۖ وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۲

ای جان آرام یافته به یاد خدا باز گرد به سوی پروردگارت که هم تراز خدایت خشنودی و هم خدا از تو خشنود است، پس داخل در زمهری بندگان من و داخل در بهشت من شو.

در این مرتبه است که آدمی با داشتن خدا هیچ کمبودی ندارد و می گوید: اگر از چشم همه خلق بیفتم سهل است تو مینداز که مخدول تو را ناصر نیست ﴿إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۳ آنان که تحت ولایت خدا قرار گرفته اند نه ترس از آینده ی خود دارند و نه افسوس بر گذشته ی خود می خورند، چون همه ی وقایع و پیشامدها را از جانب خداوند حکیم می دانند و رضا به همه ی آنها می دهند و می گویند:

در بلا هم می چشم لذّتات او مات اویم مات اویم مات او

این نفس مطمئنه است که دم جان دادن، خدایش او را به سوی خودش می خواند که ای نفس آرام یافته به یاد من! تو مال من بوده ای و برای من کار کرده ای، اینک بیا به سمّت خودم و به جنت خودم داخل شو. چون جنت هم چند قسم است، جنّات داریم، جنتان

۱- سوره ی قیامت، آیات ۱ و ۲.

۱- سوره ی فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

۳- سوره ی یونس، آیه ی ۶۲.

داریم. «جَنَّتِي» یعنی بهشت خودم، بهشتی است که از آن خودم و برای لقای خودم می‌باشد و خودم از واردین به آن جَنَّت پذیرایی می‌کنم. ﴿...وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾؛^۱ خاندان رسالت را پروردگارشان خودش از نوشابه‌ی خاص سیرابشان می‌سازد و این شرف مخصوص دارندگان نفس مطمئنه است.

اما نفس اماره خیلی خطرناک است و شدیداً باید مراقب باشیم که ما را از پا در نیاورد. ما موظف به تدبّر در آیات قرآن و اثرگیری از آنها می‌باشیم که فرموده است:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ...﴾^۲

وگرنه تنها قرائت قرآن با صدا و لحن و آهنگ خوش، اثرگذار در نجات آدمی نخواهد بود. در میان ما هستند افرادی که هم آیات قرآن و هم احادیث از رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام در حافظه دارند، اما آثار عملی از آنها بسیار کم مشاهده می‌گردد. از باب مثل این جمله‌ی کوتاه پرمحتوا از رسول خدا ﷺ را اکثراً شنیده‌ایم و گفته‌ایم و حفظ کرده‌ایم که فرموده است:

(حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ)؛^۳ دنیا دوستی، سرچشمه‌ی تمام گناهان است.

اما آیا این جمله در شئون زندگی ما تا چه حدّ اثرگذار بوده است؟ یکی از نقایص بزرگ ما همین است که این آیات و روایات را آن قدر گفته و شنیده‌ایم و تکرار کرده‌ایم که به صورت عادت در ذهن و زبان ما درآمده است، گویندگان به گفتن آن عادت کرده و شنوندگان نیز به شنیدن آن و چیزی هم که به صورت عادت درآمد طبیعی است که خاصیت اثرگذاری را از دست می‌دهد و حال آنکه رسول خدا ﷺ که طیب عالم انسان است و از جانب خالق انسان برای مداوای بیماری‌های روحی انسان آمده می‌گوید: من تشخیص داده‌ام که منشأ تمام انحرافات و آلودگی به گناهان در زندگی شما، بیماری دنیا دوستی است که در جان شما عمیقاً پیشرفتگی پیدا کرده و به صورت بیماری مُزْمَنی درآمده است.

حال ما که او را طیب معصوم مبعوث از جانب خدا می‌دانیم، باید در پی درک و

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۹.

۳- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۳۱.

فهمیدن گفتار او در آیم و ابتدا دنیا را بشناسیم و معنای دوستداری آن را بفهمیم و سپس در مقام علاج آن بیماری بر آیم. اول اینکه بدانیم منظور از دنیا که در دین مقدس اسلام مورد ذم و نکوهش قرار گرفته است این زمین و آسمان و در و دیوار و خانه و ماشین و حتی مال و مقام نیست، بلکه منظور آن تعلق و دلبستگی است که انسان نسبت به چیزی پیدا می کند آنگونه که سد و مانعی بین او و اطاعت امر خدا و تأمین آخرتش می گردد و گرنه موجودات، همه مخلوقات خدا هستند و مخلوق از آن جهت که مخلوق است حسن است و نیکو که خودش فرموده:

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ...﴾^۱

او هر چه را که آفریده است، نیکو و حسن آفریده است...

از طرفی هم انسان را خودش نیازمند به سایر مخلوقات آفریده است و طبیعی است که انسان به هر چه که نیازمند است، دوستدار او می شود و از وصال او لذت می برد، پس تلذذ یعنی لذت بردن انسان از خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب و همسر و اولاد و مال و مقام و دوستدار بودن اینها نه تنها مذموم و ناپسند نیست بلکه لازم و طبیعی هم هست. بنابراین آنچه که در منطق دین ناپسند و مذموم و سرچشمه ی گناهان است همان است که گفتیم تعلق و دلبستگی انسان نسبت به اینهاست در حدی که خدا را از حومه ی دل بیرون کند و حیات اخروی را اصلاً به حساب نیاورد و تمام همش سعی و تلاش برای به دست آوردن اینها باشد، اگرچه از طریق زیر پا نهادن فرمان خدا و پشت پا زدن به آخرت باشد. این همان است که قرآن کریم از آن تعبیر به اتّخاذ هوای نفس به عنوان «اله» کرده و فرموده است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ...﴾^۲

آیا دیده ای آن کسی را که هوای نفس و دلبخواه خود را اله و معبود خویش اتّخاذ کرده و خدا هم او را به کیفر این نافرمانی به حال خودش رها کرده و او به کجروی افتاده است...

۱- سوره ی سجده، آیه ی ۷.

۲- سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۳.

چرا به مراد خود نمی‌رسیم؟

پس دنیای مذموم در واقع همان خود انسان هواپرست است نه سایر موجودات از خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب و پول و جاه و مقام، زیرا همه‌ی اینها اگر در مسیر اطاعت از فرمان خدا و در محدوده‌ی دستورات دین و احکام الهی قرار گیرد دنیای ممدوح و راه تأمین حیات جاودانه‌ی آخرت است. پس نتیجه این شد: آنچه که سرچشمه‌ی همه‌ی گناهان است خود انسان هواپرست است و نه چیز دیگر، چون حقیقت انسان همان قلب است و دل، این قلب و دل هم وقتی در چنگال هوا قرار گرفت و یکپارچه شد حبّ الدنیا، طبعاً می‌شود «رأس کلّ خطیئة».

گاهی این مطلب به ذهن می‌رسد که ما خیلی دوست داریم با معارف دین آشنا شویم از قبیل معرفت خدا، محبت به خدا، مسائل مربوط به نبوت و امامت و معاد و برزخ و محشر و بهشت و جهنم و همچنین اخلاقیات از توکل و صبر و رضا و تسلیم و... می‌خواهیم اینها را خوب بفهمیم؛ در اینگونه مجالس هم دنبال فهم اینگونه مطالب می‌گردیم، ولی هر چه بیشتر می‌جویم، کمتر می‌یابیم چرا چنین است و گیر مطلب کجاست؟

در جواب عرض می‌شود معرفت خدا و محبت و ایمان به خدا و... عبادت قلب و نماز دل است و هر نمازی مشروط به وضو و تحصیل طهارت است، نماز بدن بی وضو باطل است، نماز قلب هم بدون تحصیل طهارت قلب باطل است. نماز بدن با نجاست بدن باطل است، نماز قلب هم که معرفت و محبت خدا و حال انس و ارتباط با خداست، در صورت نجس بودن دل به انواع گناهان و رذائل اخلاقی تحقق‌پذیر نخواهد بود. دلی که آلوده به قذارات کبر و بخل و حسد و دنیادوستی و شهوت پرستی است نمی‌تواند جایگاه معرفت خدا و محبت خدا باشد. در قرآن کریم می‌خوانیم:

«... لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى...»^۱

...در حال مستی به نماز نزدیک نشوید.

فرضاً که آدم مست شراب، افعال ظاهر نماز را از قیام و رکوع و سجود انجام بدهد، ولی چون توجه قلبی ندارد، آن عملی باطل و بی اثر است. آن دل و جانی هم که مست

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۴۳.

باده‌ی شهوات است از حبّ مال و جاه و مقام و شهرت فرضاً که مطالب علمی راجع به معارف دینی در ذهن خود انباشته و بر زبان جاری سازد ولی آن دل هرگز منور به نور ایمان و معارف نخواهد شد و مع الاسف ما از آلودگی بدن و لباس می‌پرهیزیم، ولی از آلودگی روح و جان اصلاً گریز و پرهیزی نمی‌کنیم.

اگر یک آدم آلوده لباس و بدن به ما نزدیک شود، خود را کنار می‌کشیم اما یک آدم فاسق فاجر آلوده دل را چون صاحب ثروت و قدرت است، مانند بت می‌پرستیم و می‌کوشیم که خود را به او نزدیکتر سازیم. ما از آدم زکام گرفته فاصله می‌گیریم که مبادا بیماری‌اش به ما هم سرایت کند، اما از آدم شرابخوار بی بندوبار و بی عفت فاصله نمی‌گیریم بلکه با او دوست و رفیق و معاشر هم می‌شویم و هرگز نمی‌ترسیم که مبادا ما هم به بیماری روحی او مبتلا گردیم؛ پس ما اهل بصیریم نه اهل بصیرت. دل‌داده‌ی ظاهریم و بی‌اعتنا به باطن. به فرموده‌ی قرآن:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۱

[کافران] ظاهری از زندگی دنیا را می‌فهمند و از آخرت [که باطن این زندگی است] در حال غفلتند.

پس سرّ اینکه ما اکثراً نمی‌توانیم با معارف دین آشنا شویم و آنها را خوب بفهمیم، آلودگی قلب است و بیماری روح. انبیاء گفتند در دل علّتی است که از آن در حق شناسی آفتی است دفع علّت کن چو علّت خوشود هر حدیث کهنه پیش‌نو شود در روایات ما آمده که:

(لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ)^۲

به خانه‌ای که سگ در آن باشد ملک داخل نمی‌شود.

چون ملک مظهر قداست است و سگ مظهر نجاست، این دو در یک جا با هم جمع نمی‌شوند. آن دلی هم که مملو از سگ‌های شهوات فراوان از حبّ مال و جاه و شهرت است،

۱- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۷.

۲- بحار الانوار، جلد ۶۲، صفحه‌ی ۵۳.

امکان ندارد که فرودگاه ملک که نازل کننده‌ی انوار علوم و معارف الهی است قرار گیرد. این جمله‌ی پرمحتوا از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که به عنوان بصری فرمود:

(لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَهْدِيَهُ)؛^۱

علم به معنای واقعی اش آن نیست که انسان از این کتاب و آن کتاب، از این معلّم و آن معلّم فراگیرد و در ذهنش جابدهد، این سواد است و در حدّ خودش هم بسیار خوب است، اما این آن علمی نیست که آدمی را با معارف الهی آشنا سازد، بلکه حقیقت علم آن نوری است که خدا در قلب هر کسی که می‌خواهد او را هدایت کند می‌افکند. قرآن هم می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا...﴾؛^۲

خدا از راه‌های گوناگون با بشر سخن می‌گوید، از جمله اینکه رسولی به سوی او می‌فرستد و مراد از رسول در این آیه ملک است که سخن خدا را به قلب او می‌رساند. پس باید آن قلب، قلبی پاک شده‌ی از قذارات و آلودگی‌ها باشد تا مناسب با نزول ملک گردد، وگرنه به خانه‌ای که سگ در آن باشد، ملک داخل نمی‌شود. پس باید اوّل خانه‌ی دل را از سگ‌های شهوات تخلیه کرد تا زمینه برای نزول ملک و تابش نور علوم و معارف الهی آماده گردد، وگرنه قلب برای همیشه محروم از معارف و مأنوس با سگ‌های شهوات خواهد بود تا عمر به پایان برسد. در عالم برزخ و محشر هم با همان سگ‌ها محشور خواهد شد، چون فرموده‌اند:

(لَا يُخْشَرُ الْمَرْءُ إِلَّا عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ وَلَا يَمُوتُ إِلَّا عَلَى مَا عَاشَ عَلَيْهِ)؛

انسان محشور نمی‌شود مگر با همان حال که مرده است و نمی‌میرد مگر با همان حال که با آن زندگی کرده است.

اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که ما دیده‌ایم افرادی را که عالم به مطالب دینی هستند آنگونه که هم خوب می‌گویند و هم خوب می‌نویسند ولی از نظر اخلاق و

۱- همان، جلد ۶۷، صفحه ۱۳۹.

۲- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۱.

اعمال انحرافات زیاد دارند پس چگونه آن ملک موکل بر اعطاء علم داخل قلب آنها گشته است با آنکه قلب آنها پر از سگ‌های اخلاق فاسد بوده است.

در جواب می‌گوییم: اشتباه نکنید آنچه آنها دارند، از دیدگاه قرآن و امامان علیهم‌السلام علم نیست بلکه سواد است، معرفت نیست، بلکه صنعت است. نیروی سخنوری و نویسندگی در حدّ خود صنعتی است و جدا از معرفت است فرق میان علم به معنای واقعی و سواددار بودن نیز خیلی زیاد است. قرآن کریم عالم از دیدگاه خود را اینگونه معرفی کرده و فرموده است:

﴿...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...﴾^۱

...تنها عالمان از بندگان خدا هستند که از خدا خشیت دارند...

یعنی ملاک علم از نظر قرآن، داشتن حال خوف و خشیت از خداست که از درک جلال و عظمت خالق سبحان قلبشان فرو می‌ریزد و آنچنان خود را حاضر در محضر خدا می‌بینند که کمترین رفتار و گفتار ناپسند خدا از خود صادر نمی‌کنند. این است آن نور علم و معرفت که به وسیله‌ی ملک موکل از جانب خدا بر قلبشان تابیده است و همان است که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

(لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَهْدِيَهُ)؛

و فرموده‌اند:

(لَيْسَ الْعِلْمُ فِي السَّمَاءِ لِيُنْزَلَ عَلَيْكُمْ وَلَا فِي الْأَرْضِ لِيَصْعَدَ إِلَيْكُمْ بَلْ هُوَ مَجْبُورٌ فِي قُلُوبِكُمْ تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ الرُّوحَانِيِّينَ حَتَّى يَظْهَرَ لَكُمْ)؛

علم نه در آسمان است که بر شما فرود آید و نه در زمین است که به سوی شما بالا آید، بلکه در باطن جانتان نهان است متخلّق به اخلاق روحانیان شوید تا برای شما ظاهر گردد.

صد خانه کتاب تو را سودی ندهد باید که کتابخانه در سینه بود

تو را ای انسان خدا طوری آفریده و بذر معارف در سرزمین قلبت چنان پاشیده که اگر سر به فرمانش فرود آری و پیروی از شیطان و هوای نفست نکنی آن بذر از زمین قلبت سر می‌کشد و رشد می‌کند و به محصول می‌نشیند. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است:

(مَنْ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ)؛^۱

هر کس تا چهل روز اعمال خود را خالصاً لوجه الله انجام دهد، چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می‌شود.

مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است:

وَتَحْسَبُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ^۲

تو می‌پنداری که حقیقت تو همین جسم و جرم کوچک است بی‌خبر از آنی که عالم اکبر در وجودت پنهان است.

ای آینه‌ی جمال‌شاهی که تویی ای مخزن اسرار الهی که تویی بیرون ز تو نیست در دو عالم چیزی از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی این از خود طلبیدن، در واقع از خدا طلبیدن است، زیرا اوست که این نیروی طلب و کاوش را در جان انسان نهاده است.

شرایط لازم برای الهی شدن

خوشا حال آن کسانی که به این نیروی خدادادی خویش پی برده‌اند و به جای کارهای لغو و بی‌ثمر، به اصلاح خودشان پرداخته‌اند. آن قدر در درون خود کاوش کرده‌اند تا چشمه‌های حکمت از درونشان جوشیده است و بدا حال کسانی که کمترین توجهی به این نیروی خداداد خود نکرده‌اند و تمام قوای خود را در راه تأمین اهواء نفسانی و إشباع تمایلات حیوانی به کار انداخته و دروازه‌های کشور وجود خود را برای ورود هر جنس پلید کثیف از افکار و اخلاق و اعمال شیطانی آزاد گذاشته‌اند.

در صورتی که هر کشوری از کشورهای دنیا بر سر مرز خود دایره‌ی گمرک تشکیل داده‌اند و صادرات و واردات را دقیقاً بررسی می‌کنند تا اشیاء قاچاق از مرز عبور نکرده و اختلال در امر اداره‌ی نظام ایجاد ننماید.

از این روست که خداوند حکیم نیز بر سر مرز مملکت وجود انسان که مهمترین و

۱- بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۳۲۶.

۲- دیوان علی (علیه السلام)، صفحه‌ی ۱۷۵.

شریفترین ممالک عالم هستی است و صلاح و فسادش سبب صلاح و فساد عالم می شود، تشکیل اداره‌ی گمرک داده، قوانین حلال و حرام برای تمام افعال و اقوال انسان از رفتار و گفتارش مقرر فرموده و ملائکه را به عنوان پلیس مخفی در کنار مرزهای کشور وجود ما گماشته است؛ آنگونه که تمام واردات بر این کشور از دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها و گفتنی‌ها و خوردنی‌ها را دقیقاً بررسی کرده و در دستگاه ضبط خود ضبط می کنند. این آگهی از جانب خداوند سریع الحساب است که در قرآن کریمش فرموده است:

﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ۖ كِرَامًا كَاتِبِينَ ۖ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾^۱

یقیناً نگهبانانی که نویسندگان مورد اعتماد می باشند بر شما گماشته شده اند، از تمام آنچه که انجام می دهید آگاهند.

﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ۚ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۲

دو گیرنده‌ی حرف و عمل از سمت راست و چپ نشسته اند، یک کلمه از دهان کسی بیرون نمی آید مگر اینکه نگهبانی آماده آن را می نویسد تا در روز حساب به حساب گذاشته شود و کیفر و پاداش آن تعیین گردد.

آری خدا خواسته است انسان در این گذرگاه دنیا طوری عمل کند که از تمام مجاری وجودش از چشم و گوش و دست و پا و زبان، آب صاف و پاک وارد حوض قلبش شده منور به نور الهی گردد تا روز ارتحال از این عالم، مانند یک خورشید درخشان به آن سرا منتقل شود. ما در این دنیا تاجری هستیم که با سرمایه‌ی عمر خود داریم تجارت می کنیم، خدای ما هم فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۖ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ۖ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۳

ای مردم، با ایمان آیا می خواهید شما را به نوع تجارتی رهنمون گردم که از

۱- سوره‌ی انفطار، آیات ۱۰ تا ۱۲.

۲- سوره‌ی ق، آیات ۱۷ و ۱۸.

۳- سوره‌ی صف، آیات ۱۰ و ۱۱.

عذابی الیم نجاتتان بخشد؛ ایمان به خدا و رسولش بیاورید و برای جهاد در راه خدا از مال و جانتان مایه بگذارید، این به خیر شماست اگر بدانید.

پس ما برای تجارت به این دنیا آمده‌ایم و هر تاجری که به خارج از وطن می‌رود روز بازگشت به وطن، با دست پرسود بر می‌گردد. حال آیا ما روز بازگشت به وطن که روز مرگ ماست چه سودی از این تجارت با خود می‌بریم؟ این جمله‌ی نورانی از حضرت امام هادی علیه السلام منقول است که فرموده است:

(الْذُّنْيَا سُوقٌ رِبْحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ فِيهَا آخَرُونَ)؛^۱

دنیا بازاری است که گروهی در این بازار سود بردند و گروه دیگر زیان کردند.

اینکه ما با اتکال به فضل و کرم خدا و شفاعت اولیای خدا علیهم السلام امید آن داریم که محصول این سرمایه‌ی عمر سپری گشته‌ی در آستان اقدس قرآن و اهل بیت علیهم السلام یک جان درخشان و قلب منور به نور ایمان باشد که همراه خود به عالم برزخ و محشر ببریم. همان نوری که قرآن فرموده است:

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛^۲

روزی که مردان و زنان با ایمان را می‌بینی که نورشان پیشاپیشان و از جانب راستشان حرکت می‌کند و بشارت استقرار در بهشت جاودان به آنها داده می‌شود.

از آن طرف هم:

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا...﴾؛^۳

مردان و زنان منافق که بدون کسب نور از دنیا رفته‌اند دست حاجت به سوی اهل ایمان دراز کرده و از آنها تقاضای نور می‌کنند، ولی جواب می‌شنوند: این نور را ما از دنیا آورده‌ایم و جای تحصیل آن تنها دنیا بود، حال اگر شما می‌توانید به دنیا برگردید و از آنجا

۱- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۶۶.

۲- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۲.

۳- همان، آیه‌ی ۱۳.

نور بیاورید و بدیهی است که دیگر راه بازگشت به دنیا نخواهند داشت و برای همیشه محروم از نور و مبتلا به ظلمت و عذاب الیم خواهند بود.

بنابراین ما که فعلاً در دنیا هستیم، باید بکوشیم از آستان اقدس قرآن و عترت تحصیل نور کنیم مبادا طوری زندگی کنیم که همین قرآن که اکنون در دست ما و واعظ ماست، در روز قیامت خصم ما شود و بگوید شما آیات و سوره‌های من را حفظ کردید و خواندید و به دیگران یاد دادید، ولی اعتنا به اوامر و نواهی من نکردید و دستورات من را به متن زندگیتان راه ندادید.

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۱

رسول آورنده‌ی قرآن نیز به شکایت از ما برخیزد و بگوید ای خدای من، این قوم من این قرآن را متروک و مورد بی‌اعتنایی قرار دادند. حال آیا ما می‌توانیم آن روز به دفاع از خود برخیزیم و بگوییم نه ای خدای بزرگ، ما کی قرآن را متروک و مهجور کردیم، تو خود می‌دانی که ما قاریان قرآن و حافظان قرآن از مردان و زنان فراوان داشتیم؛ ما حتی در سازمان صداوسیما شبکه‌ی مستقل و مخصوص به قرآن و مسابقات بین‌المللی قرآنی به‌وجود آورده بودیم؛ در تمام ساعات شبانه‌روز صدای قرآن بود که از همه جای زندگی ما به گوش می‌رسید، آیا باز هم قرآن در میان ما متروک و مهجور بود؟

اما آن روز قرآن هم به محاجّه‌ی با ما برمی‌خیزد و می‌گوید: آری صدای من در ظاهر زندگی شما پخش بود، اما نه خود من به خانه‌ی قلبتان که جای اصلی من بود راه داشتم و نه دستورات و احکام آسمانی من که تأمین‌کننده‌ی سعادت هر دو سرای شما بود در متن زندگی شما از خانواده و اجتماع و کسب و کار و بازار و خیابانتان راه داشت.

من از بیرون زندگیتان فریاد می‌کشیدم و فرمان خدا را به شما ابلاغ می‌کردم ولی شما در داخل زندگیتان بی‌اعتنا به فرمان من به فکر تأمین خواسته‌های نفستان بودید؛ این است معنای مهجور و متروک بودن قرآن در میان ما.

و راستی ما باید اعتراف به این قصور یا تقصیر شرم‌آور خود بنماییم که شاید به پاس این اعتراف ما را ببخشند.

۱- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۳۰.

آنچه ما کردیم با خود هیچ بیگانه نکرد در میان خانه گم کردیم صاحبخانه را
ای خدا و ای ربّ رحیم کریم، ما جز فضل و کرم تو و شفاعت حسین عزیز تو هیچ
دستاویزی نداریم.
من اَر چه هیچ نیم هر چه هستم آنِ توام مرا مران که سگی بر آستان توام

گفتار سوّم دنیای مذموم (۱)

سردرگمی انسان‌های کوردل

در گذشته بیان کردیم که رسول اکرم ﷺ بر جمعی از اصحاب خود وارد شدند و فرمودند:

(هَلْ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ الْعَمَىٰ وَ يَجْعَلَهُ بَصِيرًا)؛

آیا در میان شما کسی هست که بخواهد خدا او را از کوردلی نجات دهد و

بینایش کند؟

کوردلی، شقاوت و بدبختی بسیار بزرگی است؛ نابینایی چشم سر خیلی مهم نیست، زیرا آدم نابینا چند سالی در این دنیا به زحمت زندگی می‌کند و بعد تمام می‌شود، اما کوردلی، حیات ابدی انسان را تبدیل به هلاکت دائم می‌سازد. آدم کوردل اصلاً نمی‌داند برای چه به این عالم آمده آورنده‌اش کیست، هدفش از آوردن او چیست و چه برنامه‌ای دارد، بعد از این عالم چه خواهد شد؟ سپس رسول اکرم ﷺ فرمود:

(أَلَا إِنَّهُ مَنْ رَغِبَ فِي الدُّنْيَا وَ طَالَ فِيهَا أَمَلُهُ أَعْمَىٰ اللَّهُ قَلْبَهُ عَلَىٰ قَدَرِ ذَلِكَ)؛

به هوش باشید، حقیقت اینکه هر کس گرایش و دلبستگی به دنیا پیدا کرده و آرزوهای دراز در دلش جا بدهد، خدا به همان مقدار گرایشش به دنیا قلب او را کور می‌کند.

(وَ مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا وَ قَصُرَ أَمَلُهُ فِيهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عِلْمًا بَغَيْرِ تَعْلَمٍ وَ هُدًى بَغَيْرِ هِدَايَةٍ)؛^۱

اما، آن کسی که نسبت به دنیا زاهد و بی‌رغبت باشد و آرزویش در دنیا کوتاه، خدا به او علمی اعطا می‌کند که نیاز به یاد گرفتن از دیگری نداشته باشد و

هدایتی که محتاج به هادی دیگری نگردد.

البته زهد به معنای فقر و تهی دستی نیست، فرموده اند:

(لَيْسَ الزَّاهِدُ مَنْ لَا يَمْلِكُ شَيْئاً بَلِ الزَّاهِدُ مَنْ لَا يَمْلِكُهُ شَيْءٌ)؛

زاهد آن نیست که مالک چیزی نباشد، بلکه زاهد آن است که چیزی مالک او نباشد.

پول و جاه و مقام و شهرت نتواند او را برده و غلام حلقه به گوش خود سازد و چه بسا آدم فعال و پردرآمد و صاحب مقام و منصب هم هست، اما دل بسته به پول و مقام خود نیست، دائم گوش به زنگ است که خدا بگوید آن پول را در کجا مصرف کن و با آن قدرت در کجا و چگونه فلان کار را انجام بده، ثروت و قدرتش وقف خدا و بندگان خداست. این آدم است که مراتب عالی‌ی علمش لدنی می شود و مراحل راقیه‌ی^۱ هدایتش منشأ غیبی پیدا می کند، چون علم و هدایت دارای مراتب است؛ درجات سافله اش^۲ نیاز به معلّم و هادی دارد، ولی درجات عالی‌اش مستغنی^۳ از معلّم و هادی بشری می گردد.

(أَعْطَاهُ اللَّهُ عِلْماً بَغَيْرِ تَعَلُّمٍ وَ هَدَىٰ بِغَيْرِ هِدَايَةٍ)؛

این همان سخنی است که حضرت امام صادق علیه السلام به «عنوان بصری» فرموده است:

(لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقْدِرُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَهْدِيَهُ)؛^۴

علم به زیاد درس خواندن و از این کتاب و از آن کتاب، از این معلّم و از آن استاد فرا گرفتن نیست، بلکه آن نوری است که خدا در دل هر کس که بخواهد هدایتش کند می افکند.

لذا دیده می شود افرادی که با سواد - به اصطلاح ما - نیستند ولی روشندلانی هستند که با معارف الهیه از توحید و نبوت و امامت و معاد ارتباط و آگاهی های خاصی دارند و تمام شئون زندگی شان بر محور احکام دین خدا می چرخد، اینان همان زاهدان به معنای واقعی هستند که برده و غلام حلقه به گوش پول و جاه و مقام نشده اند و بر اثر حبّ دنیا

۱- بالا رفته.

۲- پایین.

۳- بی نیاز.

۴- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۳۹.

چشم و گوش قلبشان کور و کر نشده است.

خصوصیات دنیا دوستان

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام ضمن نامه‌ای که به یکی از اصحابشان نوشته‌اند فرموده‌اند:

(فَارْزُقْ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُغَمِّي وَ يُصِمُّ وَ يُبْكِمُ وَ يَذِلُّ الرَّقَابَ)؛^۱

دنیا را رها کن، چه آنکه دوستی دنیا آدمی را کور و کر و لال می‌کند و

گردن‌ها را به ذلت و خواری می‌افکند.

آدم دنیا دوست، چشم سرش باز است و تیزبین، اما چشم دلش کور است و نابینا، جمال‌های ظاهر را می‌بیند، دل می‌دهد و خود را فانی در راه رسیدن به آنها می‌سازد اما از دیدن خدای جمال آفرین با چشم دل ناتوان است و هرگز سراغی از او نمی‌گیرد تا روز مرگش که می‌بیند تمام این زشت‌های زیانما از بین رفته و نابود شده‌اند. با آن زیبای واقعی هم که ارتباطی نداشته است و لذا در آتش فراق آن معشوق و محبوب اصلی سوز و گداز بی‌پایان خواهد داشت.

همچو آن ابله که تاب آفتاب دید در دیوار و شد حیران شتاب

آدم ابلهی پرتوی از نور آفتاب دید که بر سینه‌ی دیوار تابیده است، به خیال اینکه آن نور از خود دیوار است شفته‌ی دیوار شد و دیوانه‌وار به سوی آن شتافت.

عاشق دیوار شد کاین خود ضیاست بی خبر کاین عکس خورشید سماست

به هنگام غروب که آفتاب از شعاع افکنی دامن برجید، آن آدم ابله دید دیوار تاریک گشت و از نور در آن اثری نیست، تازه پی برد که آن نور دیوار، پرتوی از آفتاب بوده و او از شناخت او بی‌بهره و از نور او محروم گشته است. ما نیز اکنون پرتوی از نور در عالم مشاهده می‌کنیم به صورت چهره‌های برافروخته، قد و قامت‌های برافراشته، ثروت‌های سرشار و قدرت‌های قهار و... به خیال اینکه اینها هر چه دارند از خود دارند، شفته‌ی آنها می‌شویم و عاشقانه دنبالشان می‌دویم و عمر گرانبهای خود را در راه رسیدن به آنها تباه می‌کنیم ولی به هنگام مرگ خواهیم دید آنها همه غروب کردند و از چشمان ناپدید شدند، تازه پی می‌بریم ای عجب! چه اشتباه بزرگی کرده‌ایم، ظلمت‌ها را نور انگاشته و

سرمایه‌ی عمر را در راه عشق و رزی به آنها از دست داده‌ایم و اینک در ظلمت محرومیت از عشق به خداوند مَن افتاده‌ایم و برای همیشه باید در آتش فراق آن معشوق حقیقی بسوزیم و بسازیم.

این همه فریادهای انبیاء و امامان علیهم‌السلام برای بیدار کردن ما به خواب غفلت فرو رفته‌هاست، ولی مع‌الاسف ما خوابمان نه آنچنان سبک است که با این فریادها از خواب بیدار شویم، ما شیفته‌ی جلوه‌های فریبنده و زودگذر دنیا شده‌ایم و از جمال‌های حیات بخش همیشه باقی آخرت در حال غفلتیم که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۱

ظاهری از این زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت در حال غفلتند.

در آیه‌ی دیگر هشدار می‌دهد:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۲

این زندگی دنیا، چیزی جز سرگرمی و بازی نیست و یقیناً سرای آخرت است که حیات و زندگی به معنای واقعی است، اگر اینان می‌دانستند.

آری، اگر ما عقل خداداد خود را به کار می‌انداختیم، می‌فهمیدیم که آنچه اکنون در نظر ما هدف و مطلوب اصلی از زندگی شناخته شده و ما با حرص و ولعی عجیب به دنبالش می‌دویم از بسته‌های اسکناس و مسکن و مرکب‌های عالی و مقام و منصب‌های پر باد و بروت، همه بازیچه و سرگرمی است که ما بچه‌های شصت هفتاد ساله با آنها بازی می‌کنیم و برای به دست آوردن آنها بر سر و کله‌ی هم می‌کوبیم.

به همین زودی بازی تمام می‌شود و ما با رویی سیاه و دستی خالی از معرفت و محبت خالق خود که سرمایه‌ی حیات ابدی ما بوده است در موقف حساب می‌ایستیم.

﴿وَجِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ۖ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾^۳

۱- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

۳- سوره‌ی فجر، آیات ۲۳ و ۲۴.

آن روز که جهنّم، مشهود آدمیان گردید، آن روز است که انسان بازیگر به خود می‌آید و بیدار می‌شود. اما آن به خود آمدن و بیدار شدن دیگر به حال او سودی نخواهد داشت؟ از عمق جان ناله سر می‌دهد که ای کاش پیشاپیش بیدار شده بودم و برای زندگیم که الحال آغاز شده، وسایل زندگی ابدی آماده کرده بودم. آن روز می‌فهمد آنچه در دنیا داشته، اصلاً زندگی نبوده، به فرموده‌ی قرآن لهو و لعب، سرگرمی و بازی بوده است و زندگی از امروز شروع شده است که می‌گوید:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُرْتَابَةُ اقْبَلِي بِحَسَنَاتٍ لَّيْسَ لَكِ فِيهَا مِنْ لَغْوٍ أَوْ لَهْوٍ ۚ لِلَّهِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ۖ هُوَ الْغَافِقُ﴾^۱

معنای دنیای مذموم

حال باید دید آیا منظور از دنیا که در لسان قرآن کریم و انبیاء و امامان علیهم‌السلام مورد مذمت قرار گرفته به چه معناست؟ بدیهی است که منظور این زمین و آسمان، آب و هوا و دیگر کائنات از جماد و نبات و حیوان و انسان نیست، زیرا اینها همه مخلوقات خدا هستند و هر یک در حدّ خود آیتی از آیات الهیه می‌باشند و به قدر ظرفیت وجودی خود، گوشه‌ای از جمال و کمال آفریدگار خود را نشان می‌دهند و لذا هر موجودی از آن نظر که مخلوق خداست، زیباست که خودش فرموده است:

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ...﴾^۱

او هر چه را که خلق کرده، نیکو و حسن خلق کرده است...

اصلاً موجود بد در عالم نداریم، حتی شیطان که مسلم مخلوق خداست، در حدّ خود دارای حُسن خاصّ به خود می‌باشد که توضیح آن مجال دیگر می‌طلبد. تنها آنان که چشم باطن بینشان باز است؛ آن حقیقت‌علیا را می‌بینند و می‌گویند:

به هر چه می‌نگرم تو نمودار بوده‌ای ای نانموده رخ، تو چه بسیار بوده‌ای

باز هم می‌گویند:

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم به دریا بنگرم دریا تو بینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از روی زیبای تو بینم

مردم چشم سر بازِ ظاهرین، جز زمین و آسمان، در و دیوار و چشم و ابرو و قامت

۱- سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۷.

رعنا چیزی نمی بیند و جز آنها به چیزی دل نمی بندند. به گفتار دیگران نیز که سخن از پشت پرده‌ی ظاهر و جمال و کمال باطن به میان می آورند، می خندند و موهوم پرستان می خوانند. آری:

میان عاشق و معشوق رمزی است چه داند آنکه اشتر می چراند
پس دنیای مذموم از دیدگاه شرع مقدس اسلام هر موجودی است که آنچنان مورد
تعلق و دلبستگی انسان قرار گیرد که او را از توجه به خدا و آخرت منصرف کرده به خود
مشغول سازد.

در واقع می شود گفت که دنیای مذموم، همان اتباع هوی و پیروی از دلبخواه آدمی
است که هر کاری را که دلش می خواهد انجام بدهد بدون اینکه رضا یا عدم رضای خدا و
پیامد اخروی آن را در نظر بگیرد. در قرآن کریم این آیه را می خوانیم:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ
قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً...﴾^۱

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس خود را معبود مطاع خود قرار داده
است و خدا نیز او را [به کیفر این گناه که از روی علم و آگاهی انجام داده به
حال خود رها کرده است در نتیجه او] گمراه گشته و مهر بر چشم و گوش و
قلبش نهاده شده [و محروم از درک حقایق گشته است].

حضرت یوسف صدیق علیه السلام در حقیقت دنیایش زلیخا نبود، بلکه دنیای او هوای نفس
خودش بود که با جدّ تمام به مبارزه‌ی با آن برخاست. او هم انسانی بود دارای هوای نفس و
شهوة جنسی در بحرانی‌ترین سنین جوانی آن هم در لغزنده‌ترین پرتگاهی که زلیخا برایش
پیش آورده بود که خدا می فرماید:

﴿...عَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ...﴾^۲

اما او که چشم باطن بینش باز بود و ایمانش به خدا محکم، در مقابل تندباد هوای
نفسش - که به وسیله‌ی زلیخا برانگیخته شده بود - با استواری تمام ایستاد و دست ردّ نه بر

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۳.

سینه‌ی زلیخا، بلکه بر سینه‌ی هوای نفس خود نهاد و گفت: ﴿...مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ...﴾؛^۱ یعنی قلب من از اسارت نفسم آزاد گشته و یکجا قرقگاه خدا شده است و به احدی جز خدا حق ورود بر خود نمی‌دهد و لذا خدا هم درباره‌اش فرموده است: ﴿...إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾؛^۲ او از بندگان خالص شده‌ی برای من است و جز من سر در مقابل احدی فرود نمی‌آورد، البته تنها یوسف علیه السلام نیست که عبد مُخْلَص خداست، بلکه ﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ نشان می‌دهد که عباد مُخْلَص خدا فراوانند و یوسف علیه السلام از جمله‌ی آنهاست.

آن کس که عبدالله است و بنده‌ی مُخْلَص خداست، مانند یوسف صدیق علیه السلام در راه امثال امر خدا و جلب رضای حضرتش پا روی لذت‌بخش‌ترین چیزها می‌گذارد و می‌گوید: ﴿مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي﴾ و همچنین مانند ابراهیم خلیل علیه السلام تلخ‌ترین و جانسوزترین مصائب^۳ را با آغوش باز استقبال می‌کند و فرزند جوان و محبوب دلش را با دست خودش روی زمین می‌خواباند و کارد تیز برنده بر گلویش می‌گذارد و می‌گوید:

﴿...يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ...﴾؛^۴

فرزند عزیزم من از جانب خدا مأموریت دارم که سر تو را ببرم. او هم نمی‌گوید ای پدر، آخر من چه گناهی کرده‌ام که محکوم به کشته شدن گشته‌ام، بلکه می‌گوید:

﴿...يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ...﴾؛^۵

...پدرم آنچه را که مأمور شده‌ای انجام بده...

خدا هم در مقام تقدیر و تحسین او فرموده است: ﴿وَنَادَيْنَاهُ أَن يَا إِبْرَاهِيمُ ۖ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا...﴾؛^۶ ندایش کردیم ای ابراهیم، آفرین بر تو که اسلام و اخلاص خود را به خوبی نشان دادی.

بنابراین معلوم شد که دنیای مذموم از دیدگاه خدا و اولیای خدا، زن و فرزند و پول و مال و جاه و مقام نیست، بلکه معنای واقعی آن، خواسته‌های دل آدمی است که حاکم بر

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۳.

۲- همان، آیه‌ی ۲۴.

۳- مصیبت‌ها.

۴- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۲.

۵- همان.

۶- همان، آیات ۱۰۴ و ۱۰۵.

سراپای وجودش - از افکار و اخلاق و اعمالش - گشته است و او همی جز طرح نقشه برای تأمین خواسته‌های دل ندارد آنگونه که نه حسابی برای خدا و امر و نهی خدا در زندگی‌اش باز می‌کند و نه فکری راجع به آخرت و عالم پس از مرگ به فضای قلبش راه می‌یابد. همان که خداوند حکیم می‌فرماید:

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ...﴾^۱

دلبستگی به خواسته‌های نفس است که برای آدمیان زینت داده شده و جز آن محبوب مطلوبی نمی‌شناسند و آن عشق به شهوات است که در وجود زنان و فرزندان و پول‌های فراوان، مسکن و مرکب‌های عالی و مقام و منصب‌های پر جلال و جبروت تجلی کرده و آنها را سرگرم خود ساخته است که:

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾^۲

اینها همه بهره‌ی زودگذر این زندگی فناپذیر دنیا است که دل‌های مردم ظاهرین بی‌خبر از باطن عالم را ربوده است.

﴿يَغْلُمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۳

ظاهری از زندگی دنیا را می‌فهمند و از آخرت در حال غفلتند.

هواپرستی، سبب کوردلی

حاصل اینکه هواپرستی است که جای خداپرستی می‌نشیند و سرچشمه‌ی کلّ خطیئات و گناهان می‌گردد که رسول مکرم خدا ﷺ فرموده است: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۴ و همان است که سبب کوردلی انسان می‌شود که در حدیث از رسول اکرم ﷺ خواندیم که فرمود: «أَلَا مَنْ رَغِبَ فِي الدُّنْيَا طَالَ فِيهَا أَمَلُهُ أَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ عَلَى قَدَرِ ذَلِكَ»؛ هشیار باشید، هر کس به هر مقدار که گرایش به دنیا داشته باشد و آرزوی دراز و دنیاطلبی

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴.

۲- همان.

۳- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۷.

۴- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۱۷.

در دل بگیرد، خدا به همان مقدار قلبش را به کوری و نایبانی مبتلا می‌سازد و از درک حقایق عالم محروم می‌گرداند تا آنجا که خدا خطاب به رسول گرامی اش ﷺ می‌فرماید:

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا﴾^۱

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس خود را معبود مطاع خود قرار داده است آیا تو می‌خواهی او را به راه خدا بیاوری؟ یعنی پیامبر هم نمی‌تواند آدمی را که تن به پیروی از هوای نفس خود داده است و از خدا اعراض کرده است به راه آورد، زیرا آدمی ابتدا باید بر اساس تفکر و عقل و اراده و اختیار، حالت حق‌پذیری به خود بگیرد تا بتواند دعوت حکیمانه و ناصحانه‌ی پیامبر را بپذیرد و عملاً تسلیم او گردد و اولین قدم در این راه پرهیز از گناه و دوری جستن از نافرمانی خداست و باور داشتن این حقیقت که بی‌پروایی در امر معصیت بر حسب استفاده از آیات قرآن و بیانات امامان علیهم‌السلام سبب کور و کر گشتن چشم و گوش قلب انسان می‌شود و انسان در این صورت نه می‌تواند جمالی از جمال‌های معنوی را ببیند و نه می‌تواند ندایی از ندهای روحانی را بشنود؛ بلکه چشم و گوش داران عالم را هم به استهزاء و تمسخر می‌گیرد و به رفتار و گفتار آنها می‌خندد. طیب آگاه عالم انسان پیامبر اکرم ﷺ است که فرموده است:

(إِيَّاكُمْ وَ مُحَقَّرَاتِ الذُّنُوبِ)؛^۲

پرهیزید از گناهان [ی که به نظر شما] کوچک [می‌آیند].

همین به نظر شما کوچک‌هاست که تدریجاً شما را بیمار و علیل می‌کند و عاقبت به وادی گناهان بزرگ می‌کشاند!

در یکی از سفرها پیامبر اکرم ﷺ با اصحابشان به بیابانی رسیدند که پر از شن و خاک بود، برای صرف غذا توقف کردند. دستور داد در این بیابان بگردید و هیزم جمع کنید تا آتش روشن و غذا طبخ کنیم. گفتند: یا رسول الله، این بیابان چنانکه ملاحظه می‌فرمایید پر از رمل است و خاک و شن، هیزمی در آن دیده نمی‌شود. فرمود: با این حال بگردید، هر کسی هر چه پیدا کرد از خس و خاشاک و ریزه خار جمع کنید و بیاورید. اصحاب به دستور عمل کردند

۱- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۳.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه‌ی ۳۱۳.

و همه هر چه پیدا کردند آوردند، در نتیجه پشته‌ای هیزم جمع شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از اینکه غذای جسمانی به آنها بدهد، خواست غذایی به روح آنها برساند، او کارش همین است و برای تغذیه‌ی ارواح بشری آمده است. در همه جا و در همه حال، آدمیان را موعظه می‌کند و از خواب غفلت بیدارشان می‌سازد. اینجا هم فرمود: ای یاران من، دیدید در این بیابان پر از رمل و خاک و شن که هیچ اثری از هیزم در آن دیده نمی‌شد، با جمع‌آوری ریزه‌خارها و خس و خاشاک این پشته‌ی هیزم جمع شده که با یک جرقه‌ی از آتش که به آن برسد، شعله‌ور می‌شود و همه چیز را می‌سوزاند. از همین پی ببرید که گناهان آتش‌افروز جهنم نیز اینگونه در جان آدمی انباشته می‌گردد و در عالم پس از مرگ، از درون جانش شعله می‌کشد و او را می‌سوزاند.

اینجا یک نگاه به زن نامحرم می‌کند و می‌گوید: اینکه چیزی نیست! چند دقیقه گوش به یک ترانه‌ی شورانگیز می‌دهد و می‌گوید: این هم چیزی نیست! یک نیش زبان کوچک به کسی می‌زند و می‌گوید: این هم طوری نیست! غافل از اینکه همین ریزه‌گناه‌ها هر کدام پرده‌ای از تیرگی بر چهره‌ی قلب می‌افکنند و تدریجاً آن تیرگی ضخیم‌تر می‌شود تا آنجا که جان آدم می‌شود مثل پوست کرگدن که دیگر هیچ وعظ و نصیحتی در آن اثر نمی‌کند. ۱۲۴/۰۰۰ پیامبر با همه‌ی کتاب‌های آسمانی هم که با چنین فردی سخن بگویند، مثل این است که پشه‌ای زیر گوشش وزوز می‌کند، بلکه آن را به مسخره هم می‌گیرد. این گفتار خداست که:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ﴾^۱

عاقبت کار مردم بدعمل این می‌شود که آیات خدا را تکذیب می‌کنند و آنها را به استهزاء می‌گیرند.

پیرمردی که شرابخوار حرفه‌ای شد!

در یکی از نوشته‌های یکی از آقایان علما خواندم که نوشته بود:

من سال‌ها نزد مرحوم افتخارالحکماء که از شاگردان مرحوم حاج ملاهادی سبزواری

فیلسوف معروف بوده و در سبزواری زندگی می کرد حکیم و هم طیب بود، درس می خواندم. روزی ایشان گفت: مردی مریض به من مراجعه کرد، من تشخیص دادم درمان این مرض منحصرأ شراب کهنه است، او مرد مقدسی بود، من فکر کردم اگر بگویم، قبول نمی کند. چیزی نگفتم، نسخه ای نوشتم و رفت. داروفروش به او گفته بود آقا این دارو نجس است، پس از خوردن آن دهانت را آب بکش. او فهمیده بود که این دارو شراب است، فردای آن روز با قیافه ای خشمگین پیش من آمد و گفت: آقای افتخار من این کم لطفی را از شما نسبت به خودم توقع نداشتم، من پیر پا در لب گور را به جای اینکه نصیحت کنی تا چشم دلم روشن شود و گناهانم کم شود، دستور خوردن شراب داده ای که آخرتم را ویران و مبتلا به عذاب خدا کردم؟

گفتم: پدر جان، تو مریضی و من طیبم، وظیفه ی من تشخیص مرض و درمان است؛ من تشخیص دادم مرض تو درمانش منحصرأ شراب کهنه است، آن هم روزی نصف استکان تا یک هفته و نه بیشتر، حالا وظیفه ی تو خوردن است یا نه، ارتباط به من ندارد.

این را گفتم و رفت. مدتی گذشت و از دیگران شنیدم که همان پیرمرد یک آدم دائم الخمر و شرابخوار عربده کش شده که دیگر کارش از استکان و قدح گذشته به خُم و سبو رسیده و خانه اش را میخانه درست کرده است! تعجب کردم، پس از مدتی بر حسب تصادف او را دیدم و گفتم: یادت هست که وقتی من به تو گفتم درمان تو منحصرأ روزی نصف استکان شراب کهنه تا یک هفته است، خشمگین شدی و گفتم من پیرمرد پا در لب گور شراب بخورم؟ حالا شنیده ام که دائم الخمر عربده کش شده ای و خانه ات را هم مبدل به میخانه کرده ای. اکنون به تو می گویم که شراب خوردن نه تنها برای بدنت مضر است و زیان بخش، بلکه خدا تو را در این سن پیری پا در لب گور نمی آمرزد و مبتلا به عذاب دردناک جهنم می سازد.

دیدم خنده ی مستانه ای کرد و گفت: آقای افتخار من فکر می کنم این خدا یک پیر گبری هم مثل من لازم دارد این را گفت و رفت. من فکر کردم و با خود گفتم: ای عجب، این آدمی که از شنیدن اینکه روزی نصف استکان شراب برای درمان دردش بخورد وحشت می کرد و بر خود می لرزید، اکنون طوری شده که عذاب جهنم را به مسخره

می گیرد و به خدا هم متلک می گوید. آری صدق الله العلیّ العظیم که فرموده است:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا الشَّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ﴾؛

مردمی که گناهان به نظر خودشان کوچک را در زندگیشان به حساب گناه نمی گذارند و از ارتکاب آنها پرهیز نمی کنند و پیش خود می گویند این نگاه زودگذر عیبی ندارد این دروغ و این غیبت کوچک هم مهم نیست، اینان نمی دانند که خالقشان فرموده است آثار شوم همین گناهان به ظاهر کوچک در صفحه ی قلبشان متراکم می شود تا آنجا که سر از تکذیب آیات خدا و حتّی به تمسخر و استهزا گرفتن آنها در می آورد.

اعاذنا الله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا

تأثیر زیانبار شراب بر روح و روان انسان

در بعض روایات آمده که زنی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: من بیماری صعب العلاجی دارم که اطباء گفته اند باید شراب کهنه بخورم تا خوب بشوم. حال آمده ام از شما کسب تکلیف کنم. امام علیه السلام فرمود: نه من اجازه نمی دهم، ممکن است این شراب کهنه در رفع بیماری بدنت تأثیری داشته باشد، ولی بیماری عمیقی در جانت ایجاد می کند که دم جان دادن چنان در فشار و تنگنا قرار می گیری که آرزو می کنی ای کاش با همان بیماری می ماندم و می مردم و به این درد بی درمان مبتلا نمی شدم.

مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در اوصاف متّقین فرموده است:

(صَبَرُوا أَيْامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً تِجَارَةً مُّرِيحَةً يَسْرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ)؛^۱

آنها کسانی هستند که این روزهای کوتاه زودگذر دنیا را با همه ی دشواری هایش تحمل کردند و به دنبال آن یک زندگی سراسر راحتی و آسایش نصیبشان گشت و چه تجارت پرسودی کردند آنها در این بازار دنیا که برنامه ی آن را پروردگارشان در اختیارشان نهاده بود.

(أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يَرِيدُواَهَا)؛^۲

۱- نهج البلاغه ی فیض خطبه ی ۱۸۴.

۲- همان.

البتّه دنیا به سراغشان رفت [و برای فریب دادن آنها جلوه‌گری‌ها نمود] اما آنها رو به آن نشان ندادند و با کمال بی‌اعتنایی آن را از خود دور کردند، اینانند که:

(عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ)؛^۱

حضرت آفریدگار آنچنان در افق جانیشان بزرگ و با عظمت تجلّی کرده که مادون او هر چه که هست، در چشمشان کوچک و بی‌ارزش آمده است.

به یکی از بزرگان گفتند: تو هم تکانی بخور تا مشهور شوی و زبانزد مردم گردی. مگر تو از دیگران چه کم داری؟ گفت: آیا حیف نیست این فرصتی را که خدا به من داده و فراغت دارم تا حیات ابدی را تأمین کنم؛ از دست بدهم و سرمایه‌ی عزیز عمر را در راه هوسبازی‌های کودکانه تلف کنم و بعد از مرگ گرفتار هلاک ابدی گردم؟ آیا این عاقلانه است؟ خداوند حکیم خطاب به پیامبر عظیم الشان خود می‌فرماید:

(وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ)؛^۲

این مردم [غفلت زده] را هشدار بده و از فرار سیدن روز حسرت و افسوس آگاهشان ساز که آن روز [به خود خواهند آمد و خواهند دید که] کار از کار گذشته و عمری به غفلت گذرانده و بهره‌ای از ایمان به خدا نبرده‌اند، آنجاست که فریاد از عمق جانشان بر می‌آید که:

(...يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ...)؛^۳

افسوس بر آن عمر گرانیامیه که بگذشت ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم پیری و جوانی چو شب و روز برآمد ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم آمد و شد داشتن، یعنی آمد و رفت داشتن، شب شد یعنی شب رفت و روز آمد و ما بیدار نگشتیم.

گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت فریاد برآریم که چرا تخم نکشتیم

۱- نهج البلاغه، فیض، خطبه‌ی ۱۸۴.

۲- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۹.

۳- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۶.

گفتار چهارم دنیای مذموم (۲)

سبب ابتلا به اخلاق رذیله

در گذشته بیان شد که در آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام دنیا و دنیادوستی مورد مذمت واقع شده است تا جایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»؛^۱ این جمله در عین کوتاهی از لحاظ الفاظ، دریایی از معارف و حقایق را در بردارد و نشان می‌دهد که همه‌ی گناهان اعم از گناهان عملی و اخلاقی و قلبی، همه از حب دنیا سرچشمه گرفته‌اند و می‌گیرند.

دنیادوستی است که انسان را به افکار خبیثه و اخلاق رذیله و اعمال فاسده مبتلا می‌سازد. کبر و بخل و حرص و طمع و حسد، دروغ و غیبت و تهمت و... همه از دنیادوستی ناشی می‌شود و ضمناً عرض شد منظور از دنیا که مورد ذم و نکوهش قرار گرفته است، این زمین و آسمان، آب و هوا، خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب نیست، زیرا اینها همه مخلوقات خدا و از لوازم ضروری‌های زندگی می‌باشند و هر یک در حد خود آیت و نشانه‌ای از هستی و صفات کمال خالق حکیم و آینه‌ای برای نشان دادن گوشه‌ای از جمال آفریدگار خود به حساب می‌آیند. آنچه که مذموم است، در واقع هوای نفس انسان است که به جای خدا معبود مطاع انسان و حاکم بر سراسر زندگی اش می‌گردد چنانکه خدا هم فرموده است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً...﴾^۲

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۰.

۲- سوره‌ی جاثیه، آیه ۲۳.

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوا [و دلبخواه] خود را اله و مطاع خویش اتخاذ کرده و در نتیجه مهر بر گوش و قلبش خورده و پرده مقابل چشمش افتاده [و از درک و فهم حقایق محروم گشته است]...

در آیه‌ی شریفه «اله» و «هوی» کنار هم قرار گرفته و نشان می‌دهد که انسان بر حسب فطرت و سرشت اولیه‌اش، دنبال «اله» و معبود می‌گردد، چون خود را سراپا نیازمند و محتاج می‌یابد و می‌خواهد دست به دامن غنی بی نیازی بزند تا او را از فقر و نیاز برهاند. ولی اشتباه و خطا در «تطبیق» کرده و مخلوقاتی نیازمند همچون خود را به جای غنی بی نیاز می‌پندارد و دست به دامن آنها می‌زند و سر از بت پرستی در می‌آورد. کوه و دریا و آفتاب و امثال نمرود و شداد و فرعون و لات و منات و عزی و دیگر بت‌های فلزی و چوبی را اله و معبود خویش اتخاذ می‌کند.

پس بت پرستی در واقع از «اله طلبی» فطری انسان سرچشمه گرفته و با اشتباه در «تطبیق» همراه شده است و لذا مشعل فروزان وحی، برای هدایت و راهنمایی انسان به اله و معبود حقیقی آمده و فرموده است «لا اله الا الله» یعنی آن موجود غنی بی نیاز مطلق که به هیچ موجود خارج از ذات اقدس خود نیاز ندارد بلکه رفع نیاز از هر موجود نیازمند می‌کند؛ او ذات اقدس الله - جلّ جلاله - است و بس و غیر او هر چه هست، تماماً مخلوق و محتاج به غنی مطلقند و سزاوار پرستش نمی‌باشند.

حال این آیه‌ی شریفه می‌گوید: آنان که هوای نفس خود را به جای «الله» نشانده و آن را معبود مطاع خود دانسته‌اند، در ضلالت و گمراهی هلاکتباری افتاده و چشم و گوش قلبشان کور و کر گشته است.

ما هم اگر اندکی در زندگی خود بیندیشیم، می‌بینیم این ضلالت دامن گیر اکثر ما هم گشته و عبدالهوی شده‌ایم. در عین اینکه به زبان می‌گوییم «لا اله الا الله» عملاً نشان می‌دهیم که لا اله الا الهوی! یعنی آنچه که در وجود اکثر ما حاکم است و ما را به این سو و آن سو می‌کشاند هوای نفس است و این همان دنیای مذموم است که حبّ آن به فرموده‌ی رسول خدا ﷺ سرچشمه‌ی تمام انحرافات است و هوای نفس هم در هر کسی به شکل و صورتی خاص در مرکز قلب او استقرار پیدا می‌کند و زمام حکومت بر کشور وجود او را به

دست می گیرد یکی تعلق و دلبستگی به تجارتخانه و محل کسب و کار خود دارد و یکی به مقام و منصب و ریاستش، یکی به همسر و فرزندان و پول های انباشته در بانک ها و یکی به منبر و محراب و جمعیت مریدان و...

هر کسی از ظنّ خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من
﴿زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ...﴾^۱

دوستی و دلبستگی به مشتهیات نفسانی که در علاقه مندی به زنان و فرزندان و پول های فراوان و مرکب های رهوار و... تحقق یافته است، برای مردم آرایش داده شده است.
﴿...ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾^۲

این دلبستگی به این مشتهیات نفسانی، متاع زودگذر دنیا است که مورد ذمّ و نکوهش از جانب خدا و اولیای خدا قرار گرفته است.

حاصل اینکه آنچه از آیات قرآن استفاده می شود این است که دنیای مذموم از دیدگاه خدا و اولیای خدا، در واقع همان اتباع هوی و سعی و تلاش در تأمین خواسته های نفس است، چنانکه می فرماید: ﴿...وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...﴾^۳ پیروی از هوا مکن که از راه خدا منحرف می سازد.

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۴

کسی که از مقام [عدل] خدایش بترسد و نفس را از [اتباع] هوی باز دارد [اوست] که بهشت جایگاهش خواهد بود.

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ ۖ وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۖ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۵
اما کسی که طغیان [بر خدا] کند و زندگی دنیا را [که همان اتباع هوی است] ترجیح دهد [اوست که] آتش شعله ور جهنم جایگاهش خواهد شد.

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۴.

۲- همان.

۳- سوره ص، آیه ۲۶.

۴- سوره نازعات، آیات ۴۰ و ۴۱.

۵- همان، آیات ۳۷ تا ۳۹.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

(كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ)؛^۱

چه بسیارند عقل‌هایی که تحت فرمان هوی قرار گرفته‌اند [و هوی امیر آنها گشته است].

و حال آنکه خدا عقل را در وجود انسان قرار داده که امیر بر هوی باشد نه اسیر در دست هوی!

وظیفه‌ی ما، تهذیب نفس و پرهیز از اتباع هوی

خلاصه اینکه هر چه محبت انسان را آنچنان به خود جلب کند که محبت خدا را از دل بیرون کند، او همان دنیای مذموم است و اتباع هوی، اگرچه آن محبوب انسان، پدر و مادر باشد و همسر و فرزند و دیگر اشیاء. این آیه‌ی قرآن است که می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۲

[ای پیامبر] بگو [به مردم] اگر [این چنین باشد که] پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و همسران شما و فامیل و خویشاوندان شما و اموالی که جمع‌آوری کرده‌اید و تجارتی که از کسادى بازار آن می‌ترسید و مسکن‌های مورد پسندتان در نزد شما محبوبتر از خدا و رسولش و از جهاد در راهش باشد، در انتظار نزول بلايش باشید که خدا مردم فاسق [متحرف از صراط حق] را به سعادت هدايتشان نمی‌کند.

می‌دانیم که خدا برای والدین آنچنان احترام قائل است که احسان و خوش رفتاری با آنها را هم‌دوش با عبادت خود قرار داده و فرموده است:

۱- نهج البلاغه‌ی فیض حکمت ۲۰۲.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۴.

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...﴾^۱

خدای تو فرمان صادر کرده که جز او را نپرستید و نسبت به والدین نیک رفتار باشید [اما تا آنجا که والدین سبب انحراف شما از خدا نباشند]...
 ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا...﴾^۲
 و اگر آنها خواستند تو را از مسیر توحید منحرف کنند و به شرک وادارند، در این صورت اطاعتشان ننما...

بنابراین ما وظیفه‌ای جز تهذیب نفس و پرهیز از اتباع هوی نداریم و این هم نیاز به مراقبت شدید و تداوم طولانی دارد تا تدریجاً تمام آلودگی‌ها از چهره‌ی جان برطرف گشته، منور به نور ایمان و تقوا گردد.

ما یک ساعت که توی این خیابان‌های تهران راه می‌رویم، کفش و لباسمان گرد و خاک می‌گیرد و احتیاج به تنظیف پیدا می‌کند. آیا روح ما که به طور مسلم لطیف‌تر از کفش و لباس ماست بر اثر مواجه شدن با صحنه‌های شیطانی عفت‌سوز در میان همین خیابان‌ها تیرگی به خود نمی‌گیرد؟ آلوده و کثیف نمی‌شود؟ و احتیاج به تطهیر و تنظیف پیدا نمی‌کند؟ و یاللاسف که تنها خیابان‌ها نیست که غبارانگیز شده و سبب تیرگی و آلودگی روح‌ها و جان‌ها شده است و حتی بازارها و دانشگاه‌ها و کارگاه‌ها و گردشگاه‌ها و حتی برنامه‌های تلویزیونی در اندرون خانه‌ها و خلاصه به هر جا که بنگریم، موجبات غفلت از خدا و نسیان روز حساب و جزاء مشاهده می‌گردد.

ابری شده بالا و گرفته است فضا را از دود و شرر تیره نموده است هوا را
 آتش زده سگ‌ان زمین را و سما را سوزانده به چرخ اختر و در خاک گیارا
 ای واسطه‌ی رحمت حق بهر خدا را زین خاک بگردان ره طوفان بلارا
 بشکاف ز هم سینه‌ی این ابر شرربار

بیچاره جوان‌های ما در چنین محیطی سرگردان و حیران می‌شوند و در التهاب امراض عصبی و اختلالات روحی کلافه می‌شوند و به چاه می‌افتند و رو به سقوط و هلاک ابدی

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۳.

۲- سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۵.

می‌روند و البته تأسّف بیشتر اینکه ما به قدری با این آلودگی‌ها انس گرفته‌ایم که اصلاً خود را موظّف به تطهیر روح و جان نمی‌دانیم. در خانه‌های ما همه‌گونه وسایل تنظیف بدن و لباس و حتّیّ تنظیف مستراح و آشپزخانه و غیره موجود است، امّا برای جان و روحمان به اندازه‌ی یک لنگه کفش و مستراح و آشپزخانه هم ارزش قائل نمی‌شویم. نه تنها تطهیرش نمی‌کنیم بلکه آلوده‌ترش هم می‌سازیم. روز به روز دیدنی‌ها، شنیدنی‌ها، خوردنی‌ها، گفتنی‌ها که نامرضیّ خدا می‌باشند بر تیرگی و آلودگی روح و جانمان می‌افزایند، آنگاه این دعاها را که از امامان علیهم‌السلام رسیده است لقلقه‌ی زبان قرار داده می‌گوییم:

(اَللّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ نَوَى فَعَمِلَ)؛

خدایا ما را از کسانی قرار بده که هم نیت پاک دارند و هم عمل خوب.

(وَ لَا تَجْعَلْنَا مِمَّنْ شَقِيَ فَكَيْلَ)؛

و ما را از کسانی قرار مده که شقاوت در دل دارند و کسالت در عمل.

(وَ لَا مِمَّنْ هُوَ عَلَى غَيْرِ عَمَلٍ يَتَّكِلُ)؛^۱

خدایا نکند ما از کسانی باشیم که ایمان و اعتقاد دارند ولی عمل ندارند و اتّکال به غیر عمل می‌کنند و می‌گویند خدا کریم است و رحیم است، علی و حسین علیهم‌السلام هم شفیعند، دیگر چه غصّه داریم شعر هم می‌خوانند: «چه غم دیوار اَمّت را که دارد چون تو پشتیبان». شعارهای خوب می‌دهند و گریه هم می‌کنند، امّا در مرحله‌ی عمل سهل‌انگار و مسامحه‌کارند.^۲

سقوط حتمی بر اثر گناه

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در ایّام بیماری و کسالت آخر عمرشان که نمی‌توانستند روی پای خود راه بروند، در حالی که تکیه بر دوش علی علیه‌السلام و فضل بن عباس داده بودند به مسجد آمدند تا آخرین وداع را با اَمّت داشته باشند، روی پله‌ی منبر نشسته مردم را موعظه کردند. بعد فرمودند:

(مَعَاشِرَ النَّاسِ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ شَيْءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يَصْرِفُ عَنْهُ بِهِ شَرًّا إِلَّا الْعَمَلُ)؛

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۷، صفحه ۴۴۴.

۲- سبک شماری.

مردم! بدانید بین خدا و بنده اش چیزی که بتواند به او خبری برساند و یا شری

از او دور سازد تنها عمل است [و جز آن چیزی نیست].

(أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَدْعِي مَدْعٍ وَلَا يَتَمَنَّي مُتَمَنَّ؛)

ای مردم احدی ادعای بیجا نکند و آرزوی بی اساس نداشته باشد.

(وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَا يُنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ؛)

قسم به خدایی که مرا مبعوث به حق کرده است نجات بخش نیست جز عمل با

رحمت خدا.

سپس فرمود:

(وَلَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ)؛^۱ من هم اگر گناه کنم سقوط می کنم.

اینک ما مدعیان پیروی از آن حضرت را بنگرید که چگونه خود را به بهانه‌ی رحمت

خدا و شفاعت علی مرتضی (علیه السلام) آزاد می دانیم و بی پروا گناهان را مرتکب می شویم در

صورتی که خدا خطاب به آن حضرت فرموده است:

(قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ)؛^۲

بگو [به مردم]: من هم اگر گناه کنم، از عذاب روز بزرگ می ترسم.

یعنی گناه، آنچنان آدمی را از رحمت خدا دور می سازد که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با آن

تقریبش در پیشگاه خدا می فرماید: اگر من هم گناه کنم، مبتلا به عذاب خدا در روز جزا

می گردم. بنابراین آقایان جوان‌های عزیز محترم باید مراقب باشند که از همان ابتدای سنین

جوانی، برنامه‌ی پرهیز از گناه را تمرین کنند و بدانند که پرهیز از گناه کار ناشدنی نیست.

البته پا روی هوس‌ها نهادن دشوار است و زحمت دارد تکلیف مشتق از کُلِّفَت است

و کُلِّفَت یعنی دشواری و زحمت ولی خدا فرموده است:

(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...)؛^۳

خدا هرگز کسی را به کار خارج از حدّ وسعش تکلیف نمی کند...

این همه افراد باایمان صالح‌العمل که در هر زمان بوده‌اند و هستند، همه دارای

۱- بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۴۶۶.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۵.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۶.

تمایلات نفسانی بوده‌اند و پا روی آنها گذاشته و بالا رفته‌اند.

آری، خدا را بندگی کرده‌اند تا مورد لطف و عنایت خاص خدا قرار گرفته‌اند تا آنجا که پیامبر اکرم ﷺ در عالم طبع بشری با نردبان عبودیت و بندگی به معراج رفته به عالم ﴿دَنَى فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ رسیده است، چنانکه خدایش می‌فرماید:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى...﴾^۱

منزه آن خدایی که بنده‌اش را شبانه از مسجدالحرام حرکت داد...

و نفرموده: «أَسْرَى بِنَبِيِّهِ» یا «أَسْرَى بِرَسُولِهِ» بلکه فرموده: «أَسْرَى بِعَبْدِهِ» یعنی اولین پله برای ارتقاء و رسیدن به مقام نبوت و رسالت و عروج به عرش اعلا، عبودیت است و بندگی. به ماهم در نمازهای شبانه روزیمان دستور داده است که بگوییم: «اشهد أن محمداً عبده و رسوله» یعنی ابتدا شهادت به عبودیت و بنده بودن محمد ﷺ بدهیم و سپس به رسالتش.

آری، او خود بنده‌ی خداست و مأموریتش نیز پرورش دادن بنده برای خداست و حتی نیل آن حضرت به مقام شفاعت در روز قیامت نیز مشروط به عبادت و مخصوصاً شب خیزی او برای نافله‌ی شب در دنیا است، چنانکه خدایش خطاب به حضرتش فرموده است:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً﴾^۲

پاره‌ای از شب را بیدار باش که به عبادت و نماز علاوه بر فرائض بپردازی تا خدایت تو را به مقام محمود نائل سازد.

یعنی آن مقام محمود که مقام شفاعت کبرای پیامبر اکرم ﷺ در روز قیامت است و حتی شامل حال پیامبران نیز خواهد شد، در گرو نماز شب رسول الله الاعظم ﷺ است.

در آیه‌ی دیگر هم فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ ﴿۱۰﴾ قُمْ اللَّيْلَ...﴾^۳

ای جامه‌ی خواب به خود پیچیده، شب برخیز و به عبادت بایست...

به او که رئیس عالم انسان و الگو برای بشر است دستور شب خیزی داده است تا به عالم

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱.

۲- همان، آیه‌ی ۷۹.

۳- سوره‌ی مزمل، آیات ۱ و ۲.

انسان بفهماند که تَزَمُّلٌ^۱ و پیچیدگی و سر به گریبان بردن و خوابیدن، مایه‌ی محرومیت است. در این عالم هر موجود بسته و پیچیده محروم از کمال است! تا باز نشود و استعداد درونی خود را بارز نکند، به کمال متناسب خود نمی‌رسد. یک غنچه‌ی گل تا شکفته نشده است، نه لطافتی دارد و نه رنگ و بوی خوشی، اما همین که شکوفا شد، رنگ و بوی خوشش چشم‌ها را خیره می‌کند و شامه‌ها را می‌نوازد. بنابراین اگر این غنچه‌ی جان و روح بشر شکفته شود، چه گل‌ها و ریاحینی از معارف و فضایل اخلاق و اعمال از وی بارز خواهد شد که فرشتگان آسمان در مقابلش به زانو در خواهند آمد. آری خدا به ملائکه فرمود:

﴿...إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ ۖ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۲

...من از گِل، بشری می‌آفرینم، پس وقتی پیکر او را ساختم و از روح خودم در او دمیدم، شما برای او سجده کنید.

﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾^۳

[و لذا] همه‌ی فرشتگان [در مقابل آدم پدر بشر] به سجده افتادند.

چون روحی که خدا تشریفاً او را به خودش نسبت داده و روح خودش نامیده است در او دمیده شده بود. همچنین در آیه‌ی دیگر از قرآن که تطورات خلقت انسان را بیان می‌کند، ابتدا گِل بود و ما آن را تبدیل به نطفه و علقه و مضغه کردیم و تا می‌رسد به مرحله‌ی دمیدن روح، آنجا تعبیر سخن، تغییر می‌کند و می‌فرماید: ﴿...ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...﴾^۴ سپس آفرینش دیگری به او دادیم و در این مرحله است که خود را مورد تبریک و تحسین قرار داده و فرموده است:

﴿...فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۵

...پس مبارک و منبع برکات است الله که [با دمیدن روح به پیکر انسان]

نیکوترین خلق را به وجود آورده است.

۱- جامه به خود پیچیدن.

۲- سوره‌ی ص، آیات ۷۱ و ۷۲.

۳- همان، آیه‌ی ۷۳.

۴- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۴.

۵- همان.

سرّ نورانیت چهره‌ی سحرخیزان

حاصل اینکه تنها راه تکامل و ترقّی انسان، خدا را بندگی کردن است و مطیع فرمان او بودن و امر و نهی او را در تمام شئون زندگی به کار بستن. در یک کلمه، دل از غیر خدا کندن و دل به خدا دادن. در مناجات شعبانیه می‌خوانیم:

(إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ.... حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعُظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ)؛^۱

خدایا! چنانم کن که از هر چه غیر توست دل برکنم و آنچنان رو به تو آورم که چشم دلم پرده‌ها را بشکافد و به کانون عظمت راه یابد و آویخته به دامن عزّ و قدست گردد.

خدا هم فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ ۖ قُمْ اللَّيْلَ...﴾؛ جامه‌ی خواب از خود دور کن و شب با من خلوت کن و از عمق جان بگو: «يَا كَ نَعْبُدُ وَ يَا كَ نَسْتَعِينُ»؛ تا نسیم رحمت را بر غنچه‌ی جانت بوزانم و باران رحمت را بر زمین قلبت فرو ریزم و چشمه‌های علم و حکمت از درونت بجوشانم و بر زبانت جاری سازم.

تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار گیاهان بیابان شکوفا گشتند و درختان کوهستان به محصول نشستند، ولی تو ای بشر جلوتر از مرغ سحر بانگ بردار و بگو: «أَذْكُرُ اللَّهَ كَثِيرًا وَ لَا تُكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»؛^۲ آدم آن نیست که با صدای مرغ سحر از خواب برخیزد، آدم آن است که پیش از مرغ سحر بانگ بردارد و «سَبَّوحٌ قَدُّوسٌ» بگوید تا پرتوی از نور جمال خدا بر چهره‌ی جاننش منعکس گردد.

از امام سجّاد علیه السلام سؤال کردند: چه سرّی دارد افرادی که برنامه‌ی سحرخیزی و بیداری آخر شب دارند، نورانیتی در صورتشان مشاهده می‌شود که آنها را از دیگران ممتاز می‌سازد. امام علیه السلام فرمود:

(لَا تَنَّهُم خَلَاوَاتُ اللَّهِ فَكَسَاهُمُ اللَّهُ مِنْ نُورِهِ)؛^۳

۱- الاقبال، صفحه‌ی ۶۷۸.

۲- الجمل، صفحه‌ی ۴۲۰.

۳- وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه‌ی ۱۵۷.

چون آنها با خدا خلوت کرده‌اند، خدا هم پوششی از نور خود بر چهره‌ی آنها افکنده است.

در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود:

(يَا بْنَ عِمْرَانَ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّةُ اللَّيْلِ نَامَ عَنِّي)؛

ای پسر عمران! دروغ گفته آن کسی که ادعا کرده که مرا دوست دارد ولی شب که می‌شود [مرا رها کرده] دنبال خوابش می‌رود.

(أَلَيْسَ كُلُّ مُحِبٍّ يُحِبُّ خَلْوَةَ حَبِيبِهِ)؛

مگر اینگونه نیست که هر محبتی دوست دارد با محبوبش خلوت کند؟

اگر راست می‌گوید و مرا دوست دارد پس چرا با من خلوت نمی‌کند و شب به دنبال خوابش می‌رود؟

(يَا بْنَ عِمْرَانَ هَبْ لِي مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ وَ مِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ وَ مِنْ

عَيْنَيْكَ الذُّمُّوعَ وَ ادْعُنِي فِي ظُلَمِ اللَّيَالِي فَإِنَّكَ تَجِدُنِي قَرِيبًا)؛^۱

ای پسر عمران، با قلبی خاشع و بدنی خاضع و چشمی اشکبار در تاریکی شب مرا بخوان و صدایم بزن، خواهی دید که من به تو نزدیکم.

اولین گام برای تقرب به خدای متعال

جوانان عزیز باید توجه داشته باشند که قدم اول برای نزدیک شدن به خدا، آشنایی با واجبات و محرمات است. کارهایی همچون چله‌نشینی و اذکار و اوراد داشتن و جمکران رفتن و نماز شب خواندن به تنهایی فایده ندارد. قدم اول انجام واجبات و ترک محرمات است. ﴿...تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ...﴾^۲؛ دین خدا حدود دارد.

﴿...وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...﴾^۳

...هر کس از حدود خدا تجاوز کند، ظلم به خود کرده [به جایی نمی‌رسد]...

واجبات هم منحصر به نماز و روزه نیست، هر کسی در خانواده‌اش باید ببیند چه

۱- وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۷۷.

۲- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱.

۳- همان.

واجباتی دارد؟ زن نسبت به مرد و مرد نسبت به زن چه وظایفی دارند؟ اولاد نسبت به والدین و والدین در مقابل اولاد هر کدام چه واجباتی دارند؟ ارحام و همسایه‌ها نسبت به یکدیگر هر کدام واجباتی دارند؟ ما اکثراً واجبات را زیر پا می‌گذاریم و به مستحبات می‌پردازیم. مردمی به زعم خود مسلمانند و جلسات روضه و دعا تشکیل می‌دهند و عمره و حج مستحبی مکرراً انجام می‌دهند اما «حقّ الناس» را به راحتی زیر پا می‌گذارند و اعتنایی به آن نمی‌کنند. به قول شخصی:

مشهدی بود کربلایی شد رفت مگه عجب بلایی شد

دین‌شناس دیندار کم داریم، برخی دین شناسند و خوب حرف می‌زنند و خوب می‌نویسند اما دیندار به معنای واقعی نیستند! عده‌ای هم دیندار مقدّس ولی جاهل و ناآگاه از موازین دینند. پیامبر اکرم ﷺ فرموده است:

(قَصَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ، جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ وَ عَالِمٌ مُتَهَتِّكٌ)؛^۱

دو گروهند که کمر مرا شکسته‌اند: یکی عالم دین شناسی [که اهل عمل به علمش نمی‌باشد و با بدعملی‌اش هتک حرمت دین می‌کند] و دیگری مقدّس جاهلی که اعمالی را انجام می‌دهد، اما دین شناس نمی‌باشد و روی موازین انجام نمی‌دهد].

﴿...وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾؛^۲

کسانی که هم احکام دین و واجبات و محرّمات را بشناسند و هم اهل عمل باشند اندکند.

۱- غررالحکم، صفحه‌ی ۴۸.

۲- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.

گفتار پنجم سلامت قلب

پیام‌های متفاوت گریه‌ی کودک

حدیثی از رسول اکرم ﷺ نقل شده که فرموده است:

(لَا تَضْرِبُوا أَطْفَالَكُمْ عَلَى بُكَائِهِمْ فَإِنَّ بُكَائَهُمْ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٌ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٌ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٌ الدُّعَاءُ لَوَالِدَيْهِ)؛^۱

نوزادان خود را به خاطر گریه‌شان نزنید، چه آنکه گریه‌ی آنها تا چهار ماه شهادت

بر توحید است و چهار ماه صلوات بر پیامبر ﷺ و چهار ماه دعا برای والدینش.

گاهی بی‌جه درد و ناراحتی دارد که باید طبق تشخیص و دستور پزشک عمل شود؛ ولی گاهی گریه‌اش طبیعی و عادی است، اینجاست که فرموده‌اند جلو گریه‌اش را نگیرید و به خاطر گریه‌اش او را نزنید. زیرا گریه‌ی کودک نوزاد در چهار ماه اول، شهادت بر توحید است و در چهار ماه دوم، صلوات بر رسول اکرم ﷺ و در چهار ماه سوم، دعا برای والدین است.

مرحوم فیض (رضوان الله علیه) که از اعظم علمای مذهب است ذیل این حدیث بیانی دارد و می‌فرماید: شاید سرّ مطلب این باشد که کودک نوزاد در چهار ماه اول، در عالم صاف فطرت است و هنوز از عوارض عالم مادّه و طبیعت، رنگی به خود نگرفته است و جز عجز و فقر و ضعف و ناتوانی هیچ چیز درک نمی‌کند.

در واقع عاجز بیچاره‌ای است که دنبال چاره‌ساز می‌گردد و لذا غیر ناله و گریه و إلحاح که وظیفه‌ی هر محتاج درمانده‌ای است، ابزار دیگری در دست ندارد و با همان

ابزار، اظهار نیاز به درگاه خالقش می کند که فریاد می زند و فریادش یا خالق و یا صانع است. از اینرو فرموده اند در چهار ماه اول، گریه ی کودک نوزاد، شهادت بر لا اله الا الله است. در چهار ماه دوم، چشمش به مادر انس می گیرد و او را می شناسد، اما نه از این جهت که مادر است بلکه از آن جهت که وسیله ی تغذی و ارتزاقش می باشد. او در آن برهه از زمان فرقی بین مادر و غیر مادر نمی گذارد و لذا پستان هر زنی را می گیرد.

او دنبال کسی می گردد که شیرش دهد و شیرش کند، یعنی بر حسب اقتضاء فطرت پس از یافتن خالق خود، طالب کسی می باشد که تکلیف طبیعی او را که شیر خوردن است به او برساند. در واقع همان کار را که پیامبر خدا ﷺ در عالم بشری انجام می دهد و برنامه ی آسمانی خدا را به عنوان وظایف و تکالیف زندگی به عالم انسان می رساند.

در حقیقت پیامبر در رساندن پیام خدا به بشر، نقش مادر را در رساندن شیر به کودک نوزاد ایفاء می کند، از اینرو فرموده اند گریه ی کودک در چهار ماه دوم صلوات بر رسول الله ﷺ است. ولی در چهار ماه سوم کم کم پدر و مادر را می شناسد و آنها را از دیگران امتیاز می دهد و خودش را محتاج به آنها می بیند؛ در فراقشان می گرید و از وصالشان می خندد، از اینرو فرموده اند گریه ی کودک در چهار ماه سوم، دعا برای والدین است؛ یعنی می خواهد آنها باقی بمانند تا حوائجش را برآورند.

بعد کم کم بزرگتر می شود، زمین و آسمانی می بیند، ماه و خورشیدی، دست و پایی در خودش احساس می کند و زور بازویی و کَر و قَرّی، همسر و فرزندی و دوست و رفیقی، دیگر فطرت و اقتضای آن، فراموشش می شود و خالق هم از یادش می رود و یک سر می افتد به دامن اسباب و وسایل ظاهری، یعنی افرادی از قبیل خود را مرجع و مُلجأ خود می پندارد و در مقابل آنها کرنش می کند. از اقبال^۱ آنها می خندد و از ادبار^۲ آنها می گرید؛ به فرموده ی قرآن: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَنْصُرُهُمْ...﴾^۳؛ به جای خدا، دست حاجت به سوی کسانی دراز می کند که نه می توانند از او دفع و رفع زیانی بنمایند و نه به او سودی برسانند. این معنای واژگون گشتن فطرت است و بیماری مهلک قلب که خالق را از یاد می برد و دست به دامن

۱- رو آوردن.

۲- پشت کردن.

۳- سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.

مخلوق می‌شود. در واقع عزّت خود را تبدیل به ذلّت می‌کند.

راستی این بشر چقدر نمک‌شناس است و ناسپاس که وقتی عارضه‌ای در چشمش پیدا می‌شود و مدّتی از نعمت بینایی محروم می‌گردد، چشم پزشکی او را تحت عمل جراحی قرار داده عارضه‌ی چشمش را برطرف می‌سازد و چشمش باز می‌شود، بیا و ببین چه قدردانی‌ها از آن چشم پزشک می‌کند، هدیه‌ها برای او می‌برد، در مجلات و روزنامه‌ها اعلان تشکر از او می‌کند و...

ولی این نمک‌شناس بی‌انصاف، یک کلمه از خدای انسان آفرین، طیب آفرین، علم آفرین، چشم آفرین و... به میان نمی‌آورد، یک سجده‌ی شکر برای خدا نمی‌کند، در صورتی که وجود و هستی آن طیب و فکر طیب و عقل و علم طیب، انگشت‌های دست طیب، آلات و ابزار جراحی که به کار برده، همه‌اش ساخته و پرداخته‌ی خداوند آفریدگار مسبّب‌الاسباب است؛ در هر لحظه که بخواهد، تمام آنها را بی‌اثر بلکه معدوم می‌سازد.

چرا اولیای خدا خوف و حزنی ندارند؟

همین تکیه به اسباب زدن و از مسبّب‌الاسباب بی‌خبر افتادن است که دنیای بشر را غرق در اضطراب و نگرانی سوزانی کرده است؛ چون تمام این وسایل و اسباب در معرض تغیر و تبدّل می‌باشند و ثبات و بقایی ندارند و طبیعی است که دل‌های وابسته به این متغیّرات نیز با تغیر آنها متغیر می‌گردند، به خاطر از دست رفته‌ها اندوهناک می‌شوند و برای آینده‌ی نامعلوم، احساس اضطراب و نگرانی می‌کنند، درباره‌ی آنچه که الآن دارند احتمال از دست دادن می‌دهند و نتیجتاً سراسر زندگی این چنین مردم وابسته به این وسایل و اسباب، پیوسته با حزن و اندوه و ترس همراه می‌باشد.

اما آنان که در پشت سر این اسباب و وسایل، ایمان و اعتقاد به مسبّب‌الاسباب دارند، آفریدگاری که هرگز زوال و فنا به ساحت اقدس او راه ندارد، او که همیشه زنده و ثابت و باقی است، این وسایل و اسباب را روی حساب منظمی ایجاد می‌کند و خاصیت اثربخشی به هر یک از آنها می‌دهد و بعد آنها را باز روی حساب معینی، متغیر و متبدّل می‌سازد و اسباب و وسایل نو، جای آنها می‌نشانند؛ در نتیجه هیچگاه اختلال در نظام عالم پدید نمی‌آید و لذا آن دل‌های متکی به مسبّب‌الاسباب، هیچگاه از تغیر اسباب، احساس

اضطراب و تغییر حال نمی کنند. نه برای گذشته اندوهناک می شوند و نه برای آینده هراسان، همانگونه که خالق حکیمشان فرموده است:

﴿إِنَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱

کلمه‌ی «آلا» در لغت عرب، برای جلب توجه مخاطب به کار می رود، یعنی به هوش باشید ای مردم باایمان، آنان که تن به ولایت خدا داده اند و حاکمیت مطلقه‌ی او را در تمام شئون زندگیشان پذیرفته اند و تمام مقدرات حکیمانه‌ی او را اعم از نعمت‌ها و نعمت‌ها بر وفق مصالح واقعی می دانند و از اینرو نه به خاطر از دست داده‌های از نعمت‌ها غصه می خورند و نه برای بلاهای احتمالی آینده، احساس نگرانی می کنند.

عین همین مضمون در آیه‌ی دیگر به این عبارت آمده است:

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...﴾^۲

ایمان و اعتقاد به حکیمانه بودن تقدیرات خدا لازمه‌اش این است که نه برای از دست داده‌هاتان، ناراحت و غمگین شوید و نه به خاطر در دست داشته‌هاتان مغرور و فرحناک گردید، بلکه باورتان بشود در این عالم سراسر نظم و حساب و حکمت، دهنده و گیرنده‌ای هست که روی حساب می دهد و روی حساب می گیرد و او خداست.

﴿...إِنَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۳

توجه! تنها با یاد خدا و تفویض امر به خداست که دل‌ها آرام می شود و ترس و اندوهی به آنها راه نمی یابد و به راستی اینانند که زندگی خوش و خرم و به فرموده‌ی قرآن، حیات طیبه دارند. اینان اگر جیب پُر پول و خانه‌ی باشکوه و ماشین آخرین مدل ندارند، در عوض، دلی خوش و قلبی آرام که سرمایه‌ی اصلی در زندگی است دارند، چون خدا را دارند و با داشتن خدا، کمبودی ندارند.

به بیان مولای عزیزمان امام سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه که به خدایش عرض می کند:

(إِلَهِي مَا فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ وَ مَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ)؛

ای خدای من، آن کس که تو را یافته، چه گم کرده است و آن کس که تو را

۱- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۲.

۲- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۳.

۳- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

گم کرده چه یافته است.

آری، آن سعادتمندانی که خدا را یافته و در خانه‌ی قلبشان نشاندند، تا در دنیا هستند در تمام حالات از خوشی‌ها و ناخوشی‌ها که از لوازم قهری و طبیعی زندگی در دنیاست قلبی آرام و راضی از تقدیرات خدای خود دارند.

دَمِ ارتحال از این دنیا هم به گوش دل، ندای فرح‌بخش خدایشان را می‌شنوند که:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۖ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۖ وَادْخُلِي جَنَّاتٍ ۱﴾

ای جان آرام گرفته به یاد من، باز گرد به سوی من تا به همراه بندگان خاص من داخل بهشت من شوی. تنها خدا می‌داند و بس که این ندا چه فرح و سروری در جان آن بنده‌ی خوشبخت ایجاد می‌کند. تا خود انسان به آن مرحله از سعادت نرسیده است درک آن واقعیت درباره‌اش تحقق نخواهد یافت. آری:

﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾

بیابه سوی خودم [در حالی که هم] تواز من خشنودی و [هم] من از تو خشنودم. مخصوصاً تعبیر به ﴿جَنَّتِي﴾ فرموده است که داخل بهشت خودم باید تو را ببرم و خودم از تو پذیرایی کنم، آنگونه که درباره‌ی خاندان رسالت فرموده است:

﴿...وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ۲﴾

...پروردگارشان خودشان آنها را از نوشابه‌ی خاص سیرابشان می‌سازد.

حاصل اینکه رضا به قضای خدا دادن در دنیا، سبب نیل به مقام و مرتبه‌ی خاص در عقبی خواهد بود. اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا بِفَضْلِكَ

دیدار با یکی از بندگان محبوب خدا

مرحوم محدث قمی (رضوان الله علیه) نقل می‌کند که حضرت موسی عليه السلام به خدا عرض کرد: خدایا من دلم می‌خواهد یکی از محبوبترین و عابدترین بندگان را در زمان خودم بینم. دستور رسید برو کنار دریا، یک قریه و آبادی هست؛ آن را که می‌خواهی آنجاست.

۱- سوره‌ی فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

۲- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۱.

حضرت موسی علیه السلام به آنجا رفت، دید مردی نشسته که بیماری جذام و برص سراپای بدنش را گرفته و زمین گیر است؛ اما همه‌اش، ذکر خدا می‌گوید. «الحمد لله»، «سبحان الله»، «شکراً لله».

حضرت موسی علیه السلام به فرشته‌ای که همراهش بود فرمود: من دنبال کسی می‌گشتم که «أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ» و محبوب‌ترین بندگان خداست، پس او کجاست؟ فرشته گفت: او همین است. حضرت موسی گفت: اینکه بیچاره‌ی زمین گیر است، من فکر می‌کردم با کسی مواجه می‌شوم که صَوَّام^۱ و قَوَّام^۲ است، صائم النهار و قائم الليل است، علی الدوام در حال قیام و رکوع و سجود است. این بیچاره که اصلاً قادر بر حرکت نیست. فرشته گفت: آنکه تو دنبالش می‌گردی همین است، حال بنگر که من با او چه می‌کنم و بشنو که او چه می‌گوید. من از طرف خدا مأموریت دارم علاوه بر این بیماری‌ها که دارد، چشمانش را هم کور کنم. اشاره کرد به چشم‌های او و چشم‌های او از حدقه بیرون آمد و به صورتش غلطید؛ او بدون اینکه آه و ناله کند دست به دعا برداشت و گفت:

(إِلَهِي مَتَّعْتَنِي بِهِمَا حَيْثُ شِئْتُ وَ سَلَبْتَنِي إِيَّاهُمَا حَيْثُ شِئْتُ شُكْرًا لَكَ يَا بَارُّ يَا وَصُولُ)؛

خدا یا تا وقتی خواسته بودی که چشم‌دار باشم، چشم دارم کرده بودی، الحال که خواستی کور باشم کورم کردی، شکرت می‌کنم ای پروردگار مهربان نعمت بخش.

حضرت موسی علیه السلام گفت: ای بنده‌ی خدا، من مستجاب الدعوه هستم، اگر دعا کنم خدا اجابت می‌کند، حال آیا دوست داری که درباره‌ات دعا کنم تا خدا هر چه از تو گرفته به تو برگرداند. تمام بیماری‌ها از تو برطرف گردد و تنی صحیح و سالم پیدا کنی؟ گفت: نه، من این چنین درخواستی از تو ندارم، بلکه:

(إِخْتِيَارُهُ لِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِخْتِيَارِي لِنَفْسِي)؛

آنچه او برای من بپسندد، در نزد من محبوب‌تر از آن چیزی است که من برای

۱- همیشه روزه‌دار.

۲- پیوسته شب زنده‌دار.

خود بیسندم.

این منطق بندگان راضی به قضای خداست که می گویند:

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد
 من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد
 حضرت موسی علیه السلام فرمود: شنیدم وقتی دعا می کردی به خدا می گفتی یا بارُ، یا
 وُضُول، ای خدای مهربان و ای خدای نعمت بخش.

آیا خدا چه محبتی به تو کرده و چه نعمتی به تو بخشیده است که شکرش می کنی؟
 با این همه بیماری ها که تو را مبتلا به آنها ساخته است. او گفت: اَمَّا نعمت و محبت او بر
 من اینکه در تمام این قریه که می بینی تنها منم که ایمان به خدا دارم و عبادتش می کنم،
 آیا چه نعمتی از این بزرگتر و چه محبتی از این بیشتر که از میان اهالی این قریه تنها من را
 صالح و شایسته برای معرفت و عبادتش شناخته و با خود مأنوسم کرده است! از اینروست
 که من هم تمام این بلاها را در جنب آن نعمت و محبتش شایسته ی شکر می دانم و از عمق
 جان از او تشکر می کنم.^۱

این معنای سلامت قلب است و بینایی چشم دل؛ آن بنده ی خدا تنش بیمار بود و
 چشم سرش نابینا، اَمَّا قلبش سالم بود و چشم دلش بینا. در مقابل او نیز افراد فراوانی هستند
 که تنی سالم دارند و چشم سری بینا، اَمَّا قلبشان بیمار است و چشم دلشان نابینا که قرآن
 فرموده است:

﴿...فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۲

چه سعادتمندند آن کسانی که نوری بر قلبشان تابیده و چشم دلشان باز شده، مبدأ و
 منتهای عالم را شناخته اند و مسیر و مقصد را تشخیص داده و قدم در راه نهاده اند و بی اعتنا
 به جلوه گری های دنیای فریبنده رو به سوی آن مقصد اعلا پیش می روند و این چنین شدن،
 در گرو تفکر و تعقل است که قرآن کریم مکرراً دعوت به تفکر و به کار انداختن نیروی
 عقل کرده و می فرماید:

۱- سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۵۲۴، (رضا).

۲- سوره ی حج، آیه ۴۶.

﴿...إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱

﴿...إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۲

﴿أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ...﴾^۳

﴿...فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾^۴

...ای چشم‌داران عالم، چشم باز کنید تا جمال حق را با چشم دل ببینید.

«اعتبار» یعنی چیزی را پل و معبر قرار دادن و از روی آن عبور کردن و به چیز دیگر رسیدن. «آیت» یعنی چیزی نشان از چیز دیگری باشد. تمام مخلوقات آیات خدا هستند، یعنی وجودشان و نظم و حساب عجیبی که در ساختمان وجودشان به کار رفته است، نشان از وجود خالق و صفات کمال خالقشان می‌باشد که ما با به کار بردن نیروی تعقل و تفکر و کمک گرفتن از مشعل فروزان وحی، این دنیا را پل و معبری بشناسیم و از آن عبور کنیم و به عالمی سراسر نور و سرور و بهجت برسیم و آنجا به حیات ابدی خویش ادامه بدهیم. ولی یاللاسف که بسیاری از ما فریب جلوه‌گری‌های دنیا را خورده و معبر را مقصد پنداشته‌ایم و تمام قوای جسمی و روحی خود را صرف آبادسازی این معبر می‌نماییم و به فرموده‌ی قرآن کریم:

﴿كَلا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾^۵

شما دل به این زندگی زودگذر داده و آخرت را از یاد برده‌اید.

﴿...ثُرِيْدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ...﴾^۶

شما تمام همّتان نیل به متاع فناپذیر دنیاست و حال آنکه خدا منظورش تأمین حیات باقی و فناپذیر آخرت است که در سایه‌ی تأمین حیات اخروی، حیات دنیوی نیز به نحو احسن تأمین می‌گردد و راستی ما اگر قرآن را به عنوان یک برنامه‌ی تربیت و پرورش انسان، شناخته بودیم و در آیات شریفه‌اش با تدبّر می‌اندیشیدیم و در مقام عمل تمام شئون زندگی

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳.

۲- همان، آیه‌ی ۴.

۳- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۸.

۴- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲.

۵- سوره‌ی قیامت، آیات ۲۰ و ۲۱.

۶- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۷.

خود را با آن تطبیق می نمودیم، اکنون یک حیات طیبه و زندگی دلچسبی داشتیم که سعادت هر دو سرا از دنیا و آخرتman را تأمین می نمود.

تدبّر در قرآن، وظیفه‌ی ماست

ولی متأسفانه ما از قرآن تنها به قرائت الفاظ و حفظ آیات و سُور و یا فرضاً تفسیر اکتفا می کنیم، آنچنان که گویی جز این وظیفه‌ای نداریم و حال آنکه این پیام آسمانی و این ندای الهی با لحنی توبیخ آمیز زیر گوش ما طنین انداز است که:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۱

چرا این مردم تدبّر در قرآن نمی کنند تا برنامه‌ی زندگی را از آن به دست آورند،

آیا بر درقلب هاشان قفل زده شده است [که به روی قرآن باز نمی شود].

﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ...﴾^۲

آیا اینان نمی خواهند سری بالا بگیرند و نگاهی به ملکوت آسمان‌ها و زمین و دیگر

مخلوقات عالم بیفکنند و راهی به سوی خدا به روی خود بگشایند.

تا کی آخر چو بنفشه سرِ غفلت در پیش حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

تو را ز کنگره‌ی عرش می زنند صغیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

منشأ تمام انحرافات، غفلت از ملکوت عالم و توجه به ظواهر خلقت است. آدم چشم سر

بازِ ظاهرین، چشم و ابرو می بیند، دل می دهد و دنبالش می رود و هزار رسوایی به بار می آورد.

بوی پیاز داغ به شامه‌اش می رسد، دلش ضعف و غش می رود، دست به دزدی می زند. کاخ

می بیند، اتومبیل لوکس می بیند، هوس می کند، ربا می خورد، کلاهبرداری می کند و هزار حقه

می زند. اما مردم باطن بین چشم دل باز، در پشت پرده‌ی ظاهر، باطنی به مراتب زیباتر از ظاهر

می بینند و با کمال بی اعتنایی دست ردّ بر سینه‌ی ظاهر می زنند و می گویند:

﴿...مَعَادَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ...﴾^۳

چشم کوتاه نظران بر ورق روی نگارین خط همی بیند و عارف، قلم صنّع خدا را

۱- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸۵.

۳- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۳.

توبه سیمای شخص می‌نگری مادر آثار صنع یزدانیم. حاصل اینکه تنها راه حرکت به سوی خدا و آشنا گشتن با خدا، پیمودن صراط مستقیم دین است که خودش فرموده است:

﴿...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ
أَخَذًا﴾^۱

هر کس امید این را دارد که به لقاء و دیدار خدایش نائل گردد، باید عمل صالحی را که خودش دستور داده است انجام دهد و جز جلب رضای او، هدف و انگیزه‌ای نداشته باشد؛ در این صورت است که بر اثر تداوم در امر بندگی، چشم دلش باز می‌شود و آنچه را که نادیدنی است می‌بیند.

اینجا به جوانان عزیز محترم که دلی پاک و آماده‌ی پذیرش حق دارند و می‌خواهند در مسیر تحصیل مقامات عالی‌ی روحی پیش بروند تذکراً عرض می‌شود:

ای عزیزان، اولین قدم در این راه پس از تحکیم اصول اولیه‌ی اعتقادی، انجام واجبات و ترک محرمات است؛ یعنی هر مسلمان مکلفی باید آنچه را که دین مقدس واجب کرده است اعم از اعمال عبادی یا حقوق خانوادگی و اجتماعی بشناسد و آنها را انجام بدهد و آنچه را که حرام کرده است اعم از رفتار و گفتار در محیط زندگی شخصی و خانوادگی و اجتماعی ترک کند.

آری، آنچه که در درجه‌ی اول اهمیت در دین مقدس اسلام قرار گرفته است انجام واجبات و ترک محرمات است که اگر مورد مسامحه و سهل انگاری واقع شود آدمی از خدا دور گشته و محروم از برکات معنوی خواهد شد؛ هر چند او در انجام کارهای مستحبی از تلاوت قرآن و ادعیه و اوراد و اذکار و... ساعی و کوشا باشد. چون خدا فرموده است:

﴿...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۲

...خدا منحصرأً [کارهای خوب را] از انسان‌های متقی و پرهیزگار می‌پذیرد و کسی که کار واجبی را ترک کند یا کار حرامی را مرتکب شود، متقی و دارای تقوا نخواهد بود و زمینه‌ی قبول و پذیرش اعمال نیک را از دست خواهد داد.

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

اسیر شیطانی ولی نمی‌دانی!

در اولین آیه از سوره‌ی بقره که اولین سوره از سوره‌های قرآن بعد از سوره‌ی حمد است می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛

این قرآن که شکی در حَقَّانیت آن نیست، تنها کسانی می‌توانند از نور هدایت آن برخوردار گردند که دارای ملکه‌ی تقوا باشند و تعجب آور اینکه در میان ما مردم مسلمان افراد بسیاری هستند که به مستحبات بیش از واجبات اهمّیت می‌دهند در کسب و کارشان اعتنایی به لزوم رعایت صداقت و امانت نمی‌کنند، ولی مقیدند که نماز را در مسجد و با جماعت بخوانند در ادای حقوق همسر و فرزندان‌شان سهل‌انگارند ولی برای شرکت در مجالس دعای کمیل و نُدبه و رفتن زیارت مشاهد مشرفه، سعی فراوان دارند در انفاقات واجب از خمس و زکات و کفّارات و مظالم، دستشان بسته است اما در انفاقات مستحبّ از ساختن مسجد و مدرسه و تأمین هزینه‌های سنگین مجالس جشن و عزا دستشان باز است.

فرزندانی که اصلاً جلب رضایت والدین را وظیفه نمی‌دانند، اما رفتن به مسجد جمکران در شب چهارشنبه با رفقا و اعتکاف در ماه رجب در صحن مطهر امام رضا (علیه‌السلام) را وظیفه‌ی حتمی خود می‌شناسند، در صورتی که از منظر دین مقدّس، صدها عمل مستحبّی جای خالی یک عمل واجب را پر نمی‌کند و فساد ارتکاب یک کار حرام را برطرف نمی‌سازد، زیرا ترک واجب و ارتکاب حرام، ضدّ تقواست و تقوا شرط اساسی قبولی اعمال است.

﴿...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾.

بخش دوم

– گفتار ششم: مراحل معرفت خدا

– گفتار هفتم: قلب سلیم

– گفتار هشتم: انسان قرآنی

– گفتار نهم: توبه‌ی فوری

– گفتار دهم: حجاب غفلت

گفتار ششم مراحل معرفت خدا

انسان، طالب کمال، دوستدار جمال

بر حسب استفاده از آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام نظام عجیب و حیرت‌انگیز عالم آفرینش کلاً مقدماتی وجود انسان است و هدف از خلقت انسان نیز شناختن خالق هستی و حرکت به سوی او و تقرّب جستن به اوست که خود حضرت خالق فرموده است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱

من از آفریدن جنّ و انس هدفی جز این نداشته‌ام که من را عبادت کنند و عبادت هم مکرّر عرض شده که منحصر به نماز و روزه و دعا و زیارت نیست؛ اینها از مصادیق عبادتند. عبادت یعنی خدا را بندگی کردن و در تمام شئون زندگی مطیع فرمان او بودن و از این راه بر درجات کمال خویش افزودن.

این حقیقت برای همه‌ی ما روشن است که انسان بر حسب فطرت و سرشت اولیّه‌اش، طالب کمال و دوستدار جمال است، در هر جا رشحه‌ای از جمال و کمال، اعمّ از جمال صورت و کمال سیرت در نظرش جلوه کند، طبعاً مجذوب او می‌شود و می‌کوشد تا خود را به او نزدیک کند و از کمال او بهره‌مند گردد. از طرفی هم برای هر انسان متفکّر اندیشمندی واضح است که جمال اصلی و کمال واقعی از آن کسی است که این همه جمال‌ها و کمال‌ها را در عالم به وجود آورده است چه اینکه می‌دانیم صاحبان این جمال‌ها و کمال‌ها در حدّ ذات خود هیچ و پوچ بوده و از خود چیزی نداشته‌اند.

خالق حکیم آنها را از خاک برآورده و پرتوی از نور جمال خود بر چهره‌ی این

۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

خاکیان افکنده و بار دیگر آنها را به خاک بر می گردانند، چنانکه خودش فرموده است:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَتَيْتُهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۖ وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا﴾^۱

ما آنچه را که بر روی زمین است زینت آن قرار داده ایم تا مردم را بیازماییم که کدامشان خوش عمل ترند و ما به طور حتم آنچه را که بر روی زمین است بر می گردانیم و تبدیل به خاک و گیاه خشک می نماییم.

پس بنابراین که جمال و کمال واقعی تنها ذات اقدس الله است که آفریننده ی هر جمال و کمالی است و هم معلوم شد که انسان فطرتاً جمال دوست و کمال طلب است، نتیجه این می شود که انسان بر حسب سرشت اولیّه اش خدادوست و خداطلب است، منتهی وقتی به حال خودش رها شود، در شناخت مطلوب فطری اش به خطا می رود و هر موجودی را که اندک جمال یا کمالی در صورت و یا سیرتش مشاهده کند، به خیال اینکه مطلوب فطری اش، همان است، دنبالش می رود و سر از بت پرستی در می آورد و لذا خداوند حکیم رحیم برای هدایت انسان و آشنا ساختن او با مطلوب و محبوب فطری اش پیامبران معصوم از هرگونه خطا را فرستاده است.

آن رسولان الهی نیز در هر زمان با تحمّل دشواری های فراوان، عالم انسان را از ضلالت و گمراهی بازداشته و به راه توحید و عبادت معبود واحد و مطلوب فطری دعوت کرده اند. اینک ما که از لَبَّیک گویان به دعوت آن منادیان آسمانی هستیم، در انجام اعمال عبادی، انگیزه ی خود را با جمله ی «قربةً الى الله» اظهار می کنیم و می گوئیم نماز می خوانم قربةً الى الله، روزه می گیرم قربةً الى الله، حجّ می روم قربةً الى الله و... یعنی می خواهم با انجام این اعمال، تقرب به خدا پیدا کنم و به خدا نزدیک شوم.

البته می دانیم این نزدیک شدن، نزدیک شدن مکانی یا زمانی نیست؛ زیرا خداوند در مکان و زمان مشخصی قرار نگرفته که ما به آن مکان و آن زمان نزدیک شویم؛ بلکه منظور تقرب و نزدیک شدن جوهری است، یعنی با شناختن خدا به صفات کمال و اطاعت امر و نهی او، جوهر جان انسان تکامل یافته و در حدّ ظرفیت وجودی اش نمونه ای از صفات خدا

۱- سوره ی کهف، آیات ۷ و ۸.

را در صفحه‌ی آینه‌ی خود متجلی می‌سازد و از جنبه‌ی نورانیت به «الله نور السموات و الارض» تقرّب جُسته و نزدیک می‌گردد و در حقیقت، دگرگونی و تحوّل در روح و جان او به وجود آمده و جوهراً نورانی و رو به خدا می‌شود، آنگونه که از باب مَثَل: مس در اثر برخورد با اکسیر، مبدّل به طلا می‌گردد، یعنی جوهرش عوض می‌شود، یا خاک تیره و خشن در مزاج بوته‌ی گل تبدیل به گلبرگ‌های لطیف و خوشرنگ و خوشبو می‌گردد.

در واقع آن خاک تیره و خشن حرکت کرده امانه حرکت مکانی، زیرا جا و مکانش عوض نشده است، همانجا که بوده هست، بلکه جوهرش بر اثر بارش باران و تابش خورشید و وزش باد دگرگون شده و گل شده است. تیرگی و خشونتش از بین رفته، لطافت و رنگ خوش جای آن نشسته است.

این جسم انسان نیز ابتدا نطفه‌ای بوده فاقد هرگونه کمال، در رحم مادر شروع به حرکت کرده آن هم نه حرکت مکانی بلکه حرکت جوهری که دگرگونی‌ها و تحولات گوناگون از علقه و مُضْغَه و جنین بودن به خود دیده تا این شده که اکنون می‌بینیم، موجودی بینا و شنوا و گویا، فهمنده و درّاک.

این نتیجه‌ی حرکت در جوهر جسم انسان است. حال اگر روح و جان انسان که حقیقت انسانیت اوست به دامن تربیت انبیاء و پیامبران خدا ﷺ بیفتد و رو به سوی خدا که منبع هرگونه جمال و کمال است حرکت کند و چشم و گوش ملکوتی‌اش باز شود، چه جمال‌ها خواهد دید و چه نغمه‌ها خواهد شنید که الحال از حیطه‌ی تصوّر ما بیرون است اشاره به همین حرکت روح و جان فرموده است که:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱

ای انسان! تو در جوهر جانت در حال حرکت هستی و رو به سوی مقصدی فوق‌العاده عظیم که مقام لقاءالله و دیدار خداست پیش می‌روی و آنجا خواهی رسید. رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حدّ است مکان آدمیت

سه مرحله‌ی خداشناسی

در گذشته این مطلب بیان شد که معرفه‌ی الله و خداشناسی دارای سه مرحله است:

۱- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

مرحله‌ی «تَلَفُّظ» و «تَفْهَم» و تحَقُّق.

«تَلَفُّظ» یعنی الفاظ مربوط به اعتقاد به خدا را به زبان آوردن و گفتن «الله اکبر» و «لا اله الا الله» و «الحمد لله» و «سبحان الله»، تلاوت آیات قرآن و خواندن دعاها که مرحله‌ی تَلَفُّظ است. یک قدم از این بالاتر تَفْهَم است یعنی معانی و مفاهیم این الفاظ را فهمیدن و بیان کردن و به قلم آوردن که در این دو مرحله ما افراد فراوان از دانشمندان و گویندگان و نویسندگان برجسته و قهار داریم. آنچه بسیار کمیاب است و نادرالوجود، افراد واصل گشته به مرحله‌ی تحَقُّق است که جوهر جانانشان تحوّل یافته و مس قلبشان تبدیل به طلا شده و رنگ و بوی الهی به خود گرفته است.

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً...﴾^۱

رنگی خدایی و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟...

برای توضیح بیشتر معرفة الله در مرحله‌ی تحَقُّق عرض می‌کنم عطش و تشنگی در انسان واقعیّتی است که آن هم سه مرحله از تَلَفُّظ و تَفْهَم و تحَقُّق دارد، «تَلَفُّظ» همین است که کسی لفظ عطش را که عربی است به زبان بیاورد ولی چون خودش فارسی زبان است، معنای آن را نفهمد. دیگری که با زبان عربی آشناست هم لفظ آن را خوب بگوید و هم معنای آن را بفهمد و خوب بیان کند که عطش یعنی حالت آب طلبی و آب خواهی که تا به آب نرسد، آرام نمی‌شود. این دو نفر هم لفظ عطش و هم معنا و مفهوم عطش را خوب می‌دانند اما چون تشنه نیستند، از واقعیّت عینی عطش بی‌خبرند، حالت آب طلبی را اصلاً درک و وجدان نمی‌کنند این چنین آدم اگر دریای آب را هم ببیند، توجّهی به آن نمی‌کند! اگر گواراترین آنها را هم به کامش بریزند، احساس لذّتی نمی‌کند چون تشنه نیست.

اما یک آدمی پیدا می‌شود در میان بیابان خشک و زیر آفتاب سوزان جگرش از تشنگی می‌سوزد و از شدّت عطش تاب و توان از دست داده و روی خاک داغ افتاده است، زبان در دهانش خشکیده و قادر بر اینکه حرفی بزند و حتّی لفظ عطش را به زبان بیاورد نمی‌باشد، توانایی تفکّر را از دست داده و از تصوّر عطش در ذهن هم عاجز شده است؛ این آدم نه لفظ عطش را می‌تواند به زبان بیاورد و نه معنای عطش را می‌تواند در

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۳۸.

ذهنش تصوّر کند، اما واقعیت عطش را آنچنان که هست در جان خود وجدان می کند و سراپای وجودش غرق در عطش شده است؛ از موی سر تا ناخن پایش به لسان حال و طلب، داد می زند العطش العطش العطش.

او الآن نه لفظ آب را می تواند تلفّظ کند و نه می تواند معنای آب را تصوّر نماید، ولی سراپای وجودش طالب آب است، جز آب همه چیز را فراموش کرده و تنها آب را می طلبد. آری اوست که تشنه‌ی واقعی و آب طلب حقیقی است و لذا یک قدح آب زلال و خنک کنارش ببرید و ببینید، چه تکان و ارتعاشی در ارکان وجودش می افتد؛ صدای آب به گوشش برسد، تار و پود دلش را می لرزاند، یک جرعه از آن آب به کامش بریزید ببینید چگونه جانی به خود می گیرد و لذّتی می برد که ما از تصوّر آن ناتوانیم.

مسأله‌ی معرفه الله و خداشناسی هم به همین منوال است؛ آنها که از مرحله‌ی تلفّظ و تفهّم فراتر رفته و به مرحله‌ی تحقّق و وجدان رسیده اند، از یاد خدا و شنیدن کلام خدا لذّتی فوق لذّات می برند و از مناجات با خدا چنان مدهوش می شوند که خود را می بازند.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا...﴾^۱

وقتی نام خدا برده شود، دل هاشان فرو می ریزد، تلاوت آیات خدا بر ایمانشان می افزاید...

آری یک دسته از ما، در مقام لفظبافی و عبارت پردازی بسیار روانیم، می توانیم یک ساعت مرتّب و مسلسل از خدا و معاد و پیغمبر و امام و صفات جلال و جمال خدا حرف بزنیم، ولی چه بسا معنا و مفهوم همان الفاظ و عباراتی را که می گوئیم نمی فهمیم.

دسته‌ی دوّم علاوه بر الفاظ فصیح و عبارات شیرین و دلنشین معانی آنها را هم خوب می فهمیم؛ در حکمت دانی و فلسفه بافی سرآمد اقرانیم^۲. من آنم که فلسفه‌ی اشراق را می دانم و حکمت مشاء را می فهمم. برهان صدیقین را به کرسی می نشانم، دور و تسلسل را ابطال می کنم، «برهان کلّ ما بالعرض لابدّ و أنّ ينتهی الی ما بالذات» را خوب بیان می کنم،

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲.

۲- همطرازان.

اندکاک عرض در جوهر را اثبات می‌نمایم و عالم را صرف الرِّبط می‌دانم^۱ و... ولی این همه جلوه‌گری‌ها در مرتبه‌ی تَلَفُّظ و تَفْهَم از نظر واقع‌بینان و واصِلان به مرتبه‌ی تحقُّق از معرفه‌ی الله جز یک سلسله‌ی انبوه از تصوّرات ذهنی بیش نیست که نه سبب مقربیت در نزد خدا و نه موجب رفعت مقام در عالم آخرت می‌باشد! (درست دَقّت شود). در واقع این هم صنعتی و فَنّی از فنون دنیوی است مانند همان کسی است که خوب می‌تواند عطش را معنا کند اما خودش تشنه نیست؛ طبیعی است که معنا و مفهوم تصوّری عطش، هرگز در او تولید عطش نمی‌کند که حالت آب‌طلبی در او پدید آید، آنگونه که از دیدن آب و شنیدن صدای آب لذّت ببرد.

اما دسته‌ی دیگری هستند که نه بلدند لَفَاطی کنند و عبارت بیافند و شاید اگر روی این منبر بنشینند، ده دقیقه هم نتوانند مثل من بلبلی کنند و نه می‌توانند مثل فلان فیلسوف و حکیم «برهانِ اِنْ و لِم»^۲ اقامه کنند و ممکن و واجب بسازند. اما حقیقت معرفت و واقعیت توحید را واجدند مانند همان کسی که از شدّت عطش زبانش از کار افتاده و فکر و مغز بی‌تاب و توان شده ولی سرپای وجودش عطش است و آب‌طلب؛ از دیدن آب لذّت می‌برد و از شنیدن صدای آب قلبش به طپش می‌افتد. این دسته از عارفان واقعی هم تشنه‌ی خداوند و سرپای وجودشان نه با این زبان و نه با این فکر و مغز، بلکه با لسان حال و وجدان داد می‌زنند الله، الله، الله.

﴿...إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ...﴾

نام الله بشنوند، قلبشان فرو می‌ریزد، رنگ از صورتشان می‌پرد، ارتعاش در سرپایشان می‌افتد، مانند عاشقی که از شنیدن نام معشوق و دیدن صورت معشوق اضطراب و دلهره‌ای در او پیدا می‌شود، رنگ خود را می‌بازد و قلبش شدیداً به طپش می‌افتد. عاشقان خدا به معنای واقعی‌اش نیز چنینند، چنانکه خودش فرموده است:

﴿...تَقْسَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ

ذِكْرِ اللَّهِ...﴾^۳

۱- اصطلاح فلسفی است.

۲- اصطلاح فلسفی است.

۳- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۲۳.

...به هنگام شنیدن کلام خدا، لرزه بر اندام آنان که درک عظمت پروردگار خود کرده‌اند می‌افتد [موبر تنشان راست می‌شود] سپس پوست و قلبشان درون و برو نشان نرم و آماده برای پذیرش ذکر خدا می‌گردد...
 ﴿...وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا...﴾؛

وقتی آیات و کلمات خدا بر آنها خوانده شود، لحظه به لحظه بر ایمان و روشنایی قلبشان افزوده می‌شود و پرده‌هایی از جلال و جمال الهی از مقابل چشمان کنار می‌رود. غرق در شهود جمال حضرت معبود محبوب می‌شوند آنگونه که از خواب و خوراک می‌افتند و از کوچه و بازار و خیابان و مردم می‌گریزند، آن وقت ما روشنفکران می‌نشینیم به رفتار و گفتار آنها می‌خندیم. آری:

میان عاشق و معشوق رمزی است چه داند آنکه اشتر می‌چراند
 ما تا چشم باز کرده‌ایم، آنچه دیده‌ایم ماه است و خورشید و ستارگان آسمان و بعد
 ران مرغ و سینه‌ی بوقلمون بریان و چشم و ابروی پریچهرگان و سپس اسکناس و جاه و
 مقام و ریاست و شهرت و دیگر هیچ! همین‌ها را به عنوان جلال و جمال در زندگی نشانمان
 داده و دل از ما ربوده‌اند.

ما کی سخن از جلال و جمال خدا شنیده‌ایم و کی لذت لقای خدا را چشیده‌ایم،
 اکنون که به ما بگویند عالی‌ترین جمال‌ها، جمال خدا و عالی‌ترین لذت‌ها لذت لقاء
 خداست، اصلاً نمی‌فهمیم جمال خدا یعنی چه و لقاء خدا چه معنایی دارد.

ما وقتی در دعای کمیل می‌خوانیم که امام امیرالمؤمنین علیه السلام به خدایش عرض می‌کند:
 (فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ
 أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ)؛

ای خدا و ای آقا و ای مولای من، آنچنان فراق و جدایی تواز من، دل و جانم را
 می‌سوزاند که آتش جهنم آنگونه مرا نمی‌سوزاند. تحمل آتش جهنم برای من، آسانتر از
 تحمل سوزش فراق توست. تعجب می‌کنیم و هیچ نمی‌فهمیم معنای فراق خدا چیست و
 آتش فراق خدا چه آتشی است که سوزانده‌تر از آتش جهنم است.
 آری این حقایق را ما نمی‌فهمیم و بدبختی دردناکتر اینکه نمی‌فهمیم که نمی‌فهمیم.

آدم اگر بفهمد که نمی‌فهمد، تلاش می‌کند تا بفهمد، علم به جهل هم خودش علم است. اولین قدم برای حرکت به سوی علم، همین علم به جهل است؛ یعنی بداند که نمی‌داند، در این صورت است که دنبال تحصیل علم می‌رود و دانا می‌شود. آن بیماری که می‌داند که بیمار است، طبعاً به فکر طبیب و درمان می‌افتد و بهبود می‌یابد اما آن بیماری که نمی‌داند که بیمار است طبعاً به فکر طبیب و درمان نمی‌افتد و قهراً برای همیشه بیمار می‌ماند و از درد و رنج می‌نالد.

آدمی هم که نمی‌داند و می‌داند که نمی‌داند، جهلش جهل بسیط و قابل رفع است، اما آدمی که نمی‌داند و نمی‌داند که نمی‌داند، جهلش جهل مرکب است و قابل رفع نمی‌باشد!

آن کس که بداند و بداند که بداند	اسب سَبَق از گنبد گردون بجهاند
آن کس که نداند و بداند که نداند	لنگان خرک خویش به مقصد برساند
آن کس که نداند و نداند که نداند	در جهل مرگب ابدال‌دهر بماند

مؤمن مشرک؟!

حاصل سخن اینکه اگر کسی می‌خواهد در موضوع معرفه الله و خداشناسی که هدف از خلقت انسان است از مرحله‌ی تَلَفُّظ و تَفَهِّم گذشته، به مرحله‌ی تَحَقُّق برسد، چاره و راهی جز این ندارد که باید طبق برنامه‌ای که خود خالق حکیم مقرر فرموده است عمل کند. در یک آیه از کتاب کریمش فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾

ای انسان، تو در حال سفر به سوی خدایت هستی و به ملاقات او خواهی رسید. با این کلام اعلام می‌کند که هدف از خلقت انسان، نیل به دیدار خدا و رسیدن به مرتبه‌ی تَحَقُّق از معرفت و شناخت خداست و در آیه‌ی دیگر برنامه‌ی این سیر و حرکت را مشخص کرده و فرموده است:

﴿...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۱

...حال آن کسی که طالب لقاء خدا و خواهان دیدار پروردگارش می‌باشد، به

طور حتم باید عملی صالح انجام دهد و احدی را شریک در عبادت خدایش قرار ندهد.

در این آیه‌ی شریفه نکته‌ای که شایسته‌ی تأمل و دقت بیشتر است این است که تنها انجام عمل صالح را کافی ندانسته، بلکه مقتد به این کرده که باید آن عمل صالح، عاری از شرک در عبادت باشد. ای عجب مگر ممکن است آدم مؤمن صالح‌العمل، مشرک هم باشد؟ آیا ایمان با شرک قابل جمع است؟ آری این آیه را ببینید که می‌فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱

اکثر آنان که ایمان به الله دارند مشرکند. معلوم می‌شود شرک تنها این نیست که کسی در خارج از وجود خود، بتی از چوب یا فلز بتراشد و آن را در پرستش شریک خدا قرار دهد، از قبیل لات و منات و غزّی که در زمان جاهلیت قبل از اسلام بوده است، بلکه مادر بت‌ها، بت نفس شماس است. آن بت که در داخل وجود انسان زمام حکومت در کشور وجود انسان را به دست گرفته فرمان بکن و نکن صادر می‌کند و آدمی را به هر سو که می‌خواهد می‌کشاند. همان نفس اماره‌ی آدمی است که در مطاع بودن، شریک خدا می‌شود چنانکه خدا خودش فرموده است:

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾^۲

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوا و دلبخواه خود را معبود مطاع خویش اتخاذ کرده است؟...

﴿...وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَغَشَاوَهُ...﴾^۳

خدا هم به کیفر این شرک در عبادت، او را از در خانه‌اش رانده و چشم و گوش دلش را کور و کر ساخته و از لقاء و دیدار خود محرومش گردانیده است.
رسول خدا ﷺ فرموده:

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۶.

۲- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۳.

۳- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.

(أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ)؛^۱

دشمن ترین دشمنان تو نفس توست که در داخل وجود توست.

از امام صادق (علیه السلام) نیز منقول است:

(لَا حِجَابَ أَظْلَمَ وَأَوْحَشُ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَىٰ مِنَ النَّفْسِ وَ
الْهَوَىٰ)؛^۲

هیچ پرده و حجابی بین بنده و خدا، ظلمانی تر و بیگانگی انگیزتر از نفس و
هوای آن نیست.

پس مشکل بزرگ ما در راه تقرب جستن به خدا، شرک در اطاعت و پیروی از هوای
نفس خود ماست!

گفتم که روی خوبت، از ما چرا نهان است

گفتا تو خود حجابی، ورنه رخم عیان است



تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

کمال آفرینی عمل صالح

حالا ما مردم بحمدالله ایمان به خدا و روز قیامت داریم و اعمال صالحه نیز از نماز و
روزه و عمره و حج و انفاق مال طبق دستور دین انجام می دهیم؛ ولی مشکل ما
بودن «شرک» است که آیهی شریفه، نبود آن را قید عمل صالح قرار داده و فرموده است:

﴿...فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾؛

آن عمل صالحی راه رسیدن به لقاء خدا و هدف خلقت است که همراه با شرک
نباشد و شرک هم بر حسب استفاده از آیات قرآن و روایات معصومین (علیهم السلام) مسألهی اتباع
هوا و پیروی از خواهش های نفس است که ما اکثراً مبتلای به آن هستیم و قرآن حکیم نیز
این حقیقت را با صراحت تذکر داده و فرموده است:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾؛

۱- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۳۶.

۲- مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه ۳۹.

اکثر ایمان‌داران به «الله» مشرکند، پس این همه گناهان و معاصی که از ما صادر می‌شود و سدّ راه ما می‌گردد و اعمال صالحه‌ی ما را خنثی کرده و بی‌اثر می‌سازد و ما را از نیل به شرف لقاء خدا محروم می‌گرداند، همه از شرک یعنی اتباع هوای نفس سرچشمه می‌گیرد و همین است که در کلام رسول خدا ﷺ تعبیر به حُبّ دنیا شده که:

(حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ)^۱

دنیا دوستی، سردهسته‌ی کلّ خطیئات است.

مراد از دنیا که در لسان دین مقدّس مورد ذمّ و نکوهش قرار گرفته، همان پیروی از هوای نفس است و لذا ما که به زعم خود طالب لقاء خدا هستیم و می‌خواهیم از مرحله‌ی تلفّظ و تفهّم به مرحله‌ی تحقّق از معرفه‌الله و خداشناسی برسیم، هیچ چاره‌ای جز پا گذاشتن روی هوا و هوس‌های نفسانی خود نداریم تا اعمال صالحه‌ی ما مبرّی و منزّه از شرک گردد و ما را به شرف اعظم لقاءالله برساند و این کار، البته دشواری‌های فراوان دارد ولی ناشدنی نیست، بلکه حتماً شدنی است، زیرا دستور دهنده‌اش خداوند حکیم است که فرموده است: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...﴾^۲ خدا هیچ تکلیف خارج از وسع و طاقت انسان به انسان نمی‌کند.

۱- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۳۱.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۶.

گفتار هفتم

قلب سلیم

ما از آیات قرآن و بیانات معصومین علیهم السلام استفاده می کنیم که هدف از آفرینش کل کائنات از آسمان ها و زمین و از جماد و نبات و حیوان، پرورش انسان است چنانکه خدا فرموده است:

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ...﴾^۱

[خدا] همه ی آنچه را که در آسمان ها و آنچه را که در زمین است، مستخر شما

[آدمیان] قرار داده است...

یعنی همه در مسیر خدمت به انسان و تأمین مایحتاج او در زندگی حرکت می کنند اما انسان کیست که تمام کائنات عالم خدمتگزار او می باشند؟ آیا انسان همین موجود دوپایی است که مجموعه ی مرکبی از گوشت و پوست و استخوان و سلول و اعصاب است و کاری جز خوردن و خوابیدن و اشباع دیگر اهواء نفسانی نمودن و با هم جنگیدن ندارد اینکه، مسلّم هدف از خلقت عالم نمی تواند باشد، زیرا اگر واقعاً هدف و مقصود اصلی از آفرینش این همه گُرات و کهکشان ها و فرشتگان و دیگر موجودات از زمین و آسمان، به وجود آوردن و چاق و فربه ساختن انسان به همین معنا باشد، در این صورت دستگاه خلقت یک دستگاه لغو بی ثمر خالی از حکمت خواهد شد.

پس معلوم می شود انسان به معنای واقعی اش، همان است که خالق حکیم از او تعبیر

به روح کرده آن هم روح منسوب به خودش که:

﴿...تَفَحَّطُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...﴾^۲

...من از روح خودم در او دمیدم...

۱- سوره ی جائیه، آیه ی ۱۳.

۲- سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

پیش از اینکه خداوند انسانِ ابوالبشر یعنی انسانِ اوّلی را بیافریند، با فرشتگان سخن از خلقت بشر به میان آورد:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ﴾^۱

[به یاد آور] آن هنگامی [را] که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من می خواهم بشری از گِل بیافرینم.

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۲

پس وقتی من پیکر او را مجهّز به جهازات جسمی ساخته و آنگاه از روح خودم در او دمیدم، شما [فرشتگان] در مقابل او به سجده بیفتید.

یعنی پیکر بی روح او قابل سجده‌ی فرشتگان نمی باشد بلکه آنچه سزاوار سجده‌ی ملائکه است، نفخه‌ای از روح من است که باید در او بدّم، وگرنه حق با شیطان می شد که می گفت:

﴿...لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ...﴾^۳

...من هرگز سجده نمی کنم برای بشری که او را از گِل ساخته‌ای...

﴿...أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۴

...من از او بهترم، من را از آتش و او را از گِل آفریده‌ای.

یعنی شیطان، تنها جنبه‌ی جسمانی و خاکی بودن بشر را در نظر می گرفت از اینرو او را شایسته برای سجده نمی دید، ولی خدا جنبه‌ی روحانی و نفخه‌ی الهی بودن روح انسان را مورد عنایت قرار داد و فرمان سجده در مقابلش را صادر کرد که:

﴿...نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾

وقتی از روح خودم در او دمیدم، برایش سجده کنید.

شرافت انسان به روح اوست

البته می دانیم خدا منزّه از این است که مرکّب از جسم و روح باشد آنگونه که ما

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۱.

۲- همان، آیه‌ی ۷۲.

۳- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳۳.

۴- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۶.

هستیم، بلکه به اصطلاح آقایان اهل علم، اضافه در «روحی» اضافه‌ی تشریفی است یعنی خدا وقتی بخواهد شرافت و کرامت خاصی به یکی از مخلوقاتش عنایت کند، او را به خودش نسبت می‌دهد و می‌گوید: از آن من است. مثلاً کعبه را خانه‌ی خودش نامیده و فرموده است:

﴿...وَعَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ...﴾^۱

...ما به ابراهیم و اسماعیل دستور دادیم که خانه‌ام را برای طواف کنندگان پاکیزه نگه دارند...

از کعبه تعبیر به «بیتی» یعنی خانه‌ی من فرموده است و حال آنکه خدا خانه نمی‌خواهد، این ما هستیم که برای مصونیت از سرما و گرما و دیگر آفات، احتیاج به خانه داریم، اینجا منظور اثبات شرف و مکرمت برای کعبه است که انتساب به خدا دارد و باید محترم باشد.

ماه مبارک رمضان «شهر الله» و ماه خداست، یعنی در میان ماه‌های سال امتیاز خاصی دارد و فوق‌العاده محترم است. امام سیدالشهداء علیه السلام «ثار الله» است یعنی خون خداست، خدا که مثل ما خون ندارد، این نیز از باب تشریف است، یعنی خون آن عزیز خدا که در راه خدا و برای حفظ اساس دین خدا ریخته شده است انتساب به خدا دارد و از آن خداست و خون بهای آن را نیز خدا به عهده دارد. روز جزا بنگر که چه به آن فدایی عزیزش خواهد داد. آن عزیز نیز هر چه از خدایش بگیرد، در اختیار دوستدارانش خواهد گذاشت.

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَاءِ الْحُسَيْنِ وَاجْعَلْنَا مِنْ مُحِبِّي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام)؛

حال اینجا نیز از روح انسان که حقیقت انسان است تعبیر به روحی فرموده و به نحو اضافه‌ی تشریفی به خودش نسبت داده که از آن من و فوق‌العاده محترم است. آن هم به گونه‌ی نفخ و دمیدن از جانب ذات اقدس خویش، آن را ایجاد نموده که ما نمی‌فهمیم مقصود از نفخ او چه و چگونه بوده است. اجمالاً می‌فهمیم که روح انسان دارای شرف و جلالت بسیار عظیمی است و در میان همه‌ی مخلوقات، امتیاز خاص به خود را دارد و لذا

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۵.

وقتی مراحل مقدّماتی آفرینش انسان را بیان می‌کند، آنها را دنبال هم به طور عادی ذکر می‌کند که:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ۖ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۖ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا...﴾^۱

ما به یقین انسان را از غُصاره‌ای از گِل آفریدیم، آنگاه آن را نطفه‌ای در مقرّی مطمئن [رحم] قرار دادیم، آنگاه نطفه را عَلَقه و عَلَقه را مُضْغَه و مُضْغَه را استخوان ساختم و استخوان را گوشت پوشانیدیم...

تا اینجا سخن از پیکر و جسم انسان است و همین که به مرحله‌ی نفخ روح که آخرین مراحل و شریف‌ترین آنهاست می‌رسد، لحن سخن تغییر می‌کند و می‌فرماید:

﴿...ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...﴾^۲

...سپس خلق و آفرینش دیگری به او دادیم [و روح در او دمیدیم و زنده‌اش ساختیم]...

در این مرحله است که خالق حکیم به خودش تبریک و تحسین می‌گوید و می‌فرماید:

﴿...فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۳

...پس بزرگ و منبع برکات است «الله» که نیکوترین آفرینندگان است.

البته همان خداست که آفریننده‌ی مراحل قبلی خلقت انسان بوده است و هم اوست که آفریننده‌ی روح انسان است، ولی مع الوصف عنوان روح آفرین بودنش نسبت به عنوان نطفه و علقه و مضغه آفرین بودن و گوشت و پوست و استخوان آفرین بودنش، احسن الخالقین است و شایسته‌ی تبریک و تحسین است آن هم تبریک و تحسینی که خودش به خودش می‌گوید: آری: ﴿...فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.

حاصل اینکه از دیدگاه قرآن کریم، منظور از آفرینش کائنات، پرورش انسان است و هدف از پرورش انسان نیز عبادت خداست چنانکه فرموده است:

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیات ۱۲ تا ۱۴.

۲- همان، آیه‌ی ۱۴.

۳- همان.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱

من جنّ و انس را نیافریده‌ام مگر اینکه من را عبادت کنند.

حقیقت عبادت خدا هم این است که انسان در قدم اول، خداوند آفریدگار هستی را به صفات کمال بشناسد و سپس با عمل بر طبق برنامه‌ی تنظیم شده‌ی از جانب او، به سوی او تقرّب جوید و در حدّ ظرفیت وجودی‌اش متخلّق به اخلاق الهی گشته، سرانجام به مقام ارفع و اعلای لقاء خدا و رضوان خدا و سعادت ابدی نائل گردد.

انسان، عاشق جمال، طالب کمال

این نکته شایان توجه و تأمل است که انسان بر حسب فطرت و سرشت اولیه‌اش عاشق جمال و طالب کمال است، آنگونه که بلبل بر حسب طبعش عاشق گل است و اگر عشق به گل را از نهاد بلبل بردارند، او کلاغی خواهد شد، اگر عشق به جمال و کمال را هم از نهاد انسان بردارند، او حیوانی خواهد شد که جز اشباع شکم و شهوت دامن همی نخواهد داشت که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

(كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عِلْفُهَا)^۲

همچون چارپای به آخور بسته‌ای که همش علفش است.

آری انسان سلیم الفطرة که فطرت پاک انسانی‌اش زیر پای شهوات حیوانی لگدمال نشده است عاشق جمال است و طالب کمال و لذا در هر جا سراغ از اندک جمالی و کمالی بگیرد اعمّ از جمال و کمال صورت و سیرت، دنبالش می‌رود و مجذوبش می‌شود و می‌کوشد که خود را به او نزدیک گرداند، منتهی اشتباه در تطبیق کرده چنین می‌پندارد که این جمال‌های فانی که زمانی هستند و زمان دیگری نیستند از قبیل چشم و ابروی زیبا، قد و قامت رعنا، پول‌های فراوان و مقام و منصب‌های عالی همان جمال و کمال مطلوب فطری اوست در صورتی که اینها همه در معرض فنا و زوال هستند و مطلوب فطری او، کمال و جمال باقی و جاودانی است و او جز ذات اقدس «الله» آفریدگار ارفع و اعلا چیز دیگری نمی‌باشد! تنها اوست که حیات جاودانه است و علم و ثروت و قدرت بی‌پایان است و

۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، نامه‌ی ۴۵.

مطلوب فطری انسان که خودش فرموده است:

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۖ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۱

همه [ی آنچه که در روی زمین جلوه‌ی موقتی دارد] در حال زوال و فناست،

تنها ذات ذوالجلال و الاکرام پروردگار توست که بقاء همیشگی دارد.

و اما انسان از آن نظر که عشق و دلدادگی به جمال از لوازم فطرت اوست و بی معشوق و بی یار محبوب نمی تواند بماند و از دیگر سو نتوانسته است با معشوق و محبوب فطری اصلی خویش آشنا گشته و دل به او بدهد، طبیعی است که در هر بُرهه از زمان عمر خود دل به چیزی می دهد و آن را معشوق خود می پندارد و با آن نرد عشق می بازد زمانی با عروسک بازی می کند و زمانی با عروس سرگرم می شود وقتی با پول ها و اسکناس های انباشته در بانک ها، وقت دیگر با مقام و منصب ها دلخوش می گردد و اینها همه یکی پس از دیگری از دستش می روند!! در موقع مردن و انتقال از این عالم به عالم دیگر می بیند ای عجب تمام آن معشوق های خیالی که سرمایه ی عمر گرانبهای خود را به پای آنها ریخته و هیچ و پوچ و تلف کرده است همه از بین رفته اند او مانده با خدا، از طرفی هم با خدا هیچ رابطه ای نداشته و او را که معشوق اصلی و فطری اش بوده اصلاً نشناخته است اینک جان عاشق جدا مانده ی از معشوق، الی الابد در سوز و گداز پایان ناپذیر خواهد ماند. حال آیا این عاقلانه است که انسان این عمر عزیز را که سرمایه ی تأمین حیات ابدی اوست در راه موجودات فانی تباه گرداند و اصلاً رابطه ای با کمال باقی که ذات اقدس حق و آفریدگار هستی است برقرار نسازد و خود را به محرومیت دائم مبتلا گرداند.

ما با کمال تأسف باید اعتراف کنیم که در مسیر معرفت، در اولین قدم که معرفت انسان و خودشناسی است و به حکم حدیث مشهور «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» مقدمه ی خداشناسی است لنگی بسیار داریم ما که پس از یک عمر سروکار با خود داشتن اصلاً خود را نشناخته ایم، چگونه می توانیم خدای خود را بشناسیم؟ این ندای توبیخ آمیز قرآن است که خطاب به ما غفلت زدگان نموده می گوید:

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾^۲

۱- سوره ی رحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲- سوره ی ذاریات، آیه ی ۲۱.

آیا درباره‌ی خویشتن نمی‌اندیشید و [با دیده‌ی بصیرت به حقیقت جان خود]
نمی‌نگرید.

دنیای تلاشگر در وادی علم و صنعت تمام سعی‌اش شناختن اشیاء خارج از وجود انسان از جمادات و نباتات و حیوانات است، اما انسان در این وادی از قلم افتاده است. آنچه هم که از انسان درک می‌کند همین جسم است و بدن، درباره‌ی صحت و بیماری اعضاء و جوارح از داخل و خارج بدن دقت‌ها و کاوش‌های فراوان دارند که البته این هم در حدّ خود شایسته‌ی تقدیر است اما حقیقت انسان که خالقش او را برای بقاء و حیات ابدی آفریده است، این جسم و این بدن نیست بلکه او روح و جان آدمی است که این بدن ابزار کار اوست، او همان است که ما در محاورات خود می‌گوییم: من با چشم می‌بینم، با گوش می‌شنوم، با زبان حرف می‌زنم، با دست می‌گیرم، با پا راه می‌روم، با مغز فکر می‌کنم و...

ناشناخته ماندن حقیقت انسان!

معلوم می‌شود حقیقت انسان آن «من» است و بقیه هر چه هست، ابزار کار آن «من» است و عجیب اینکه آن «من» ناشناخته مانده و تمام توجه رفته روی شناختن ابزار کار آن «من» طبیبان و پزشکان متخصص در شناخت صحت و بیماری چشم و گوش و حلق و بینی و پوست و کلیه و ریه و کبد و... فراوانند و در کار خود دقت‌ها و موشکافی‌های فراوان نیز دارند اما یاللاسف که طبیبان روح انسان اگر هم پیدا شوند، اندکند و بسیار کمیاب! به گفته‌ی شاعر عارف که از زبان انبیاء علیهم‌السلام می‌گوید:

ما طبیبانیم شاگردان حق	بحر قلزم دید ما را فأنفلق
آن طبیبان طبیعت دیگرند	که به دل از راه نبضی بنگرند
ما به دل بی واسطه خوش بنگریم	کز فراست ما به عالی منظریم
آن طبیبان غذایند و ثمار	جان حیوانی بدیشان استوار
ما طبیبان فعالیم و مَقال	مُلهم ما پرتو نور جلال
کاین چنین فعلی تو را مانع بود	وین چنین قولی زره قاطع بود

خداوند حکیم با ارسال رسل و انزال کتب خواسته است انسان را با روح و جان خویش آشنا سازد، آنگاه از این طریق او را با خالق رحیم کریم مرتبط گرداند و با عمل بر

طبق برنامه‌ی تنظیم شده‌ی از جانب او، مسیر تقرب به ذات اقدس او را ببیماید و سرانجام به سعادت ابدی نائل گردد. در قرآن کریم این نسخه‌ی شفابخش الهی روی جان و روح انسان که از آن تعبیر به قلب می‌کند تکیه فراوان شده و سخن از سلامت و بیماری آن بسیار به میان آمده است تا آنجا که تنها راه نجات از عذاب روز جزا به همراه بردن قلب سالم ارائه شده و فرموده است:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۱

آن روز نه مالی نافع به حال کسی خواهد بود و نه فرزندانی... یعنی از ثروت و قدرت در آن روز اثری نخواهد بود تنها قلب سالم از بیماری قساوت است که نجات‌بخش انسان است. در آیه‌ی دیگر هم فرموده است:

﴿...فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ...﴾^۲

...وای بر بدبختی آنان که قلبشان مبتلا به بیماری قساوت و محرومیت از ذکر و یاد خدا گشته است...

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...﴾^۳

سپس قلب‌های شما در اثر ارتکاب گناهان، به بیماری قساوت دچار گشته و همچون تخته سنگ‌ها و بلکه سخت‌تر از آنها شده است [که هیچ تکانی از نزول این همه آیات آسمانی قرآن در آنها به وجود نمی‌آید، تذلل و خضوعی از خود در مقابل قرآن نشان نمی‌دهند]...

﴿...فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ...﴾^۴

آنها چون [عملاً] به کجروی افتادند، خدا هم آنها را به [کیفر این کجروی عملی به] کج‌گرایی قلبی مبتلاشان نمود.

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا...﴾^۵

قلب‌هاشان بیمار است و خدا هم بر بیماری‌شان افزوده است...

۱- سوره‌ی شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۲۲.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۴.

۴- سوره‌ی صف، آیه‌ی ۵.

۵- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰.

تنها معیار و ملاک صحت و سلامت قلب انسان، ارتباط یافتن او با خالقش که قلب عالم هستی است می‌باشد که او را بشناسد و با او انس بگیرد و محبت او را در خود جا بدهد و این هم راهی جز عمل بر طبق برنامه‌ی دینی که آن خالق حکیم آن را تنظیم کرده و به وسیله‌ی رسول گرامی اش ﷺ در اختیار انسان گذاشته است ندارد که خطاب به آن رسول مکرم فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...﴾^۱

بگو [به بندگان من که طالب دوستی با من هستند] اگر راستی شما دوستدار الله هستید [و جداً می‌خواهید ارتباط محبت قلبی با او برقرار کنید] از من که رسول او هستم [و از جانب او برنامه‌ی زندگی آورده‌ام] پیروی نمایید تا او هم دوستدار شما گردد..

هدف از آفرینش کائنات، تربیت انسان

پس حاصل این شد که هدف از آفرینش مجموعه‌ی کائنات، تربیت انسان است و اشرف نواحی وجود انسان، روح و جان و قلب اوست و منظور اساسی از آفرینش انسان و قلب و روح و جان انسان نیز معرفت و محبت الله است و بس. پس در واقع اگر بگوییم در جهان هستی جز «الله» و انسان چیزی نیست، درست گفته‌ایم، بقیه هر چه که هست طفیلی وجود «الله» است و انسان. در حدیث قدسی آمده است که:

﴿كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ﴾^۲

من یک گنج پنهان بودم، خواستم شناخته شوم خلق را آفریدم تا شناخته شوم. در قرآن نیز می‌بینیم از میان خلق خدا بیش از همه، انسان مورد توجه قرار گرفته و تاج افتخار تشرف به لقاء و دیدار پروردگار نصیبش گشته که:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۳

در میان همه‌ی معارف عالی‌ی آسمانی که انسان موظف به تحصیل آنهاست،

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.

۲- بحار الانوار، جلد ۸۴، صفحه‌ی ۱۹۸.

۳- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

«معرفت الله» و «تقرّب» به «الله» از همه بیشتر مورد تأکید واقع شده است و در میان کلمات قرآن نیز هیچ کلمه‌ای به اندازه‌ی کلمه‌ی «الله» تکرار نشده و در میان حروف قرآن هیچ حرفی به اندازه‌ی سه حرف «الف، لام، ها» که تشکیل دهنده‌ی کلمه‌ی «الله» است به کار نرفته است. چون تمام خصوصیات قرآن دقیقاً حساب شده است که جمعاً سی جزء و ۱۲۰ حزب و ۱۱۴ سوره است. حالا هر سوره چند آیه و هر آیه چند کلمه و هر کلمه چند حرف دارد، از باب مثل کلمه‌ی «قال» دارای سه حرف است: قاف، الف و لام و از این سه حرف یکی یعنی قاف دو نقطه دارد و الف و لام بی نقطه است. همه‌ی این جزئیات دقیقاً مشخص شده است چنانکه از کتاب تاریخ القرآن^۱ نقل شده قرآن کریم دارای شش هزار و دو بیست و سی و شش آیه است و هفتاد و هفت هزار و نهصد و سی و چهار کلمه و سیصد و بیست و سه هزار و ششصد و هفتاد حرف و یک میلیون و پانزده هزار و سی نقطه است؛ یعنی نه تنها آیات و کلمات و حروف قرآن، بلکه حتی نقطه‌های آن نیز حساب شده است و این نشان می‌دهد که قرآن در میان مسلمانان تا چه حدّ مورد اهمّیت بوده است که حتی تعداد حروف و نقطه‌های آن هم معین و مشخص شده است و لذا با این شدّت اهتمام امت اسلامی در محافظت قرآن هرگز امکان نداشته و نخواهد داشت که کمترین تغییر و تحریفی در الفاظ قرآن رخ داده باشد که از چشم تیزبین دانشمندان و عالمان دقیق مسلمانان پنهان مانده باشد.

حال، منظور این بود که در میان کلمات قرآن، هیچ کلمه‌ای به اندازه‌ی کلمه‌ی الله و در میان حروف قرآن، هیچ حرفی به اندازه‌ی سه حرف «الف و لام و هاء» که تشکیل دهنده‌ی کلمه‌ی «الله» است به کار برده نشده است و این نشانگر آن است که تنها مقصدی که تمام مطالب قرآن بر محور آن می‌چرخد، دعوت به توحید و ایمان به الله است همانگونه که در سرتاسر عالم آفرینش تمام کلمات وجودی از جماد و نبات و حیوان، ماه و خورشید و کهکشان همه به زبان تکوینی خود دعوت به «الله» می‌کنند. یک برگ گل را که بردارید و با دقت و روشن‌بینی در آن نگاه کنید، می‌بینید آن لطافت و آن نظم بندی و آن طراوتش روشن‌تر از زبان قال می‌گوید:

۱- صفحه‌ی ۱۶۹، در این باب به «مرآت العقول»، جلد ۱۲، صفحه‌ی ۵۲۵، پاورقی رجوع شود تفصیل بیشتری دارد.

(سُبْحَانَ الْمُصَوِّرِ، سُبْحَانَ الْمُقَدِّرِ، سُبْحَانَ الْمُدَبِّرِ، سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)؛

تا برسد به وجود سراسر نظم و حکمت انسان از اعضاء داخلی و خارجی اش که ندای سبحان الخالق الحکیم از سرپای آن بلند است. آری، آن کتاب تکوین است که از همه جای آن صدای دعوت «الی الله» به گوش عقل و وجدان انسان می رسد و این هم کتاب تدوین و تشریع قرآن است که مکرراً داد فی سبیل الله می زند و دعوت به حرکت در راه خدا می کند که:

﴿تَقُومُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، ﴿جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، ﴿قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛

انفاقتان باید در راه خدا باشد، مجاهدتان در راه خدا، قتال و مبارزاتتان با کفار در راه خدا.

خلاصه قرآن از میدان جنگ گرفته تا کلاس درس، از فراز منبر تا دکه‌ی تجارت، از حرفه‌ی زراعت تا منصب وزارت و قضاوت، همه را به نام «الله» افتتاح می کند و به نام «الله» خاتمه می دهد و در غیر این صورت دنیا و زندگی دنیا را لغو و بیهوده و عبث می داند و می گوید:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱

این زندگی دنیا [که خالی از نام و یاد خداست] چیزی جز سرگرمی و بازی نیست و تنها سرای آخرت است که حیات و زندگی [واقعی] می باشد، اگر [این مردم عقل خود را به کار می انداختند و در این باره] می اندیشیدند [و معنای دنیا و آخرت را خوب می فهمیدند] این حقیقت باورشان می شد.

«الله» محور تمام حقایق در عالم

حاصل اینکه محور تمام حقایق چه در عالم تکوین و چه در عالم تشریع «الله» است و تنها برنامه‌ی تحصیل سعادت ابدی که انبیاء و پیامبران الهی ﷺ برای انسان از جانب خدا آورده اند، برنامه‌ی منظم دینی است که نتیجه‌اش «معرفت الله» است و تقرب به الله و از این روست که می بینیم در نماز که یکی از برنامه‌های همگانی و همه جایی و همه حالی دین

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

است، در تمام جهات مربوط به آن از مقدمات و مقارنات و مؤخرات کلمه‌ی الله به طور مکرر گنجانده شده است تا قلب آدمی را بر اثر تکرار مکرر به الله که قلب عالم هستی است مرتبط دائم و ثابت گرداند ابتدا دستور تحصیل طهارت و وضو داده و افعال وضو را با ذکر و نام الله همراه ساخته است که به هنگام شستن صورت بگو:

(اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِيْ يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيْهِ الْوُجُوْه)؛

خدایا رو سفیدم کن در آن روز که روهای سیاه خواهد شد.

با شستن دست راست:

(اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِيْ كِتَابِيْ يَمِيْنِيْ)؛ خدایا نامه‌ی علمم را به دست راستم بده.

با شستن دست چپ:

(اَللّٰهُمَّ لَا تُعْطِنِيْ كِتَابِيْ بِشِمَالِيْ)؛ خدایا نامه‌ی علمم را به دست چپم مده.

به هنگام مسح سر بگو:

(اَللّٰهُمَّ غَشِّنِيْ بِرَحْمَتِكَ وَبِرَكَاتِكَ)؛

خدایا رحمت و برکاتت را فراگیر من گردان.

با مسح پا بگو:

(اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْنِيْ عَلَي الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزَلُّ فِيْهِ الْاَقْدَام)؛

خدایا روزی که قدم‌ها بر صراط می‌لغزد قدمم را بر آن ثابت نگه دار.

بعد رو به قبله بایست و اذان بگو، اذان هم با الله شروع می‌شود و با الله خاتمه می‌یابد، اوّل «الله اکبر» است و آخر «لا اله الا الله». در فصول دیگر نیز «الله» تکرار می‌شود، چهار بار «الله اکبر»، دو بار «أشهد أن لا اله الا الله»، دو بار «أشهد أن محمداً رسول الله»، بعد از «حیّ علی خیر العمل»، دو بار «الله اکبر» و دو بار «لا اله الا الله»، بعد از اذان اقامه گفته می‌شود، آن هم مثل اذان با الله شروع می‌شود و با الله خاتمه می‌یابد. اذان به منزله‌ی یک اعلامیه و آگهی عمومی است که همه‌ی مردم مسلمان را که صدا به گوششان می‌رسد، از فرارسیدن وقت نماز آگاه می‌سازد تا همه دست از همه‌ی کارها بکشند و با ندای مکرر «حیّ علی الصلوة»، «حیّ علی الفلاح»، «حیّ علی خیر العمل»، بشتاب به سوی نماز، بشتاب به سوی رستگاری، بشتاب به سوی بهترین کار، از همه‌ی کارگاه‌ها و بازارها و خیابان‌ها رو به سوی

مساجد بیاورند و اطاعت فرمان خدا را با انجام نماز در اوّل وقت بر سایر فرمان‌ها مقدّم بدارند و اقامه‌ی بعد از اذان هم به منزله‌ی یک اختطاریه‌ی فردی است که برای احضار قلب شخص نمازگزار از طرف خود نمازگزار صادر می‌شود که به خود بیا و از پراکندگی فکری برحذر باش. «الله اکبر»، خدا از همه چیز و همه کس بزرگتر است. «قد قامت الصلوة»، اینک نماز به پا شد. «الله اکبر»، «لا اله الا الله». دست‌ها به بناگوش بردار و با حضور قلب تمام بگو الله اکبر و هر چه که غیر الله است از خانه‌ی قلب بیرون کن و تنها با خدا باش و روی قلب از قبله که «الله» است برمتاب و گرنه:

روی به محراب عبادت چه سود	دل به بخارا و بتان طراز
ایزد ما زمزمه‌ی عاشقی	از تو پذیرد نپذیرد نماز



من هماندم که وضو ساختم از چشمه‌ی عشق

هفت تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست
قبل از تکبیرة الاحرام، شش تکبیر به نام تکبیرات افتتاحیه داریم، در فاصله‌ی این تکبیرات دعاها دستور داده شده که «لَبَّيْكَ و سعدیک عبدک و ابن عبدیک ذلیل بین یدیک» ای خدا و ای معبود محبوب بی‌همتای من صدایم زدی، آمدم اینک به صورت عبد ذلیل در حضور ایستاده‌ام! آیا ما در این گفته‌های خود صادقیم و راست می‌گوییم که لَبَّيْكَ و سعدیک، ای خدا! من آماده به خدمتم و جز تو دل به کسی نداده‌ام، در صورتی که هماندم با غیر او در صحبتیم.

آن حاجی در میقات حج، «اللّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ» می‌گوید و در گفتار خود کاذب است، من هم در محراب نماز «اللّهُمَّ لَبَّيْكَ و سعدیک» می‌گویم و در گفتار خود کاذبم. افسوس که عمر دارد به پایان می‌رسد و ما نه از نماز خود بهره‌ای برده‌ایم و نه از حج چیزی فهمیده‌ایم، سعادت از آن کسانی است که فهمیدند در طول این مدّت عمر زودگذر چه باید بکنند و چه باید ببرند.

روش انسان‌های مخلص

مرحوم آقای راشد (رحمه الله) که در زمان خود دانشمندی متفکر بود و سخنوری

معتمد، در زمان طاغوت تنها سخنرانی مذهبی که از رادیو پخش می شد سخنرانی ایشان در شب های جمعه بود. در یکی از تألیفاتشان این داستان را خواندم:

از شخصی که اسم او را نمی برند اما از قرائن کلام مطمئن شدم که پدر خودشان مرحوم آخوند ملا عباس تربتی (رحمه الله) بوده است که از اوتاد عصر خود و در زهد و تقوا و ورع شناخته شده و مشهور بین خواص و عوام مردم بوده است. البته مردان الهی مخلص دوست ندارند که در میان مردم به زهد و تقوا معروف و مشهور گشته و انگشت نما شده باشند. از اشتها و مطرح شدن در بین مردم گریزانند.

نقل شده که یکی از آن بزرگواران را دیدند سخت ناراحت است و گریه می کند. از علت آن که جو یا شدند فرمود: شنیدم امروز اسمم را در مسجد جامع شهر برده اند، از این جهت ناراحتم، من همیشه سعی ام این بوده که گمنام باشم و در بین مردم مطرح نباشم. آری این روش انسان های مؤمن با اخلاص است اما از طرفی هم بنای خدا بر این است که آن بندگان صالح خود را در میان مردم محبوب و محترم گردانند، چنانکه فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۱

آقای راشد مرقوم فرموده اند: آن شخص بزرگوار (آخوند ملا عباس تربتی) مدتی مریض شد و یک هفته قبل از وفاتش حالتی در او مشاهده شد که موجب حیرت ما گردید. یک شب تا صبح نخواستید، در بستر بیماری افتاده بود و علی الدوام مشغول ذکر بود و تلاوت قرآن می کرد تا صبح شد و نماز صبحش را خواند و بعد رو به قبله دراز کشید و پارچه ای روی صورتش انداخت و همچنان مشغول ذکر شد، در همان حال دیدم حالش دگرگون گشت و صورتش که نورانی بود نورانی تر شد و خیلی روشن. تکانی خورد و برخاست و نشست، آنچنان که گویی اصلاً مریض نبوده است، با چهره ای بشاش گفت: «السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا امیر المؤمنین، السلام علیک یا فاطمة الزهراء...» یکی یکی چهارده معصوم را اسم برد و سلام کرد.

بعد گفت: مادر خوش آمدی (مادرش قبلاً مرحوم شده بود) من از تو متشکرم که شیر پاک به من دادی، یک ساعتی این حال را داشت و گویی جماعتی را می دید و با آنها

صحبت می کرد تا اینکه با آنها خداحافظی کرد، دیدیم باز به همان حال بیماری برگشت و در بسترش خوابید، آنگاه رو به ما کرد و گفت: من به همین زودی از پیش شما می روم، موعظه و نصیحت هایی به اطرافیان بسترش کرد و ساکت شد و سه روزی از این جریان گذشت. روزی که من کنار بسترش نشسته بودم گفتم: پدر، ما چیزهایی از انبیاء و اولیای خدا می شنویم و دوست داریم ای کاش در زمان خودشان بودیم و از خودشان می شنیدیم و می فهمیدیم، حال از شما هم ما حالاتی دیدیم و سخنانی شنیدیم، آیا واقعاً شما پیامبر اکرم ﷺ و امامان علیهم السلام را می دیدید و با آنها سخن می گفتید. از جریان ما را هم باخبر سازید.

دیدم پدر از سؤال من ناراحت شد و هیچ نگفت. دوباره من پرسیدم و جوابی نشنیدم. بار سوم که اصرار کردم گفتم: پدر! از تو نپرسم این جریان را، پس از که بپرسم؟ با ناراحتی گفت: من نمی توانم به تو بفهمانم، تو خودت برو بفهم. اذیتم نکن، من هم سکوت کردم و دیگر راجع به آن مطلب چیزی نگفتم. چند روز بعد آن مرد الهی چشم از جهان فرو بست و به عالم قدس ارتحال یافت.

در روایت آمده که از امام صادق علیهما السلام سؤال شد آیا آدم مؤمن موقعی که مرگش فرا رسید، دلش می خواهد که به دنیا برگردد؟ امام علیهما السلام فرمود: نه، به خدا قسم وقتی ملک الموت برای قبض روح مؤمن می آید او اظهار ناراحتی می کند، ملک الموت به او می گوید ای بنده ی خدا، من به تو از پدر هم مهربانترم، اکنون چشم خود را باز کن که چه می بینی؟

او در آن حال که چشمش بسته است دیده باز می کند و می بیند در کنار بسترش پیامبر اکرم ﷺ نشسته، امیرالمؤمنین علی علیهما السلام نشسته، چهارده معصوم علیهم السلام نشسته اند. آرزو می کند هر چه زودتر جان از بدنش جدا گشته به آن مقرّبان الهی پیوندد.

آقای راشد بعد از نقل آن جریان در ادامه ی کلام می فرماید: من بعد در فکر رفتم و فهمیدم پدری پیر یک عمر در وادی ایمان و عمل کار می کند و حقایقی را می فهمد و با روحی سعادتمند از دنیا می رود و آنگاه پسری جوان می خواهد تمام آن حقایق به دست آمده ی در طول یک عمر پدر را در ظرف نیم ساعت و یک ساعت با چند جمله سؤال و جواب به خود منتقل سازد و مانند او سعادتمند گردد. این ناشدنی است و احتیاج به عمری

رنج بردن در وادی تحصیل تقوا و زهد و ورع دارد تا پرده‌های ضخیم اهواء نفسانی و اتباع شهوات از مقابل چشم دل کنار رفته و دیده‌ی قلب باز شود و آنچه نادیدنی است آن بیند و لذا آن پدر در جواب اصرار آن پسر فرمود: من نمی‌توانم به تو بفهمانم، تو خودت باید بروی تا بفهمی.

در میان ما هستند افراد ناپخته و خامی که کتابی در حالات برخی از بزرگان علم و تقوا از قبیل مرحوم سیدعلی قاضی یا آخوند ملاحسینقلی همدانی یا حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی می‌خوانند و خیال می‌کنند آن بزرگواران بر اثر خواندن همان اوراد و اذکاری که در آن کتاب نقل شده به آن مقامات عالی معنوی رسیده‌اند، آنها هم هوس می‌کنند با همان اوراد و اذکار همانند آنها گردند در صورتی که آن بزرگان پس از عمری تحمّل رنج و ریاضت در وادی زهد و تقوا یعنی انجام واجبات و ترک محرمات توانسته‌اند آن مقامات عالیّه را به دست آورند ابتدا تهذیب نفس و پاک کردن جان از آلودگی‌های گناهان لازم است تا بذر اعمال نیک در زمین پاک جان رشد و نمو کرده و رو به خدا حرکت کند. این آیه‌ی قرآن است که می‌گوید:

﴿...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾^۱

آنچه که به سوی خدا صعود می‌کند «کلم طیب» یعنی قلب معتقد به اعتقادات حقّه و متخلّق به اخلاق فاضله و پاک و پاکیزه گشته‌ی از آلودگی گناهان است و عمل صالح آن چنان قلب را رشد و نمو داده و بالا می‌برد و گرنه بذر عمل صالح در زمین قلب آلوده و ناپاک می‌خشکد و می‌پوسد و بی‌اثر می‌گردد.

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

گفتار هشتم انسان قرآنی

همه‌ی کائنات در خدمت انسان

در گذشته بیان شد که از آیات و روایات استفاده می‌شود که از فرشتگان گرفته تا پایین، هر چه که هست برای انسان آفریده شده است. این آیه‌ی قرآن است که می‌فرماید:

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ...﴾^۱

[خدا] همه‌ی آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است، مسخر شما

[آدمیان] قرار داده است...

یعنی در مسیر خدمت به شما و تأمین منافع شما قرار گرفته‌اند. در حدیث قدسی هم

آمده است:

(خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِاجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِاجْلِي)؛

من همه چیز را برای تو [ای انسان] آفریده‌ام و تو را برای خودم آفریده‌ام.

معلوم می‌شود انسان موجودی است بسیار بزرگ و با عظمت که همه چیز باید فدایی انسان گردد و انسان باید فدایی خدا بشود و خود را به عالم قُرب و لقای خدا برساند؛ ولی یاللاسف که این انسان در مدّت عمر دنیایی‌اش نه پی به ارزش وجودی خودش برده و خود را شناخته است و نه با گوشه‌ای از جلالت و عظمت خدا آشنا گشته و خدا را شناخته است، بلکه تمام همّش صرف شناختن سایر موجودات از جماد و نبات و حیوان و بهره‌برداری از آنها شده است و می‌شود.

از انسان هم جز همین پوست و گوشت و استخوان و عصب و ریه و کلیه و کبد و... چیزی نفهمیده و کاری جز فربه و سالم نگه داشتن این بدن و درمان بیماری‌های آن

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۱۳.

ندانسته است؛ در صورتی که حقیقت انسان، روح و جان انسان است که خدا درباره‌اش فرموده است:

﴿...وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...﴾^۱

...من از روح خودم در پیکر انسان دمیده‌ام...

و کار انسان هم شناختن خدا و آگاه گشتن از حلال و حرام خدا و اطاعت از فرامین او و دوری کردن از منہیات اوست.

قرآن کریم روی قلب انسان تکیه‌ی زیاد دارد و سخن از بیماری‌های قلب و ارائه‌ی راه‌های درمان آنها فراوان به میان آورده است و البته منظور قرآن از قلب انسان، این قلب گوشتی که در سمت چپ سینه قرار گرفته و کارش ساختن خون و توزیع آن در بدن است نمی‌باشد. این قلب گوشتی محور بحث و کار پزشکان است و آنها راجع به بیماری و درمان آن دستورات می‌دهند، اما قلبی که قرآن روی آن نظر دارد، همان روح و جان انسان است که گاهی اشاره به بیماری آن کرده می‌گوید:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا...﴾^۲

[افرادی از این مردم] در قلبشان بیماری است و خدا هم بر بیماری‌شان می‌افزاید...

گاهی سخن از کوری و نابینایی قلب به میان آورده می‌گوید:

﴿...فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۳

...چه بسا که چشم‌ها کور نمی‌باشند، ولی قلب‌ها که در سینه‌هاست کور می‌شوند.

آری بیمار دلان و کوردلان در میان آدمیان فراوانند، از این نظر قرآن کریم می‌کوشد که با برنامه‌های آسمانی‌اش، قلب انسان یعنی جان و روح انسان را از همه‌ی انواع بیماری‌ها سالم نگه دارد تا در عالم پس از مرگ، با قلبی سالم وارد بر خدای خود گردد؛ چنانکه فرموده است:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۴

۱- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۹.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰.

۳- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۶.

۴- سوره‌ی شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.

روزی که نه مالی نافع به حال کسی خواهد بود و نه فرزندی، بلکه تنها کسانی از سعادت جاودانه در عالم آخرت برخوردار خواهند شد که با قلبی سالم بر خدا وارد شوند.

لذا قرآن ارزش وجود انسان و ارزش علوم انسان را با میزان قلب می‌سنجد، آنگونه که اگر آن علوم به خورد قلب رفت و در دل نشست و رنگی شد برای دل و لطافتی به جان داد، آن علوم، ارزش قرآنی پیدا می‌کند و کمالی می‌شود برای انسان، وگرنه که چیزی جز یک متاع عاریه‌ای نخواهد بود و هنگام ارتحال از دنیا همچون کفش و کلاه و لباس از انسان جدا خواهد شد.

در واقع انسان در وجود خود دارای دو ناحیه است: یک ناحیه‌ی فکر و دیگر ناحیه‌ی قلب. ناحیه‌ی فکر، کارش تحقیق است و درک و فهم و ناحیه‌ی قلب، کارش پذیرفتن است و آن را در خود جای دادن و به او عشق ورزیدن. برای تکامل انسان هر دو ناحیه لازم است؛ با مغز و تفکر، مطالب صحیح را از ناصحیح امتیاز بدهد و با قلب و دل آنچه را که صحیح است بپذیرد و به آن گرایش پیدا کند. اگر تنها قلب باشد بی تفکر، چه بسا به موهومات دل بدهد و باطل را به جای حق بپذیرد و عمر خود را با عشق به متخیلات تلف کند و این دسته از مردم فراوانند و اگر تنها تفکر باشد و مطالب صحیح از ناصحیح را هم تشخیص بدهد ولی به عللی تن زیر بار حق ندهد و آن را در دل نشانند، این دسته از مردم نیز تحت عنوان افراد لجوج و مکابر^۱ و مستکبر فراوانند و انبیاء و اولیای خدا ﷺ در هر زمان از دست این هر دو گروه از مردم جاهل و مردم مستکبر اذیت و آزارهای بسیار دیده‌اند.

پس وقتی انسان با تفکر درست و اندیشه‌ی مستقیم، حق را شناخت و دل به آن داد و آن را در عمق جان خود نشانید و با جوهر جانش متحد ساخت، در آن موقع است که حق از تمام نواحی وجود او سر می‌کشد و از همه‌ی روزنه‌های وجود او خود را نشان می‌دهد، چون سلطان فرمانروا در مملکت وجود انسان «حضرت قلب» است و تمام اعضا و جوارح، خدمتگزاران و فرمانبران قلبند؛ اگر قلب به کسی یا چیزی گرایش پیدا کرد و مجذوب او شد، تمام اعضا و جوارح نیز مجذوب همان محبوب قلب می‌شوند. چشم می‌خواهد در

همه جا او را ببیند، گوش می‌خواهد از همه جا صدای او را بشنود، زبان می‌خواهد علی‌الدوام مدح و ثنای او بگوید و سخن از کمالات او به میان بیاورد.

بنابراین اگر انسان بر اساس تفکر صحیح، ایمان و اعتقاد به حقیقت قرآن پیدا کرد و آن ایمان و اعتقاد در سویدای قلبش جا گرفت، طبعاً تمام اعضاء و جوارحش به تبعیت از قلبش مظهری از مظاهر احکام و دستورات آسمانی قرآن می‌شوند همچون درختی که در زمین فرو رفته و ریشه دوانیده است ذرات آب و خاک را به خود جذب کرده با مزاج خود می‌آمیزد و آنها را مبدل به برگ‌های لطیف و میوه‌های خوشبو و خوشرنگ و خوش طعم می‌سازد و از لابه‌لای شاخه‌هایش در مرئی و منظر آدمیان قرار می‌دهد.

حضور کمرنگ قرآن عینی در زندگی ما

شجره‌ی طیبه‌ی قرآن هم وقتی در سرزمین قلب انسان ریشه دواند، تمام اعضاء و جوارح آدمی را به خود جذب کرده با مزاج خود می‌آمیزد و سرانجام معارف و احکام آسمانی خود را از تمام نواحی وجود انسان آشکار می‌سازد؛ در این موقع است که انسان می‌شود یک انسان قرآنی، افکار و اخلاق و اعمالش همه رنگ قرآن به خود می‌گیرد و به مفاد حدیثی:

(كَانَ نَظْرُهُ عِبْرًا وَ سُكُوتُهُ فِكْرًا وَ كَلَامُهُ ذِكْرًا)^۱

ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

گر بود اندیشه‌ات گل، گلشنی و ر بود خاری تو هیمه‌ی گل‌خنی^۲

هر ماهیت و هر حقیقتی چند مرحله‌ی وجودی دارد، مرحله‌ی وجود لفظی، وجود کتبی، وجود ذهنی و وجود عینی؛ ولی اثر و خاصیتش تنها از آن وجود عینی می‌باشد.

مثلاً آتش یک ماهیت و یک حقیقت است دارای چهار مرحله از وجود، و اثر و خاصیتش که احراق است و سوزاندن، در انحصار مرحله‌ی وجود عینی آتش است، یعنی نه لفظ آتش، زبان را می‌سوزاند و نه کتابت آتش، کاغذ را و نه تصوّر معنای آتش ذهن انسان را، ولی یک قطعه ذغال گداخته و سرخ شده‌ی از آتش که روی فرش افتاد آن را می‌سوزاند.

حالا ایمان و اعتقاد و قرآن، همه حقایقی هستند دارای اثر و اثرشان هدایت انسان

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۹، صفحه ۳۱.

۲- آتشخانه حقام.

است، یعنی آدمی را حرکت می دهند از مرحله ی حیوانیت تا به عالی ترین مرحله ی قرب الهی می رسانند و سعادتمند جاودانه اش می سازند، ولی این نیروی اثربخش و هدایت، نه مربوط به ایمان و اعتقاد و قرآن لفظی است و نه مربوط به ایمان و اعتقاد و نبوت و امامت و معاد و همچنین مطالب اخلاقی و احکام فرعی دین را خوب یاد گرفته و در ذهن و حافظه اش جا داده است و آنها را به هنگام سخنرانی خوب بیان می کند و به هنگام نوشتن نیز آنها را خوب می نویسد ولی در مرحله ی وجود عینی که مرحله ی تخلّق به اخلاق فاضله و عمل به دستورات آسمانی قرآن است، اثری از ایمان و اعتقاد و قرآن مشاهده نمی گردد. در این صورت معلوم می شود که آن ایمان و اعتقاد و قرآن، تنها در مرحله ی لفظ و کتابت و ذهن جلوه گری کرده و قدم به مرحله ی عینیت که مرحله ی اثربخشی و هدایت و انسانسازی است نگذاشته است و ما هم اکنون می بینیم که در میان ما مسلمانان مدّعی پیروی از قرآن، قرآن کتبی فراوان است، هیچ خانه ای نیست که خالی از یک یا چند نسخه از قرآن کتبی باشد. قرآن لفظی نیز به وسیله ی قاریان خوش لحن و خوش صدا و خوش آهنگ از همه جا به گوش می رسد و همچنین قرآن ذهنی و علمی هم از سوی عالمان و دانشمندان حوزه و دانشگاه تحت عنوان مفسران قرآنی بسیار داریم، ولی یاللاسف آنچه که خیلی کمیاب است قرآن عینی است، یعنی قلب های متحد شده با معارف قرآن و متخلّق گشته به اخلاق فاضله ی قرآن که در واقع خود این چنین انسان می شود عین قرآن، چون حقیقت انسان قلب انسان است و قلبی هم که متحد با قرآن شده است، در حدّ خود عین قرآن است و قرآن عینی است نه قرآن لفظی و کتبی و ذهنی.

هر انسان قرآنی شعبه ای از قرآن

پس هر انسان قرآنی خود یک قرآن است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم خودش قرآن بود، البته در مرتبه ی اعلاّیش. از او که پایین بیاییم، سلمان و ابوذر و مقداد هم قرآن بودند، البته در حدّ و مرتبه ی خودشان. جناب جعفر بن ابیطالب علیه السلام برادر امام امیرالمؤمنین علیه السلام یک شعبه از قرآن بود که در جلسه ی سلطان حبشه ایجاد انقلابی کرد.

او و دیگر مسلمانان در مکه از طرف مشرکان مورد اذیت و آزار غیر قابل تحمّل قرار

گرفتند، به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با جمعی از مسلمانان مرد و زن به حبشه مهاجرت کردند که یک کشور مسیحی نشین بود، آنجا جناب جعفر علیه السلام در مجلس عمومی پادشاه حبشه سوره‌ی مریم علیه السلام را خواند، چون مسیحی بودند و علاقه‌مند به عیسی بن مریم علیه السلام، لذا برای رعایت تناسب، آن سوره را خواند، آنچنان انقلابی در حضار آن مجلس ایجاد کرد که همه گریه کردند و متمایل به اسلام شدند.

مصعب بن عمیر جوانی بود در مکه و در یک خانواده‌ی متمکن زندگی مرفه‌ی داشت، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرایش پیدا کرد و مسلمان شد. از خانه بیرونش کردند، یک گلیم به خود پیچید و به مسجد آمد که ملازم پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به مدینه فرستاد که آنجا قرآن بخواند و مردم را با قرآن آشنا سازد و زمینه برای هجرت آماده شود، پس مصعب بن عمیر که یک جوان از خانواده‌ی متمکن و زندگی مرفه‌ی رانده و فقیر شده بود در حدّ خود یک شعبه از قرآن بود.

ابن حذافه با هشتاد نفر مسلمان اسیر رومی‌ها شدند، سلطان روم او را تهدید کرد که اگر دست از دین اسلام بر ندارد کشته خواهد شد، او گفت: من دینم را با تطمیع به دست نیاورده‌ام تا با تهدید آن را از دست بدهم، سلطان دستور داد یکی از اسراء همراهش را آوردند و در میان روغن زیتون جوشیده انداختند، به او گفت: اگر دست از دینت برداری، با تو هم اینگونه رفتار می‌کنیم.

او شروع کرد به گریه کردن، گفتند چرا گریه می‌کنی؟ تو همین قدر دست از دینت بردار آزادی، او با کمال شهامت جواب داد: ای کاش من به تعداد موهای تنم جان داشتم و به تعداد جان‌هایم میان این روغن جوشان سوزان می‌سوختم. سلطان روم دید نه این آدم با اینگونه تهدیدها به زانو در نمی‌آید و کشتن چنین مرد حرّ و آزادی هم سزاوار نیست و لذا خواست از راه دیگری او را وادار به خضوع در مقابل خود بنماید گفت: پس بیا سر من را ببوس تا آزادت کنم. او جواب داد: در دین ما جایز نیست یک فرد مسلمان در مقابل یک فرد کافر اظهار تذلل بنماید، این کار را هم نمی‌کنم. سلطان دید خیر این مرد، خیلی آزادمرد است و در دین خود پابرجاست. گفت: پس این کار را بکن، بیا سر مرا ببوس من تمام این هشتاد نفر اسیر را آزاد می‌کنم. او گفت: بسیار خوب من این کار را می‌کنم،

برخاست و جلو رفت و سر او را بوسید و او هم مردانگی کرد و طبق وعده هشتاد اسیر مسلمان را آزاد کرد و وقتی به مدینه بازگشتند، مسلمانان به ابن حذاقه طعنه می زدند و می گفتند: تو رفتی در بلاد کفر سر کافر را بوسیدی! او می گفت: بله من سر یک کافر را بوسیدم و سر هشتاد مسلمان را از طوق اسارت آزاد نمودم.

آری انسان مؤمن باید هوشیار باشد و بفهمد کجا باید تقیه کند و کجا حریت و آزادمردی از خود نشان دهد.

حاصل اینکه قرآنی شدن غیر از قرآن خوان و قرآن دان بودن است، قاریان و حافظان قرآن که در جای خود بسیار عزیز و محترمند قرآن خوانند، عالمان و مفسران قرآن نیز که فوق العاده معظم و مکرمند، قرآن دانند که احاطه‌ی علمی به ابعاد مختلف قرآن دارند، اما انسان قرآنی آن کسی است که معارف آسمانی قرآن به عمق جاننش راه یافته و با قلبش متحد گشته و در نتیجه تمام افکار و اخلاق و اعمالش رنگ قرآن به خود گرفته و واقعاً قرآنی شده است، تنها قرآن خوان و قرآن دان نیست، بلکه در حدّ خود وجود عینی قرآن است. در این آیه‌ی شریفه هم تأملی بفرمایید که فرموده است:

﴿لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...﴾^۱

نیکوکاری آن نیست که صورت خود را به سمت مشرق و مغرب بچرخانید [گاهی کعبه و گاهی بیت المقدس را قبله‌ی خود سازید] بلکه نیکوکاری کسی است که ایمان به خدا و روز قیامت دارد...

اهل فضل توجه دارند که روی قاعده‌ی ادبی لازم بود آیه این چنین باشد: «ولكن البرّ الايمان بالله واليوم الآخر» نیکی، ایمان داشتن به خدا و روز قیامت است و حال آنکه فرموده «ولكن البرّ من آمن بالله واليوم الآخر» نیکی و نیکوکاری کسی است که ایمان به خدا و روز قیامت دارد و نشان می دهد که منظور اصلی، خود انسان مؤمن است که در واقع وجود عینی ایمان است، آنچه که برّ است و نیکی، نه ایمان لفظی است و نه ایمان کتبی و نه ایمان ذهنی، بلکه منحصرأً ایمان عینی است و آن خود انسان مؤمن است و در آیه‌ی

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۷.

شریفه‌ی دیگر هم می‌خوانیم:

﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ...﴾^۱

همانا مسجدهای خدا را کسانی معمور می‌سازند و آباد نگه می‌دارند که ایمان

به خدا و روز قیامت دارند و نماز را به پا می‌دارند...

این آیه هم نشان می‌دهد که عامل اصلی عمران و آبادی مساجد، وجود انسان‌های مؤمن و نمازخوان است نه ساختمان زیبا و فرش‌های گرانبها و منبر ده پله و محرابی که مثلاً سه میلیون تومان خرج برداشته و...

از نظر قرآن آن مسجدی معمور است و آباد که در آن افراد باایمانی ساخته می‌شوند که هر یک چون مشعلی فروزان در میان مردم قرار می‌گیرند و با نور ایمان و تقوا و فضائل اخلاقی‌شان فضای زندگی را روشن می‌سازند و انسان‌های مؤمن و اهل نماز می‌پروراند، اینانند که ایمان مجسم و وجود عینی ایمان و عامر واقعی مساجدند.

حال آیا ما دوست نداریم که یک چنین ارتباطی با قرآن و ایمان پیدا کنیم و در حدّ خود، وجود عینی قرآن و ایمان باشیم، مسلماً دوست داریم. اینک راهش همان است که خداوند حکیم خودش فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي...﴾^۲

[ای پیامبر! بگو [به مردم] اگر راستی شما خدا را دوست دارید، از من [که

رسول پیام آور او هستم] پیروی نمایید...

تمام دستورات آسمانی من را که همان برنامه‌های دینی است در تمام شئون زندگی خود به مرحله‌ی اجرا بگذارید تا در نتیجه‌ی یک عمر تداوم‌بخشی به این عمل، قلبتان تجلّی‌گاه نور قرآن و ایمان گشته و خودتان سراپا یک انسان قرآنی و ایمانی و الهی بشوید و سعادت‌مند در هر دو سرا گردید.

البته باز هم از توجه به این حقیقت نباید غافل باشیم که قرآن و ایمان عینی گشتن، غیر از قرآن و ایمان لفظی و کتبی و ذهنی بودن است که هستند بسیاری از دانشمندان

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۸.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.

قرآنی که در مرحله‌ی فکر و ذهن بسیار قهارند و زبردست و روشنفکر، اما در مرحله‌ی قلب و گرایش به همان حقی که فکراً درک کرده‌اند، در نهایت درجه تاریکند و ظلمانی و پا در گِل و این واقعاً عجیب است که روشنفکری با کوردلی چگونه قابل جمع است.

قرآن کریم اشاره به این حقیقت دارد که درباره‌ی مردمی که با پیامبران خدا بعد از روشن شدن صدق گفتارشان ستیزگی می‌نموده‌اند فرموده است: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ...﴾؛^۱ در عین اینکه یقین به حَقانیت آنها داشتند آنها را انکار می‌کردند و تن زیر بار حق نمی‌دادند. در آیه‌ی دیگر با تعبیری عجیب‌تر می‌فرماید:

﴿...أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؛^۲ ...قلب‌هایی هستند که بر آنها قفل زده شده است.

هرگز حق، راه ورود به آن قلب‌ها را پیدا نمی‌کند و چه بسا صاحبان آن قلب‌های مُقَفَّل، مغزی باز و فکری روشن دارند و درک حقایق می‌کنند، اما در دل را به روی آن حقایق باز نمی‌کنند و آنها را در دل جا نمی‌دهند و این راستی از عجایب عالم انسان است. ما می‌بینیم بسیاری از عالمان سنی از مفسران بسیار خوب قرآن کریمند و بحث‌های عمیق و تحقیقی ذیل آیات شریفه‌ی قرآن دارند، اما تن به قبول ولایت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام که به نص رسول اکرم صلی الله علیه و آله عدیل قرآن است و زبان گویای قرآن نمی‌دهند، چون به فرموده‌ی قرآن: ﴿...وَطُيعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾؛^۳ خدا به کیفر لجاج و عنادشان با حق، مهر بر قلبشان نهاده و قفل بر درِ قلبشان زده است و لذا نمی‌توانند در دل را به روی حق بکشایند و آن را بپذیرند.

آری، مهر و محبت آن دو نفر در دلشان جا گرفته و کوردلی را باعث شده است، دیگر نمی‌توانند نور علی علیه السلام را که نور حق است ببینند و آن را در دل جا بدهند.

ما خدا را بسیار سپاسگزاریم که دل‌های ما را کانون حبّ علی علیه السلام و امامان از فرزندان او علیهم السلام قرار داده اگرچه اعتراف به این داریم که در مرحله‌ی عمل به دستورات دین، بسیار ناقصیم و آلودگی‌ها داریم، ولی مع الوصف این نعمت بسیار بزرگ خدا را شاکریم و از خدا خواهانیم این نعمت را تا لحظه‌ی مرگ در جان ما ثابت نگه دارد. آمین یا ربّ العالمین

۱- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۱۴.

۲- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

۳- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۸۷.

گفتار نهم توبه‌ی فوری

وجوب فوری توبه

از آیات قرآن کریم و بیانات معصومین علیهم‌السلام استفاده می‌شود که توبه، واجب فوری است، یعنی کسی که گناهی یا گناهانی مرتکب شده است، باید تا دیر نشده توبه کند و آن را تأخیر نیندازد که در حدیث آمده:

(إِنَّ أَكْثَرَ صِيَاحِ أَهْلِ النَّارِ مِنَ التَّسْوِيفِ)؛^۱

به یقین اکثر ناله‌های اهل جهنم از تسویف است.

«تسویف» مشتق از سَوَّفَ است و سَوَّفَ در لغت عرب به معنای آینده است. آدم گنهکاری که توبه را موکول به آینده می‌کند، از امروز به فردا و پس فردا و پس آن فردا و همچنان تا مرگش فرا می‌رسد، او از تسویف کاران محسوب می‌شود و از میان آتش جهنم ناله‌ها خواهد داشت.

از جمله وسوسه‌های هلاکت‌بار شیطان نسبت به جوانان همین است که می‌گوید تو که الآن هم جوانی و هم سالم، نه پیر پا در لب گوری و نه بیمار بستری در بیمارستان، از تمایلات دوران جوانی استفاده کن، پیر که شدی، آن وقت توبه می‌کنی. خدا هم که توبه‌پذیر است و مهربان، ناراحت نباش. این وسوسه‌ی خطرناک شیطان است که سرانجامی جز جهنمی گشتن انسان ندارد، چون مرگ که سنّ و سال معین و زمان مشخص ندارد تا به دلگرمی آن زمان اکنون آزاد در ارتکاب گناه و سپس امیدوار به توبه‌ی از آن در آینده باشیم و لذا فرموده‌اند: بر حذر باش و بپرهیز از سوف سوف گفتن و دل به توبه‌ی در آینده گرم کردن که پشیمانی‌ها خواهی داشت و افسوس‌ها خواهی خورد.

۱- المحجة البيضاء، جلد ۷، صفحه ۲۲.

آری، هم اکنون ای جوان مسلمان باایمان با طلب توفیق از خدای مهربان و کمک خواهی از حضرت ولیّ زمان (ارواحنا فداه) بر دهان نفس امّارات که مظهر وسوسه‌های شیطانی است مهار بزن و به او اجازه‌ی فرمانروایی در کشور وجودت نده که خدا قدرت این چنین مهار زدن را به انسان داده است، منتهی همتی بلند لازم است و پشت کاری دائم تا به این دشمن مکار درونی فائق گردد که رسول خدا ﷺ هم فرموده است:

(أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ)؛^۱

دشمن ترین دشمن تو، همان نفس توست که جا گرفته در درون توست.

امام سیدالساّجدين عليه السلام ضمن مناجات پانزده گانه‌اش مناجاتی تحت عنوان مناجات الشّاكین دارد که در آن شکایت از دشمنان به پیشگاه خدا برده است، آنچه که جالب توجه است اینکه امام عليه السلام در این دعا هیچ شکایتی از حاکمان جبّار زمان خود ندارد. آن حضرت با پنج تن از حاکمان ظالم معاصر بوده است: معاویه بن ابی سفیان - یزید بن معاویه - مروان بن حکم - عبدالملک بن مروان - هشام بن عبدالملک. در این مناجات می‌بینیم از هیچ کدام از آنها شکایتی نکرده است بلکه به طور مفصل و مؤکّد از نفس امّاره شکایت کرده و فرموده است:

(إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْسًا بِالسُّوءِ أَمَّارَةً)؛

خدایا من شکایت به سوی تو می‌آورم از نفسی که به بدی‌ها فرمان می‌دهد.

آنگاه اشاره به انحاء وسوسه‌های هلاکتبار نفس کرده و فرموده است:

(إِلَهِي أَشْكُو إِلَيْكَ عَدُوًّا يُضِلُّنِي وَ شَيْطَانًا يُغْوِينِي قَدْ مَلَأَ بِالْوَسْوَاسِ صَدْرِي وَ أَحَاطَتْ هَوَاجِسُهُ بِقَلْبِي)؛

من شکایت به تو می‌آورم از دشمنی که گمراه می‌کند و شیطانی که سینه‌ام را پر از وسواس کرده و قلبم را در احاطه‌ی افکار تاریک و ظلمانی خود قرار می‌دهد.

(يُعَاضِدُنِي الْهَوَىٰ وَ يُزَيِّنُ لِي حُبَّ الدُّنْيَا وَ يَحُولُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الطَّاعَةِ وَ الزُّلْفَى)؛^۲

۱- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۳۶.

۲- همان، جلد ۹۱، صفحه ۱۴۳.

هوی و هوس را در وجود من تقویت می‌کند، دنیا دوستی را در نظرم آرایش

می‌دهد و در نتیجه بین من و بین اطاعت امر خدا حائل می‌شود.

البته می‌دانیم آن امام معصوم، منزّه از این است که محکوم نفس اماره قرار گیرد و آلوده به گناه گردد، بلکه با این بیان می‌خواهد تنبّه و بیداری در ما ایجاد کند تا شدیداً مراقب آن دشمن درونی خود باشیم. از باب مثل در آیه‌ای از قرآن می‌خوانیم که خدا خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيُخْبِطَنَّ عَمَلُكَ...﴾^۱

...[تو نیز ای پیامبر] اگر مشرک بشوی، اعمال حبط و بی‌ارزش می‌شود...

در صورتی که می‌دانیم پیامبر معصوم و منزّه از مطلق گناهان است و ممکن نیست مشرک بشود، پس معلوم می‌شود آیه‌ی شریفه در مقام توجّه دادن به بزرگی گناه شرک است که بر فرض محال اگر این گناه از پیامبر هم صادر شود، تمام اعمالش را بی‌ارزش می‌کند. اینجا هم امام سجّاد علیه السلام منظورش توجّه دادن به دشمنی فوق‌العاده خطرناک نفس اماره در داخل وجود انسان است که اندک سستی از انسان در مقابل هجمه‌های شیطانی خود ببیند، او را به زانو در می‌آورد و سوار بر گردنش می‌شود و او را به هر جا که خواست می‌تازاند و به فرموده‌ی همان امام بزرگوار آن نفس اماره مرا در راه‌های هلاکت و نابودی حرکت می‌دهد و در پیشگاه تو ای خدا پست‌ترین هلاک‌شونده قرارم می‌دهد.

(تُسْرِعُ بِي إِلَى الْحَوِيَّةِ وَ تُسَوِّفُنِي بِالتَّوْبَةِ)^۲

در راه گناه مرا به شتاب می‌برد و در توبه به تأخیرم و می‌دارد.

از جمله وسوسه‌های شیطانی نفس اماره، همین تزیین و تسریع در امر گناه و سپس تأخیر در توبه است، ابتدا گناه را در نظر انسان دلیذر و آرایش شده جلوه می‌دهد و او را با حرص و ولع تمام به سوی گناه می‌کشاند و پس از ارتکاب گناه او را دلگرم به فضل و کرم خدا و شفاعت اولیای خدا می‌سازد و می‌گوید: هیچ نگران نباش، وقت توبه وسیع و باب قبول توبه هم برای همیشه باز است، تو که بحمدالله هم جوانی و هم سالم، بالاخره در

۱-سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۵.

۲-مناجات الشاکین.

فرصت مناسبی موقت به توبه خواهی شد. با این وسوسه آدمی را از اقدام به توبه باز می‌دارد که امام علی (علیه السلام) فرموده است:

(تُسْرِعُ بِي إِلَى الْحَوِيَّةِ وَ تُسَوِّفُنِي بِالتَّوْبَةِ)؛

در راه گناه مرا به شتاب می‌برد و در توبه به تأخیرم و می‌دارد.

خدا داند که چه جمعیت‌هایی از همین راه آلوده به گناه گشته و سرانجام بی‌توبه از دنیا رفته و محکوم به عذاب دائم شده‌اند. نمونه‌ای از آن بدبخت‌های فریب نفس اماره خورده عمر بن سعد علیه اللعنة و العذاب است. او یک فرد عادی از امثال شمر و سنان و خولی نبود او هم وجهه‌ی دینی و هم وجهه‌ی ملی و مردمی داشت. پسر سعد بن ابی وقاص صحابی معروف رسول اکرم ﷺ بود و لذا عیدالله بن زیاد استاندار منصوب از قبل یزید در کوفه خواست از همین وجهه‌ی دینی و ملی ابن سعد استفاده کرده و او را به عنوان فرماندهی لشکر در جنگ با امام حسین (علیه السلام) برگزیند. از اینرو او را احضار کرد و گفت: از طرف یزید مأمورم تو را برای فرماندهی لشکر انتخاب کنم و به جنگ با حسین بن علی (علیه السلام) بفرستم و در قبال این خدمت به دستگاه حکومت، تو را به استانداری ملک ری مفتخر سازم.

او از شنیدن این حرف سخت به وحشت افتاد و گفت تو می‌گویی من به جنگ با حسین بن علی فرزند رسول خدا ﷺ بروم، این چه حرفی است که تو می‌زنی! من و جنگ با پسر پیغمبر!! این شدنی نیست.

ابن زیاد آرام آرام او را نرم و ملایم کرد و وعده‌های فراوان به او داد و عظمت استانداری ملک ری را در نظرش مزین و دلربا جلوه گر ساخت و عاقبت او گفت: امشب را به من مهلت بده تا درباره‌ی این مطلب بیندیشم و تصمیم به رد یا قبولش بگیرم. رفت و آن شب تا صبح بیدار بود و در صحن خانه‌اش راه می‌رفت و فکر می‌کرد و با خود حرف می‌زد که چه کنم آیا به خاطر استانداری ملک ری به جنگ با امام حسین (علیه السلام) بروم و او را بکشم و خود را جهنمی کنم یا پا روی هوای نفس بگذارم و خود را به یک چنین گناه بزرگ آلوده نسازم؟

در ادامه‌ی این افکار تدریجاً از حال یقین به بهشت و جهنم آخرت به حال شک و

تردید افتاد و گفت: حالا می‌گویند که خدا بهشت و جهنمی آفریده است، اما از کجا که چنین چیزی مسلم شده باشد، فرضاً که باشد در عالم دیگر است. اکنون که از آنها خبری نیست. استانداری ملک ری نقد و هم اکنون فراهم است و ما عاقل باع الوجود بدین، هیچ آدم عاقلی نقد را به نسیه نمی‌فروشد. ملک ری نقد را به خاطر بهشت نسیه از دست دادن کار عاقلانه‌ای نیست، حال اگر کشتن امام حسین علیه السلام گناهی بزرگ هم باشد، در توبه که بسته نیست، بعد توبه می‌کنیم و در نتیجه هم در دنیا ملک ری را به دست آورده‌ایم و هم در آخرت به بهشت و جنت و رضوان خدا نائل گشته‌ایم و چه بهتر از این.

بر اثر این وسوسه‌های شیطانی نفس اماره فرماندهی لشکر را به عهده گرفت و آن جنایت هولناک را در کربلا مرتکب شد، ولی ابن زیاد طبق وعده‌ای که به او داده بود عمل نکرد و ملک ری را به او نداد. او یک بدبخت خانه‌نشینی شد در کوفه که نه در دستگاه حکومت راهی داشت و نه در میان مردم جایی از خانه که بیرون می‌آمد. از همه طرف مورد لعنت و نفرت مرد و زن قرار می‌گرفت تا وقتی که مختار خروج کرد و او را با دیگر قتل‌های کربلا از خانه‌هاشان بیرون کشید و به کیفر رسانید.

آری همانگونه که گفتیم، از جمله وسوسه‌های هلاکت‌بار نفس اماره همین است که ابتدا گناه را در نظر انسان تزیین می‌کند و آرایش می‌دهد و سپس تسویف می‌کند! یعنی توبه‌ی از گناه را موکول به آینده‌ی نامعلوم می‌نماید تا مرگ انسان فرا می‌رسد و محکوم به عذاب جهنم خالد از دنیا می‌رود.

شرایط توبه‌ی مقبول

در این آیه از قرآن تأملی بفرمایید که چه تکان دهنده است:

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۱

قبول نمی‌شود توبه‌ی کسانی که ادامه به ارتکاب گناهان می‌دهند تا هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد می‌گویند هم اکنون توبه کردم، این توبه [که

پس از مشاهده‌ی آثار مرگ است [مقبول در نزد خدا نمی‌باشد و] همچنین نافع به حال نخواهد بود توبه‌ی [آنان که با حال کفر می‌میرند؛ برای هر دو گروه عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.

در آیه‌ی پیش از این آیه فرموده است:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...﴾^۱

منحصراً توبه‌ی کسانی در نزد خدا مقبول است که از روی نادانی مرتکب گناه می‌شوند و سپس بی‌درنگ و بدون تأخیر از گناه خود توبه می‌کنند، اینانند که خدا توبه‌شان را می‌پذیرد... وگرنه فرعون آن آدم جبار ظلام هم پس از یک عمر طولانی طغیان و عصیان بر خدا و داد ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ زدن، هنگامی که آثار مرگ را مشاهده کرد توبه کار شد که خدا می‌فرماید:

﴿...حَتَّىٰ إِذَا أُدْرِكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۲

...تا وقتی که به حال غرق شدن در آمد [و آثار مرگ را بالعیان دید] گفت: ایمان آوردم که خدایی جز آن کس که بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده‌اند وجود ندارد و من نیز در زمره‌ی مسلمین قرار گرفتم.

ولی این توبه و این ایمان و اسلام از او پذیرفته نشد، بلکه جواب شنید که: ﴿الْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾؛^۳ آیا الآن که خود را در چنگال مرگ می‌بینی اظهار ایمان و اسلام می‌کنی و توبه کار می‌شوی و حال آنکه عمری بس طولانی به تو مهلت دادیم و جز طغیان و عصیان و فساد انگیزی از تو چیزی ندیدیم و حتی به فرموده‌ی قرآن، بعضی از گناهکاران وقتی کنار جهنم رسیدند و آتش‌های شعله‌ور آن را مشاهده کردند اظهار ندامت می‌کنند و مهلت بازگشت به دنیا و توبه کار شدن از خدا می‌طلبند چنانکه فرموده است:

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷.

۲- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۹۰.

۳- همان، آیه‌ی ۹۱.

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

اگر ببینی آن لحظه‌ای را که مردم گنهکار را کنار آتش جهنم نگهشان داشته‌اند آنها می‌گویند: ای کاش به ما مهلت بازگشت به دنیا داده می‌شد تا دیگر تکذیب آیات پروردگار خود ننماییم و از مؤمنان باشیم.

ولی خدا می‌فرماید آنها آنجا هم دروغ می‌گویند:

﴿...وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۲

بر فرض اگر آنها به دنیا بازگشت داده شوند، باز همان گناهان را از سر خواهند گرفت، چون حالت گناه‌طلبی در عمق جان‌شان نشسته و ملکه‌ی راسخه‌ای در قلب‌شان گشته است، منتهی با دیدن صحنه‌ی آتشین جهنم حال ندامت موقت در سطح قلب‌شان پیدا می‌شود و فریاد الامان سر می‌دهند اما همین که از آتش فاصله گرفتند، آن ندامت سطحی موقت از بین می‌رود و مجدداً حالت گناه‌طلبی از باطن جان‌شان بروز می‌کند.

در آیه‌ی دیگر هم سرّ این مطلب را نشان داده و فرموده است:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۳

اعمال زشتی که در دنیا انجام داده‌اند در صفحه‌ی قلب‌شان رین و چرکی ایجاد کرده که هیچ تناسبی جز با آتش سوزان جهنم ندارند و لذا بر انسان عاقلی که ایمان به حقایق آسمانی قرآن دارد لازم است شدیداً مراقب باشد که حالت گناه‌طلبی، راسخ در جان‌ش نگردد و این تنها راهش تعجیل در توبه است که هرگاه از روی جهالت و غلبه‌ی هوای نفس مرتکب گناهی شد، فوراً در مقام توبه‌ی از آن گناه برآید تا مبتلا به بیماری هلاکت‌بار تسویف و تأخیر توبه نشود که گفتیم در حدیث آمده است:

﴿إِنَّ أَكْثَرَ صِيَاحِ أَهْلِ النَّارِ مِنَ التَّسْوِيفِ﴾^۴

به یقین اکثر ناله‌های اهل جهنم از تأخیر توبه است.

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۲۷.

۲- همان، آیه‌ی ۲۸.

۳- سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۱۴.

۴- المحجّة البیضاء، جلد ۷، صفحه‌ی ۲۲.

در مقام تشبیه و تنبیه گفته‌اند اگر کسی درخت خاری را کاشته و بعد به فکر کردن آن درخت افتاده است ولی امروز و فردا می‌کند تا وقتی که آن درخت خار ریشه‌دار و تنومند شده و خود آن آدم پیر و ضعیف و ناتوان گشته است، حالا در این شرایط می‌خواهد آن درخت را از ریشه برکند طبیعی است که ممکن نخواهد شد. انسان گنهکار مبتلا به تسویف نیز چنین است:

تو که می‌گویی که فردا این بدان	که به هر روزی که می‌آید زمان
آن درخت بد جوان‌تر می‌شود	وین کننده پیر و مضطر می‌شود
خارئین در قوت و برخاستن	خارکن در سستی و در کاستن
خارئین هر روز و هر دم سبزتر	خارکن هر روز زار و خشک‌تر
او جوان‌تر می‌شود تو پیرتر	زود باش و روزگار خود مبر
خاربن دان هر یکی خوی بدت	بارها در پای خار آخر زدت

توبه، تنها راه اصلاح مفاسد

مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام که طیب روحی جامعه‌ی بشر و منصوب از جانب خالق بشر است فرموده است:

(أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِدَائِكُمْ وَ دَوَائِكُمْ)؛

آیا نمی‌خواهید به شما بگویم درد شما چه و درمان شما چیست؟

(دَائِكُمُ السَّيِّئَةُ وَ دَوَائِكُمُ التَّوْبَةُ)؛

درد شما گناه است و معصیت و داروی شفا بخش شما توبه است و استغفار.

آنچه که زندگی مادی و معنوی شما را پرمشکل و آسایش و آرامش از جسم و روح شما سلب کرده است، بی‌پروایی شما در ارتکاب گناه و نافرمانی از امر و نهی پروردگار است که خودش فرموده است:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ...﴾^۱

پیدایش فساد در برّ و بحر و دریا، معلول اعمال مردم است و تنها راه اصلاح مفاسد، توبه و بازگشت از مسیر گناه است. در آیه‌ی دیگر هم فرموده است:

۱- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۴۱.

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...﴾^۱

...سنت خدا این است که تا مردم از درون خود دگرگون نشوند [و اصلاح افکار و اخلاق و اعمال خود ننمایند] خدا زندگی بیرون آنها را دگرگون نمی‌سازد [و نعمت‌ها را تبدیل به نعمت نمی‌کند]...

پشیمانی قلبی و نزول باران

این داستان نقل شده است که در زمان حضرت موسی علیه السلام بنی اسرائیل مبتلا به خشکسالی و قحطی شدند، این بلا سال‌ها طول کشید و مردم بیچاره شدند و بارها به نماز باران رفتند و استغاثه‌ها کردند اما اجابت نشد و باران نیامد تا شبی حضرت موسی علیه السلام در کوه طور با خدا خلوت کرد و دست به دعا برداشت و گفت: خدایا اگر من آبرو و قدر و منزلتی در پیشگاه تو ندارم، تو را قسم می‌دهم به آبرو و قدر و منزلت آن پیامبری که در آخر الزمان او را مبعوث خواهی کرد به ما ترحم کن و باران رحمت را بر ما نازل فرما.

جواب آمد: نه، آبرو و قدر و منزلت تو در نزد ما محفوظ است، ولی در میان جمعیت شما کسی هست که در مسیر طغیان و عصیان بی‌پروا گشته و بعد از چهل سال که به او مهلت داده‌ام هنوز دست از گنهکاری بر نداشته و مخصوصاً یک گناه بزرگش تمامی و سخن چینی است و تا این شخص در میان شما هست باران نخواهد آمد. او را از میان خود بیرون کنید تا باران نازل شود.

حضرت موسی علیه السلام بعد از اخذ این پیام از سوی خدا، بین جمعیت خود آمد و در حالی که میان آنها می‌گشت با صدای بلند می‌گفت ای کسی که چهل سال است بر خدا طغیان کرده‌ای و یک گناه بزرگت سخن چینی است، به شومی توست که باران رحمت حق قطع شده است. از میان ما بیرون برو تا باران رحمت نازل شود. آن مرد که در بین جمعیت بود تا این حرف را شنید، تکانی خورد و از قرائن فهمید که شخص خود او منظور است؛ از اینرو سخت پریشان و مضطرب گشت و پیش خود گفت اکنون چه کنم؟ اگر از بین جمعیت برخیزم و بیرون بروم پیش مردم رسوا می‌شوم و اگر بنشینم باران نازل نمی‌شود و همه از گرسنگی می‌میریم!

۱- سوره ی رعد، آیه ی ۱۱.

دید هیچ راهی جز راز دل با خدا به میان گذاشتن ندارد، سر به گریبان فرو برد و با خدای خود خلوت کرد و گفت ای خدای مهربانم، من غلط کردم و از کرده‌های خود پشیمانم، آبروی من را نریز و دیگر بندگان را هم به شومی من از باران رحمت محروم نگردان. انقلاب حالی درش پیدا شد، از دل می سوخت و از چشم اشک می ریخت.

آری چه خوش حالی است حال خلوت کردن با خدا و راز دل گفتن با خالق مهربان که مناجات به معنای واقعی اش همین است؛ یعنی نجوا کردن و محرمانه با خدا سخن گفتن، نه نیمه شب بالای پشت بام رفتن و فریاد کشیدن و مردم را بیخواب کردن که همه بفهمند و بگویند: به به، چه مناجات خوبی است. اینکه مناجات نیست. مناجات مشتق از نجواست و نجوا یعنی در گوشی حرف زدن و محرمانه سخن گفتن.

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند گرد بر و بام دوست پرواز کنند
از رسول اکرم ﷺ پرسیدند:

(أَقْرَبُ رَبِّنا فَنُجَاحِيهِ أَمْ بَعِيدُ فَنُنَادِيهِ)؛^۱

آیا خدای ما به ما نزدیک است تا با او نجوا کنیم یا دور است و باید دادش بزنیم؟

آیه نازل شد:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ...﴾؛^۲

وقتی بندگان من از تو راجع به من سؤال می کنند [این را بدانند که] من نزدیکم و هر کس صدایم کند، جوابش می دهم...^۳

در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿...نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾؛^۴

...ما به انسان از رگ گردن نزدیک‌تریم.

در یکی از سفرها که مسلمانان مجاهد با فتح و پیروزی از میدان جهاد با کفار در

ملازمت رسول اکرم ﷺ باز می گشتند از شدت خوشحالی صدا به اذکار و گفتن لاله الا

۱- عوالی اللئالی، جلد ۲، صفحه ۸۲.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۶.

۳- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه‌ی ۱۸۶ سوره‌ی بقره.

۴- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۶.

الله و الله اکبر بلند کرده بودند. رسول اکرم ﷺ فرمود:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ ارْزِعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا وَ
إِنَّمَا تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا مَعَكُمْ)؛^۱

ای مردم! اندکی آرام تر باشید، شما کسی را می خوانید که نه کر است و نه

غائب، بلکه نزدیک و شنوا و همراه با شماست.^۲

خلاصه آن مرد گنهکار وقتی بیچاره و مستأصل شد، دید هیچ دری جز در خدا به
رویش باز نیست، ناچار از آن در وارد شد و سر به گریبان فرو برد و با خدا بنای راز دل
گفتن گذاشت. از جان و دل می جوشید و خدا خدا می گفت، سیم قلبش متصل به منبع برق
لایتناهای خداوند حکیم گشت و فضای قلبش روشن شد. در روشنائی دل خدا را می دید،
ارتعاشی خفیف در بدنش پیدا شد و حرارتی مطبوع سراپای وجودش را گرفت. از درون
می نالید و از بیرون اشک می ریخت.

آری این اتصال سیم دل به منبع نور عالم هستی است که آدمی را از جا می کند و
انقلاب در ارکان عالم می افکند. از دل سنگ چشمه ها می جوشاند و از دامن ابر آسمان
باران می باراند. در این اثنا مردم با کمال تعجب دیدند هوا متقلب شد و قطعات ابر از افق بالا
آمد و صفحه ای آسمان را پوشانید و رعد و برق و باران شدید آغاز باریدن نمود تا مردم به
خانه های خود برگردند، همه جا کوه و درّه و دشت و بیابان پر از آب شد. حضرت
موسی ﷺ در مناجاتش با خدا عرض کرد: خدایا چگونه شد بدون اینکه کسی از میان
جمعیت بیرون برود باران رحمت نازل شد.

خطاب آمد ای موسی! من به آبروی همان کسی که به شومی او قطع رحمت کرده
بودم باران رحمت خود را فرستادم. او از در دوستی با من وارد شد و با من آشتی کرد و از
گناهان خود توبه کار شد؛ من هم به تقاضای او جواب مثبت دادم و همه را از قحطی و
خشکسالی رهانیدم.

حضرت موسی ﷺ عرض کرد: خدایا آن بنده ی سعادتمند خود را به من معرفی کن

۱- وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۱۶۴.

۲- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ی ۵۵ سوره ی اعراف.

که من او را بشناسم. جواب آمد ای موسی! عجب تقاضایی از من داری! او وقتی که از در خانه‌ی من رو بر تافته بود و با من دشمنی می‌ورزید و اعتنا به فرامین من نمی‌کرد او را به تو معرفی نکردم و آبرویش را نریختم، حال که با من آشتی کرده و توبه کار شده، او را معرفی کنم و آبرویش را بریزم؛ من از نَمّامی و عیب دیگران گویی متنفرم، آیا خودم نَمّامی کنم و عیب دیگران را فاش نمایم؟!

آری، خدای ما ستار و غفار است و توبه‌پذیر، اوست که با لطف و عنایت خاصی درباره‌ی بندگان گنهکارش خطاب به رسول گرامی اش ﷺ فرموده است:

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۱

بگو: ای بندگان من که نسبت به خود اسراف کرده‌اید [و از مرز بندگی تجاوز نموده‌اید]، از رحمت خدا مأیوس نباشید، یقیناً خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد، چه آنکه او آمرزنده و مهربان است.

با کلمه‌ی «عبادی» یعنی بندگان من که نشان دهنده‌ی رحمت و محبت است اعلام کرده که شما هر چه باشید بالاخره بنده‌ی من هستید و بیگانه‌ی از من نیستید و لذا هیچگاه از رحمت من مأیوس نباشید، ولی در عین حال هشدار داده که مشمول رحمت من شدن شرط دارد و آن اینکه:

﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾^۲

به سوی پروردگارتان باز گردید [و توبه کار بشوید] پیش از اینکه عذاب به سراغتان بیاید و دیگر یار و یآوری نداشته باشید!

باز تأکید می‌کند:

﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾^۳

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۳.

۲- همان، آیه‌ی ۵۴.

۳- همان، آیه‌ی ۵۵.

و پیروی کنید از بهترین کتابی که از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل گشته پیش از اینکه عذاب به طور ناگهانی به سراغتان بیاید، در حالی که خودتان ندانید آن از کجا به شما رسیده است.

پس همان طور که یأس از رحمت خدا ممنوع است، بی پروا بودن در ارتکاب گناه و خود را مأمون از عذاب خدا پنداشتن نیز مردود است. در گذشته حدیثی به این مضمون از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شد که فقیه و دین شناس به معنای واقعی کسی است که نه مردم را با گفتار خود مأیوس از رحمت خدا سازد و نه آنها را آزاد و بی پروا در امر گناه گرداند. مثلاً بگوید: شما که یک بار به زیارت امام رضا علیه السلام رفتید، از تمام گناهان یک عمر خود پاک و پاکیزه مانند روزی که از مادر متولد شده اید به وطن باز می گردید. آن بیچاره از این حرف مغرور می شود و دوباره با آزادی تمام ارتکاب گناه را از سر می گیرد و باز سال دیگر با کوله بار سنگین گناهان به زیارت می رود و پاک و پاکیزه بر می گردد و همچنان عمری با اتکاء به زیارت امام رضا علیه السلام به مبارزه ی با خدا برمی خیزد و عاقبت جهنمی می شود و حال آنکه زیارت امام رضا علیه السلام با قید عارفاً بحقه سبب آمرزش گناهان نشان داده شده است و آن حضرت را امام مفترض الطاعة دانستن و در رعایت احکام دین مطیع امر و نهی او بودن شرط شده است همانگونه خدا فرموده است:

﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ...﴾

با توبه ی از گناهان به سوی خدا [و اولیای خدا] باز گردید و تسلیم [در مقابل امر و نهیشان] باشید.

آیه ی اول (۵۳ سوره ی زمر) توبه و تسلیم گشتن در مقابل امر و نهی خدا را شرط مصونیت از عذاب اعلام کرده است و لذا مخصوصاً به جوانان عزیز توصیه می شود که از همین دوران جوانی به مبارزه ی با شهوات نفس خود برخیزید که این کار اگرچه در شرایط کنونی زندگی بسیار دشوار است اما هم شدنی است و هم در نزد خدا و اولیای خدا بسیار ارزشمند و تحسین آمیز است که فرموده اند:

(طُوبَىٰ لِمَنْ تَرَكَ شَهْوَةً حَاضِرَةً لِمَوْعُودٍ لَمْ يَرَهُ؛)

خوشا حال کسی که شهوت حاضر را به خاطر بهشتی که خدا وعده کرده و

این آن را ندیده است رها کند.

تنها نیروی قوی ایمان است که وعده‌ی نسیه‌ی خدا را چنان حتمی و محقق‌الوقوع دانسته که به خاطر آن پا روی شهوت نقد حاضر می‌گذارد و با شهادت روحی تمام مانند یوسف صدیق علیه السلام می‌گوید «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوًى»^۱. فتوت و جوانمردی واقعی نیز همین است، وگرنه تسلیم هوای نفس گشتن و هر شهوت حاضر را مرتکب شدن که اقتضای طبیعی هر کسی در سنین جوانی است؛ آنچه که در نزد خدا و اولیای خدا مورد تحسین و تقدیر است، ایمان و تقوا در دوران جوانی است. امیدواریم خداوند توفیق آن را به همه‌ی جوانان ما عنایت فرماید و آنها را از آسیب‌پذیری مصون نگه دارد. آمین یا رب العالمین

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۳.

گفتار دهم حجاب غفلت

غفلت قرآن پژوهان از درک حقیقت قرآن

در قرآن کریم موضوع غفلت به عنوان یکی از بیماری‌های مهلک روحی انسان مورد توجه بسیار قرار گرفته و تحذیر داده شده است. غفلت یعنی انسان نسبت به کاری که هدف و مقصد اصلی است بی‌توجه باشد و به اموری که اصلیتی در زندگی اش ندارد و یا اصلاً نافع به حالش نیست و احیاناً زیان‌بخش هم هست پردازد. اینک قرآن که کتاب هدایت ما و تنظیم‌کننده برنامه‌ی سعادت ماست قاطعانه هشدار می‌دهد و می‌گوید:

﴿اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾^۱؛

[هنگام] حساب مردم نزدیک گشته است و آنان در حال غفلتی [عجیب با بی‌اعتنایی تمام] به سر می‌برند.

﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ۚ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ...﴾^۲؛

با اینکه پیوسته از جانب پروردگارشان نوبه نو یادآوری‌های مکرر سوی آنها می‌آید، اما آنها آن یادآوری‌ها را به گونه‌ی بازی در گوش می‌گیرند و با دل‌هایی که سرگرم افکار و مطالب دیگری است می‌شنوند و این در واقع استهزاء و به مسخره گرفتن قرآن است و جا دارد که آورنده‌ی آن در روز جزا، به شکایت از مادر پیشگاه خدا برخیزد که:

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۳؛

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱.

۲- همان، آیات ۲ و ۳.

۳- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۳۰.

رسول آن روز می‌گوید ای خدای من، این قوم من این قرآن را مهجور و متروک کرده و از آن دوری گزیدند، آن را به متن زندگیشان راه نداده و زندگیشان را قرآنی نساختند، بلکه قرآن را در حاشیه‌ی زندگیشان نشانده و با اصوات و الحان خوش به او خوشامد گفته قدمش را گرامی داشتند. این قرآن است که با صراحت تمام هدف و مقصد اصلی از خلقت عالم و آدم را نشان داده و فرموده است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱

من جنّ و انس را نیافریده‌ام، مگر اینکه مرا بشناسند و عبادتم کنند و زندگی واقعی را در عالم پس از مرگ ارائه کرده و گفته است:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ...﴾^۲

این زندگی دنیا، جز سرگرمی و بازی چیزی نیست و تنها سرای آخرت است که زندگی به معنای واقعی است...

این هم نحوه‌ی زندگی ما به قول خود، قرآن پژوهان است که بر خلاف نظر قرآن، زندگی دنیا را هدف قرار داده و بحث خدا و آخرت را به صورت نوعی سرگرمی و بازی گرفته و آن را هم یکی از راه‌های نیل به تشخصات دنیوی خویش اتخاذ کرده‌ایم و هیچ ترس و هراسی از تهدیدات لرزاننده‌ی قرآن نداریم که می‌گوید:

﴿كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرُ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾^۳

نه چنین نیست [که بحث مربوط به قیامت نوعی سرگرمی و بازی باشد]، هنگامی که زمین به شدت در هم کوبیده شد و [فرمان] خدا [صادر گشت] و فرشتگان [برای امتثال آن فرمان] صف در صف ایستادند و جهنّم به صحنه آورده شد، آن روز، انسان بیدار می‌شود و آگاه می‌گردد ولی آن بیداری و آگاهی دیگر سودی به حال او نخواهد داشت. از روی حسرت و افسوس تمام

۱- سوره‌ی زاریات، آیه‌ی ۵۶.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

۳- سوره‌ی فجر، آیات ۲۱ تا ۲۴.

می‌گوید: ای کاش برای زندگیم از پیش چیزی فرستاده بودم.

یعنی آن روز می‌فهمد که زندگی‌اش تازه آغاز شده است، آنچه در دنیا داشته جز سرگرمی و بازی چیزی نبوده است. امروز زندگی‌اش شروع شده و یاللاسف که او تهی دست آمده و جز محرومیت و ناکامی از سعادت، دستاوردی ندارد و لذا خداوند رحیم به رسول گرامی‌اش می‌فرماید:

﴿وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱

این مردم [خواب رفته] را از فرار رسیدن روز حسرت و افسوس انداز کن و هشدارشان ده که وقتی [از خواب بیدار می‌شوند و به خود می‌آیند و] می‌بینند کار، گذشته و آنها [عمری را] در حال غفلت و بی‌ایمانی به سر برده‌اند و اینک جز حسرت و افسوس بر گذشته چیزی نصیبشان نگشته است.

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾^۲

روزی که آدم ظالم هر دو دست خود را به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش همراه پیامبر راهی را پیش می‌گرفتم و آدم ظالم منحصر به کسی نیست که درباره‌ی دیگران ستم می‌کند بلکه قرآن کریم می‌فرماید:

﴿...وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...﴾^۳

...کسی که تعدی از حدود خدا کند [و حلال و حرام خدا را رعایت نکند] درباره‌ی خود ستم کرده است [و ظالم محسوب می‌شود]...

آنجا که خداوند حکیم به برخی از حالات و صفات کسانی که در دنیا به اراده و اختیار خود در مسیر جهنم حرکت می‌کنند اشاره کرده است و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ دَرَأْنَا لِحِجْهَتُمْ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ...﴾^۴

بسیاری از جن و انس که با اراده و اختیار خود در راه جهنم پیش می‌روند و ما هم به

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۹.

۲- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۲۷.

۳- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱.

۴- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

مقتضای ربوبیت خویش آنها را در همان راه امداد می‌نمایم دارای این صفات می‌باشند:

﴿...لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا...﴾^۱

... آنها دل دارند اما [آنچه را که باید] با آن [بفهمند] نمی‌فهمند و چشم دارند، اما [آنچه را که باید با آن ببینند] نمی‌بینند و گوش دارند اما [آنچه را که باید با آن بشنوند] نمی‌شنوند...

﴿...أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...﴾^۲

... آنان بدان چهارپایانند بلکه از آنها هم گمراهن‌ترند...

بعد ریشه‌ی اصلی این ضلالت را نشان داده و فرموده است:

﴿...أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۳ ... آنان همان گروه غفلت زدگانند.

لزوم بهره‌برداری از نیروی فکر و عقل

آری بیماری «غفلت» از هدف و مقصد اصلی خلقت و سرگرم شدن با زواید فناپذیر، زیان‌بخش‌ترین عاملی است که آنها را در مسیر هلاکت‌بار جهنم افکنده و از سعادت و لقاء خدا و حیات عقبی محرومشان ساخته است.

امتیاز انسان از سایر حیوانات، به داشتن نیروی فکر است و عقل، اولین وظیفه‌ی انسانی‌اش این است که حداقل دربارهی خودش بیندیشد که من از کجا آمده‌ام، به کجا می‌روم، این عالم که همه چیز در دسترس من قرار داده است از کجا مبدأ گرفته است و به کجا منتهی می‌شود. صاحب و مدیر و مدبر این عالم کیست و هدفش از گستردن این خوان پر نعمت چیست؟ آیا این ننگ و عیب بر انسان نیست که وارد خانه‌ای شده، سفره‌ی گسترده‌ای ببیند و کنار آن بنشیند و بخورد و برخیزد و اصلاً نه صاحب آن خانه را بشناسد و نه هدف از گستردن آن سفره را بفهمد و لذا خالق و آفریننده‌ی انسان می‌گوید: من به انسان نیروی فکر و عقل داده‌ام تا دربارهی من که صاحب این خانه و گستراننده‌ی این سفره‌ام

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

۲- همان.

۳- همان.

بیندیشد و با من در ارتباط باشد، چشم داده‌ام تا با مطالعه‌ی آیات و نشانه‌های علم و حکمت من گوشه‌ای از جمال من را مشاهده نماید، با گوش دل نغمه‌ای از نغمه‌های من را بشنود، این چشم و گوش سر را که همه‌ی حیوانات دارند، تو انسان باید چشم و گوش دیگری را از ناحیه‌ی دل باز کنی تا آنچه نادیدنی است آن بینی و آنچه ناشنیدنی است آن شنوی.

به قول مولوی صاحب مثنوی:

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر کین سخن را در نیابد گوش خر
این گوش سر که تو داری همه‌ی حیوانات دارند، گوش دل باز کن تا سخن از دل
آفرین بشنوی که چگونه ندایت داده به سوی خود دعوت می‌کند و می‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًّا فَلَمَّا قَبِهَ^۱﴾

هان ای انسان! من تو را برای نیل به دیدار خودم آفریده و به رهاختن و به رها کردن انداخته‌ام، مراقب باش این راهزن‌ها فریب ندهند و تو را به درّه‌های هولناک نکشانند. دنیای فانی را نشانت داده و خدای باقی را از دست نگیرند که سفاهت و حماقتی از این بالاتر نمی‌شود که آدمی خدای باقی را از دست داده و دنیای فانی را بچسبد.

حال ای انسان عزیز، بها و ارزش خود را بشناس و خود را ارزان نفروش. این گفتار مولای عزیزمان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا^۲﴾

یقیناً برای جان شما آدمیان، جز بهشت و رضوان خدا بهایی نمی‌باشد، پس به هوش باشید و آن را جز به بهشت و رضوان خدا نفروشید!

بنابراین ما در این شرایط زندگی غفلت‌انگیز که از همه‌ی جوانب آن از فردی و خانوادگی و اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و سیاسی موجبات غفلت سرازیر است چه فراوان، نیاز به مُذکّرات و یادآوری‌های قرآنی و حدیثی داریم آن هم از زبان افرادی پاک نَفْسِ بیدار دل که با گفتارشان پرده‌های غفلت از مقابل چشم دل‌های ما کنار بزنند و تیرگی‌های متراکم از صفحه‌ی آینه‌ی دل‌های ما زائل سازند. ولی متأسفانه آن بیدار دلان

۱- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۴۴۸.

نیز در میان ما بسیار کمیابند و یا ما اکثراً دسترسی به دامنشان نداریم و شاید هم ما خودمان طوری شده‌ایم که خیلی از صراحت لهجه و بی پرده گویی در مفاسد اخلاقی و افعالی خوشمان نمی‌آید. دوست داریم با تعارف و خوشایندگویی با یکدیگر مواجه شویم و فسادهای خلقی یکدیگر را کتمان کنیم؛ با اینکه شرعاً وظیفه‌ی اصلاح مفاسد داریم و می‌بینیم که دین مقدس در تمام دستوراتش حتی در اسم گذاری اشیاء و اماکن، روش حقیقت گویی و رعایت جنبه‌ی تربیتی را منظور و ملحوظ داشته است.

سبب ناخوشایندی ما از برخی واژگان

از باب مثال کلمه‌ی مستراح در میان ما خیلی خوشایند نیست و بدبو است. اما کلمه‌ی توالی خوشایند است و خوشبو. حال اگر راجع به این مطلب چند جمله‌ای صحبت شود فکر می‌کنم عیبی نداشته بلکه مفید هم باشد.

بنا نیست که همیشه راجع به گل و گلستان و قصر و کاخ و بوستان صحبت کنیم، شاید بسیاری از مردم باشند که در طول عمرشان یک گلستان و بوستان ندیده باشند اما همه‌ی مردم مستراح را دیده‌اند و در همه‌ی خانه‌ها از شهری و روستایی و بیابانی هست. اینجا هم بهتر این است که حدیثی مورد بحث قرار گیرد. از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است:

(إِنَّمَا سُمِّيَ الْمُسْتَرَحُّ مُسْتَرَحًّا لِإِسْتِرَاحَةِ النَّفْسِ مِنْ أَثْقَالِ النَّجَاسَاتِ)؛^۱

علت اینکه مستراح، مستراح نامیده شده است این است که انسان وقتی غذا خورد نجاسات از بول و غائط در درونش سنگین می‌شود و در مستراح آنها را خالی می‌کند و راحت می‌گردد؛ بنابراین مناسب‌ترین کلمه برای این معنا همان کلمه‌ی مستراح است که به معنای آسایشگاه است.

اما کلمه‌ی توالی آن طور که از اهلش شنیده‌ایم به معنای آرایش است. آیا انصافاً آنجا آرایشگاه است یا آسایشگاه؟ آنجا آدمی خود را می‌آراید یا با تخلیه‌ی مواد زائد، آسایش و آرامش می‌یابد. حال چرا مردم از کلمه‌ی توالی بیشتر خوششان می‌آید این چند جهت دارد:

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۶۶.

۱- اینکه چون نمی فهمند معنای آن چیست در نظرشان بزرگ می آید. یکی گفته بود فلان آقا در منبر خیلی حرف های خوب می زد. پرسیدند چه می گفت. گفت: نفهمیدم چه می گفت اما هر چه می گفت خوب می گفت!

اگر مردم بفهمند معنای توال آرایش است هیچگاه تخلیه گاه را آرایشگاه نمی نامند.
۲- اینکه دروغ است آدمی اگر عیب و نقصش را به صورت کمال جلوه دهند خوشش می آید هر چند بداند که دروغ است تخلیه ی مواد زائد، نشان از حمل نجاسات می دهد و آن نقص و عیب انسان است، ولی تعبیر به آرایش و زینت خوشایند اوست اگر چه دروغ است.

۳- سومین جهت اینکه کلمه ی توال خوشایند مردم است این است که از اروپا آمده و طعم سوغات غربی دارد.

در میان ما کسانی هم هستند که کلمه ی توال به کار نمی برند ولی کلمه ی مستراح هم خوشایندشان نیست، آنها تعبیر به دستشویی می کنند. این تعبیر هم مطابق با واقع نیست، زیرا آیا شما واقعاً آنجا برای دست شستن می روید؟ واضح است که خیر، پس مناسب ترین و واقع نما ترین کلمه همان کلمه ی مستراح است که امام صادق علیه السلام فرموده است.

(إِنَّمَا سُمِّيَ الْمُسْتَرَحُّ مُسْتَرَحًّا لِإِسْتِرَاحَةِ النَّفْسِ مِنْ أَثْقَالِ النَّجَاسَاتِ)؛

همانا مستراح، مستراح نامیده شده است از آن جهت که آدمیان بار سنگین نجاسات را زمین می گذارند و راحت می شوند.

آری آنجا آسایشگاه است نه آرایشگاه. اما این بشر آنچنان مغرور و متکبر است که خوش ندارد کلمه ای را که بوی بد خودش را نشان می دهد به زبان بیاورد یا از کسی بشنود و راستی این بشر مغرور اگر می توانست رگ و ریشه ی مستراح را از روی زمین بر می کند و اجازه نمی داد در میان خانه اش مستراحی وجود داشته باشد. ولی خداوند حکیم قهار او را آنچنان مستأصل و اسیر دست مدفوعش کرده که زنجیر به گردنش می افکند و با ذلت و خواری به سمت مستراحش می کشاند مجبورش نموده که باید در کنار همان اطاق غذاخوری که سفره های رنگین می چیند، مستراح هم بسازد تا از کنار این سفره ی رنگین برخیزد و در کنار آن صحنه ی ننگین بنشیند و محصول لذائذ دنیا را به طور نمونه ببیند و

گوشه‌ای از ذلّت طلبی را مشاهده نماید و بفهمد که اگر انسان، ایمان به خدا و حقایق آسمانی را از دست بدهد، خودش یک دستگاه مدفوع‌سازی پلیدی بیش نیست.

چند درس عبرت

از جمله درس‌های عبرت که انسان باید از مستراح بگیرد این است که بداند دنیا لذّتش ذلّت‌آور است. یک ساعت که در کنار سفره‌ی رنگین می‌نشیند و از خوردن غذاهای رنگارنگ لذّت می‌برد، در پی آن حداقل باید ده دقیقه در مستراح بنشیند و ذلّت دفع نجاست از درونش را تحمّل نماید. این ذلّت ده دقیقه‌ای پیامد لذّت یک ساعته است. از همین جا پی ببریم و باورمان بشود که لذّت‌های هفتاد و هشتاد ساله‌ی ما هم ذلّت‌های پایان‌ناپذیر از پی خواهد داشت. روز جزا از مسلمّیات و حتمّیات اعتقادی ماست به این آیات از قرآن کریم توجه فرمایید که خدا می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ...﴾^۱

اگر ببینی آن هنگامی را که تبهکاران در پیشگاه پروردگارشان سر به زیر از شدّت شرم و خجالت [ایستاده‌اند]...

﴿خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذُلَّةٌ...﴾^۲

در حالی که چشم‌هایشان از دهشت و وحشت فرو افتاده و ذلّت و خواری سراپای آنها را فرا گرفته است...

﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ﴾؛^۳ اینان همان کافران و فاسقان و فاجراند.

درس عبرت دیگری که باز باید از مستراح گرفت این است که ای انسان! بین یک شکم غذای لذّت‌بخش که می‌خوری، چنان فشار به روده‌هایت می‌آورد که مستراح نشینت می‌کند تا ده دقیقه نیروی و آنجا نشینی، بار دیگر نمی‌توانی سر سفره‌ی رنگین بنشینی و در بستر خواب، آرام بخوابی و با رفقا و دوستان هم صحبت بشوی و لذا در هر ۲۴ ساعت چندین بار باید سری به مستراح بزنی تا بتوانی به امور عادی زندگی ات برسی. از

۱- سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۱۲.

۲- سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۴۳.

۳- سوره‌ی عبس، آیه‌ی ۴۲.

همین جا بفهم که تمام این لذات آلوده به شهوات حیوانی که به مخزن روح و جانت می‌ریزی، دم مُردن چنان فشاری به روده‌ی جانت می‌افکند که نعره‌ات، گرگ و خوک بیابان را می‌لرزاند. منتهی آن ناله، ناله‌ی جان است و گوش جان باید تا ناله‌ی جان را بشنود. بعد هم هزاران سال در مستراح‌های برزخ و محشر نگهت می‌دارند و زجر و عذابت می‌دهند تا پاک و مطهر شوی و بتوانی - به شرط اینکه کافر از دنیا نرفته باشی - صلاحیت همنشینی با بهشتیان را به دست آوری.

البته آنان که در دنیا کافر زندگی کرده و کافر مرده‌اند راهی برای خروج از جهنم ندارند، ولی آنان که با اعتقاد به اسلام و ایمان از دنیا رفته‌اند ولی فاسق و گنهکار بوده و در ارتکاب گناه و معصیت بی‌پروایی داشته‌اند و بی‌توبه مرده‌اند، اینان باید به تناسب گناهانشان در جهنم برزخ و محشر معذب باشند تا از آلودگی گناهان پاک گردند و صلاحیت ورود به بهشت را پیدا کنند. درباره‌ی این گروه است که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ۖ لِلطَّاغِينَ مَأْبَأً ۖ لَا يَشِينُ فِيهَا أَهْقَابًا﴾^۱

حقیقت اینکه جهنم کمینگاهی است بزرگ و بازگشتگاهی است برای طغیانگران که مدت‌های طولانی باید در آن بمانند. از میان جهنم فریاد می‌کشند و از نگهبان دوزخ تقاضای کمک می‌کنند و می‌گویند:

﴿...يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ...﴾^۲

...ای مالک [صاحب اختیار جهنم] از خدای خودت بخواه که ما را از آتش نجات دهد...

آنچنان خود را دور از خدا و محروم از لطف و عنایت او می‌بینند که نمی‌گویند از خدای ما بخواه، بلکه می‌گویند: از خدای خودت بخواه که ما را نجات دهد ولی جواب می‌شنوند: ﴿...قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُثُونَ﴾^۳؛ «خیر، فعلاً راه نجاتی ندارید و مدت‌ها باید در میان آتش بمانید تا از آلودگی‌های گناهان پاک شوید. حال آیا ممکن است در دنیا شیرمرد هنرمندی پیدا شود که بگوید غلط کرد مستراح، من می‌توانم همه‌گونه غذا و هر چقدر که

۱- سوره‌ی نبأ، آیات ۲۱ تا ۲۳.

۲- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۷۷.

۳- همان.

خواستم بخورم و مستراح هم نروم. اگر پیدا شد این چنین شیرمرد هنرمندی، در این صورت است که می تواند بگوید غلط کرد جهنم، من هر کاری از هر قبیل که دلم بخواهد انجام می دهم و هیچ هول و هراسی هم از جهنم به خود راه نمی دهم. ولی هیئات، هیئات:

﴿...قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴾؛^۱

[ای پیامبر] بگو [به این آدم کافر فعلاً در این دنیای زودگذر کیف کن و]

لذت ببر و هر چه می خواهی بکن، ولی به یقین [بدان که] از یاران همیشه

ملازم آتش خواهی شد.

این دنیا یک خانه ی بی مستراح در آن پیدا نمی شود، آیا ممکن است این دنیا به

تناسب گناهان آدمیان، جهنم سوزان از پی نداشته باشد.

بخش سوّم

- گفتار یازدهم: مرگ دل
- گفتار دوازدهم: عبادت مقبول
- گفتار سیزدهم: عید طبیعت
- گفتار چهاردهم: طهارت دل
- گفتار پانزدهم: ارزش انسان
- گفتار شانزدهم: باطن نورانی
- گفتار هفدهم: عید نوروز
- گفتار هجدهم: تحصیل نور

گفتار یازدهم مرگ دل

توبه‌ی فوری از گناهان

گفتیم که هم به حکم عقل و هم بر حسب مستفاد از آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام توبه از گناهان، واجب فوری است و تأخیرش جایز نیست که بگوییم فعلاً که هم جوانم و هم سالم، وقتی پیر شدم یا بیمار شدم توبه می‌کنم، این وسوسه‌ی شیطان است، زیرا بسیاری یا در جوانی و یا به مرگ ناگهانی مرده‌اند و مجال توبه نیافته‌اند. این حدیث هم از امام صادق علیه‌السلام نقل شد که فرموده است:

(إِيَّاكَ وَالتَّشْوِيفَ فَإِنَّهُ بَخْرٌ يَغْرُقُ فِيهِ الْهَلَكِيُّ)؛^۱

ببرهیز از تأخیر [در اصلاح امر آخرت] چه آنکه آن دریایی است که هلاک شونده‌ها در آن غرق می‌شوند.

اینک که ما بر حسب ایمان و اعتقاد به قرآن و گفتار امامان علیهم‌السلام می‌دانیم اگر آدم گنهکار بی توبه از دنیا برود، در عالم پس از مرگ استحقاق انواع عذاب‌ها خواهد داشت و از طرفی هم مرگ بی خبر به سراغ آدم می‌آید، بنابراین از نظر عقل واقع بین اقدام به توبه‌ی از گناهانی که آدمی از خود سراغ دارد، واجب و لازم فوری است و تأخیر آن جایز نیست. این هم فرمان قرآن کریم است که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا...﴾؛^۲

ای کسانی که ایمان به خدا و آخرت آورده‌اید توبه کنید آنچنان توبه‌ای که

۱- بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه‌ی ۱۶۳.

۲- سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۸.

پس از آن دیگر به فکر بازگشت به گناه نیفتید.

امام صادق علیه السلام هم که فرمود: «إِيَّاكَ وَالتَّسْوِيفَ»؛ پرهیز از اینکه بگویی در آینده توبه می‌کنم و در آینده استغفار می‌کنم. کدام آینده؟ مگر آینده در اختیار شماست، شما چه می‌دانی یک ساعت بعد زنده‌ای یا مرده و لذا خدا فرموده است:

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ...﴾^۱

توبه‌ی مقبول در نزد خدا نخواهند داشت کسانی که ادامه به ارتکاب گناهان بدهند تا هنگامی که یکی از آنها مرگش فرا رسید بگوید اکنون توبه کردم...

﴿...أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۲

...اینان عذابی دردناک آماده دارند.

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...﴾^۳

همانا توبه‌ی کسانی را خدا می‌پذیرد که بر اساس جهل و نادانی مرتکب گناهی می‌شوند و سپس بدون تأخیر، اقدام به توبه می‌کنند، اینانند که مشمول عفو و رحمت خدا می‌گردند...

در قدم اول انسان مسلمان مؤمن به قرآن و اهل بیت رسالت علیهم السلام باید باورش بشود که ارتکاب گناه، دل را بیمار می‌کند و سپس می‌میراند و تنها راه درمان و احیائش توبه و استغفار است.

این جمله‌ی نورانی از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده که فرموده است:

﴿أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِدَائِكُمْ وَ دَوَائِكُمْ... دَائِكُمُ الذُّنُوبُ وَ دَوَائِكُمُ الْإِسْتِغْفَارُ﴾^۴

آیا نمی‌خواهید شما را از درد و دوی دردتان باخبر سازم، درد شما گناهان است و دوی شما توبه است و استغفار.

۱- سوره نساء، آیه ۱۸.

۲- همان.

۳- همان، آیه ۱۷.

۴- بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۲۸۲.

امام سیدالساّجّیدین علیه السلام نیز در مناجات التّائبین به خدا عرض می کند:

(إِلهی... أَمَاتَ قَلْبِی عَظِیْمُ جِنَايَتِی فَآخِیْهِ بِتَوْبَةٍ مِنْکَ)؛^۱

خدا یا گناه و جنایت بزرگم، قلبم را میرانده است، اینک با توفیق توبه از جانب خودت دلم را زنده کن.

این جمله نشان می دهد که گناه سبب مرگ دل می شود و توبه هم آن دل مرده را زنده می کند. البتّه امام علیه السلام که معصوم و منزّه از گناه است اینگونه بیانات از معصومین علیهم السلام برای تنبیه و بیدار کردن ما آلودگان به گناه است که به خود بیاییم و تا فرصتی باقی است به اصلاح امر قلب خود پردازیم و هرگز عواقب شوم گناه را سبک نشماریم که خسران غیر قابل جبران دامنگیرمان خواهد شد و لذا امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به عنوان طبیب معرفّی کرده که کارش تشخیص بیماری های روح و جان انسان است و دستور درمان آنها و در این جمله فرموده است:

(طَبِیْبٌ دَوَّارٌ بِطَبِیِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ مِنْ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ وَ آذَانٍ صُمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ)؛^۲

آن حضرت طبیبی است (روحانی) که با ابزار و وسایل طبابت در میان مردم (برای علاج بیماری های گوناگون) گردش می کند و مرهم هایش (علوم و معارفش) را (برای زخم دل هایی که به تیغ نادانی و گمراهی مجروح گشته) محکم و آماده کرده است و ابزارها را (به آتش نهی از منکر و بیم دادن از عذاب الهی) سرخ کرده و تافته است و هر جا که لازم باشد، مرهم ها و ابزارهای داغ کردن را روی آنها می نهد و جاهای مجروح و نیازمند به معالجه دل های کور (از علم و دانش) و گوش های کر (از شنیدن حق) و زبان های لال (از گفتن سخنان راست) را این طبیب روحانی معالجه می نماید.

از این بیان روشن گر امام علی علیه السلام استفاده می شود که در میان آدمیان گروه هایی هستند که مبتلا به بیماری های مهلک روحی می باشند و باید تحت معالجه از ناحیهی دستورات آسمانی دین مقدّس قرار گیرند، آنها کسانی هستند که چشم سرشان تیزبین و

۱- بحار الانوار، جلد ۹۱، صفحه ۱۴۲.

۲- نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۰۷.

دوربین است از دور و نزدیک آسمان و زمین و منظره‌های محرّک شهوت را خوب می‌بینند، اما چشم قلبشان نابیناست و هیچ جمالی از جمال‌های معنوی مربوط به خدا و اولیای خدا را مشاهده نمی‌کنند.

گوش سرشان باز است و برای شنیدن انواع صداها‌ی مهیج و سخنان تملّق آمیز و فتنه‌انگیز آماده است، اما گوش قلبشان ناشنواست و هیچگاه حال و حوصله‌ی گوش دادن به نغمه‌های آسمانی قرآن و وعظ و اعظان ندارند.

زبان در دهانشان روان است و به سهولت و سرعت می‌چرخد و از گفتن سخنان لغو و بیهوده و احیاناً توأم با دروغ و غیبت و تهمت و انحاء فساد و شیطنت استنکافی نمی‌ورزند، اما زبان قلبشان لال است و گویی اصلاً توانایی گفتن سخن حق و دعوت به راه حق ندارند و به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام قلب‌ها کور و گوش‌ها کر و زبان‌ها لال است.

حال باید دید آیا ما بیمارانی که به زعم خود تحت معالجه‌ی این طبیب روحانی قرار گرفته و نسخه‌ی شفابخش او را که قرآن است می‌بوسیم و روی چشم و سر می‌گذاریم، آیا تا چه مقدار توانسته‌ایم با عمل به دستورات این نسخه‌ی الهی از بیماری‌های روحی خود بهبودی یافته و چشم و گوش و زبان قلب خود را به سوی حقایق از معارف قدسی آسمانی باز کنیم و جمال‌های معنوی ببینیم و نغمه‌های معنوی بشنویم و در زمره‌ی دعوت کنندگان به صراط مستقیم حق قرار گیریم.

متأسفانه ما باید اقرار و اعتراف داشته باشیم که نحوه‌ی رفتار ما با قرآن نحوه‌ی رفتار بیمارانی است که نسخه از طبیب گرفته‌اند و به جای عمل بر طبق آن از مصرف دارو و پرهیز از غذاهای مضرّ در میان بسترهای بیماری خوابیده‌اند و آن نسخه را با آهنگ و صدای خوش قرائت می‌کنند و به یکدیگر احسنت و آفرین می‌گویند و به برندگان در مسابقه خوشخوانی جایزه می‌دهند و پیوسته از درد و بیماری می‌نالند. این کار آیا انصافاً روشی عاقلانه است؟

بررسی میزان تأثیر نماز بر قلب ما

ما به یک سلسله از ظواهر خشک بی روح اعمالی به نام اعمال دینی چسبیده‌ایم بدون اینکه در مقاصد عالی‌ه‌ی آن اعمال بیندیشیم و به آن مقاصد در متن زندگی خود

تحقق بخشیم.

اندکی شما به همین نمازی که یک عبادت همگانی و همیشگی و در همه حالی ما مسلمانان پیرو قرآن است بنگرید و ببینید در شبانه روز ما حداقل پنج بار صبح و ظهر و شب رو به خدا می ایستیم و می گوییم: «ایناک نعبد و ایناک نستعین» و در حضورش به سجده افتاده و صورت روی خاک می گذاریم و اظهار خضوع و تذلل می نماییم آیا بعد از سی، چهل سال و شصت، هفتاد سال اینگونه عمل چقدر توانسته ایم با خدا انس و ارتباط برقرار کرده بر معرفت و محبت خود نسبت به آن معبود یکتا بیفزاییم یا هنوز هم مانند بیگانگان با خدا رفتار می کنیم و در عمل بر طبق فرامین و دستورات و رعایت حلال و حرام دین مقدّسش چنان بی اعتنا و سهل انگار می باشیم که گویی اصلاً هیچ آشنایی با او نداریم و حال آنکه ما اگر فرضاً با شخص بزرگ و محترمی در هر ماه، یک بار قرار دیدار حضوری داشته باشیم، پس از گذشت چند ماه آشنایی توأم با رفاقت با او پیدا می کنیم و اگر این دیدار ماهانه منتهی به دیدار هفتگی شد طبیعی است که رابطه ی آشنایی محکمتر و دوستی و رفاقت صمیمی تر و عمیق تر می گردد، حال اگر این دیدار هفتگی هم منجر به دیدار روزانه و شبانه روزی گردید دیگر این ربط الفت و محبت از حدّ تصوّر عادی خارج شده به عالی ترین مرحله ی یگانگی و وحدت می رسد.

بنابراین ما که با خدا نه ماهی یک بار و نه هفته ای یک بار و نه روزی یک بار، بلکه در هر شبانه روزی حداقل پنج بار به صورت نمازهای واجب، قرار دیدار حضوری داریم و نزدیک تر و محرمانه تر از هر دوست و رفیق صمیمی با او به گفتگو و اظهار محبت می نشینیم و راز دل می گوییم، پس چرا هنوز آن انس و الفت و یگانگی که طبعاً باید حاصل شده باشد در قلب خود نسبت به خدا احساس نمی کنیم و بلکه در ابعاد گوناگون زندگی از محیط خانواده و اجتماع و کسب و کار و فعالیت، اعتنایی به بسیاری از خواسته های او نمی نماییم و جواب لَبَّیک به نداهای او نمی دهیم.

از اینجا معلوم می شود این نمازها آن نماز به معنای واقعی اش که توجه به حضور عابد در محضر معبود است نمی باشد، بلکه یک صورت ظاهری از قیام و قعود و رکوع و سجود است که تنها اثرش اسقاط تکلیف است و خارج ساختن از تحت عنوان تارک الصلوة و

رهایی بخشیدن از جهنم و جایگاه بی‌نمازها، وگرنه این نمازی نیست که آدمی را به عالم قُربِ خدا برساند و بر غرفه‌های بهشت برین بنشاند.

لزوم قطعی کسب معرفت

مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

(سَكُنُوا فِي أَنْفُسِكُمْ مَعْرِفَةً مَنْ تَعْبُدُونَ حَتَّى يَنْفَعَكُمْ مَا تُحَرِّكُونَ مِنَ الْجَوَارِحِ فِي عِبَادَةِ مَنْ تَعْرِفُونَ)؛^۱

آن کسی را که عبادتش می‌کنید بشناسید و معرفتش را در عمق جان بنشانید تا حرکاتی که با اعضاء و جوارح خویش انجام می‌دهید، تحت عنوان عبادت معبود شناخته شده، نافع به حالتان گردد، یعنی عبادت معبود ناشناخته اثربخش نمی‌باشد و راه تحصیل معرفت و افزودن بر مراتب آن نیز پس از تفکر در آیات و نشانه‌های الهی و به دست آوردن برنامه‌های دینی و تصمیم جدی گرفتن بر عمل بر طبق آن برنامه‌هاست که در رأس آنها انجام واجبات و ترک محرمات می‌باشد و نتیجه‌ی قهری‌اش فزونی یافتن معرفت و محبت نسبت به حضرت معبود یگانه و شدت نورانیت قلب بر اثر مواجه گشتن با خداوند تبارک و تعالی خواهد بود به شرط اینکه پیمودن این راه بدون هرگونه توقّف و تعطیل و با رعایت اخلاص در عمل ادامه یابد که امام صادق علیه السلام در روایت عنون بصری فرموده است:

(لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَرِيدُ أَنْ يَهْدِيَهُ)؛^۲

علم [واقعی] آن نیست که با آموختن زیاد در مغز انباشته شود بلکه نوری است که خدا آن را در قلب کسی که بخواهد هدایتش کند می‌افکند.

آن هم مشروط به عمل جدی توأم با اخلاص به دستورات دینی است که باید در تمام عبادات انجام پذیرد.

معرفت قلبی منشأ عبادت واقعی

در ایام حج سعادت‌مندانی آماده برای حرکت به سوی مکه‌ی معظمه و اجابت دعوت

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۲۲۳.

۲- بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه‌ی ۱۳۹.

حضرت حق و ورود به مهمانسرای ملک الملوک و نشستن کنار سفره‌ی سلطان السلاطین می‌شوند، خوشا حال این سعادتمندانِ موقّق اگر با توجّه کامل و حضور قلب بیدار رو به آن دیار سراسر رحمت و لطف و عنایت بروند و با عطیّات پایان‌ناپذیر حضرت میزبان کریم مراجعت نمایند.

حالا مجریان برنامه‌ی صدا و سیما از حجاج تعبیر به عشّاق خدا می‌کنند و می‌گویند عاشقان خدا رو به خانه‌ی معشوق می‌روند، اگر راست باشد این تعبیر، پس خوش به حال خدا که این همه عاشق دارد، ولی آیا تا به حال دیده یا شنیده‌اید که عاشقی نسبت به معشوقش بی اعتنا باشد و بلکه او را با رفتار و گفتارش به خشم و غضب بیاورد و حال آنکه به یقین می‌دانیم میان همین عاشقان ادّعایی خدا و گویندگان لبّیک، اللّهمّ لبّیک، افراد بی‌پروا در امر گناه و زیر پا نهنده‌ی دستورات و امر و نهی خدا فراوانند.

از اینجا پی می‌بریم که نماز و روزه و حجّ و دیگر عبادات اکثر مردم، افعال و حرکاتی است که از اعضاء و جوارح بدن ظاهر می‌شود و منبعث از قلب نمی‌گردد و حال آنکه عبادت به معنای واقعی‌اش آن است که از قلب نشأت بگیرد و در بدن ظاهر شود، ابتدا قلب به امر خدا توجّه می‌کند و سپس بدن را به حرکات مناسب و امی دارد چون روح و بدن بر اساس تقدیر خدا ارتباط بسیار نزدیکی و تنگاتنگ با هم دارند و کار هر یک در دیگری اثرگذار می‌باشد اگر انسان قلباً دوستدار کسی باشد، چشمش هم با محبّت به او می‌نگرد، زبانش هم به مدح و ثنای او می‌چرخد، قامتش هم به احترام او خم می‌شود، در نماز هم رکوع بدن باید حاکی از رکوع قلب باشد و سجود بدن نماینده‌ی سجود روح و اگر بدن، راکع و ساجد باشد در حالی که قلب با غیر خدا سرگرم است، در این صورت نماز بدن در مظهریّتش برای نماز قلب دروغگو شده است.

رو به کعبه و قلبت و رای آن!!

از یکی از صاحب‌دلان واقع بین نقل شده که گفته است: وارد مسجدی شدم. به هنگام اقامه‌ی نماز جماعت، دیدم صف‌های جماعت همه پشت به قبله ایستاده‌اند، تنها چند نفری در میان آنها رو به قبله هستند، از این جریان پی بردم که آن جمعیت در آن حال بدنشان رو به کعبه است، اما قلبشان پشت به خداست، تنها آن چند نفر معدود قلبشان رو به خدا بوده است.

این قصه را هم که شنیده ایم: در عرفات در موسم حج، مردی خدمت امام سجاد علیه السلام آمد و گفت: آقا، امسال ماشاءالله چقدر حاجی به مکه آمده و عرفات پر از حجاج است، امام علیه السلام برای اینکه او را با گوشه‌ای از باطن کار آشنا سازد، انگشت خود را مقابل چشم او گرفت و فرمود از میان دو انگشت من نگاه کن یا دست به چهره‌ی او کشید و فرمود اینک نگاه کن که چه می‌بینی؟ او وقتی نگاه کرد، دید عجب! صحرای عرفات پر از خرس و خوک و روباه و شغال است، تنها چند نفری انسان در میانشان دیده می‌شود. امام علیه السلام فرمود: آری، داد و فریاد و شور و ناله و افغان زیاد است، اما حاجی خداگو و خداجو اندک است. دعای ندبه خوانان در صبح‌های جمعه فراوانند که با شور و اشک و ناله و آه فریاد می‌کشند:

(عَزِيزٌ عَلٰی اَنْ اَرٰى الْخَلْقَ وَ لَا تُرٰى)

بر من بسیار دشوار است ای مولا و ای آقای من که همه را ببینم و تو را نبینم.

اما آیا در میان این جمعیت‌ها چند نفر پیدا می‌شوند که وضع زندگی خود را از خانواده و اجتماع و کسب و کار و تشکیل مجالس جشن عروسی و مهمانی‌های توأم با اسراف و تبذیر مناسب با ورود آن حجت معصوم خدا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ساخته باشند تا دعوتش کنند که یا صاحب الزمان عجل علی ظهورک.

خلاصه اینکه ما در تمام اعمال عبادی خویش این تضاد و تنافی بین بدن و قلب را مشاهده می‌کنیم. زبان می‌گوید لا اله الا الله یعنی من قلباً موخّدم و جز «الله» معبودی اتّخاذ ننموده‌ام و حال آنکه دل، بتخانه است و بت‌های ریز و درشت از پول و جاه و مقام و مسکن و مرکب در فضای قلب از سر و دوش هم بالا می‌روند و آدمی را به اطاعت از فرمان خود وا می‌دارند.

زبان می‌گوید «لا حول و لا قوّة الا بالله» یعنی من قلباً متوکّلم و در تمام شئون زندگی ام جز خدا احدی را تکیه‌گاه و کارساز خود نمی‌شناسم، نه از اقبال کسی خوشحال و نه از ادبار کسی غمگین می‌شوم و حال آنکه با تغیر حالات روحی و دگرگونی‌های عملی نشان می‌دهد که چنین نیست، بلکه از اقبال دنیا و دنیاداران می‌خندد و از ادبار دنیا و دنیاداران می‌گریزد، پس لا حول و لا قوّة الا باللّٰهش مانند لا اله الا اللّٰهش دروغ از آب در می‌آید.

حاصل اینکه توحید و توکل قلبی و واقعی با توحید و توکل زبانی و ادّعایی خیلی

فاصله دارد، حتی بسیاری از عالمان و دانشمندان و متفکران در فنون گوناگون علمی هستند که معلومات و معقولاتشان راهی به قلبشان نیافته است و از لحاظ تخلّق به اخلاق الهی و تعبّد به احکام عملی دینی هم عنان با جاهلان و تهی‌دستانند و به فرموده‌ی قرآن:

﴿...كَمْثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَاراً...﴾^۱

...مانند چهارپایانی که کتاب‌ها بر دوش خود می‌کشند...

در سوره‌ی جمعه این آیه را می‌خوانیم:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا الثَّورَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَاراً...﴾^۲

کسانی که کتاب آسمانی تورات بر آنها نازل شد [و مکلف به دستورات آن شدند] ولی حقّ آن را ادا نکردند و به دستورات آن عمل ننمودند مانند درازگوشی می‌باشند که کتاب‌هایی بر دوش خود حمل می‌کنند...

بدیهی است که آن حیوان جز سنگینی از بار آن کتاب‌ها چیزی نمی‌فهمد، برای او فرق نمی‌کند که بارش چوب و سنگ و آهن باشد یا کتاب‌های علمی و فلسفی و عرفانی:

آن تهی مغز را چه علم و خبر که بر او هیزم است یا دفتر
علم هر چه بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست، نادانی

عالم بی عمل که علمش به قلبش راه نیافته است، هیچ بهره‌ای از علمش جز سنگینی بار مسئولیت در روز حساب و جز انصیبش نگشته است، دمِ مردن این بار را بر زمین می‌نهد و با قلبی تاریک و ظلمانی وارد برزخ و محشر می‌شود و از بوی گندش جهنمی‌ها را هم معذّب می‌سازد.

اصل بحث ما راجع به وجوب فوری توبه بود و عرض شد آدم گنهکار، عملاً پشت به خدا کرده و رو به شیطان و جهنّم می‌رود، اینک که پی به جهالت و ضلالت خود برده است عقلاً و وحیاً بر او واجب است که فوراً توبه کند، یعنی قلباً و عملاً از مسیر گناه برگردد پشت به شیطان و جهنّم کرده رو به خدا و بهشت و رضوان خدا برود و خانه‌ی دل را منحصراً در اختیار خدا بگذارد و احدی را جز خدا به خانه‌ی دل راه ندهد که فرموده‌اند:

(اَلْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ)^۳

۱- سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۵.

۲- همان.

۳- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه‌ی ۲۵.

دل حَرَمِ خداست، پس در حرم خدا غیر خدا را نشان.

بنابراین اولین قدم در این کار، خالی کردن خانه‌ی دل از غیر خداست تا آماده برای اسکان خدا گردد. آری:

خلوت دل نیست جای صحبتِ آغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید
خدا هم فرموده است:

﴿ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ... ﴾^۱

خدا در درون هیچ انسانی دو قلب قرار نداده است...

هر انسانی یک دل بیشتر ندارد و در آن یک دل هم بیش از یک دلداری نمی‌گنجد. آن یک دلداری هم جز خدای دل آفرین نمی‌تواند کسی باشد. پس شرط حتمی و اساسی دلداری به خدا، دل‌کندن از غیر خداست و این هم کار آسانی نیست، بلکه بسیار هم کار دشواری است، زیرا ما از همان روز اول که چشم به این دنیا گشوده‌ایم، با غیر خدا آشنا گشته و غیر خدا را در دل جا داده‌ایم و اکنون خانه‌ی قلب ما پر از غیر خداست! حال کو آن مرد قویّ الایمان تربیت شده‌ی در دامن قرآن که مقراض^۲ «لا» را به دست گیرد و با شهادت تمام بال و پر هر چه غیر خداست برچیند و زیر پا بریزد و سپس بار دیگر جاروی «لا» را به دست گیرد و با کمال بی‌اعتنایی آن زباله‌های زیر پا ریخته شده را جاروب کرده از آستانه‌ی دل بیرون بریزد و بگوید:

(لا اله الا الله و لا حول و لا قُوَّة الا بالله حسبى الله لا اله الا هو عليه
تَوَكَّلْتُ و هو رَبُّ العرش العظيم)؛

پر از هوئی، خالی از خدا

آری، گفتن و به زبان جاری کردن کلمه‌ی توحید یعنی لا اله الا الله بسیار ساده و آسان است اما نشان دادن حقیقت این کلمه در عمق جان و اقرار و اعتراف به آن با زبان دل بسیار کمر شکن است و مردافکن، رخس می‌خواهد تن رستم کشد.
بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴.

۲- قیچی.

طبیعی است که وقتی ظرف از آب پر شد، از هوا خالی می‌شود، دل وقتی از هوی پر شد از خدا خالی می‌شود. این گفتار خداست که:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً...﴾^۱

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس خودش را معبود و مطاع خود قرار داده است و خدا هم به کیفر این ناسپاسی مهر بر گوش و قلب او نهاده و پرده روی چشمش افکنده است... و دیگر نه گوش قلب او نغمه‌ای از نغمات آسمانی را می‌شنود و نه چشم او جمالی از جمال‌های الهی را می‌بیند. اگر ما با دیده‌ی انصاف به ابعاد مختلف زندگی خود بنگریم، می‌بینیم که حاکم مطلق در مملکت وجود ما هوای نفس ما و دلبخواه ماست، دلم می‌خواهد آن چهره‌ی زیبای نامحرم را تماشا کنم، دلم می‌خواهد آن معامله‌ی پرسود توأم با ربا را انجام بدهم، دلم می‌خواهد آن سخنان آمیخته‌ی با دروغ و غیبت و تهمت را به زبان بیاورم، دلم می‌خواهد آن مقام و منصب عالی را که می‌دانم مرضی خدا نیست متصدی بشوم و همچنین در رفتار و گفتار با افراد خانواده و در روابط اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و در همه جا اگر منصفانه داوری بنماییم، مُدَّعِن و معترف می‌شویم که حاکمیت مطلقه در اخلاق و افعال اکثر ما مدعیان پیروی از اسلام و قرآن، از آن هوای نفس است و خدا هم فرموده است آنان که اطاعت از هوای نفس خود می‌کنند، از راه من منحرفند و به شرف قرب من نائل نخواهند شد. این گفتار خداست:

﴿...وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...﴾^۲

...پیروی از هوی ممکن که از راه خدا منحرفت می‌کند...

تنها راه تکامل انسان

پس معلوم شد که شرط مسلم برای به دست آوردن شرف دلدادگی به خدا، دل کردن از غیر خداست و جز این راه دیگری وجود ندارد. اساساً برنامه‌ی تکامل انسان در مراحل زندگی‌اش همین دل کردن از مرحله‌ی پایین و دل بستن به مرحله‌ی بالاست. دورانی بر ما گذشته که در رحم مادر تنها با چند قطره خون ادامه‌ی حیات می‌داده‌ایم، وقتی خواستند آن

۱- سوره‌ی جائیه، آیه‌ی ۲۳.

۲- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۶.

را از ما بگیرند و با شیر مادر آشنا سازند، آه و ناله سر دادیم و با گریه از رحم مادر بیرون آمدیم و پس از چشیدن طعم شیر از خون دل کندیدم و دلدادگی شیر مادر گشتیم. بار دیگر خواستند شیر مادر را هم از ما بگیرند و با لقمه‌های لذیذ از ران مرغ و سینه‌ی بوقلمون بریان آشنا گردانند، باز ما آه و ناله و افغان سر دادیم و محکم پستان مادر را چسبیدیم؛ ولی به هر حيله‌ای بود ما را از شیر و پستان مادر جدا کردند و با انواع غذاهای مطبوع و لذّت بخش آشنا ساختند.

دیدیم که به این درجه‌ی از کمال که رسیده‌ایم، بر اثر دل‌کندن از مرحله‌ی پایین و دل‌دادن به مرحله‌ی بالا بوده است. اینک انبیاء و اولیای خدا ﷺ می‌خواهند ما را از ران مرغ و سینه‌ی بوقلمون بریان و خورشت فسنجان جدا کنند و با عالم معرفه‌ی الله و لقاء الله آشنا سازند و به بهشت و رضوان خدا و حیات جاودان برسانند، باز ما بر اثر جهل و نادانی و دلدادگی به لذّات فناپذیر دنیا نعره می‌کشیم و با بی‌حرمتی تمام به جنگ و ستیز با آن مقرّبان درگاه خدا برمی‌خیزیم و هیچ نمی‌فهمیم که تیشه به ریشه‌ی سعادت خود می‌زنیم و راه تکامل انسانی را که نیل به اعلا درجه‌ی شرف و لقاء الله است به روی خود می‌بندیم.

ملاّی رومی هم مراحل تکامل انسانی را به نظم آورده است و می‌گوید:

تا جنین بود آدمی خونخوار بود	بود او را بود از خون تار و پود
از فطام ^۱ خون‌غذایش شیر شد	وز فطام شیر لقمه گیر شد
وز فطام لقمه لقمانی شود	طالب آن یار پنهانی شود

خون را از ما گرفتند و شیرمان دادند، شیر را گرفتند و لقمه‌های لذیذ غذا را دادند. اینک می‌خواهند لقمه‌های فناپذیر غذاها را بگیرند و معرفت و محبّت خدا و رضوان و حیات جاودانی بدهند، آیا این کمال شرف و سعادت انسان نیست؟!

خدایا رشد عقلی به ما عنایت کن تا پا روی شرف و سعادت خود نگذاریم و تو را با دنیا معاوضه ننمایم. مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

(لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا)؛^۲

۱- باز گرفتن.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۴۴۸.

شما آدمیان، بهایی جز بهشت خدا ندارید، هان به هوش باشید که خود را جز به بهشت خدا نفرروشید.

آنان که پی به ارزش انسانی خود برده‌اند، نه تنها از حرام دنیا پرهیز می‌کنند، بلکه از حلال دنیا هم در زائد بر حدّ ضرورت اجتناب می‌نمایند.

شنیده‌ایم مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان که مهمان دخترش امّ کلثوم بود، در سفره‌ی افطارش ظرف شیری بود و نمک، رو به دخترش کرد و فرمود: دخترم! تو تا به حال کی دیده‌ای که در سفره‌ی پدرت دو رنگ خورش باشد، شیر را بردار، نمک ما را بس. حال از ما نخواسته‌اند تا این حدّ از حلال دنیا اعراض کنیم خودش هم فرموده است:

(أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَىٰ ذَٰلِكَ وَلَكِنْ أَعْيُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عَقَّةٍ وَ سَدَادٍ)؛^۱

هان! شما نمی‌توانید این چنین که من هستم باشید، اقا! [این توقع را از شما دارم که] با پرهیز از گناهان و کوشش در انجام وظایف شرعی و پاکدامنی و محکم کار بودن [در هر کار که دارید] کمک کار من باشید.

چه آنکه هر مأمومی وظیفه دارد با تبعیت از امامش، کمک کار او در رهبری جامعه باشد؛ مانند بیماری که با عمل بر طبق دستور طیب از صرف دارو و پرهیز از غذای مضرّ کمک کار طیب در علاج بیماری خودش می‌باشد.

آری، دین مقدّس ما را هرگز از بهره‌مند شدن از وسایل و ابزار حلال زندگی رذّع و منّعی نکرده است، بلکه می‌توانید از انواع غذاهای حلال استفاده کنید. از لحاظ مسکن و مرکب و منصب حلال در رفاه و آسایش باشید، دوستدار همسر و اولاد و ارحام خود باشید، منتهی مراقب باشید که خدا را فراموش نکنید و امر و نهی خدا را در تمام شئون زندگی از هر قبیل رعایت کنید و بدانید که انحراف از مسیر دین خدا در هر گوشه‌ی از زندگی حرام است و موجب عذاب الیم جهنّم می‌باشد.

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، نامه‌ی ۴۵.

گفتار دوازدهم عبادت مقبول

ترتیب طبیعی معرفت، محبت و اطاعت

روز بیست و پنجم ماه رجب، روز شهادت امام هفتم امام کاظم علیه السلام و روز بیست و هفتم این ماه نیز مبعث رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. ما وقتی به این ایام می رسیم همیشه باید به سه چیز توجه کنیم:

اولاً مسأله‌ی شناخت و معرفت خدا و اولیای خدا.

ثانیاً مسأله‌ی محبت به خدا و اولیای خدا.

ثالثاً اطاعت نسبت به اوامر و نواهی خدا و اولیای خدا.

این سه مطلب به طور ترتب قهری دنبال هم می آیند و علاوه بر حکم عقل، اقتضای فطرت انسان نیز همین است؛ یعنی انسان بر حسب سرشت اولیّه اش، عشق به جمال و کمال دارد و هر موجودی را که به کمالی شناخت او را دوست می دارد و مجذوب او می شود و خود را به او نزدیک می کند. عقل سلیم نیز حکمش این است که هر محبتی باید در جلب رضای محبوبش کوشا باشد؛ هیچ محبتی امکان ندارد در جوّ محبت، رضا به ایذاء محبوب بدهد و او را بیازارد و خشم او را نسبت به خودش برانگیزد. از اینرو می گوئیم آدمی که خدا و اولیای خدا را متّصف به صفات کمال شناخت، طبعاً دوستدار خدا و اولیایش می گردد و قهراً مطیع فرمان خدا و اولیای خدا می شود. حال اگر دیدیم اطاعت در کار نیست، می فهمیم محبت در کار نیست و پی می بریم که شناخت و معرفت تحقق ندارد و گرنه چنان که گفتیم، این سه چیز یعنی معرفت و محبت و اطاعت ترتب قهری و طبیعی دارند و دنبال هم تحقق می یابند. از این جهت است که مولای ما امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

(سَكُنُوا فِي أَنْفُسِكُمْ مَعْرِفَةَ مَا تَعْبُدُونَ حَتَّى يَنْفَعَكُمْ مَا تُحَرِّكُونَ مِنْ

الْجَوَارِحُ بِعِبَادَةِ مَنْ تَعْرِفُونَ^۱؛

شما ابتدا شناخت و معرفت آن کسی را که عبادتش می کنید در جان خود بنشانید و او را خوب بشناسید تا اعمالی که با اعضاء و جوارح خویش انجام می دهید، تحت عنوان عبادت معبود شناخته شده‌ای نافع به حالتان گردد و گرنه عبادت عاری از معرفت معبود چه نفعی به حال انسان خواهد داشت؟

هدف اصلی از برگزاری مجالس اهل بیت علیهم السلام

در این ایام و لیالی منسوب به اهل بیت رسالت علیهم السلام ما مدعیان تشیع و محبت آن بزرگواران، کار عمده‌ای که انجام می دهیم این است که تشکیل مجالس جشن یا عزا می دهیم و به ذکر فضایل و مناقب آن مقربان درگاه خدا می پردازیم. این کار البته بسیار کار خوبی است و در حدّ خود نشانه‌ای از محبت به آن اسوه‌های توحید و عدل و ایمان و شرف و کرامت انسانیت است، اما آنچه که توجه به آن در اینگونه مجالس بر ما لازم است این است که بدانیم مقصود اصلی از ذکر فضایل و مناقب خاندان رسالت علیهم السلام افزودن بر درجه‌ی معرفت و شناخت آن انوار آسمانی و رهگشایان در مسیر حرکت به سوی عالم قرب الهی است که لازمه‌ی قهری آن معرفت، افزایش میزان محبت به آن هادیان راه نیل به سعادت جاودانه‌ی آدمی خواهد بود و نتیجه‌ی عاطفی و عقلانی این محبت نیز، سعی و تلاش جدّی برای اطاعت از امر و نهی آن فرمانروایان معصوم منصوب از جانب حضرت ربّ العالمین می باشد و بدیهی است که به دست آوردن معرفت - که نخستین پله‌ی این سیر و سلوک ارتقایی است - احتیاج به تفکر و اندیشیدن دارد از آن نظر که انسان موجودی متفکر و اندیشمند است و امتیازش از سایر حیوانات به همین نیروی تفکر است.

ای برادر تو همه اندیشه‌ای ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر بود اندیشه ات گل گلشنی و ر بود خاری تو هیمه‌ی گلخنی

قرآن کریم مکرراً تحریض و ترغیب به تفکر می کند و می فرماید:

﴿...إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۲۲۳.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳.

﴿...لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱

این حدیث از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام نقل شده:

﴿لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّيَامِ وَالصَّلَاةِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ﴾^۲

عبادت نماز و روزه‌ی زیاد انجام دادن نیست، عبادت همانا زیاد اندیشیدن درباره‌ی خداست [تفکر در نظام آفرینش و آثار صنع خدا که سبب افزایش معرفت گردد].

تفکر، آنچنان در بالا بردن ارزش عبادت مؤثر است که امام علیه السلام با کلمه‌ی «انما» که افاده‌ی حصر می‌کند عبادت را منحصر در تفکر نشان داده که گویی عبادت جز تفکر چیز دیگری نیست. این، احتمالاً از آن نظر است که عبادت یعنی انسان تمام نواحی وجود خود را در راه خدا به کار اندازد، در نماز انسان با قیام و قعود و رکوع و سجود اعضای بدن را به کار انداخته است؛ در روزه با امساک از خوردن و آشامیدن به بدن گرسنگی داده و از انجام مناسک حجّ باز بدن به کار افتاده است، اما در تفکر آنچه که به کار می‌افتد، ناحیه‌ی عقل است که اشرف نواحی وجود انسان است و قهراً عبادت عقل، اشرف انواع عبادات خواهد بود تا آنجا که امام علیه السلام فرمود:

﴿إِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ﴾

عبادت، منحصرأً زیاد اندیشیدن درباره‌ی امر تکوینی و تشریعی خداست که سبب ازدیاد معرفت و محبت و اطاعت می‌شود و به سایر عبادات روح می‌دهد و آنها را ثمربخش در دنیا و عقبای انسان می‌گرداند و لذا فرموده‌اند:

﴿فِكْرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ﴾^۳

یعنی زمان اندکی اندیشیدن [در اثرگذاری بر روح انسان] از عبادت یک سال [و در حدیث دیگری از عبادت هفتاد سال] برتر است.

از مرحوم شیخ انصاری (رض) نقل شده که در جواب کسی که سؤال کرد آیا آن کدام تفکر است که ساعتی از آن، افضل از هفتاد سال عبادت است فرمود: تفکر حربین یزید

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۶.

۲- مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸۴.

۳- همان، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۴.

ریاحی در صبح روز عاشورا که چند لحظه اندیشیدن او را از لشگر عمر بن سعد جدا کرد و به لشگر امام حسین علیه السلام انداخت، از جهنم بیرون کشید و میان بهشت افکند. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است:

(يَا عَلِيُّ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا عِبَادَةَ مِثْلُ التَّفَكُّرِ)؛^۱

ای علی، هیچ فقری شدیدتر از جهل و هیچ عبادتی مثل تفکر نیست.

(كَلِمَةُ حِكْمَةٍ يَسْمَعُهَا الْمُؤْمِنُ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ)؛

یک کلمه‌ی حکمت‌آمیز که یک انسان مؤمن بشنود [در ترقی دادن روح او]

از یک سال عبادت [عاری از تفکر] بهتر است.

چون بر اثر استماع آن یک کلمه، عقلش به کار می‌افتد و روحش متحول می‌گردد، در نتیجه اشرف عبادات انجام می‌گیرد و به سایر عبادات نیز روح می‌بخشد و آنها را مثمر ثمر می‌گرداند. در همین یک جمله‌ی نورانی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیندیشیم که چه حکیمانه است:

(يَا عَلِيُّ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا عِبَادَةَ مِثْلُ التَّفَكُّرِ)؛

ای علی، هیچ فقری شدیدتر از جهل و هیچ عبادتی مثل تفکر نیست.

ما مردم، بی‌پولی و تهی‌دستی از ثروت و مکنت دنیا را فقر آشد می‌دانیم و علی‌الدوام به خاطر کمی درآمد و نداشتن خانه و ماشین دلبخواه خود با غصه و غم به سر می‌بریم اما وقتی به پول فراوان و مسکن و مرکب عالی می‌رسیم، غرق در سرور و فرح می‌شویم و داشتن آنها را مایه‌ی عزّ و شرف برای خود می‌دانیم و حال آن که چه بسا از معارف و احکام دینی خود آگاهی چندانی نداریم. ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

(لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا عِبَادَةَ مِثْلُ التَّفَكُّرِ)؛

آنچه که فقر به معنای واقعی است، فقر علمی یعنی آگاهی نداشتن از معارف دینی و احکام الهی است نه فقر مالی یعنی نداشتن پول و خانه و ماشین و... آیا این، نقص و عیب و ننگ انسان نیست که یک موجود زنده‌ی دارای عقل و شعور، افتخار و اتکانش به موجودات مرده‌ی بی‌عقل و شعور از پول و آهن و آجر و سیمان باشد و گوهر بسیار گرانبهای عمر خود را که باید در راه رسیدن به قرب کمال مطلق و نیل به حیات ابدی و

سعادت سرمدی به کار اندازد؛ در راه به دست آوردن مشتی جمادات تباه سازد؟!

سبب اصلی انحراف از مسیر فطرت

تو به قیمت ورای هر دو جهانی چه کنم قدر خود نمی دانی
این انحراف از مسیر سعادت و افتادن در مسیر شقاوت، سببی جز عدم تفکر و
نیندیشیدن در مبدأ و منتهای خلقت خود و عالم ندارد و لذا قرآن کریم که برای تربیت
انسان از جانب خالق انسان نازل شده است، با بیانات گوناگون آدمیان را دعوت به تفکر و
اندیشیدن در نظام آفرینش می کند و می فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ
لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۱

به یقین، در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و رفت شب و روز نشانه هایی
[روشن] برای خردمندان و مغزداران است.

«أَلْبَاب» جمع بُب است و «لُبُّ» به معنای غُصّاره و خالص هر چیزی است. بُب و
غُصّاره ی وجود انسان نیز، عقل و نیروی تفکر اوست که آیه ی بعد «اولوالالباب» را
توصیف به تفکر کرده می فرماید:

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا...﴾^۲

آنها کسانی هستند که خدا را در همه حال ایستاده و یا نشسته و یا در بستر به
پهلوی خوابیده یاد می کنند و در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند [که] بار
الها تو این [نظام شگفت انگیز] را باطل و بی هدف نیافریده ای...

این منطق «اولوالالباب» و صاحبان عقل و اندیشه است، اما مرده دلانی که از این
عالم سراسر حکمت، جز اشباع غرایز حیوانی و ارضای تمایلات نفسانی چیزی درک
نمی کنند در لسان قرآن کریم «شَرَّ الدَّوَابِّ» و بدترین جنبنده گانند که فرموده است:

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۹۰.

۲- همان، آیه ی ۱۹۱.

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱

بدترین جنبندگان در نزد خدا، کرها و گنگ‌هایی هستند که [چیزی از عالم] نمی‌فهمند و درک حقیقتی نمی‌نمایند.

گوش قلبشان کر است و صدایی از باطن عالم نمی‌شنوند؛ زبان قلبشان لال است و اقرار به هیچ حقیقتی از حقایق معنوی نمی‌نمایند. تنها صورت ظاهری انسانی دارند و از هر حیوانی پست‌ترند!

﴿...إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۲

ترقیات معنوی در گرو تعقل و تفکر

حاصل این که انسان، در اصل خلقتش دارای عقل و فکر آفریده شده تا با نیروی تفکر آفریدگار خود را بشناسد و با اطاعت امر او به سعادت ابدی نائل گردد که فرموده‌اند:

(الْعُقْلُ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ)^۳

عقل، آن [مشعل فروزانی] است [در وجود انسان] که با [روشنگری‌های] آن خداوند رحمان عبادت می‌شود و بهشت جاودان به دست می‌آید.

انبیاء علیهم‌السلام نیز از طرف خالق مَنان برانگیخته شده‌اند که به عقل انسان در راه خداپرستی و بهشت‌طلبی مدد برسانند. این جمله‌ی نورانی از امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام منقول است:

(فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَ هَلِيسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ)^۴

[خدا] رسولان خود را میان مردم برانگیخت و پیامبران خود را به دنبال هم فرستاد تا از مردم بخواهند به پیمانی که در عالم فطرت با خدا بسته‌اند [پیمان بندگی] وفادار باشند و آنها را به یاد نعمت‌های فراموش شده‌ی خدا بیندازند و گنجینه‌هایی را که در سرزمین عقل‌ها مدفون است؛ بیرون آورده و در دسترس آدمیان بگذارند و به آنها نشان دهند که چه استعدادهایی

۱- سوره انفال، آیه‌ی ۲۲.

۲- سوره فرقان، آیه‌ی ۴۴.

۳- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۱.

۴- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱.

خالق انسان در وجود انسان قرار داده که اگر تحت تربیت صحیح قرار گیرد و عقل و نیروی تفکر خود را به کار اندازد و آن استعدادها را به مرحله‌ی فعلیت و شکوفایی برساند، دقاتق و اسراری از عالم می‌فهمد و قدرت قاهره و نافذه‌ای به دست می‌آورد که تمام نیروهای عالم را مسخر فرمان خود می‌سازد که خالقش فرموده است:

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ...﴾^۱

مهم‌تر از همه این که اهل بیت لقاء خدا را پیدا می‌کند که:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ﴾^۲

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

در ادامه‌ی همین آیه‌ی مبارکه ﴿وَسَخَّرَ لَكُم...﴾ فرموده است:

﴿...إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾

به طور مسلم، در این که همه چیز عالم در مسیر خدمت به انسان قرار داده شده است نشانه‌هایی است برای عظمت آفرینش انسان و بزرگی هدف و مقصدی که از آفرینش او مقصود و منظور است، ولی پی بردن به آن نشانه‌ها برای کسانی میسر است که نیروی عقل و فکر خود را به کار اندازند و در سراسر این نظام حیرت‌انگیز خلقت انسان و جهان بیندیشند، و گرنه مردم فرو رفته‌ی در گنداب شهوات حیوانی کجا و درک رفعت مقام و منزلت انسانیت کجا، به فرموده‌ی قرآن:

﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۳

تو می‌پنداری اکثر اینان [که بر روی دو پا راه می‌روند و یک سر و دو گوش دارند انسانند و] می‌شنوند و یا چیزی درک می‌کنند [خیر، اینها هم گوش انسانیشان کر شده و هم قوه‌ی تعقل و تفکرشان از کار افتاده است] اینان بسان چهارپایانند بلکه از آنها نیز دور افتاده‌تر از مسیر انسانیتند.

زیرا آنها عقل نداشته‌اند تا کفران نعمت کرده باشند، ولی اینها عقل یعنی عالی‌ترین

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۱۳.

۲- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۳- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۴.

سرمایه‌ی انسانی را داشته‌اند و آن را زیر پا نهاده و کفران عالی‌ترین نعمت‌ها کرده‌اند.

مبارزه‌ی اولیای دین علیهم‌السلام با عقاید خرافی

حاصل این که در مکتب آسمانی انسان‌ساز دین مقدّس اسلام، مسأله‌ی تفکر و اندیشه و تحقیق در تمام شئون زندگی به‌ویژه در سیر و سلوک به سوی عالم قرب خدا و تأمین حیات و سعادت ابدی عقبا، یک رکن اساسی به حساب آمده است تا آنجا که عقاید خرافی جاهلانه هر چند ضرری هم به دنیا و آخرت مردم نداشته باشد تنها از آن نظر که با مبانی علمی و عقلی موافق نمی‌باشد، در نزد پیشوایان دین مقبول نمی‌افتد و جدّاً در مقام تخطئه‌ی آن بر می‌آیند.

از باب نمونه نقل شده که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پسری به نام ابراهیم از ماریه‌ی قبطیه داشت. او در هجده ماهگی یعنی هنوز به سنّ دو سال نرسیده بود از دنیا رفت. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در کنار جنازه‌ی فرزندش نشسته بود و اشک می‌ریخت، بعضی از اصحاب که در محضرش بودند عرض کردند: یا رسول الله، شما ما را امر به صبر در مصائب می‌فرمودید، اینک خودتان ناراحتید و دارید گریه می‌کنید؟ آن حضرت فرمود:

(الْقَلْبُ يَحْزَنُ وَالْعَيْنُ تَدْمَعُ وَلَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ)؛^۱

دل می‌سوزد و چشم می‌گرید، اما چیزی نمی‌گوییم که موجب خشم خدا گردد.

آری، انسان دارای عاطفه است و به اقتضای آن در فراق محبوب و عزیزش محزون می‌شود و می‌گرید. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم بشر است و تمام حالات بشری را در حدّ کمال دارد. در عاطفه هم اکمل از دیگران است. مسأله‌ی صبر و رضا به قضای خدا دادن که مقتضای عقل و ایمان است، هیچگونه تنافی با حزن و اندوه و گریه در فراق عزیزان - که مقتضای طبیعی عاطفه‌ی انسانی است - ندارد و لذا آن انسان کامل که معلّم و مربّی عالم انسانیت است فرمود:

(الْقَلْبُ يَحْزَنُ وَالْعَيْنُ تَدْمَعُ وَلَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ)؛

دل می‌سوزد و چشم می‌گرید اما چیزی نمی‌گوییم که موجب خشم خدا گردد.

۱- فقیه، جلد ۱، صفحه ۱۷۷، با اندکی تفاوت.

آن روز اتفاقاً خورشید گرفت و هوا تاریک شد. در میان شهر و مردم پیچید که این خورشیدگرفتگی به خاطر مصیبتی است که به رسول خدا ﷺ وارد شده است. امروز که غبار غم بر چهره‌ی پیامبر نشسته، سبب شده که آفتاب هم منکسف گردد و روی از عالمیان بپوشاند. البته بدیهی است که این جریان سبب افزایش اعتقاد و ایمان مردم به پیامبر اکرم ﷺ می‌شود و هیچ ضرری هم نه به دنیا و نه به عقبای مردم می‌زند ولی از آنجا که مبنای پیامبران الهی این است که مردم را عالم و متفکر و آگاه از حقایق بار بیاورند و آنها را از هرگونه اعتقادی جاهلانه بر حذر دارند. از اینرو آن رسول مکرّم خدا ﷺ وقتی از این شایعه آگاه شد نه تنها خوشحال نشد از این که ایمان و اعتقاد مردم به سبب این واقعه بیشتر شده است، بلکه سخت برآشفته که چرا باید مردم مبتلا به اوهام و خرافات باشند و دیگران هم بخواهند دین خدا را با استفاده از جهل مردم پیش ببرند و عقیده و ایمان آنها را بر اساس تفکر جاهلانه‌ی آنها استوار سازند از اینرو دستور داد در میان شهر ندا در دادند و مردم اجتماع کردند روی منبر رفت و فرمود: ای مسلمانان! آگاه باشید، آفتاب گرفتگی امروز، نه به خاطر مرگ ابراهیم فرزند من بوده و نه به خاطر غمگینی من، بلکه روی یک حساب و جریان طبیعی است که خورشید در شرایط خاصی که به تقدیر خداوند حکیم تنظیم شده است منکسف می‌گردد.

البته این نکته هم ناگفته نماند که ما بر حسب اعتقاد حقّی که به ولایت تکوینی‌ی رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام داریم، معتقدیم که ولیّ خدا به اذن خدا متصرف در عالم می‌باشد و می‌تواند همه‌گونه تحوّل در زمین و آسمان به وجود آورد؛ دریا را تبدیل به جاذّه و راه و کوه‌ها را مبدّل به چشمه‌های جوشان و سیل‌های خروشان نماید کوه‌ی ماه را با یک اشاره‌ی انگشت خود بشکافد و خورشید را به جای مشرق از مغرب طالع سازد؛ ولی آن روز انکساف خورشید روی حساب طبیعی بود و ارتباطی به حزن و اندوه پیامبر به خاطر مرگ فرزندش نداشت. گفتار مردم آن روز اساسی جز توهم نداشت است، اگر رسول خدا ﷺ آن روز این توهم جاهلانه‌ی مردم را به دلیل این که سبب افزایش اعتقاد و ایمان آنان شده است با سکوت خود امضا می‌کرد، امروز که دانشمندان و متفکران دنیا بر اساس موازین علمی و با در دست داشتن وسایل و ابزارهای تجربی و حسّی به علل و اسباب

طبیعی تحولات جوّی از انکساف و انخساف خورشید و ماه پی برده‌اند، همان سکوت پیامبر ﷺ در مقابل توهم جاهلانیه‌ی مردم آن روز را دستاویزی قرار داده و می‌گفتند: او از جهل و ناآگاهی مردم سوءاستفاده کرده و دین خود را پیش برده است و لذا آن حضرت برای جلوگیری از اینگونه دستاویزها آن توهم جاهلانیه‌ی مردم آن روز را علناً در مجمع عمومی مردم تخطئه کرد و نشان داد که ایمان و اعتقادات دینی، باید بر اساس تفکر و تعقل و علم استوار گردد.

به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام): «يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»؛ انبیاء (علیهم السلام) برنامه‌ی کارشان شیار کردن سرزمین عقل‌ها و ظاهر ساختن گنجینه‌های پنهان در آنهاست. در مکتب انبیاء (علیهم السلام) آن قسمت از اصول اعتقادی دارای ارزش و نجات‌بخش است که با تفکر و تعقل به دست آمده باشد نه با تقلید و تعبد. تقلید، تنها در فروع احکام مقبول است، اصول عقاید باید تحقیقی باشد. البته ظرفیت فکری افراد دارای مراتب است و هر فردی به تناسب ظرف فکری خاص خودش می‌تواند تحقیق کند. یکی مانند شیخ‌الرئیس بوعلی سینا است که با اقامه‌ی برهان عقلی و استدلال فلسفی اثبات صانع عالم می‌کند و یکی هم مانند آن پیرزن پشم‌ریس است که نشسته بود و چرخ‌دستی ریسندگی را پیش‌روی خود گذاشته و آن را با دست خود می‌چرخانید و پشم‌ها را تبدیل به نخ می‌کرد. رسول اکرم ﷺ با همراهانش در اثناء عبور از کنار او ایستاد و پس از سلام و احوالپرسی فرمود: مادر، تو به چه دلیل می‌گویی این عالم خدا دارد؟ پیرزن فوراً دست از روی چرخ برداشت و چرخ از حرکت ایستاد، با همین کار خود نشان داد این چرخ، بی‌دست من نمی‌چرخد؛ این چرخ عالم نیز بی‌دست چرخاننده‌ای که نامش خداست نمی‌چرخد! این معنای تفکر و تعقل در حدّ ظرفیت فکری خود است. اینجا بود که رسول خدا ﷺ رو به همراهانش کرد و فرمود:

(عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ)؛ بر شما باد [التزام] به دین [این] پیرزنان.

یعنی ببینید چگونه برای اصل اعتقادی خود، به گونه‌ای ساده و آسان استدلال می‌کند. نمی‌گوید چون شما گفته‌اید خدا هست، من هم می‌گویم خدا هست؛ بلکه می‌گوید من خودم فهمیده‌ام؛ از این که این چرخ‌دستی من بی‌چرخاننده نمی‌چرخد، پس چرخ بزرگ عالم نیز بی‌چرخاننده نمی‌چرخد و همان چرخاننده خداست.

برهان نظم به زبان ساده

همچنین نقل شده یکی از بزرگان علم و دین از کنار باغی می گذشت، باغبان مشغول آبیاری بود، آن عالم بزرگوار ایستاد و بعد از سلام و احوالپرسی گفت: پدر، تو چه دلیل داری که این عالم خدا دارد؟ او جواب داد: من می بینم این آب با راهنمایی من در میان این مرزها منظم می چرخد و پای همه ی درخت ها می رسد، اگر من نباشم، آب هرز می رود؛ از همین پی می برم که این عالم با این نظم و حساب دقیقی که دارد، تحت تدبیر ناظمی دانا و توانا اداره می شود، آن مرد عالم گفت: حالا اگر کسی بگوید خیر، عالم به طور طبیعی بدون ناظم می چرخد چه جوابی داری؟ مرد باغبان بیلی را که در دست داشت بلند کرد و با خشم تمام گفت: با این بیل بر مغزش می کوبم. آن مرد باغبان نمی توانست با اقامه ی دلیل و برهان عقلی طرف مقابل را که انکار وجود خدا می کرد مجاب سازد، ولی یقین و ایمان محکم خود را با بیل آهنی که بر سر شخص منکر خدا می کوبید نشان می داد و آن هم در حدّ خود اعتقاد بر اساس تفکر بود.

باری، تفکر اولین قدم در مسیر حرکت به سوی خداست و این هم کار مشکلی نیست، شما به یک درخت نگاه کنید، می بینید این درخت، شاخ و برگ و میوه و شادابی و طراوت دارد و بعد از چند روزی می خشکد و برگ های آن می ریزد و شادابی و طراوت خود را از دست می دهد؛ ولی سال دیگر باز سبز و خرم می شود و میوه دار می گردد و چند روز بعد دوباره می خشکد و سال سوّم باز سرسبز و...

هر دم از این باغ بری^۱ می رسد تازه تر از تازه تری می رسد

از این جریان پی می بریم که این درخت ریشه ای دارد و این حیات نباتی از آن ریشه به شاخ و برگ و میوه اش می رسد. اگر آن ریشه نبود، این شاخ و برگ و میوه همان سال اوّل که خشکید، دیگر سبز و خرم نمی شد. در این درخت بزرگ عالم هم می بینیم علی الدوام انسان ها می میرند، حیوانات می میرند، نباتات می خشکند، طوفان ها و سیل و صاعقه ها و زلزله ها همه چیز را دگرگون می سازند و نابود می کنند ولی باز این عالم با همه چیزش سرپاست. انسان ها هستند، حیوانات هستند، نباتات هستند و همه چیز در جای خود

ثابت و باقی است؛ آن چنان که گویی هیچ دگرگونی در هیچ جای عالم به وجود نیامده است، در صورتی که با به وجود آمدن آن همه حوادث کوبنده و ویرانگر باید اصلاً بساط حیات و زندگی از روی زمین برچیده شده باشد و دیگر نه انسانی وجود داشته باشد و نه حیوانی و نه نباتی.

پس معلوم می شود این درخت بزرگ عالم ریشه ای دارد و این همه شادابی ها و طراوت ها از او نشأت گرفته است و می گیرد. اوست که ایجاد می کند و معدوم می سازد، حیات می بخشد و پس می گیرد.

می دَرَد می دوزد آن خِیَاط کو می دَمَد می سوزد آن نَفَاخ^۱ کو

﴿...يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ...﴾^۲؛

...شب را داخل روز و روز را داخل شب می کند...

﴿...يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ...﴾^۳؛

...زنده از مرده و مرده از زنده بیرون می آورد...

﴿...كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۴؛ ...همه روزه در کاری است.

در هر روز و هر لحظه کاری از او صادر می شود. آیا برای شما پیش آمده که در یک شب مهتابی فصل تابستان زیر آسمان کنار جوی آب روان نشسته باشید و جریان آب را تماشا کنید، عکس ماه را در صفحه ی آب می بینید، آب پیوسته در جریان است و یک لحظه آرام نیست ولی عکس ماه روی آب همچنان ثابت است و بارفتن آب از بین نمی رود. در صورتی که بدیهی است که نقش روی آب جاری، بارفتن آب از بین می رود، پس این چه سرّی است که آب در جریان است اما نقش روی آن ثابت و باقی است. شما سری به آسمان بگیر و ماه را در صفحه ی آسمان ببین که اصل و صاحب این عکس در صفحه ی آسمان است. تا ماه در آسمان هست نقش و عکس روی آب هم هست. حال، این سیل عالم هستی علی الدوام جوشان و خروشان در جریان است پیوسته می جوشد و می خروشد و کائنات را با خود

۱- دمند.

۲- سوره ی حج، آیه ی ۶۱.

۳- سوره ی یونس، آیه ی ۳۱.

۴- سوره ی رحمان، آیه ی ۲۹.

می لغزاند و می برد و در عین این جوشیدن و خروشیدن و همه چیز را با خود بردن، می بینیم که باز همه چیز از کائنات در جای خود هست؛ آسمان هست و زمین هست، ماه و خورشید و ستارگان هست، انسان و حیوان و جماد و نبات هست و... آیا این چه سرّی دارد؟ قرآن کریم جواب می دهد که: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾؛^۱ شما سرّی به آسمان بگیریید و اصل و ریشه‌ی این کائنات را در آسمان یعنی عالم ربوبیت الله جلّ جلاله بنگرید؛ اوست که این نظام حیرت انگیز کائنات را تنظیم و تدبیر می کند و روی نظم و حسابی عجیب و دقیق، افراد هر نوعی از انواع را می آورد و می برد و افراد دیگری از همان نوع را جای آنها می نشاند و نظام کلی عالم را ثابت نگه می دارد.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾؛^۲

همه چیز عالم، خزائنش در نزد ماست و ما هر چیزی را تحت قدر و اندازه‌ی معین و معلومی از بالا فرود می آوریم.

قرن‌ها بر قرن‌ها رفت ای همام	وین معانی بر قرار و بر دوام
شد مبدل آب این جو چند بار	عکس ماه و عکس اختر برقرار

این که انبیاء علیهم‌السلام روی مسأله‌ی تفکر این قدر تأکید دارند، برای این است که می خواهند در دل‌ها عقیده و ایمان ایجاد کنند آنگونه که انسان مؤمن معتقد به توحید و نبوّت و معاد، خود را موظف به انجام وظایف دینی اش بداند بدون این که شلاق بالای سرش باشد و زندان تهدیدش کند و بدیهی است که این حالت روحی در انسان از طریق اجبار و اکراه حاصل نمی شود. البته با اجبار و اکراه می شود از مردم مالیات گرفت و سرباز به میدان جنگ فرستاد و... اما هرگز نمی شود آنها را طوری ساخت که با میل و رغبت تمام، مال و ثروت خود را محضاً در راه خدا انفاق کنند و با اشتیاق تمام به میدان جهاد و بذل جان بشتابند. این، جز از راه اندیشه و تفکر درباره‌ی خداشناسی و تحصیل ایمان و اعتقاد به نبوّت و معاد امکان پذیر نمی باشد.

۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۲۲.

۲- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۱.

عامل نابودی اعمال نیک

اکنون ما بحمدالله تا حدی تحت تربیت انبیاء علیهم السلام قرار گرفته و از طریق تفکر و تعقل، ایمان و اعتقاد به توحید و نبوت و امامت و معاد پیدا کرده ایم، ولی اگر بخواهیم این ایمان و اعتقاد را از سطح رویین قلب عبور داده به پرده‌ی زیرین قلب برسانیم و آنجا راسخش گردانیم، باید در میدان عمل به دستورات آسمانی قرآن ساعی و کوشا باشیم و این را باور کنیم که تا اهل عمل نباشیم آن بذر ایمان در زمین قلب ما رشد نمی‌کند و بالا نمی‌رود. این سخن خداست که می‌فرماید:

﴿...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾^۱

...آنچه که به سوی خدا بالا می‌رود، قلب با ایمان است. اما بالا برنده‌اش عمل

صالح است...

در آیه‌ی دیگر هم فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید [در مقام عمل] رکوع کنید و سجده کنید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام بدهید، باشد که رستگار گردید.

تنها داشتن ایمان به خدا و پیغمبر و امام علیهم السلام عاری از عمل، کافی در نجات انسان نیست؛ انجام واجبات و پرهیز از محرمات، شرط لازم و قطعی است. توجه به این حقیقت مخصوصاً از ناحیه‌ی جوانان عزیز محترم بسیار لازم است که ناپرهیزی از گناهان، اعمال نیک و عبادات را بی‌اثر می‌سازد همانگونه که آدم بیمار اگر داروهای دستور داده شده‌ی از جانب طبیب را تناول کند ولی از خوردن غذاهای مضرّ پرهیز نکند داروهای بی‌اثر خواهد شد و بیمار روی بهبودی نخواهد دید.

آری، ما اعمال نیک از واجبات و مستحبات زیاد انجام می‌دهیم ولی با ارتکاب گناهان ناپرهیزی می‌کنیم و آثار اعمال نیک را از بین می‌بریم و از این روست که هیچگاه

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

۲- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷۷.

روی بهبودی از بیماری‌های روحی را نمی‌بینیم و اکثراً هم اصلاً نمی‌دانیم به چه بیماری از بیماری‌های روحی مبتلا هستیم. این روایت مشهور منقول از رسول خدا ﷺ را اکثراً شنیده‌ایم که فرموده است:

(حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ)^۱

دلبستگی به [مظاهر فریبنده‌ی] دنیای [مادی و مشتتهای نفسانی] سرچشمه‌ی تمام گناهان است.

آری این بیماری مُزمن حُب دنیا است که با جلوه‌های گوناگونش آدمیان را مبتلا به بیماری هلاکت‌بار غفلت از خدا و بی‌خبری از روز جزا کرده است و لذا شدیداً ما نیاز به تذکر و تنبّه داریم و باید افرادی که در مکتب تربیت قرآن از آلودگی به گناهان تطهیر شده و قلبشان به نور معارف آسمانی قرآن منور گشته است علی‌الدوام بر سر ما فریاد بکشند و ما را از خواب مرگبار غفلت از خدا و روز جزا بیدار کنند و به امثال من بگویند:

(يَا صَاحِبَ الشَّعْرِ الْأَبْيَضِ وَالْقَلْبِ الْأَسْوَدِ أَمَّا مَكَ النَّارُ وَ خَلْفَكَ مَلَكُ الْمَوْتِ فَمَاذَا تُرِيدُ أَنْ تَعْمَلَ كُنْتَ صَبِيحًا وَ كُنْتَ جَاهِلًا وَ كُنْتَ شَابًا وَ كُنْتَ فَاسِقًا وَ كُنْتَ شَيْخًا وَ كُنْتَ مَرَاتِبًا فَأَيْنَ أَنْتَ وَ أَيْنَ عَمَلُكَ)^۲

ای ریش سفید دل سیاه، پیش رویت آتش است و پشت سرت ملک الموت [حضرت عزرائیل] اینک چه می‌خواهی بکنی، خردسال که بودی نادان بودی، جوان که شدی فاسق شدی، حال هم که پیر گشته‌ای ریاکار شده‌ای، پس تو کجایی و عملت کجاست؟

ای به غفلت گذرانیده همه عمر عزیز	تا چه بودی و چه کردی عملت کو و کدام
توشه‌ی آخرت چیست در این راه دراز	که تو را موی سفید از اجل آورده پیام
وای اگر پرده بیفتد که ز بس خجلت و شرم	همه بر جای عرق خون دل آید ز مسام
فکر آن کن که نمانی ز سعادت محروم	کار خود ساز که اینجاد و سه روزی است مقام



۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۱.

۲- مشکاة الانوار، صفحه ۱۶۹.

عمرت به سر آمد و به سامان نشدی دردت به لب آمد و به درمان نشدی قاضی و خطیب و پارسا و مُفْتی این جمله شدی ولی مسلمان نشدی یکی از آقایان علمای بزرگوار (رض) می فرمود: من وقتی در مشهد بودم، در وضع و حال درویش و فرقه‌ی صوفیه تحقیقاتی داشتم، درویشی را دیدم روغنی از موادّ خاصی درست کرده بود. از آن روغن به بینی هر کس می مالید، او عاشق و دل‌باخته‌ی آن درویش می شد. ایشان می گفت: من خودم دیدم بزغاله‌ای را گرفت و با یک چوب کبریت اندکی از آن روغن به بینی بزغاله مالید و رهایش کرد. دیدم آن بزغاله مانند بچه‌ای که دنبال مادرش بدود، دنبال آن درویش می دوید و خودش را به او می مالید و از او جدا نمی شد تا بار دیگر آن بزغاله را گرفت و آن روغن را از بینی او پاک کرد و رهایش کرد، دیدم آن حیوان از مجذوبیت درآمد و به حال عادی اش برگشت.

حال، شیطان هم یک چنین روغنی به نام روغن حبّ دنیا به بینی جان ما مالیده و ما را مجذوب و دل‌باخته‌ی دنیا ساخته است، از اینرو می بینیم از هر سو مظهری از مظاهر دنیا از مال و مقام و شهرت و صحنه‌ای از صحنه‌های محرّک شهوت در مقابل ما جلوه گر می شود دل و دین از ما می رباید و ما را به سمت خود می کشاند و از خدا و روز جزا غافلمان می سازد. حال انبیاء علیهم‌السلام از جانب خدا آمده‌اند که این روغن حبّ دنیا را از بینی جان ما پاک و ما را با خدا آشنا سازند و حبّ خدا را در جان ما نشانده و به سعادت ابدی نائلمان گردانند.

این بیان تکان دهنده از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است:

(اَيُّهَا النَّاسُ لَا يَشْغَلْكُمْ دُنْيَاكُمْ عَنْ آخِرَتِكُمْ فَلَا تُؤْثِرُوا أَهْوَاءَكُمْ عَلَى طَاعَةِ رَبِّكُمْ وَ حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا وَ تَزَوَّدُوا لِلرَّحِيلِ قَبْلَ أَنْ تُرْعَجُوا وَ خَفُّوا أَثْقَالَكُمْ فَإِنَّ رَأْيَكُمْ عَقَبَةٌ كُودًا لَا يَقْطَعُهَا إِلَّا الْمُخَفُّون)؛^۱

ای مردم، دنیا سرگرمتان نسازد که از آخرتتان ناآگاه بمانید. دلخواهتان را بر طاعت پروردگارتان مقدم نکنید، پیش از این که شما را به پای حساب بکشند خودتان به حساب خودتان برسید [و قبل از این که شما را حرکت بدهند و از دنیا بیرون‌تان ببرند] خودتان آماده‌ی حرکت باشید [و از دنیا دل برکنید]

بارهایتان را سبک کنید که سر راهتان گردنه‌ای صعب‌العبور هست که جز سبکباران نمی‌توانند از آن بگذرند.

آن پیام‌آور بزرگ خدا می‌گفت:

(قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا)؛ [مردم] بگوئید لا اله الا الله [تا] رستگار شوید.

اما گفتن لا اله الا الله به این سادگی میسر نمی‌شود. خانه‌ی دل را از هر چه که غیر خداست خالی کردن و تنها خدا را در خانه‌ی دل نشان دادن، معنای لا اله الا الله است. از مولای ما امام الموحّدین علی امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرموده است: بر در خانه‌ی دل نشستم، هر چه که غیر خدا بود راهش ندادم، این معنای لا اله الا الله است.

محرم دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود، فرشته درآید

خوشحال کسی که بعد از هشتاد سال مجاهده در راه خدا و مبارزه با شیطان و هوای نفس یک لا اله الا الله بگوید و جان بدهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم به این معنا گفته است:

(قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا)؛ [مردم] بگوئید لا اله الا الله [تا] رستگار شوید.

تنها راه فلاح و رستگاری انسان، نفی غیر الله و اثبات الله است و بس. ولی یاللاسف که ما پس از یک عمر سروکار داشتن با این همه گنجینه‌های معارف از آیات قرآن و بیانات معصومین علیهم السلام و ادعیه و مناجات‌ها، هنوز طُرْفی نبسته‌ایم و بهره‌ی لازم و کافی را نبرده‌ایم. می‌ترسیم بمیریم و با جانی مملوّ از غیر خدا و خالی از خدا وارد برزخ و محشر بشویم و آنجا فریاد و احسرتا از عمق جان سر بدهیم. مردمی در میان ما هستند که به ظاهر مسلمانند اما شرم‌آور که نماز نمی‌خوانند و هیچ حرمتی برای آفریدگار خود قائل نمی‌باشند. مردم دیگری اهل نماز و مسجد و منبر و دیگر اعمال عبادی هستند ولی آن صفا و لطافت روحی که باید از عباداتشان گرفته باشند از آنها مشاهده نمی‌شود؛ در رفتار و گفتارشان خشونت و غلظت دارند، در محیط خانواده و در معاملات و معاشرتشان رعایت اخلاق اسلامی نمی‌کنند، این نشان می‌دهد که هنوز با حقیقت دین آشنا نشده‌اند و نور ایمان به خدا و آخرت، در فضای جانشان ندرخشیده است.

تحوّل دل با درخشش نور ایمان

نور ایمان اگر در فضای جان بدرخشد، دل را متحوّل می‌سازد. تحوّل دل تمام اعضاء

و جوارح آدمی را در مسیر اطاعت فرمان خدا به حرکت در می آورد و در نتیجه انسان متخلّق به اخلاق الهی می گردد. فرموده اند:

(لَيْسَ الْعِلْمُ فِي السَّمَاءِ لِيُنْزَلَ عَلَيْكُمْ وَ لَا فِي الْأَرْضِ لِيَصْعَدَ إِلَيْكُمْ بَلْ هُوَ مَجْبُورٌ فِي قُلُوبِكُمْ تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ الرُّوحَانِيِّينَ حَتَّى يَظْهَرَ لَكُمْ)؛

علم، نه در آسمان است که بر شما فرود آید و نه در زمین است که به سوی شما بالا آید؛ بلکه در دل های خودتان به طور فطری نهاده شده و پنهان است، شما تا آنجا که می توانید عملاً از خداشناسان و خداجویان پیروی بنمایید و تخلّق به اخلاق آنها را پیشه ی خود سازید، در آن صورت است که علم به معنای واقعی اش برای شما ظاهر و بارز می گردد و نور ایمان در فضای جانتان بنای درخشندگی می گذارد و سرپای وجودتان را منور به نور خدا می گرداند. در این موقع است که هیچگاه از یاد خدا و روز حساب خدا غافل نمی گردید و علی الدوام سخن از خدا می گوید و کار برای خدا انجام می دهید. در شبانه روز خود، ساعتی را هم برای خلوت با خدا اختصاص می دهید و پیش از مرغ سحر بانگ بر می دارید و قلب خواب رفته را بیدار کرده تضرّع به درگاه ربّ رحیم می برید.

آری، آدم آن نیست که بانگ مرغ سحر از خواب بیدارش کند؛ آدم آن است که پیش از مرغ سحر بانگ بردارد و سُبُوحُ قُدّوس بگوید و با فرشتگان و آسمانیان دمساز و همراز گردد و راستی خوشا حال آنان که مرغ جانشان بال و پر برآورده، سر خوان آمده است. این خوان، دیگر خاموش شدن و این چشم دیگر خشک شدن ندارد.

﴿...فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْقِصَامَ لَهَا...﴾^۱

ما اگر خود را می بینیم که حال دعا و مناجات با خدا نداریم، از خواندن دعای کمیل و سمات و ابو حمزه و... تحوّل روحی لازم عائدمان نمی شود؛ از خود، رغبتی به شب خیزی برای خلوت با خدا و تهجّد نمی یابیم و اگر شبی هم برای نماز و ذکر و دعا برخیزیم احساس می کنیم که مرغ جانمان لال و گنگ است و بی زبان؛ نمی تواند ناله ای سر بدهد و شور و غوغایی به پا کند و اشکی بریزد؛ از اینجا باید بفهمیم که دستگاه هضم جانمان از کار افتاده و از هضم غذاهای معنوی عاجز شده است و آن بیماری که سبب از کار افتادن دستگاه هضم

جان شده، بیماری حبّ دنیا و دل‌بستگی به متعلقات مادی است که فرموده‌اند:

(لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ)؛^۱

اگر چنین نبود که شیاطین [و عوامل اضلال و اغواء] بر حَوُل و حَوُش دل‌های آدمیان می‌چرخند [و آنها را سرگرم دنیا و متعلقات مادی می‌سازند، اگر این چنین نبود، آدمیان چشم دلشان باز می‌شد و] ملکوت آسمان‌ها را می‌دیدند. بنابراین تا دیر نشده است باید به فکر اصلاح جانمان بر آییم و با پیروی جدّی از دستورات انسانساز دینی خود و دل‌کندن از تعلقات مادی، شیاطین اغواگر را از اطراف و جوانب قلبمان دور گردانیم و در این کار لازم و جدّی، از خدا و اولیای خدا استمداد نماییم.

گفتار سیزدهم عید طبیعت

عید شما مبارک یعنی چه؟

در ایام نوروز جمله‌ی «عید شما مبارک» ورد زبان مردم است که وقتی به هم می‌رسند، آن را به یکدیگر می‌گویند. حال باید دید آیا ما در اوّل فروردین عیدی داریم که آن را به یکدیگر تبریک بگوییم؟ اساساً کلمه‌ی «عید» به چه معناست و «مبارک» یعنی چه؟ عید مشتق از «عود» است و عود یعنی بازگشتن. عود هم چند قسم است: «عود زمانی» و «عود مکانی» و «عود حالی».

عود زمانی مثل اینکه سال قبل اوّل فروردین کره‌ی زمین در مدار خود به نقطه‌ی اعتدال ربیعی رسیده بود. بعد دور شد و از آن نقطه فاصله گرفت و یک سال گذشت و بعد از یک سال، اینک بار دیگر عود کرده و به آن نقطه‌ی اعتدال ربیعی بازگشته است. این عود زمانی است، یعنی کره‌ی زمین در روز اوّل فروردین به نقطه‌ی اعتدال ربیعی بازگشته است. عود مکانی مثل اینکه شما از تهران به مکه سفر می‌کنید و بعد از چند روز به تهران باز می‌گردید. عود حالی مثل اینکه کسی مریض بوده و بعد از مدّتی به حال سلامت خود بازگشته است.

حال که می‌گوییم اوّل فروردین روز عید است، یعنی کره‌ی زمین بعد از اینکه در روز اوّل فروردین سال قبل به نقطه‌ی اعتدال ربیعی رسیده بود، از آن فاصله گرفت و رو به انقلاب صیفی و شتوی (تابستانی و زمستانی) رفت و در تابستان زیر اشعه‌ی سوزان آفتاب قرار گرفت و در زمستان در پنجه‌ی قاهرانه‌ی سرما فشرده شد، الحال دوباره پس از یک سال این کره‌ی خاکی به نقطه‌ی اعتدال ربیعی بازگشته است؛ یعنی در مدار خود در فضا به جایی رسیده که با خورشید محاذی گشته و به طور معتدل اشعه‌ی خورشید بر آن می‌تابد و

آن هم آن اشعه را می گیرد و در اعماق خود فرو برده و حیات مجدد پیدا می کند و از نو زنده می شود و شادابی و طراوت پیدا می کند. این عید است یعنی عود به حیات مجدد و بازگشت به شادابی و طراوت است و به همین جهت مبارک است.

مبارک حقیقی چیست؟

چون «مبارک» آن موجودی است که خیرات و برکات فراوان و ثابت دارد. در عالم، مبارک به این معنا جز «ذات اقدس حق» جلّ جلاله متصور نمی باشد که منبع کلّ خیرات و برکات است و غیر او همه در حال فنا و زوالند و جملگی مخلوقند و مخلوق یعنی از خود هیچ است و پوچ و هر چه که دارد، از خدا دارد؛ لذا ذات اقدس او خود را معرفی کرده که:

﴿...تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾؛^۱ ﴿...فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾؛^۲
﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ...﴾؛^۳

آن موجودی مبارک است که ملک و سلطنت در عالم به دست اوست و سلطان قهار بر جهان هستی اوست. در میان سایر موجودات، آن موجودی که توانست با او رابطه برقرار کند و از الطاف و عنایات خاصه ی او برخوردار گردد، او هم می شود «مبارک بالعرض»، یعنی صفت مبارک بودن به او نیز عطا می شود، از این رو است که قرآن کتاب مبارک است.

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ...﴾؛^۴

و جمله ی «انزلناه الیک» دلیل مبارک بودن قرآن را نشان می دهد که ما آن را نازل کرده ایم و «مبارک بالذات» منم. مبارک بودن قرآن نیز از من نشأت گرفته است. از زبان حضرت مسیح علیه السلام نقل کرده که گفته است:

﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ...﴾؛^۵

[خدا] مرا در هر جا که باشم، مبارک قرار داده است...

یعنی اوست که مرا طوری آفریده که از وجودم برکات فراوان به دیگران می رسد،

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۵۴.

۲- سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۴.

۳- سوره ی ملک، آیه ی ۱.

۴- سوره ی ص، آیه ی ۲۹.

۵- سوره ی مریم، آیه ی ۳۱.

بیماران صعب‌العلاج را شفا می‌دهم، ناینیان مادرزاد را بینا می‌کنم، مرده‌ها را زنده می‌کنم و... اینها همه نشأت گرفته از اذن و لطف و عنایت خاصه‌ی پروردگار من است. آب باران را هم «مبارک» نامیده و فرموده است:

﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا...﴾^۱ از آسمان، آب مبارکی نازل کردیم...

برکات آب باران هم که برای همه کس روشن است. پس هر موجودی بخواهد «مبارک» شود، باید دست به دامن «مبارک حقیقی» بزند و از او مدد بگیرد و تنها راه نزدیک شدن به او و مدد گرفتن از او هم این است که هر موجودی به همان راهی که خدا برایش معین کرده برود تا «مبارک» شود.

چگونه می‌توان مبارک شد؟

این گفتار همان خداست که می‌فرماید: ﴿وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۲ صراط مستقیم، همان عبادت من است. هر موجودی اگر در همان راهی که من برایش معین کرده‌ام پیش برود و مطیع امر و نهی من باشد، در صراط مستقیم عبادت من افتاده است و در این صورت است که من هم او را مورد مهر خود قرار می‌دهم و مبارکش می‌گردانم. اینک می‌بینیم این کروی خاکی زمین که یکی از مخلوقات فرمانبردار خداست در طول مدت یک سالی که گذشته، بدون کمترین تخلّف، دوره‌ی گردش یک ساله‌اش را طی کرده و سر ساعت و دقیقه و ثانیه‌ی معین به نقطه‌ی اعتدال ربیعی رسیده است. یعنی عبادت یک ساله‌ی خود را با خضوع کامل انجام داده و با سرافرازی تمام عید گرفته است. خالق منّان نیز این بنده‌ی مطیع و مخلوق فرمانبردار خود را مورد لطف و عنایت قرار داده و او را غرق در برکات فراوان نموده است؛ به قول سعدی:

فَرَّاشِ باد صبا را گفته که فرش زُمرَدین بگستراند. دایه‌ی ابر بهاری را فرموده تا نباتِ نبات در مهد زمین بپروراند. درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق بپوشاند. اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر بگذارد...

۱-سوره‌ی ق، آیه‌ی ۹.

۲-سوره‌ی یس، آیه‌ی ۶۱.

کدام عید مبارک است؟

پس در واقع فصل بهار و اوّل فروردین، عید طبیعی برای کره‌ی زمین است، چون خدا را بندگی کرده است و متقابلاً مورد انعام و احسان خدا قرار گرفته و مبارک شده است. از تمام اطراف و جوانب آن آثار حیات نوین و شادابی و طراوت نشاط آفرین آشکار گشته است.

حال آیا ما آدم‌ها چه می‌گوییم که روز اوّل فروردین سر و صدا به راه می‌اندازیم و شیپور و تنبک می‌زنیم و خود را رنگارنگ کرده و در کوچه و خیابان به راه می‌افتیم، به هم که می‌رسیم مبارک باد می‌گوییم و رسیدن صد سال به این سال‌ها و این عیدها را برای هم آرزو می‌کنیم؟ آیا کدام عید و کدام سال و کدام مبارک؟

آیا شما هم مگر از مدار انحرافی و کجروی به مدار اعتدال و میانه‌روی در زندگی عود کرده‌اید تا عید داشته باشید.

این کره‌ی زمین است که از مدار انحرافی و انقلاب صیفی و شَتوی عود کرده و در مدار اعتدال ربیعی قرار گرفته و با آفتابش مواجه گشته و طبعاً زنده و شاداب گردیده و عید گرفته است اما شما چه کرده‌اید آیا شما هم از کجروی‌ها و افراط و تفریط‌ها در تمام شئون زندگی دست برداشته به صراط مستقیم اعتدال افتاده با آفتاب خودتان، وجود اقدس امام زمان - ارواحنا فداه - مواجه گشته و از پرتو نور آن خورشید عالم انسان بهره‌ای گرفته و زنده و شاداب و خرم گشته‌اید تا عید و جشن گرفته به هم مبارکباد بگویید؟

شما که روز به روز از مدار اعتدال دین و شریعت دورتر می‌شوید و ساعت به ساعت از آفتاب زندگی تان - وجود اقدس امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) فاصله می‌گیرید و بر اثر این دور افتادن از آن خورشید فروزان، سرد و یخ کرده و افسرده گشته‌اید. شقاوت و قساوت، دل‌ها را تاریک کرده، فساد اخلاق و زشتی افکار و اعمال، اکنون این چهره و قیافه‌ی جامعه‌ی به زعم خویش اسلامی را دگرگون نموده است.

معیار و ملاک ما برای جشن عید نوروز

این قرآن است که می‌گوید:

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...﴾^۱

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۴.

دل‌های شما [بر اثر انحراف از صراط مستقیم دین] قساوت گرفته، بسان تخته

سنگ‌ها [ی کوهستان] بلکه از آنها هم سخت‌تر شده است...

﴿...وَ إِنَّ مِنْ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...﴾^۱

...پاره‌ای از سنگ‌ها شکافته می‌شود و نهرها از درونش می‌جوشد و گاه پاره‌ای از آنها از

خوف خدا [بر اثر حوادث طبیعی که خدا مقرر کرده از فراز کوه] فرو می‌افتد...

اما دل‌های شما از تخته سنگ‌های کوهستان نیز سخت‌تر شده که هر چه آیات الهی بر آنها خوانده می‌شود، تکان نمی‌خورند. نه چشمه‌های تقوا و فضیلت از آنها می‌جوشد و نه خوفی از خدا در آنها به وجود می‌آید. پس شما چه معیار و ملاکی برای عید نوروز دارید که جشن می‌گیرید و معمولاً از اول فروردین تا سیزدهم دگرگونی در برنامه‌ها به وجود می‌آورید؟ آیا شما از علف‌های بیابان تقلید می‌کنید؟ چون می‌بینید آنها لباس نو پوشیده‌اند شما هم لباس نو می‌پوشید؟ آنها رنگین شده‌اند؛ شما هم خود را رنگین می‌کنید؟ آنها خوشبو شده‌اند شما هم با عطرها و گوناگون خود را خوشبو می‌کنید. در حالی که آن علف بیابان به این انسان خیابان می‌خندد و می‌گوید: ای بینوا، این لباس نو و رنگ و بوی خوب من، مال خودم است. این لباس طبیعی من است من از اروپا و آمریکا مد قرض نکرده‌ام. این طراوت و رنگ و بوی خوش که دارم، از درون جانم می‌جوشد، من چون در مدار اعتدال افتاده‌ام و از برنامه‌ی خالقم تبعیت می‌کنم، او هم به من لطف کرده و مرا زنده کرده و خوشرنگ و خوشبویم کرده است. شما انسان‌ها نیز اگر عرضه دارید مثل من باشید. شما هم از برنامه‌ی خالق خود تبعیت کنید تا از درونتان لباس تقوا بجوشد، رنگ و بوی عفت و صداقت و امانت در سراپای زندگیتان بارز گردد.

چرا زندگی ما مبارک نیست؟

او که خالق ماست فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ...﴾^۲

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۴.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۶.

اگر اهل این آبادی‌ها ایمان آورده و تقوا پیشه می‌کردند ما درهای برکات از

آسمان و زمین بر آنها می‌گشودیم [و غرق در نعمتشان می‌کردیم]...

﴿لَکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ﴾^۱

...ولی آنها آیات ما را تکذیب کردند و ما هم آنها را به کیفر اعمالشان رساندیم.

این کره‌ی خاکی زمین که جماد است، چون در عالم خود تبعیت از برنامه‌ی من کرده، من هم متقابلاً او را مبارک گردانیده و غرق در طراوت و شادابی اش نموده‌ام، ولی شما که به قول خود انسانید، از برنامه‌ی من تبعیت ننمودید، در نتیجه این چنین نامبارک گشتید و شادابی و طراوت فطری خود را نیز از دست دادید، در این ایام نوروز شما خانه‌تکانی کردید، تارهای عنکبوت و گرد و خاک از در و دیوار خانه‌های خشت و گل زدودید، اما خانه‌های قلب و دل همچنان زیر گرد و غبار شهوات و تار عنکبوت غفلت از خدا باقی‌مانده در صورتی که رسول خدا ﷺ فرموده است:

(أَغْفُلُ النَّاسُ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ مِنْ تَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ)؛^۲

غافل‌ترین مردم آن کسی است که از این همه تغییر و تحوّل دنیا و دگرگون

گشتنش از حالی به حالی، عبرت نگیرد و اندرزی نشنود.

گوش ما موعظت نبوش نبود ورنه هر ذره‌ای زبانی داشت

خامه‌ی دهر بر شکوفه نوشت هر بهاری ز پی خزان‌ی داشت

عاقل و هوشمند آن کسی است که از همین ساعت تحویل سال عبرت بگیرد و ساعتی هم برای تحویل جان خودش معین کند. با همان دقتی که به تحویل کره‌ی زمین اهمّیت می‌دهد که در چه ساعت و چه دقیقه و ثانیه‌ای سال تحویل می‌شود و زمین از برج حُوت به برج حَمَل منتقل می‌گردد، با همان دقت به حساب تحویل زمین جان خودش برسد و ببیند آیا راستی زمین قلب و دلش هم تحوّل یافته یا خیر؟ اگر یافته است، آیا به برج سعادت ذکر و یاد خدا متحوّل گشته یا به برج شقاوت غفلت از خدا و اعراض از خدا متحوّل شده است.

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۶.

۲- فقیه، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۹۴.

حسابرسی به انبار، حسابرسی به اعمال!

در این ایام افرادی به حساب کسب و کارشان می‌رسند؛ در انبارها گشوده می‌شود، دفترها باز می‌شود، شرکابه حساب می‌نشینند، تجار به سنجش سود و زیان مادی خود می‌پردازند. ولی کسانی هم هستند که در همین ایام، دفتر اعمالشان را باز می‌کنند و به حساب گفته‌ها و کرده‌ها و اندیشه‌های خود می‌رسند تا ببینند آیا باخته‌اند یا برده‌اند؟ آیا بهشتی یا جهنمی شده‌اند؟ در همین روزها و شب‌ها مردم بی‌خبر از زمین و آسمان، بی‌خبر از معنای تحویل زمین و زمان، بی‌خبر از خدا و آخرت، سرگرم عربده کشی‌های مستانه هستند، سرمایه‌ی گرانقدر عمر خود را با کارهای لغو و بی‌ثمر بادید و بازدیدهای آلوده و رسوا، شب‌نشینی‌های شرم‌آور، تماشای فیلم‌های مفسد و گردش‌های زیان‌بخش تباه می‌کنند.

آری در همین ایام و لیالی افراد دیگری هم هستند، رجال تقوا و مردان خدا که روشنفکران واقعی و واقع‌بینان روشندل همانها هستند. با خدای خویش خلوت می‌کنند و به حساب اعمالشان می‌رسند. گاهی با قدم رجا جلو می‌روند و با توجه به دریای رأفت و رحمت خدا غرق در نشاط و فرح می‌شوند، گاهی با قدم خوف جلو می‌روند و سر به خاک می‌گذارند از دل می‌جوشند و از جان می‌خروشدند که:

(إِلَىٰ مَنْ يَلْتَجَى الْعَبْدُ إِلَّا إِلَىٰ مَوْلَاهُ وَ إِلَىٰ مَنْ يَرْغَبُ الْعَبْدُ الْمُدْنِبُ إِلَّا إِلَىٰ سَيِّدِهِ)؛

به که پناه ببرد بنده جز به مولای خودش، به که رو کند آن بنده‌ی گنهکار جز به آقای خودش، خدا یا من گنهکارم و تبه‌کارم، اینک چه کنم به کجا و به چه کسی پناه ببرم.

(إِلَهِي وَ رَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي وَ النَّظَرَ فِي أَمْرِي)؛

ای معبود من و ای پروردگار من، جز تو من چه کسی را دارم که از او بخواهم از من رفع گرفتاری نماید و به صلاح و مصلحت کارم هدایت کند؟ گاهی از همین ساعت تحویل سال که کره‌ی زمین از برج حوت به برج حمل منتقل می‌شود، به فکر می‌افتند که آن ساعتی که عمرم به پایان رسیده و بدن بی‌روحم کنار قبر گذاشته شده و می‌خواهند آن را از سطح زمین تحویل قعر زمین نمایند، آیا چه وضع و حالی خواهم داشت؟!

(إِلَهِي ارْحَمْنِي مَصْرُوعاً عَلَى الْفِرَاشِ تُقَلِّبُنِي أَيْدِي أَحِبَّتِي)؛

ای خدای من، بر من رحم کن آن وقتی که در بستر بیماری افتاده‌ام و دیگر توانایی حرکت از دست داده‌ام و نمی‌توانم از این پهلوی به آن پهلوی بگردم و اطرافیانم مرا از این طرف به آن طرف می‌چرخانند.

(إِلَهِي تَفَضَّلْ عَلَيَّ مَمْدُوداً عَلَى الْمُعْتَسِلِ يُعَسِّلُنِي صَالِحُ حَبِیرَتِي)؛

خدایا به فریادم برس آن موقعی که بدن بی‌روحم را روی سنگ غسل‌خانه انداخته‌اند و غسل است که جسمم را پشت و رو می‌کند.

(وَتَحَنَّنْ عَلَيَّ مَحْمُولاً قَدْ تَنَاوَلَ الْأَقْرَبَاءُ أَطْرَافَ جِنَازَتِي)؛^۱

خدایا، بر من رحم کن آن زمان که جنازه‌ام روی دوش دوستان و خویشانم به سمت قبرستان می‌رود.

بر من رحم کن آن وقتی که بدنم را داخل قبر کردند و سنگ و خاک بر آن ریختند و رفتند و من تنها ماندم. در همان حال دو مأمور از جانب خدا برای مُسَائِلَه‌ی^۲ در قبر رسیدند. نگاه به اعضاء و جوارحم کردند و دیدند از همه آثار گناه و عصیان دیده می‌شود. چشمم گنهکار است و گوشم گنهکار، زبانم گنهکار و دست و پا و دیگر اعضایم گنهکار و سراپایم گنهکار. خواستند عذاب بر من بریزند، ناگهان مأمور دیگری سر رسید و گفت: صبر کنید تا من سینه‌اش را هم ببویم، وقتی بوید گفت: نه، اذیتش نکنید. این سینه بوی حبّ علی می‌دهد. از این قلب فریاد یا حسین به گوش می‌رسد. یا علی! یا حسین! همه هست آرزویم که ببینم از تو رویی

چه زیان تو را که من هم، برسم به آرزویی

چه شود که از ترحم دمی ای سحاب رحمت

من خشک لب هم آخر، ز تو تر کنم گلویی

ای خدا، می‌شود این لطف و عنایت را در باره‌ی همه‌ی ما روا داری که دم جان دادن سرب‌به

آستان حسین علیه السلام و چشممان به جمال حسین علیه السلام جان بدهیم. آمین یا ربّ العالمین

۱- الاقبال، صفحات ۷۳ و ۷۴.

۲- سؤال و پرسش از اعتقادات.

گفتار چهاردهم طهارت دل

مغتتم شمردن فرصت‌های طلایی

ماه رجب و شعبان، فرصت بسیار مغتتمی است برای آنان که اهل دعا و مناجات با خدا هستند تا با روزه‌داری و شب‌زنده‌داری از آن بهره‌مند گردند. بعد از این دو ماه هم، ماه مبارک رمضان که فرصت مغتتم‌تری است فرا می‌رسد. در واقع این دو ماه (رجب و شعبان) مقدمه‌ای است برای آماده‌سازی بندگان خدا که به دارالضیافه و مهمانخانه‌ی خدا در ماه مبارک رمضان وارد شوند و کنار سفره‌ی مخصوص خدا بنشینند و از انواع غذاها و طعام‌های معنوی برخوردار گردند. ولی یاللاسف که ما اکثراً در حال غفلت به سر می‌بریم و از این فرصت‌های عالی زودگذر، آن بهره‌ای که باید نمی‌بریم.

مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

(ما أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ وَ أَسْرَعَ الْأَيَّامِ فِي الشَّهْرِ وَ أَسْرَعَ الشُّهُورِ فِي السَّنَةِ وَ أَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمُرِ)؛^۱

چه به سرعت ساعت‌ها می‌گذرد و روز تمام می‌شود. روزها به سرعت می‌گذرند و ماه تمام می‌شود و ماه‌ها به سرعت می‌گذرند و سال تمام می‌شود و سال‌ها به سرعت می‌گذرند و عمر به پایان می‌رسد.

بر لب جوی بنشین و گذر عمر بین.

آدمی که کنار جوی آب نشسته و جریان آب را تماشا می‌کند، جز تفریح و نشاط اندک زودگذر چیزی از آن عایدش نمی‌شود و حال آنکه انسان اندیشمند متفکر از جریان آب جوی به جریان آب عمر خویش انتقال پیدا می‌کند و بی‌درنگ به اصلاح گذشته و

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۳۰.

آینده‌ی عمرش می‌پردازد.

ما هم اکنون بر لب جوی عمر خود نشسته‌ایم و تماشاگر گذشت ماه و سال عمر خود می‌باشیم و اصلاً نمی‌فهمیم این گذشت عمر یعنی چه، و داریم در هر لحظه چه سرمایه‌ای از دست می‌دهیم. چه گذشته‌ی تاریکی از خود باقی گذاشته و چه آینده‌ی تاریکتری بر سر راه خود آماده ساخته‌ایم. قرآن نیز می‌فرماید:

﴿اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾^۱

مردم حسابشان نزدیک شده و اینان همچنان در حال غفلت و بی‌اعتنایی به آن به سر می‌برند.

﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ ۚ لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ...﴾^۲

هر چه موجبات تذکر و یادآوری از جانب پروردگارشان نوبه نوبه آنها می‌رسد، آنها با لعب و بازی گوش می‌دهند. با دل‌های در حال لهو و سرگرم به مطالب دیگر [از کنار آن مُذَكَّرَات و یادآوری‌ها می‌گذرند]...

ماه رجب و شعبان و رمضان، شب‌های قدر، شب و روز جمعه و دو ماه محرم و صفر دنبال هم می‌آیند و می‌روند. اینها همه، یادآوری‌های تازه و نو از جانب خداست که به ما می‌رسد و بانگ بیدارباش سر می‌دهند؛ ولی ما خوابمان نه آنچنان سبک است که با این بانگ‌ها و فریادها بیدار شویم و به خود بیاایم و به حساب اعمال خود برسیم.

این ندای خدای خود را بشنویم که خطاب به پیامبر اکرم ﷺ فرموده است:

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۳

این مردم را انذار کن و هشدارشان ده که روز حسرتی در پیش است. آن روز به خود می‌آیند و می‌بینند ای عجب! دنیا سپری گشته و آنها عمری را به غفلت گذرانیده و بهره‌ای از ایمان که سرمایه‌ی حیات ابدی بوده است به دست نیاورده‌اند؛ آنجاست که فریاد از عمق جان سر داده می‌گویند:

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱.

۲- همان، آیات ۲ و ۳.

۳- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۹.

﴿...يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ﴾^۱

ای حسرت و افسوس بر آن همه امکانات که خدا در اختیارم گذاشته بود و من به رایگان آنها را از دست دادم و همه چیز را به مسخره گرفتم و اینان ناله‌ی دیگری از میان جهنم سر می‌دهند که:

﴿...رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ...﴾^۲

ای خدا ما را از جهنم و آتش نجات بده، به تو قول می‌دهیم دیگر آن کارها که می‌کردیم نمی‌کنیم و اعمال صالح انجام می‌دهیم. جواب می‌شنوند:

﴿...أَو لَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يُتَذَكَّرُ فِيهِ مِنْ تَذَكُّرٍ وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ...﴾^۳

آیا ما به شما آن مقدار عمر و مهلت ندادیم که هر بیدار شونده‌ای در آن مدت مهلت می‌توانست بیدار شود و هشدار دهنده هم به سوی شما آمد، اما شما بیدار نشدید و به هوش نیامدید. از بعض مفسران نقل شده که این آیه در توبیخ هجده ساله‌هاست، پس وای به حال شصت ساله‌ها و هفتاد و هشتاد ساله‌ها که مستحق چه توبیخ‌ها و سرزنش‌ها خواهند بود.

آیا این انسان دارای عقل و فهم و شعور که برای به دست آوردن انواع و اقسام موجبات رفاه در زندگی موقت دنیوی‌اش چه نقشه‌ها طرح می‌کند و چه فعالیت‌ها و دوندگی‌ها از خود نشان می‌دهد آیا این انسان نباید درباره‌ی زندگی همیشگی اخروی‌اش که انبیاء و پیام‌آوران معصوم خدا آمده و اخبارش کرده‌اند، اندکی بیندیشد و به اسرار آمد و رفت شب و روز و طلوع و غروب خورشید و تطوّر مراحل عمر از کودکی و جوانی و پیری و سرانجام مرگ پی ببرد که خداوند حکیم می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولَى الْأَلْبَابِ﴾^۴

حقیقت آنکه در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، آیات و نشانه‌هایی از حکمت وجود دارد اما برای اندیشمندان و مغزداران عالم که با نگاه به این

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۶.

۲- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۳۷.

۳- همان.

۴- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹۰.

نظام شگفت‌انگیز عالم می‌گویند:

﴿...رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۱

...خدا یا تو این [عالم سراسر نظم و حساب] را به باطل و لغو و عبث نیافریده‌ای! تو ای خدا منزّه از هر کار خالی از حکمت می‌باشی، حال ای خدا ما را از عذاب آتش [که از جهل و بی‌ایمانی نشأت می‌گیرد] در امان نگه دار.

شیطان در کمین غافلان

این دنیای فریبنده‌ی زودگذر، آدمیان را به خواب غفلت از آخرت فرو برده است: (الْأَنسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا)^۲ مردم در خوابند، وقتی مردند بیدار می‌شوند. هم‌الآن آدمی اینجا نشسته و چرتش می‌گیرد و پنج دقیقه چرت می‌زند، در همان حال یک دزد عیار^۳ در کنارش نشسته و منتظر است او چشمش روی هم بیاید و این کفش و کلاه او را ببرد و پول جیش را بزند، دفعه‌ای از خواب می‌پرد و می‌بیند ای عجب! کفش و کلاهش رفته و جیش خالی شده است.

حالا ما هم در این دنیا یک چُرت شصت و هفتاد ساله داریم و شیطان آن دزد عیار و غارتگرِ ماهر در کنار ما نشسته و کمین گرفته که چشم عقل ما روی هم بیاید و او دستبرد به گوهر ایمان و تقوای ما بزند و برای همیشه بدبخت و تهی‌دستان سازد. در همان حال صحنه‌های لذت‌بخشی هم مقابل چشم ما می‌آورد و خود را در عالم آرزو و خیال می‌بینیم که پولدار شده‌ایم. پیوسته حساب پس انداز بانکی‌ام بالا می‌رود و مسکن و مرکبِ عالی نصیبم گشته و جاه و مقام و ریاست به سراغم آمده است، از اینرو مست و مغرور از شدت خوشی در پوست نمی‌گنجم و عمری با همین آرزو و خیال به سر می‌برم، ناگهان با فرا رسیدن لحظه‌ی مرگ از خواب می‌پریم و می‌بینیم ای عجب، اینها همه خواب و خیال بوده و از بین رفته و الآن جز قبری تنگ و تاریک و وحشت‌زا و جانی ظلمانی، خالی از نور ایمان به خدا چیزی به دستم نیست!

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹۱.

۲- بحار الانوار، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۳.

۳- تردست و چالاک.

این مدّت مهلتِ عمر شصت و هفتاد ساله را از دست دادم و هیچ بهره‌ای از معرفت خدا و ایمان به خدا که هدف از آمدنم به دنیا همین بوده است به دست نیاوردم. اینک که هنوز زنده‌ایم و نفس در رفت و آمد است، تکانی بخوریم و گوش به ندای آفریدگار خود بدهیم که می‌فرماید: ﴿...وَلْتَنْتَظِرْ نَفْسُ مَا قَدَمَتْ لِغَدٍ...﴾؛^۱ هر انسانی باید دیده‌ی عقل خود را باز کند و خوب بنگرد که برای فردایش چه ذخیره کرده و به خانه‌ی برزخی و محشری‌اش چه فرستاده است.

آیا راستی این چه سرّی دارد که ما مدّعیان ایمان به آخرت برای آینده‌ی زندگی دنیوی خود جدّاً می‌اندیشیم و در راستای فراهم ساختن انواع و اقسام وسایل رفاه و آسایش فعالیت داریم و احیاناً تا سرحدّ حرص هم دوندگی می‌کنیم و می‌گوییم دین از ما کار خواسته و آدم بیکار را مبعوض خدا و آدم کسب و کاردار را محبوب خدا دانسته است، ولی همین ما مردم متدین نسبت به زندگی آخرت نه اینکه حرص و شتاب و دوندگی از خود نشان نمی‌دهیم، بلکه بسیار سهل انگار و مسامحه کار هم می‌باشیم و تنها فضل و کرم خدا و شفاعت اولیای خدا را کافی در تأمین رفاه آن زندگی می‌شناسیم و گویی ما در عالم به دو خدا معتقدیم یکی خدای دنیا که کریم نیست و ما باید با حرص و شتاب به رزق و روزی خود برسیم و دیگر خدای آخرت که کریم است و با کرمش زندگی آن سرای ما را تأمین می‌کند و از ما کاری نخواسته است و حال آنکه خدای واحد عالم راجع به زندگی دنیا فرموده است:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...﴾^۲

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی‌اش به عهده‌ی خداست...

یعنی برای رزق و روزی انسان در دنیا، اندک حرکت و جنبشی از او مناسب با طبیعت و شریعتش کافی است و خداوند رازق، رزق و روزی او را می‌رساند.

﴿...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً...﴾^۳ و یَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...^۳

...آنکه تقوا پیشه کند و طبق دستور خدا عمل کند، خدا راه خروج [از

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۸.

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

۳- سوره‌ی طلاق، آیات ۲ و ۳.

دشواری‌ها را] به روی او می‌گشاید و از راهی که هیچ احتمال آن را نمی‌دهد، به او روزی می‌رساند...

ولی راجع به زندگی در عالم آخرت، دستور شتاب و سرعت داده و فرموده است:

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

بشتابید به سوی مغفرت از جانب پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن آسمان‌ها و زمین است و برای تقوای پیشگان آماده شده است.

در آیه‌ی دیگر دستور مسابقه و پیشی گرفتن از یکدیگر را داده و فرموده است:

﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ...﴾^۲

سبقت بگیرید به سوی مغفرت از جانب پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن مانند وسعت آسمان و زمین است و برای کسانی آماده شده که ایمان به خدا و رسولانش آورده‌اند. پس ما چرا برخلاف گفته‌ی خدا راجع به دنیا پرکار و فعال و شتاب‌زده‌ایم اما راجع به آخرت، سهل‌انگار و مسامحه‌کار و همچون خواب رفتگانیم.

آیا این کاشف از ضعف ایمان و یا بی‌ایمانی نسبت به آخرت نیست؟ منتهی از آن نظر که در میان مسلمانان زندگی می‌کنیم، از باب ناچاری سخنی از آخرت و بهشت و جهنم به میان آورده و جنبش اندکی نیز به صورت عبادت از خود نشان می‌دهیم و پناه بر خدا می‌بریم که از مصادیق این آیه شده باشیم:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُّشْرِكُونَ﴾^۳

اکثر آنان که اظهار ایمان به خدا می‌کنند عملاً مشرک می‌باشند.

آیا مردمی که برای رسیدن به خواسته‌های دلشان و برای وسعت دادن به زندگیشان تکیه به کاردانی و پرکاری خود کرده و در کسب و کار و دیگر شئونشان اعتنایی به حلال و حرام خدا نمی‌کنند و خدا و برنامه‌ی تنظیم شده‌ی از جانب خدا را کافی در تأمین

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۳.

۲- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۱.

۳- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۶.

زندگی‌شان نمی‌دانند آیا اینها مشرک به حساب نمی‌آیند؟ اعاذنا الله من شرور انفسنا
پس به حکم عقل دوراندیش که خدا به ما داده است، باید بکوشیم از باقیمانده‌ی
مدّت زودگذر عمر استفاده کرده و خود را برای لقای خدا که هدف اصلی از خلقت است
آماده سازیم. از دیدگاه قرآن کریم، انسان موجودی است اسرارآمیز و مجموعه‌ای است
متشکل از تمایلات حیوانی و استعداد پرواز به آسمان و تقرب به خالق سبحان که:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱

تو ای انسان! در حال حرکت و صعود به عالم قرب و لقای خدایت می‌باشی. ارزش
آسمانی خود را بشناس و خود را قربانی زمین و زمینیان مساز. آنچنان بزرگ است این انسان
که خالقش او را در مورد قسم یاد کردن در کنار خود قرار داده و فرموده است:
﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا﴾^۲ قسم به جان انسان و خالق جان انسان.

و در عین حال به او توجه داده که به این عزّت و ارزش رسیدن، نیاز به جهاد و
مبارزه با تمایلات حیوانی دارد. ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾^۳ در سرزمین وجود تو ای
انسان دوگونه بذرافشانی شده است: یکی بذر میل به گناه و دیگری بذر تقوا و خویشنداری
از گناه؛ و توانایی آبیاری نمودن این دو بذر را هم به انسان داده و فرموده است:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ۖ وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۴

به طور حتم، آن کس که مزرعه‌ی جان خود را از علف‌های هرز گناهان پیراسته
نمود و با آب صاف و زلال عبادات آن را آبیاری کرد، رستگار و پربار شد و آن کس که
آن را پر از علف‌های هرز گناهان نمود و بی‌پروایی در نافرمانی خدا پیشه کرد، به طور
مسلم محروم از سعادت جاودان گردید.

آری، بذر تقوا در سرزمین وجود انسان در روز قیامت تبدیل به درخت طوبی می‌شود
و انواع و اقسام میوه‌های بهشتی تحویل می‌دهد و بذر فجور و بی‌پروایی در عصیان، تبدیل
به درخت زقوم گشته و انواع و اقسام خوراکی‌های تلخ و سوزان جهنمی تحویل می‌دهد.

۱- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی شمس، آیه‌ی ۷.

۳- همان، آیه‌ی ۸.

۴- همان، آیات ۹ و ۱۰.

این قرآن است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ ﴿ طَعَامُ الْأَثِيمِ ﴿ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ﴿ كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ ۝﴾^۱

به یقین درخت زقّوم طعام آدم گنهکار است که مانند فلز گداخته در شکم‌ها می‌جوشد، جوششی همچون آب سوزان.

یعنی، این انسان است که با اعمال نیکش درخت طوبای بهشتی و با اعمال بدش درخت زقّوم جهنّم می‌رویانند. البتّه رویاننده‌ی درخت طوبی و درخت زقّوم خداست، ولی بنا و سنّت خدا بر این است که هر موجودی را با وسایل و اسباب ایجاد می‌کند که فرموده‌اند:

(أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ)^۲

خدا ابا دارد از اینکه امور را بدون اسباب اجرا نماید.

از باب مثل بدیهی است که خدا می‌تواند بدون هرگونه سبب، زمین مرده را زنده کند و آن را سرسبز و خرّم پر از اشجار و انهار سازد، ولی جریان کار را چنین مقرر کرده که به وسیله‌ی تابش خورشید، آب دریا را تبخیر کرده بالا ببرد و آنجا به صورت ابر درآورد و آنگاه باد را مأموریت داده که ابر را حرکت دهد و بالای زمین مرده ننگه دارد و آنجا قطرات باران را از دامن ابر بر سینه‌ی آن زمین بریزد و آن آب را با موادّ گوناگون داخل خاک ممزوج کند و سرانجام آن زمین مرده را تبدیل به گلستانی زنده و شاداب نماید. چنانکه فرموده است:

﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَاباً فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ ۝﴾^۳

خدا آن کسی است که بادهای افرستاد تا ابرهایی را به حرکت درآورند. ما این ابرها را به سوی سرزمین مرده‌ای می‌رانیم و به وسیله‌ی آن، زمین را بعد از مردنش زنده می‌کنیم و رستاخیز و قیامت نیز همین گونه است.

یعنی شما آدمیان نیز از همین جریان عبرت بگیرید. این بذر و هسته‌ی ایمانی که در

۱- سوره‌ی دخان، آیات ۴۳ تا ۴۶.

۲- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸۳.

۳- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۹.

زمین جان شما هست، اگر به حال خود بماند، می‌خشکد و می‌پوسد! احتیاج به آبیاری دارد. شما هم باید این زمین جان خود را در معرض بادها و نسیم‌های مواعظ و نصایح قرآنی قرار بدهید تا حال تفکر و تدبّر در شما ایجاد کند. تنها خواندن آیات آن کافی نیست که خودش فرموده است:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ...﴾^۱

ما این کتاب [آسمانی] را بر تو [ای پیامبر] نازل کرده‌ایم به این منظور که مردم آیات آن را مورد تدبّر قرار دهند... و بر اثر تدبّر، ابرهای باران‌ریز معرفت الله در صفحه‌ی آسمان قلب پیدا می‌شود و برق محبت جرقه می‌زند و روشنایی خاصی در دل به وجود می‌آید و دنبال آن، باران الطاف و عنایات الهی فرو می‌ریزد و سرزمین جان انسان می‌شود بوستان و گلستانی پر از ریاحین معرفت و محبت و انس با خدا و در عالم پس از مرگ هم مبدّل می‌شود به ﴿جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ آیا مگر زمین جان انسان از زمین مرده‌ی خاکی مرده‌تر است؟ این زمین مرده‌ی خاکی بر اثر ریزش باران آسمان زنده می‌شود، گل و لاله و ریحان و میوه‌های الوان می‌دهد.

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُخْيٍ الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲

از آیات و نشانه‌های علم و قدرت و حکمت خدا اینکه زمین را خشک و خاضع می‌بینی، اقا هنگامی که آب بر آن فرود می‌آوریم، به جنبش در می‌آید و نمو می‌کند [زنده و سرسبز و خرم می‌گردد] آری، آن کس که زمین مرده را زنده می‌کند هموست که مرده‌های در دل خاک خوابیده را نیز زنده می‌کند و او بر هر چیزی تواناست.

کمی به حال خود بیندیشیم

اوست که زمین جان مرده‌ی انسان را با فرود آوردن آب وحی قرآنی حیات می‌بخشد. هان ای مسلمانان مدّعی پیروی از قرآن، اندکی به خود بیاییم و بیندیشیم اکنون

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۹.

۲- سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۳۹.

که قرآن در میان ما هست و بحمدالله صدای قرآن از رسانه‌های داخل و خارج به گوش می‌رسد، در میان مردان و زنان و حتی کودکان ما قاریان قرآن و بعضاً حافظان قرآن فراوان به وجود آمده‌اند و خدا را شکر که رو به افزایش هم می‌باشد، ولی در عین حال از این جهت متأسفیم که افراد تربیت یافته‌ی در مکتب قرآن از لحاظ افکار و اخلاق و عمل بسیار کم داریم! آیا نباید بیندیشیم که چرا چنین هستیم، چرا یک ملت قرآنی به معنای واقعی نشده‌ایم و نمی‌شویم. ما که علاوه بر قرآن، مجالس و محافل دعای کمیل و ندبه و زیارت عاشورا و جامعه بسیار داریم، پس چرا از این همه عوامل اثرگذار اثر نمی‌گیریم.

آنچه مناسب به نظر می‌رسد در جواب این سؤال اینکه ما عوامل خنثی کننده‌ی عوامل اثرگذار در زندگی فراوان داریم و آنچنان که قبلاً عرض شده است، ریشه‌اش عدم اتباع عملی از دستورات آسمانی قرآن است و عمده‌اش بی‌پروایی در ارتکاب گناهان و معاصی است که زمین جان و قلب آدمی را از صلاحیت اثرپذیری از آب وحی الهی می‌اندازد. چون قرآن اگر یک جافرموده است:

﴿...تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بِهِجٍ﴾^۱

...ما به زمین مرده و خشک آب می‌ریزیم و آن را زنده می‌کنیم و سرسبز و خرم می‌سازیم.

در یک جای دیگر هم فرموده است:

﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا...﴾^۲

زمین پاکیزه و خاک شیرین آماده‌ی رویش است که گیاهش به اذن خدایش می‌روید، اما زمین شوره‌زار و خاک نامناسب جز خس و خوار از آن چیزی بیرون نمی‌آید...

زمین جان آدمیان نیز اگر بر اثر اتباع عملی از دستورات آسمانی قرآن طهارت و صفای خاص به خود را به دست آورده باشد، از ریزش باران معارف و مواعظ قرآن زنده

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۵.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۸.

می شود و گل های تقوا و فضیلت از تمام ابعاد وجودش بارز می گردد و در غیر این صورت، زمین قلب آدمی همچون زمین شوره زاری خواهد بود که جز خس و خار جنبه های حیوانی از ابعاد وجودش چیزی تراوش نخواهد کرد. این هم گفتار خداست:

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱

ما از قرآن آنچه نازل می کنیم موجب شفا و رحمت است برای مؤمنان و اطاعت کاران ولی برای ظالمان [و تجاوزگران از مرز بندگی] جز خسار و تباهی نمی افزاید.

این چند جمله موعظه را از امام زین العابدین علیه السلام بشنویم که می فرماید:

(إِنَّ آدَمَ إِنَّكَ لَا تَزَالُ بِخَيْرٍ مَا كَانَ لَكَ وَاعِظُ مِنْ نَفْسِكَ)^۲

ای فرزند آدم! تو پیوسته رو به سعادت خواهی بود مادام که واعظی از درون جان خود داشته باشی.

یعنی، بر اثر اتباع عملی از دستورات دینی و پرهیز از گناهان طوری شده باشی که همیشه خود را در محضر خدا می بینی و جز اطاعت فرمان خدا هیچ وظیفه ای برای خود نمی شناسی و به هنگام پیش آمدن صحنه ی گناه، آنچنان نفرت از آن در خویش احساس می کنی که گویی یک پلیس مخفی مراقب رفتار و گفتار تو می باشد و یا واعظی از درون وجودت روی منبر نشسته و مرتب به تو می گوید این نگاه را نکن، آن حرف را نزن، آن لقمه را نخور و آن معامله را انجام نده و...

البته ما مجالس وعظ و نصیحت داریم و باید هم داشته باشیم و حداقل باید در هفته یک بار هم که شده در آن مجالس شرکت کنیم ولی بدانیم که تنها واعظ بیرونی، کافی در اصلاح جان و قلبمان نمی باشد! چرا که وعظ واعظ بیرونی، همچون جرعه ای است که به چراغ قلب می زند و آن را شعله ور می سازد، ولی دوام آن شعله، احتیاج به روغن خاصی در درون آن چراغ دارد.

۱- سوره ی اسراء، آیه ی ۸۲.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۶، صفحه ی ۹۶.

در زمان گذشته یادمان هست که به جای این چراغ‌های برقی، چراغ نفتی داشتیم؛ روغنی داخل چراغدان می‌ریختند و فتیله‌ای روی آن بود، یک کبریت که می‌زدیم آن فتیله شعله‌ور می‌شد و تا صبح روشن بود. چون از روغن داخل چراغدان مدد می‌گرفت و شعله‌اش دوام داشت وگرنه جرقه می‌زد و خاموش می‌شد.

حال چراغ قلب انسان مؤمن نیز احتیاج به روغن خاصّ تقوا و حضور در محضر خدا دارد که وقتی با کبریت وعظ و اعطای بیرونی و استماع آیات قرآن و احادیث معصومان علیهم‌السلام فتیله‌اش شعله‌ور گشت، در اثر مایه گرفتن از آن روغن شعله‌اش دوام پیدا می‌کند وگرنه در فاصله‌ی اندک زمانی بر اثر برخورد با انواع اهواء نفسانی شعله‌اش رو به خاموشی خواهد رفت، از این روست که امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید:

(إِنَّ آدَمَ إِنَّكَ لَا تَزَالُ بِخَيْرٍ مَا كَانَ لَكَ وَعِظٌ مِنْ نَفْسِكَ)؛

ای فرزند آدم تو پیوسته رو به سعادت خواهی بود مادام که واعظی از درون جان خود داشته باشی.

(وَمَا كَانَتِ الْمُحَاسَبَةُ مِنْ هَمِّكَ)؛

و همیشه باید به فکر رسیدن به حساب اعمال باشی.

(وَمَا كَانَ الْخَوْفُ لَكَ شِعَارًا وَ الْحُزْنُ لَكَ دِثَارًا)؛

تا بر اثر آن حسابرسی دائمی ترس از خدا شعار و جامه‌ی زیرین چسبیده‌ی به قلبت باشد و پرهیز عملی از گناهان دثار و جامه‌ی روبین زندگی ات گردد.

(إِنَّ آدَمَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ مَبْعُوثٌ وَ مَوْقُوفٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَأَعِدَّ جَوَابًا)؛

ای فرزند آدم، تو سرانجام می‌میری و سپس برانگیخته می‌شوی و در پیشگاه خداوند عزّوجلّ برای رسیدگی به حساب اعمال نگه داشته می‌شوی. اینک جواب برای آن روز آماده کن.

سه آفت زیانبار

امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید:

(فَاعْمَلُوا وَ الْعَمَلُ يُرْفَعُ وَ التَّوْبَةُ تَنْفَعُ وَ الدُّعَاءُ يُسْمَعُ وَ الْحَالُ هَادِتُهُ وَ

الْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ وَبَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ عُمْرًا نَاقِصًا أَوْ مَرَضًا حَاسِبًا أَوْ مَوْتًا
خَالِيسًا؛^۱

پس تا فرصتی باقی است کار کنید و برای سفر آخرت توشه بردارید، اکنون که عمل بالا می‌رود و مقبول واقع می‌شود، توبه و پشیمانی از گناه سود می‌بخشد، دعا مستجاب می‌گردد و قلم‌های نویسندگان اعمال نیک و بد در کار است، تا چنین مهلتی دارید دست به کار شوید و تا این سه آفت زیان‌بخش به سراغتان نیامده است پیش‌دستی کنید و برای انجام وظایف بشتابید. آن آفات سه‌گانه عبارتند از:

۱- عمری که در حال تغییرپذیری است از جوانی به پیری و از توانایی به ناتوانی متغیر می‌گردد.

۲- بیماری و دردی که آدمی را از کار باز می‌دارد.

۳- مرگی که حیات و زنده بودن را از دست انسان می‌رباید.

کنون باید ای خفته بیدار بود	چو مرگ اندر آید، ز خوف چه سود
کنونت که چشم است اشکی ببار	زبان در دهان است عذری بیار
نه پیوسته باشد روان در بدن	نه همواره گردد زبان در دهن
غنیمت شمار این گرامی نَفَس	که بی مرغ ارزش ندارد قفس
مکن عمر ضایع به افسوس و حیف	که فرصت عزیز است وَالْوَقْتُ ضَعِيفٌ

۱- نهج البلاغه، فیض، خطبه‌ی ۲۲۱.

گفتار پانزدهم ارزش انسان

وجوب فوری توبه از گناهان

در گذشته عرض شد توبه از گناهان، عقلاً و وحیاً وجوب فوری دارد و تأخیر در آن جایز نیست؛ زیرا وقتی انسان تربیت شده‌ی در مکتب دین، باورش شد که روز حساب و سنجش اعمال و کیفر و پاداش و جهنم در پیش است و آدم گنهکار اگر در حالی که آلوده به گناه است از دنیا برود، در آن عالم، محکوم به عذاب جهنم خواهد بود و مرگ هم بی خبر می آید در این صورت طبیعی است که بی درنگ دست به کار توبه می شود و تا فرصت و مهلتی باقی است، از آلودگی به گناهان خود را پاک و مطهر می سازد. از اینرو است که فرموده اند:

(إِيَّاكَ وَالتَّسْوِيفَ)؛^۱ پرهیز از سَوْفَ، سَوْفَ گفتن.

«سَوْفَ» یعنی در آینده، نگو «سَوْفَ أَتُوبُ وَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ»، در آینده توبه می کنم و در آینده استغفار می کنم. هنوز که هم جوانم و هم سالم، نه پیرم و نه بیمار. وقتی پیر از پا افتاده یا بیمار بستری شدم، آنگاه از در توبه وارد می شوم و دست به استغفار می زنم. این همان وسوسه‌ی شیطان است که آدمی را در عالم تسويف و بی پروایی در وادی گناه نگه می دارد تا لحظه‌ی مرگش فرا می رسد و با جانی سیاه و آلوده به گناه، از دنیا می رود و به عذاب‌های برزخ و محشر مبتلا می گردد و لذا خداوند حکیم در قرآن کریم هشدار می دهد:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...﴾^۲

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۱۱۴.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷.

منحصراً خدا توبه‌ی کسانی را می‌پذیرد که از روی نادانی مرتکب گناه می‌شوند و سپس بی‌درنگ و بدون تأخیر از گناه خود توبه می‌کنند. آری، اینانند که خدا توبه‌شان را می‌پذیرد...

بلکه بالاتر اینکه فرموده است:

﴿...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ...﴾؛^۱ ...خدا دوستدار توبه‌کاران می‌باشد...

چه شرفی از این برتر که انسان محبوب خدا گردد.

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾؛^۲

آنان که به ارتکاب گناهان ادامه می‌دهند تا وقتی که هنگام مرگشان فرارسد، می‌گویند الآن توبه کردم، این توبه‌ی بعد از مشاهده‌ی آثار مرگ از آنها مقبول نمی‌باشد بلکه آنها هم در ردیف کفار عذاب‌ی دردناک برای آنها آماده کرده‌ایم.

سه اصل اساسی دینداری

آنچه را که باید به عنوان یک مبنا و پایه‌ی اساسی در دینداری بشناسیم این است که بدانیم دعوت انبیاء علیهم‌السلام بر محور سه اصل اساسی می‌چرخد:

۱- اصل توحید و مبدأ شناسی.

۲- اصل معاد و منتهی شناسی.

۳- اصل صراط مستقیم شناسی.

البته وقتی پای صراط مستقیم به میان آمد، طبعاً دو اصل نبوت و امامت نیز لزوم و وجوب پیدا می‌کند، زیرا صراط مستقیم همان برنامه‌ی آسمانی دینی است که آن را خداوند تنظیم و ترسیم می‌نماید و به وسیله‌ی پیامبر، آن را به عالم انسان ابلاغ می‌کند و به وسیله‌ی امام علیه‌السلام آن را تبیین کرده به مرحله‌ی اجرا می‌گذارد.

انبیاء علیهم‌السلام در قدم اول به انسان تنبه می‌دهند که تو که یک موجود دارای فکر و عقل

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۲.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۸.

و شعور هستی، پیش از همه چیز درباره‌ی خودت بیندیش که از کجا مبدأ و نشأت گرفته‌ای و به کجا می‌روی و از چه راهی باید بروی. حضرت خالق حکیم خطاب به پیامبر گرامی اش ﷺ می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ...﴾^۱

بگو به مردم من از جانب پروردگار برای شما پیام آورده‌ام که معبود شما، معبود یکتا و بی‌همتا است...

جمله‌ی مزبور نشان‌دهنده‌ی «اصل توحید» است و در ادامه‌ی آیه، جمله‌ی ﴿...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ...﴾^۲ گویای منتهی و پایان راه و رسیدن به لقاء و دیدار خداست که در واقع «اصل معاد» را بیان می‌کند و جمله‌ی ﴿...فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۳ «اصل صراط مستقیم» را ارائه می‌نماید که باید عمل صالح دور از آلودگی به شرک انجام بدهد. در آیه‌ی شریفه این سه اصل اساسی ارائه گردیده است، توحید و معاد و صراط مستقیم.

در سوره‌ی حمد و فاتحه‌ی الکتاب نیز که در شبانه‌روز چندین بار آن را تکرار می‌کنیم اقرار به همین سه اصل اساسی می‌کنیم. بعد از تکبیرة الاحرام، ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ الحمد لله رب العالمین ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، این مربوط به اصل توحید و مبدأشناسی است با صفات کمالش. ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ اشاره به اصل معاد است.

دین در اینجا به معنای جزاست یعنی خداست که صاحب اختیار روز جزاست. آنگاه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ همان صراط مستقیم است که عبادت خدا و استعانت از خداست و با ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ از خدا می‌خواهیم که ما را در این صراط مستقیم که همان عبادت خدا و استعانت از خداست؛ ثابت و استوار نگه دارد و آیه‌ی ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ توصیف همان صراط مستقیم است که راه گروه مُنْعَمٌ عَلَيْهِم از انبیاء و اولیای خداست نه راه گم‌گشتگان و مورد خشم و غضب خدا قرار گرفتگان از دشمنان خداست.

پس در سوره‌ی حمد هم مکرراً این سه اصل «توحید» و «معاد» و «صراط مستقیم» را

۱- سوره‌ی کف، آیه‌ی ۱۱۰.

۲- همان.

۳- همان.

مورد توجه و اقرار و اعتقاد خود قرار می دهیم.

در چه شرایطی انسان، انسان است

در حدیث هم می خوانیم که:

(رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَ اسْتَعَدَّ لِرْمِيسِهِ وَ فَكَّرَ مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ)؛

مشمول رحمت حق قرار گیرد آن کسی که ذخیره برای جان خویش اندوزد و آماده برای خانه‌ی قبرش گردد و بیندیشد که از کجا آمده و در کجا هست و به کجا می رود. تنها امتیاز انسان از سایر حیوانات، داشتن نیروی فکر است و اندیشیدن که منهای این نیرو هیچ فرقی با سایر حیوانات ندارد.

در کنار سفره‌ی رنگین که نشسته است و می خورد، همانند گوسفند است که سر در آخور پر از کاه و یونجه و علف کرده است و می خورد. در اعمال شهوت جنسی همدوش با اسب و الاغ است و استر. در اعمال خشم و غضب و کوبیدن و له کردن دیگران، مساوی است با گرگ و ببر و پلنگ و درندگان بیابان.

اما همین که در کارگاه فکری و علمی خود نشست و گفت فکر می کنم و می فهمم، آنجا انسان است و فاصله گرفته‌ی از حیوان. منتهی باید دید این فکر و این فهم را در چه مواردی صرف می کند. درباره‌ی چه چیزی می اندیشد، دنبال فهم چه مطلبی می گردد. اگر این فکر را هم در راه تأمین خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب به کار انداخت و همه‌اش در این اندیشه شد که چه کنم به پول فراوان برسم، چه نقشه‌ای طرح کنم که فلان مقام و منصب را به دست آورم و فلان رقیب را بکوبم و له کنم؛ در این صورت جنایت بزرگی مرتکب شده که انسانیت را فدای حیوانیت کرده، یعنی فکر را که نیروی شریف انسانی است، در راه تأمین زندگی حیوانی به کار انداخته و گوهر گرانبهای عقل را خدمتگزار شهوت و غضب گردانیده است.

ولی اگر این نیروی بسیار عظیم‌القدر، فکر و عقل را در راه شناختن مبدأ و منتهای وجود خویش افکند و در مقام فهم این حقیقت برآمد که مبدأ هستی من کجا و منتهای آن کجاست، از کجا حرکت کرده‌ام و به کجا می روم و اکنون در کجا هستم، آورنده و

برنده‌ام کیست، او من را برای چه اینجا آورده است و برای چه می‌برد، از چه راهی می‌خواهد ببرد و با چه برنامه‌ای می‌برد؟ آری این چنین که فکر کرد و به درک و فهم این حقایق که رسید، در این صورت است که پی به حقیقت انسانی خود برده و درخت انسانیت خود را به میوه و محصول نشانده است.

نشانه‌های رستگاری انسان در قرآن کریم

در قرآن کریم نیز علامت و نشانه‌ی رستگاری انسان، اعراض از لغو و دوری جستن از مطالب بی‌اساس و روی آوردن به سوی خدا و عرض عبودیت به پیشگاه او ارائه شده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿۲﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿۳﴾﴾^۱

به یقین آن گروه از اهل ایمان نائل به فلاح و رستگاری دائم می‌گردند که از سرگرم شدن با مطالبی که هیچگونه ارتباط با سعادت ابدی انسان ندارند اعراض می‌کنند و در همه جا و در همه حال اقبال به خدا آورده و نماز توأم با خشوع و تذلل روح انجام می‌دهند. البته نماز به معنای واقعی‌اش که متصل کردن قطره‌ی وجود خود به دریای بیکران قرب مبدأ هستی و پیوند زدن شاخه‌ی عقل خویش به ریشه‌ی ثابت عالم می‌باشد و بدیهی است که این چنین نماز از قلبی تحقق می‌یابد که مُعْرِض و رویگردان از هر چه که لغو است باشد و این هم روشن است که هر چه که غیر خداست لغو است و بی‌اساس و فناپذیر و غیر قابل دل بستن.

طاغوت کیست؟

﴿...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾^۲

﴿كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿۱﴾ وَ يَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿۲﴾﴾^۳

کلمه‌ی توحید و لا اله الا الله مفادش نفی هرگونه معبود و اثبات الله (جل جلاله) است و

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیات ۱ تا ۳.

۲- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۸.

۳- سوره‌ی رحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

بس. یعنی هر چه که غیر خداست از خانه‌ی دل بیرون ریختن و تنها خدا را در مرکز جان نشان دادن.

﴿...فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا...﴾^۱

...پس کسی که کافر به طاغوت گردد و مؤمن به الله، او به یقین دست به دستگیری محکمی زده است که گسستن نخواهد داشت...

اما طاغوت کیست؟ هر آدم طغیانگری که سبب شود انسان از مرز بندگی خدا خارج گردد طاغوت است و قیام علیه او واجب و اطاعت از او کفر به خدا و همدوشی با بت پرستان است. در حدیث آمده است:

(كُلُّ مَا شَعَلَكَ عَنْ رَبِّكَ فَهُوَ صَنَمُكَ)؛

هر چه که تو را از خدا منصرف کرده به خود مشغولت سازد، او بت توست.

حال اگر ما اندکی در متن زندگی خود بیندیشیم، می بینیم چه بت های فراوان در حومه‌ی وجود خود تراشیده ایم و آنها را می پرستیم و در عین حال خود را خداپرست می پنداریم. مردمی که برای جلب رضایت همسر و فرزندان، برای رونق دادن به بازار کسب و کارشان، برای به دست آوردن پست های حساس در ادارات و مؤسساتشان و... امر و نهی خدا را زیر پا می گذارند و اعتنایی به حدود حلال و حرام در دین نمی کنند، اینان در واقع بت پرستند و مؤمن به طاغوت و کافر به «الله» هستند اگرچه به زبان «الله، الله» می گویند و ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ می خوانند.

اگر کسی توانست از طریق تفکر و اندیشه‌ی درست این طاغوت ها را در هم بشکند و این غول ها و دیوها را از سر راه خود بردارد و یک سر خود را به قرب خدا برساند و او را تنها مؤثر مستقل در عالم بشناسد و حتی حول و قوه‌ی خود را هم به حساب نیاورد و از صمیم جان بگوید: «لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله» اینجاست که دست به دستگیری بسیار محکمی زده که هرگز گسستن نخواهد داشت.

در این صورت است که نماز به معنای واقعی اش از او تحقق می یابد و در الله اکبر و ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ صادق می باشد. این نماز است که ستون دین و معراج مؤمن

است. درباره‌ی این نماز است که می‌گوییم بدبخت‌تر از بی‌نماز در عالم وجود ندارد. آدم بی‌نماز یعنی بی‌ریشه و بی‌تنه و بی‌اساس که به هیچ جا بند نیست، همچون کف روی آب است و علف خشکیده‌ی روی خاک، نسیم مرگ که بوزد، می‌غلطد در میان درّه‌های سوزان از خدا بریدگی می‌افتد تا خدا خدایی دارد؛ او می‌سوزد. هر انسان عاقلی باید درباره‌ی حاصل عمرش بیندیشد که این سرمایه‌ی بسیار گرانبهای عمر را تلف کرده چه به دست آورده‌ام که به هنگام مرگ آن را با خود ببرم؟

مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

(قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ)^۱

ارزش هر کس، همان کاری است که خوب آن را انجام می‌دهد.

یکی عمری تقلاً و تلاش کرده مثلاً طبیبی، جراح قابل شده است و دیگری سخنوری زبردست و سومی نویسنده‌ای ماهر و چهارمی سیاستمداری در فنّ خود هشیار، اما اگر هیچ کدام از اینها با داشتن این همه امتیازات دنیاپسندانه، نه ارتباطی با خدا دارند و نه توجهی به عالم پس از مرگ، اینان ارزششان همان مدح و ثنایی است که مردم دنیا در مقابل کارشان به آنها می‌دهند ولی در عالم پس از مرگ که هم کارشان به پایان رسیده و هم مدح و ثنای مردم، بدیهی است که هیچ ارزشی در پیشگاه خدا و اولیای خدا نخواهند داشت و حاصلی از عمرشان نصیبشان نخواهد گشت.

اگر انسان عمر خود را بدهد و در مقابل آن تمام دنیا را با تمام لذّاتش به دست آورد، باز زیان کرده است، زیرا دنیا با همه چیزش فانی می‌شود اما روح و جان انسان که حقیقت انسانی اوست برای همیشه باقی خواهد بود. امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

(اِنَّكُمْ خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ اِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ اِلَى دَارٍ؛)

حقیقت اینکه شما خلق شده‌اید برای اینکه باقی بمانید نه اینکه فانی بشوید،

مردن نابود شدن نیست بلکه از خانه‌ای به خانه‌ی دیگر رفتن است.

بنابراین اگر کسی بتواند عمر خود را بدهد و در مقابل آن رضوان خدا را به دست آورد به بقا رسیده و سعادت جاودانه به دست آورده است. این جمله‌ی نورانی ﴿اَيَاكَ نَعْبُدُ

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۷۸.

و ایاک نستعین» که یاد ما داده‌اند و شبانه‌روز آن را بر زبان جاری می‌کنیم، عالی‌ترین گوهر معدن وجود انسان است و تمام انبیاء و امامان علیهم‌السلام برای استخراج این گوهر از معدن وجود انسان آمده‌اند.

ما هم اگر پی به عظمت ارزش وجود خود ببریم، می‌فهمیم که برای به دست آوردن همین گوهر به این دنیا آمده‌ایم نه برای خوردن و خوابیدن و اشباع شهوات حیوانی و سپس مردن و در دل خاک پوسیدن. ولی یاللاسف که ما برای به دست آوردن مثلاً یک میلیون تومان که در شرایط کنونی شاید برای تأمین هزینه‌ی یک ماه بسیاری از مردم کافی نباشد چقدر فکر می‌کنیم و این در و آن در می‌زنیم و رنج و تعب متحمل می‌شویم، اما هیچ باورمان نمی‌شود که به دست آوردن گوهر ایمان که سرمایه‌ی حیات جاودانی ماست، احتیاج به فکر و تحمل رنج و تعب دارد، پا روی اهواء نفسانی نهادن و سر در مقابل فرمان خدا فرود آوردن می‌خواهد. با بی‌پروایی در ارتکاب گناه و معصیت که گوهر ایمان تحصیل نمی‌شود. آیا در این دنیا مالک یک خانه‌ی پنجاه متری شدن خون دل خوردن می‌خواهد و بی‌خوابی کشیدن، اما مالک بهشت و جنت و رضوان خدا شدن که وسعت آن به وسعت آسمان‌ها و زمین است نه خون دل خوردن می‌خواهد و نه بی‌خوابی کشیدن!! بلکه با هرگونه سستی و بی‌حالی می‌شود آن را به دست آورد؟! در صورتی که خداوند حکیم راجع به تحصیل سعادت در عالم آخرت دستور

سرعت و سبقت داده و فرموده است:

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

سرعت کنید و بشتابید برای تحصیل مغفرت و آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده است.

در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ...﴾^۲

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۳.

۲- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۱.

به مسابقه بگذارید و از یکدیگر سبقت بگیرید در تحصیل مغفرت
 پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن همانند پهنای آسمان و زمین است و برای
 آنان که به خدا و رسولانش ایمان آورده‌اند آماده شده است...

وظیفه‌ی تلاش برای معاش

ولی برای تأمین معاش و تحصیل رزق و روزی در دنیا نه تنها دستور سرعت و سبقت
 نداده، بلکه تحرّک و جنبش اندکی را کافی دانسته و اصل رزق و روزی را کمّا و کیفّا خود
 ذات اقدسش به عهده گرفته و فرموده است:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...﴾^۱

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه رزقش بر عهده‌ی خداست...

البته موضوع کسب و کار و فعالیت در رشته‌های گوناگون زندگی یک وظیفه‌ی لازم
 برای هر فرد مسلمان است که مقتضای طبیعت و مُجاز از سوی شریعتش باشد. تنبلی و
 بیکاری در دین مقدّس اسلام، منفور و مذموم است تا آنجا که فرموده‌اند:

(إِنَّ اللَّهَ يُغِضُ الشَّابَّ الْفَارِغَ)؛ خدا، جوان بیکار را دشمن دارد.

ولی یک انسان مسلمان دارای ایمان، کار را برای امتثال امر خدا انجام می‌دهد و
 روزی را از خدا می‌طلبد، از این رو در کسب و کار و فعالیتش از مرز فرمان و امر و نهی
 خدا تجاوز نمی‌کند و خود را به حرام کاری و حرام خواری آلوده نمی‌سازد چرا که خدا
 فرموده است:

﴿...تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...﴾^۲

...این دستورات و اوامر و نواهی قرآنی؛ حدود خداست و هر که از حدود
 خدا تعدّی کند، به خودش ظلم کرده و ظالم به حساب آمده است...

در آیه‌ی دیگر هم فرموده:

﴿...إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا...﴾^۳

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱.

۳- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۹.

...ما برای ظالمان [اعمّ از ظالم به نفس و ظالم به غیر] آتش آماده کرده‌ایم...

زیارت واقعی بر مبنای معرفت

نکته‌ای که در مورد زیارت قبور ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام توجه به آن لازم است، موضوع معرفت و شناخت امام علیه‌السلام برای شخص زائر است. در زیارتنامه مکرّر می‌خوانیم: «عارفاً بحقه» یعنی آن ثواب‌های بسیار عظیم و بارزش، نصیب کسی می‌شود که «عارف به حقّ امام» باشد و آن حضرت را به عنوان امام مفترض الطّاعه‌ی منصوب از جانب خدا بشناسد که اطاعتش در تمام شئون زندگی واجب است. اگر به ما دستور ذکر فضائل و مناقب اهل بیت رسالت علیهم‌السلام داده‌اند، به همین منظور است که از طریق ذکر فضائل و مناقب، معرفت و شناختمان نسبت به آن مقرّبان درگاه الهی افزون گردد و به دنبال معرفت، محبّت آن پاکان در شُؤندای جان استقرار یابد و بر اساس آن محبّت، تذلّل و تسلیم گشتن در مقابل فرامینشان که فرمان خداست تحقّق پیدا کند، در واقع این سه حقیقت ترتّب قهری به دنبال هم دارند. معرفت تولید محبّت می‌کند و محبّت نیز ایجاب اطاعت می‌نماید.

بنابراین اگر دیدیم اطاعت از آن فرمانروایان الهی در شئون زندگیمان نیست، بدانیم که محبّت آن مظاهر جمال خدا آنچنان که باید در عمق جانمان ننشسته است و از این پی ببریم که معرفت و شناخت مقام و مرتبه‌ی اعلای آن برگزیدگان حضرت معبود و محبوب برای ما، آنچنان که لازم است حاصل نشده است و در نتیجه بار سفر بستن و به مشاهد مشرفه رفتن و قبور منور را بوسیدن و برگشتن و باز کار و زندگی عادی خود را بای اعتنایی به حلال و حرام خدا و بی‌پروایی در امر گناه و عصیان از سر گرفتن و... بدیهی است که آن زیارت به معنای واقعی که دستور داده‌اند و ثواب‌های فوق‌العاده عظیم برای آن مقرّر فرموده‌اند نخواهد بود و مردم را در حدّ جهل و عدم توجه نگه داشتن و آنها را از معنای واقعی زیارت آگاه نساختن بلکه آنها را در این روش جاهلانه تشویق و ترغیب نمودن، نزد خدا خالی از مسئولیت سنگین نخواهد بود.

فقیه حقیقی کیست؟

این حدیث از امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام منقول است که به اصحابش فرمود:

(أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقَّ الْفَقِيهِ)؛

آیا شما را آگاه نسازم از کسی که حقاً فقیه است؟

فقیه یعنی دین شناس. البته ما اصطلاحاً به کسی فقیه می‌گوییم که در فن استنباط احکام دین از کتاب و سنت به مرتبه‌ی اجتهاد رسیده باشد، اما در این حدیث آن معنا منظور نیست، بلکه مراد، انسان آگاه از مبانی صحیح دین است و امام علیه السلام خواسته او را معرفی کند. اصحاب عرض کردند: بله یا امیرالمؤمنین بفرماید از نظر شما فقیه به معنای واقعی کیست؟ فرمود:

(مَنْ لَمْ يُقْنَطِ النَّاسُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ لَمْ يُرَخَّصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ)؛^۱

فقیه حقیقی آن کسی است که نه مردم را از رحمت خدا مأیوس و ناامید سازد و نه به آنها امنتی از عذاب خدا بدهد و نه آنها را در گناه و معصیت خدا آزاد و بی‌پروا گرداند.

آری، ما نباید طوری با مردم سخن بگوییم که آنها را ناامید از رحمت خدا ساخته بگوییم شما گناهکاران آلوده، کارتان از این حرف‌ها گذشته است و جهنمی هستید نه توبه‌ی شما قبول می‌شود و نه اعمال عبادیتان نافع به حالتان می‌باشد و همچنین طوری حرف نزنیم که آنها را مأمون از عذاب خدا گردانیده بگوییم خوشا حال شما که مسلم بهشتی هستید، این همه که برای امام حسین علیه السلام گریه می‌کنید و بر سر و سینه می‌زنید و با یک قطره اشک خود تمام گناهان را می‌شوید و همچون روز تولد یافته از مادر، پاک و طیب و طاهر می‌گردید. و هیچ اسمی از عذاب جهنم نبریم و ترسی از خدا در دل‌ها ایجاد نکنیم این هم کار صحیحی نیست.

نقل شده است آقای بزرگواری در منبر همیشه از بهشت و نعمت‌های بهشتی می‌گفت و از جهنم چیزی نمی‌گفت. گفتند: آقا از جهنم هم چیزی بفرماید آقا فرمود: جهنم را خودتان می‌روید و می‌بینید، احتیاج به گفتن ندارد. از بهشت که هرگز نخواهید دید می‌گوییم که دلتان بسوزد.

ولی ما ان شاء الله در سایه‌ی لطف و عنایت امام حسین علیه السلام بهشتی هستیم و جهنم را نخواهیم دید و در عین حال موظفیم از هر دو سخن به میان آوریم. به بهشت امیدوار و از جهنم بترسانیم. در جمله‌ی سوّم حدیث هم فرمود:

(وَلَمْ يُرَخَّصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ)؛

فقیه به حق، آن است که مردم را در امر گناه و معصیت و نافرمانی خدا بی‌پروا نسازد.

طوری حرف نزنند که مردم خودشان را مرخص و آزاد در گنهکاری بیندارند و بر اثر یک سلسله اعمال عبادی که انجام می‌دهند، ارتکاب هیچ گناهی را مضرّ به حال خود نشناسند. از باب مثل نگوید شما که یک سفر به پابوسی امام رضا علیه السلام به مشهد بروید و ضریح مطهر آن امام بزرگوار را ببوسید تمام گناهان شما از هر قبیل که باشد هر چند به عدد ریگ‌های بیابان و برگ‌های درختان باشد، آمرزیده می‌شود. از سفر مشهد که بر می‌گردید، طیب و طاهر شده‌اید و هیچ آلودگی از گناهان در صفحه‌ی جانتان باقی نمانده است. طبیعی است که چنین آدمی با آسودگی خاطر آن زندگی آلوده به گناه را از سر می‌گیرد و هر چندی یک بار به زیارت می‌رود پاک می‌شود و باز همان وضع را ادامه می‌دهد. این معنای ترخیص در امر گناه و بی‌پروا ساختن مردم در معاصی الله است در صورتی که زیارت به معنای واقعی آن است که عَارِفاً بِحَقِّهِ باشد و توأم با توبه‌ی حقیقی از گناهان و مخصوصاً تبرئه‌ی ذمه از حقوق الناس گردد، وگرنه به مسخره گرفتن دستورات دین و بازی کردن با احکام خدا خواهد بود.

خلاصه اینکه نباید مردم را مأیوس از رحمت خدا گردانید و نباید آنها را مأمون از عذاب خدا ساخت و همچنین نباید آنها را در وادی بی‌پروایی و گستاخی در امر گناه انداخت.

جملات نورانیت بخش امام رضا علیه السلام

این جملات نورانی و تربیتی را هم از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام بشنویم که یکی از آن حضرت احوالپرسی کرد و گفت:

(كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ)؛ ای پسر رسول خدا، حالتان چگونه است؟

آن امام بزرگوار که پیوسته کارشان تنبیه و بیدار ساختن غفلت زدگان است در جواب فرمود:

(أَصْبَحْتُ بِأَجَلٍ مَّنْقُوصٍ وَ عَمَلٍ مَّحْفُوظٍ وَ الْمَوْتُ عَلَيَّ رِقَابِنَا وَ النَّارُ مِنِّي وَ رَائِنَا وَ لَا نَذَرِي مَا يُفْعَلُ بِنَا)؛^۱

الف: کاهش عمر

من صبح کرده‌ام در حالی که مدّت عمر دارد کم می‌شود، هر روز و شبی که می‌گذرد، گوشه‌ای از ساختمان عمرم فرو می‌ریزد. از هر ساختمانی اگر هر روز یک آجر برداریم بالاخره آن ساختمان نابود می‌گردد و این عمر آدمی شماره‌ای از نفس‌هاست که علی‌الدوام از آن کاسته می‌شود تا سرانجام به پایان می‌رسد و آدم می‌میرد. این جمله‌ی اوّل حدیث بود که فرمود: «أَصْبَحْتُ بِأَجَلٍ مَّنْقُوصٍ».

ب: ضبط اعمال

و اما جمله‌ی دوّم:

«وَعَمَلٍ مَّحْفُوظٍ» در قبال مدّت عمرم که دارد تمام می‌شود، اعمالم محفوظ می‌ماند. تمام گفته‌ها و کرده‌هایم از کمترین حرکت مردمک چشم و چرخیدن زبان در دهان تا باریک‌ترین جنبش مغزم به وسیله‌ی فرشتگان خدا که مأمور ضبط اعمال آدمیانند مضبوط و مکتوب می‌باشد.

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾؛^۲

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾؛^۳

یک کلمه از زبان کسی صادر نمی‌شود مگر اینکه مراقبی آماده آن را ضبط می‌کند.

ج: تسلّط مرگ

و اما جمله‌ی سوّم:

«وَالْمَوْتُ عَلَيَّ رِقَابِنَا» مرگ سوار بر گردن ماست. کنایه از حتمی و قطعی بودن مرگ برای انسان است و تسلّط آن بر او، زیرا اگر کسی بر گردن انسان سوار شده باشد، طبیعی است که کمال تسلّط را بر او خواهد داشت و از او جدا نخواهد شد.

۱- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه‌ی ۳۳۹.

۲- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۱۹.

۳- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۸.

د: آتش پیش رو

جمله‌ی چهارم:

«وَالنَّارُ مِنْ وَرَائِنَا» آتش هم سر راه ما و پیش روی ماست. کلمه‌ی «وراء» هم در معنای خلف و پشت سر به کار می‌رود و هم در معنای پیش رو و سر راه. اینجا به معنای پیش رو است.

ه: سرانجام نامعلوم

در جمله‌ی پنجم فرمود:

«وَلَا نَذْرِي مَا يُفْعَلُ بِنَا» و هیچ نمی‌دانیم با ما چگونه رفتار خواهد شد، آیا محکوم به عذاب جهنم خواهیم شد یا منتعم به نعمت‌های بهشتی خواهیم گشت. این گفتار امام معصوم و حجت خدا بر عالم انسان است که به منظور تنبیه دادن و بیدار ساختن غفلت‌زدگان القاء فرموده است.

حال آیا ما که ادعای تشیع و پیروی از اهل بیت و خاندان رسالت (علیهم‌السلام) داریم، از این نظر در چه وضع و حالی قرار گرفته‌ایم و آیا ما جدّاً شده است یک ساعت در گوشه‌ای بنشینیم و با توجه کامل درباره‌ی این حقایق مسلم بیندیشیم که لحظه لحظه دارد عمرم رو به نقصان می‌رود و اعمالم مضبوط می‌شود و مرگ سوار بر گردنم و آتش بر سر راهم قرار گرفته است و نمی‌دانم پس از مرگ در چه حالی خواهم بود و راستی اگر ما ایمان و اعتقاد به این حقایق داشتیم این چنین بی‌پروا و بی‌اعتنا نسبت به اوامر و نواهی خدا نبودیم! اگر دیدیم آدمی با چشم باز و سالم رو به گودالی پر از آتش می‌رود داد زدیم آهای آتش سر راهت است، او نگاهی به ما کرد و لبخندی زد و همچنان رو به آتش رفت، می‌فهمیم او یا دیوانه است یا باورش نشده که آن گودال آتش است.

آدمی هم که می‌گوید من ایمان و اعتقاد به روز حساب و جزا و آتش سوزان جهنم دارم و در عین حال با بی‌پروایی در ارتکاب گناهان شتابان به سوی آتش سوزان جهنم می‌رود، از این جریان پی می‌بریم به اینکه او یا دیوانه است و عقل ندارد و یا در واقع کافر است و ایمان ندارد.

اما چه کسی جرأت دارد که بگوید او عقل ندارد، او خود را عاقل‌ترین مردم می‌داند و به قول سعدی: هر کسی را عقل خویشتن به کمال نماید و فرزند خویشتن به جمال. پس

به طور حتم او ایمان به آتش جهنّم ندارد و به این همه هشدارهای تکان دهنده ی آیات قرآن و روایات امامان علیهم السلام لبخند تمسخر می زند و با گفتن ای بابا، خدا کریم است و علی شفیع، دنبال اهواء نفسانی خود می رود و همه چیز را به بازی می گیرد.

اعاذنا الله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا.

گفتار شانزدهم باطن نورانی

انحراف خطرناک از مقصد اصلی

از جمله نکاتی که لازم است ما متوجه آن باشیم، این است که دین مقدس اسلام دستوراتش هم، موجبات رفاه در زندگی مادی و دنیوی را برای انسان تأمین می کند و هم او را با سیر و سلوک دادن در مقامات عالی‌ی روحی و معنوی، مجهز به جهازات زندگی در عالم آخرت می سازد.

مثلاً در مسائل مادی و دنیوی دستوراتی جامع و کامل راجع به امور بهداشتی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دارد. اما آنچه که منظور اصلی دین است، مجهز ساختن انسان به جهازات زندگی در عالم آخرت است که حیات جاودانه‌ی او می باشد و پس از مرگ آغاز می شود، ولی متأسفانه ما که ادعای تدین به دین اسلام داریم، آنچنان از مقصد اصلی اسلام فاصله گرفته و رونق دادن به زندگی مادی دنیوی را هدف قرار داده‌ایم که گویی هیچ آگاهی از مقصد اصلی اسلام نداریم و بلکه از دین هم توقع داریم که در تمام دستوراتش اصالتاً موجبات رفاه در زندگی مادی ما را تأمین نماید و حال آنکه قرآن که راهنمای زندگی سعادت آفرین ماست، با قاطعیت تمام می گوید:

﴿...تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ...﴾^۱

... شما تمام همتان رونق دادن به [زندگی موقت و فناپذیر] دنیاست، ولی خدا

هدفش تأمین زندگی [جاودانه‌ی] آخرت است...

﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾^۲

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۷.

۲- سوره‌ی قیامت، آیات ۲۰ و ۲۱.

شما دنیای نقدینه را دوست می دارید و آخرت را رها می کنید.

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ يُذَرُّونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾^۱؛

این مردم، دنیای نقدینه را دوست می دارند و پشت سرشان روز سنگینی را فراموش می کنند.

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۲؛

ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت در حال غفلتند.

این چند آیه که خواندیم، نمونه ای بود از تأکیدات فراوان قرآن روی لزوم توجه به عالم آخرت، حال این مواظب بیدارکننده را نیز از مولای خود امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بشنویم که می فرماید:

﴿أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَّجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ﴾؛

ای مردم، دنیا به طور حتم گذرگاه و آخرت قرارگاه است، حال از گذرگاهتان برای قرارگاهتان توشه بگیرید.

﴿أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ فَفِيهَا اخْتَبِرْتُمْ وَ لِعِيرِهَا خُلِقْتُمْ﴾^۳؛

پیش از اینکه بدن های شما را از دنیا بیرون ببرند، خودتان دل های خودتان را از دنیا بیرون ببرید [دل از دنیا برکنید تا با آرامش خاطر جان بدهید و بی دغدغه و اضطراب وارد عالم برزخ بشوید] شما در دنیا در معرض آزمایش بوده و برای غیر دنیا [عالم آخرت] آفریده شده اید.

در دنیا در صحنه ای امتحان و آزمایش قرار گرفته اید، مبدا چنین بیندازید که برای زندگی در همین دنیا آفریده شده اید و کاری جز آباد ساختن دنیا ندارید؛ خیر اینجا گذرگاه شماست و در عین گذرگاه بودن آزمایشگاه هم هست، مراقب باشید که مردود از صحنه ای امتحان در نیایید و این سرمایه ی گرانبهای عمر را که برای آباد ساختن عالم

۱- سوره ی انسان، آیه ی ۲۷.

۲- سوره ی روم، آیه ی ۷.

۳- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۹۴.

آخرت «قرارگاه جاودانه» در اختیار شما قرار داده‌اند به پای آباد ساختن این دنیای فناپذیر موقت نریزید؛ چه آنکه برای هر انسان خردمندی روشن است که اقامتگاه دائمی را فدای گذرگاه موقت نمودن خطایی بزرگ و مستلزم خسران و زبانی غیر قابل جبران خواهد شد. اشتباه اکثر ما مردم مسلمان‌نما همین است که عملاً گذرگاه دنیا را اقامتگاه دائمی پنداشته‌ایم و سرمایه‌ی عزیز عمر را صرف آباد ساختن آن می‌نماییم، آنگونه که گویی اصلاً عالم آخرت، آن سرای غرق در نور و سُور و نعمت و بهجت باورمان نشده است. آری، به زبان اظهار ایمان به معاد و قیامت و بهشت و جهنم می‌کنیم، ولی عملاً با اهتمام شدید داشتن به آباد ساختن دنیا، آن ایمان زبانی را تکذیب می‌نماییم.

البته دین مقدس دستور تأمین وسایل زندگی در دنیا را هم به طور جامع و کامل داده و اشتغال به کسب و کار و فعالیت در ابعاد گوناگون در زندگی شخصی و خانوادگی و اجتماعی را از مصادیق عبادت خدا به حساب آورده است، منتهی آنچه که باید همیشه در مد نظر باشد و هیچگاه فراموش نشود، این است که دنیا گذرگاه است و در حد گذرگاه بودن باید تعمیر شود، نه اینکه اقامتگاه دائم پنداشته شود و تمام نیروهای جسمی و روحی انسان صرف تعمیر آن گردد و سرانجام روزی، خود را ببیند که در موقف حساب روز جزا ایستاده است تهی دست و بینوا با کوله‌باری از گناهان و جانی کثیف و سیاه و خالی از معرفت خدا و عبادت خدا، «ذلک هو الخسران المبین».

توجه به یک نکته‌ی مهم در فهم دین

آنچه که پیش از همه چیز انسان باید آن را بفهمد این است که من، تنها این جسم و این بدن نیستم که تمام قوای خود را صرف تأمین موجبات رفاه آن از خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب بنمایم، من یک گوهری به نام روح و جان هستم دارای حیات و فکر و عقل و هوش و ادراک که خالق من از روح خود در من دمیده و مرا سوار بر این مرکب بدن کرده و به این دنیا آورده است تا در این دنیا که به منزله‌ی دانشگاه است برای تأمین وسایل زندگی در عالم آخرت که اقامتگاه دائمی می‌باشد و پس از مرگ آغاز می‌شود، تحصیل سرمایه کنم و آن سرمایه عبارت است از معرفت و شناخت حضرت خالق سبحان و انس و الفت گرفتن با او و سر به آستان او نهادن و عرض بندگی نمودن و سرانجام به لقاء او نائل گشتن.

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱

دین مقدّس، تمام دستوراتش برای تحصیل همین سرمایه است؛ ولی یاللاسف که ما اکثراً نه خود را شناخته‌ایم و نه به مقصد اصلی از دین پی برده‌ایم، بلکه همانگونه که گفتیم حقیقت خود را همین بدن می‌شناسیم و وظیفه‌ی خود را هم منحصر در تأمین موجبات رفاه این بدن می‌دانیم و حتی از دین هم که حرفش را می‌زنیم توقع تنظیم زندگی مادی مربوط به همین بدن داریم و از همین جهت است که در فهم بسیاری از مسائل دین به بن‌بست می‌رسیم و در اعتقادات خود دچار مشکل می‌شویم و جدّاً می‌توان گفت بسیاری از شبهات و اشکالات که در ذهن بسیاری از جوان‌ها و حتی تحصیل کرده‌ها راجع به دین پیدا می‌شود، در اثر همین است که دین را آنچنان که باید نشناخته‌اند و هدف و مقصد اصلی از دین را به دست نیاورده‌اند.

از باب مثال برخی می‌گویند چه فرق است بین بول و منی؟ هر دو از یک مخرج از انسان خارج می‌شود و هر دو نجس است، اما چرا در بول، شستن تنها مخرج کافی است اما در منی شستن تمام بدن لازم است؛ چرا بول ایجاب وضو و منی ایجاب غسل می‌کند؟ این اشکال از آنجا پیدا می‌شود که نتوانسته است رمز طهارت دینی را بفهمد و تفاوت نظافت بدن با طهارت روح را بشناسد و چنین خیال کرده که منظور دین از وضو و غسل، همین تنظیف بدن است و اثر حاصل از جنابت بر اثر خروج منی نیز همین آلودگی بدن است و لذا تنها شستن مخرج باید کافی باشد، ولی آگاه از این نکته‌ی اساسی نبوده که دین مقدّس، عمده‌ی توجهش روی حالات روحی انسان است و با دستوراتش می‌خواهد روح را از آلودگی‌ها و نجاسات پاک کرده و حال طهارت در روح ایجاد نماید و ملاک در نجاست روح را هم دلدادگی به دنیا و فرو رفتن در گنداب لذّات دنیا نشان داده و معیار طهارت روح را دلدادگی به خدا و غوطه‌ور گشتن در دریای معرفت و محبّت خدا و عرض بندگی به آستان اقدس او ارائه فرموده است و لذا به هر مقدار که بشر گرایش به مادیات پیدا کند و حلاوت و شیرینی لذّات دنیوی در جانش بنشیند، به همان مقدار از خدا دور می‌شود و همین دوری از خدا مایه‌ی بدبختی او در عالم پس از مرگ می‌گردد و به هر

۱- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

مقدار که از لذات مادی و جسمانی دوری گزیند و دل و جان را از شیرینی و حلاوت لذات دنیوی خالی کند به همان مقدار به خدا نزدیک می‌شود و همین نزدیکی به خدا، مایه‌ی سعادت او در عالم آخرت می‌گردد.

پس روشن شد که نجاست به معنای واقعی‌اش از نظر دین مقدّس اسلام و دیدگاه آسمانی قرآن همان آلودگی روح و جان انسان به حلاوت و شیرینی لذات مادی دنیاست و طهارت به معنای واقعی‌اش نیز از منظر اسلام، تقرب و گرایش روح و جان انسان به عالم ربوبیت و ولایت حضرت خالق سبحان است و بس وگرنه موضوع نجاست بول و غائط و خون و اَشباه اینها که بسیاری از مردم، پرهیز از اینها را ملاک تقوا و تدبّن به حساب می‌آورند و احیاناً بر اثر دقّت و کنجکاوی درباره‌ی اینها مبتلا به بیماری وسواس می‌شوند، ارتباطی به روح و جان انسان ندارد؛ اینها روح انسان را نجس نمی‌کنند و از خدا دور نمی‌سازند بلکه اینها مربوط به بدن انسان می‌باشد که تنها هنگام ادای نماز اگر آدمی یقین پیدا کند که گوشه‌ای از بدن یا لباسش مثلاً به بول یا خون آلوده شده است وظیفه دارد آن را پاک کند وگرنه آلودگی لباس و بدن در غیر هنگام نماز، خللی به دین و ایمان انسان وارد نمی‌آورد چون مرکز دین و ایمان، روح و جان انسان است و آن باید طاهر از نجاست حبّ دنیا و تعلّق به لذات مادی باشد.

حالا از جمله‌ی احکام دین مقدّس، وجوب غسل «جنابت» است، جنابت یعنی اجنبی شدن و بیگانه گشتن جان از خدا؛ چون آدم جنب با آمیزش جنسی غرق در لذت جسمی می‌شود و قهراً دور از لذت روحی که حال انس و ارتباط با خداست می‌گردد، اگرچه از طریق حلال باشد.

مرد مسلمانی که با همسر حلال خود نزدیکی می‌کند، او هر چند در واقع عبادت و اطاعت امر خدا کرده است، ولی در عین حال آن استغراق در لذت شهوت حیوانی، اثر خود را می‌گذارد و پرده‌ای از خدا بیگانگی بر چهره‌ی جان آدم می‌افکند و او را از صلاحیت تشرف به مقام قدس الهی باز می‌دارد و لذا انسان جنب با حال جنابت نمی‌تواند به نماز بایستد و با خدا طرف صحبت شود و نمی‌تواند به مسجد که خانه‌ی خداست قدم بگذارد و به حرم مطهر امامان علیهم‌السلام که مشهد پاکان است داخل شود و نمی‌تواند با آیات مکتوب

قرآن، تماسّ بدنی پیدا کند که خدا فرموده است:

﴿...وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا...﴾^۱

...اگر جنب شدید، تحصیل طهارت نمایید...

آب را که مایه‌ی حیات هر جاننداری است به سر تا پای بدن برسانید که این استغراق بدن در طهارت، کفّاره‌ی استغراق روح در لذّت حیوانی و دور شدن از خدا گردد.

بدن انسان مسلمان باید مظهر روح او و کاشف از حالات روحی او باشد، رکوع و سجود بدن، نشان دهنده‌ی رکوع و سجود روح و طهارت بدن نیز نشانگر طهارت روح باشد. حال، وقتی معلوم شد که چند لحظه غرق شدن در لذّت شهوت حیوانی مشروع و حلال موجب جنابت و بیگانگی از خدا می‌گردد و تا غسل نکند و شستشوی سرتاسری انجام ندهد صلاحیت انس و ارتباط با خدا را نمی‌تواند به دست آورد؛ بنابراین آدمی که حبّ دنیا و عشق به لذّت زندگی مادی در جانش نشسته و هیچ امتناع و استنکافی از حرامکاری و حرامخواری ندارد، این چنین آدم برای همیشه در حال جنابت و بیگانگی از خداست. نمازخوان هم که باشد، از لبّ و مغز نماز چیزی عائدش نخواهد شد.

فرضاً که هفتاد سال نماز بخواند آن هم در مسجد و با جماعت، هر سال عمره و حجّ به جا آورد و هر ماه زیارت امام رضا علیه السلام ولی چون روحش در حال جنابت و بیگانه از خداست، هیچ کدام از اعمال عبادی‌اش مقبول درگاه خدا نمی‌باشد. شب و روزش را هم پای دیوار کعبه بگذارند به حریم کعبه راهش نمی‌دهند.

به حریم کعبه رفتم، به حرم رَهِم ندادند که تو در برون چه کردی که درون کعبه آیی

غسل روح با آب استغفار

آدم رباخوار اگر هر روز هم یک ختم قرآن کند امکان ندارد که بتواند تماسّ با حقیقت قرآن پیدا کند، چون روحش در حال جنابت است و ناپاک است و خدا فرموده است:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾^۲

جز پاکان کسی نمی‌تواند مَسّاس با قرآن داشته باشد. خلاصه اینکه قلب فرو رفته‌ی

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

در منجلاّب دنیا و عشق به لذّات دنیا همیشه جُنب است و برای همیشه محروم از برکات خدا و نماز و قرآن و زیارت امامان علیهم‌السلام است تا وقتی که با آب توبه و استغفار جدّی خود را از آلودگی به شهوات حیوانی و اهواء نفسانی پاک کرده و نجاسات گناهان و معاصی را از هر قبیل که هست از زوایای درون خود زائل سازد؛ در این صورت است که قلب از حال جنابت بیرون آمده و حال طهارت روحی در انسان پیدا می‌شود و آینه‌ی قلبش آماده برای انعکاس جمال حضرت خالق سبحان گشته و از برکات نماز و قرآن و زیارت امامان علیهم‌السلام برخوردار می‌گردد.

آری، غسل بدن با همین آب‌های معمولی انجام می‌شود، اما غسل روح و جان نیاز به آب توبه و استغفار جدّی دارد تا طهارت روحی حاصل گشته و انسان محبوب خدا گردد که خدا فرموده است:

﴿...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^۱

...یقیناً خدا توبه‌کاران و پاک گشتگان [از قذارت گناهان] را دوست دارد.

متأسفانه ما غالباً گرفتار ظاهر هستیم و اعتنایی به باطن نداریم؛ ما نجاست را منحصر در بول و غائط و خون می‌دانیم و طهارت را هم به معنای پاک کردن بدن و لباس از این نجاسات می‌شناسیم و حال آنکه از دیدگاه صاحب‌دلان، نجاستی که صدمه به انسانیت انسان می‌زند و او را از خدا دور می‌کند، آن نجاستی است که به باطن انسان راه یابد و قلب را نجس کند و آن نجاست، دلدادگی به دنیا و فریفتگی در مقابل لذّات و شهوات حیوانی است که سرچشمه‌ی انواع و اقسام گناهان می‌شود که فرموده‌اند:

(حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ)^۲

دنیا دوستی منشأ همه‌ی خطیئات [و مولد همه‌ی نجاسات] باطنی انسان است.

ما فعلاً از باطن خود بی‌خبر و سرگرم تنظیف ظاهریم و هیچ نمی‌دانیم چهره‌ی باطنی ما به چه صورت درآمده است و چگونه عفونت‌زا و وحشت‌انگیز شده است، اما قرآن می‌فرماید روزی خواهد رسید که آن روز تمام باطن‌ها ظاهر می‌شود، رسوایی‌ها برملا

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۲.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۳۱.

می‌گردد و انسان قیامتی با چهره‌ی باطنی‌اش محشور می‌شود.

پناه بر خدا که ببینیم از یک طرف سگ‌هایی وارد محشر شدند در حالی که سگ‌های دیگری هم برای آنها ابراز احساسات می‌کنند و شعارهای داغ می‌دهند و از سمت دیگر خوک‌هایی وارد می‌شوند و خوک‌های دیگری برای آنها سر و دم می‌جنبانند.

مراقب باشیم از چه کسانی پیروی می‌کنیم

آری خدا فرموده است:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ...﴾^۱

[به یاد آور] آن روزی را که هر گروهی را با رهبر و پیشوایشان [به صحنه] می‌خوانیم...

سعادت‌مندانی به دنبال پیامبران و امامان (علیهم‌السلام) وارد می‌شوند و رو به بهشت می‌روند؛ بدبخت‌هایی هم به دنبال فرعون و شداد و نمروذ حرکت می‌کنند و رو به جهنم می‌روند چنانکه درباره‌ی فرعون و گروهش فرموده است:

﴿يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ...﴾^۲

او در پیشاپیش قومش روز قیامت حرکت می‌کند و آنها را وارد آتش می‌نماید...

یعنی به هوش باشید این پیوند رهبری و پیروی که در دنیا برقرار ساخته‌اید، در آن سرا نیز متناسب با عالم خودش تحقق خواهد یافت و بهشتیان و جهنمیان از یکدیگر جدا خواهند گشت، پس به خود بیاوید و کاملاً مراقب که تن به تبعیت از چه کسانی می‌دهید و رشته‌ی اطاعت از چه کسانی را به گردن می‌نهد. فریب ظاهر را نخورید و حساب جلوه‌گر گشتن چهره‌ی باطن را هم داشته باشید تمام چهره‌های فریبده‌ی دنیا در آن سرا با قیافه‌هایی نفرت‌انگیز و وحشت‌زا به سراغتان خواهند آمد و هر نوشی صدها نیش به دنبال خواهد داشت. در همین دنیا نمونه‌ای از تعاقب نیش و نوش آن را بالعیان می‌بینیم؛ ما یک شکم غذای بسیار مطبوع دلچسب می‌خوریم و لذت می‌بریم، این ساعت نوش این غذاست، اما دو ساعت دیگر ساعت نیش آن فرا می‌رسد و آن غذای دلچسب لذت‌بخش چنان فشار بر روده و معده می‌آورد که سروپای برهنه به سمت مستراح (به قول غربزدگان توال) می‌دویم

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۱.

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۹۸.

و اگر صد لیره‌ی اشرفی هم به ما بدهند بر نمی‌گردیم. آنجا هم مَلَكٌ مَوَكَّلٌ خدا می‌آید و اندکی سرِ آدم را به پایینِ حَم می‌کند که: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾^۱

ای انسان مغرور متکبر! نگاه کن و بین آن قورمه سبزی خوشرنگ و خوشبو و خوش طعم به چه شکل و وضعی درآمده است؛ از داخل پر فشار و از بیرون پر گند و عَفَن شده است. از همین جریان بفهمیم که تمام لذّات دنیا روزی گندش در خواهد آمد و نوشش تبدیل به نیش خواهد شد آیا ما خیال کرده‌ایم شصت سال و هفتاد سال در دنیا کیف کردیم و لذّت بردیم، از خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب و جاه و مقام و ریاست، به همین سادگی و لمان می‌کنند و در ازای آن همه نوش، هیچ نیشی به ما نمی‌زنند. این شدنی نیست و بر خلاف طبیعت عالم است. این گوسفند حیوان زبان‌بسته یک مشت علف خشک بیابان خورده و سزایش این شده که باید میان دیگ‌های داغ و جوشان ما بیفتد و مغز و استخوانش بجوشد و در معده‌ی ما هضم شود؟ آیا ما که گوشت نرم و دنبه‌ی چرب آن حیوان را می‌خوریم چه سزایی خواهیم داشت و ما را در کدام دیگ از دیگ‌های داغ و سوزان عالم خواهند جوشانید و در کدام معده از معده‌های جهان هضم خواهیم شد. آن گوسفند پوست کنده‌ی آویخته‌ی از قناره‌ی^۲ قصابان به زبان حالش می‌گوید:

سزای هر خس و خاری که خورده‌ام دیدم

تویی که دنبه‌ی چربم خوری چه خواهی دید
دم مردن چنان فشار به روده و معده‌ی جانت بیفکند که ناله‌ات سگ و گرگ بیابان را
بلرزاند. منتهی آن ناله، ناله‌ی جان است و گوش جان می‌خواهد تا آن را بشنود. پس از مردن نیز چنان گند و عفونتِ آن لذّات شصت هفتاد ساله‌ات در فضای محشر بیپچد که دوزخیان را مشمئز گرداند اساساً جریان دنیا همین است، نوشش نیش و راحتش فشار و لذّتش هم گند دارد ما گندِ لذّت نیم ساعته‌ی یک قورمه‌سبزی را می‌بینیم، آیا گند لذّت‌های شصت هفتاد ساله‌ی عمر ما چگونه خواهد بود و به کجا خواهد رسید.

این کلام تهدیدآمیز قرآن را بشنویم که قاطعانه می‌گوید:

۱- سوره‌ی عبس، آیه‌ی ۲۴.

۲- چوبی یا آهنی دارای میخ‌های بلند که قصابان گوشت را به آن می‌آویزند.

﴿...قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴾؛^۱

...بگو: فعلاً کیف کن و لذت ببر از این کفر و طغیان [زودگذرت ولی بدان

که سر از آتش خواهی در آورد] و از یاران آتش خواهی شد.

پس انسان‌های عاقل آخرین، همان‌ها هستند که در این مدت زودگذر دنیا خود را آلوده به لذات فریبنده‌ی دنیا نکردند و با کمال بی‌اعتنایی از کنار این مزبله‌ی عَفْن عبور کردند و به مقصد اعلای خود رسیدند. طوبی لَهُمْ ثُمَّ طوبی لَهُمْ

نظر آنان که نکردند بدین مشتی خاک الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند

البته آن صاحب نظران نزد روشنفکر مآبان، احمق و دیوانه‌اند. به فرموده‌ی قرآن:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنْتُمُ الَّذِينَ كَفَرْتُمْ كَمَا كَفَرْنَا أَلَا إِنَّا نَبُوءُكُمْ بِالْحَقِّ﴾^۲

وقتی به آنان گفته می‌شود شما هم مانند دیگران ایمان [به مبدأ و معاد] بیاورید [و

خود را جهت‌می‌نسازید] می‌گویند آیا ما [روشنفکران] هم مانند ابلهان [و

خرافاتیان] ایمان بیاوریم، توجه! آنها خودشان ابلهند و خود نمی‌دانند.

ثمره‌ی زیارت با معرفت حضرت معصومه علیها السلام

از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام نقل شده که به اسعد اشعری که اهل قم بود فرمود: قبری از ما

نزد شما هست عرض کرد: آقا، شما منظور تان حضرت فاطمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام است؟

فرمود: بله، کسی که او را با معرفت به حَقِّش زیارت کند، بهشتی خواهد شد.

مشکل همان نکته‌ی معرفت است که کمیاب است. ما خوشترین ایام عمرمان همان

چند سالی بود که در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم در جوار حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام بودیم

و شب‌ها حجره‌ی ما با چراغ‌های گلدسته‌ی صحن منور روشن می‌شد. اوّل صبح که از

خواب بر می‌خاستیم، پیش از همه چیز چشمان به گنبد مطهر می‌افتاد و می‌گفتیم:

(السلام علیک یا بنت رسول الله یا فاطمة اشفعی لنا فی الجنة فانّ لک

عندالله شأناً من الشأن)؛

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۸.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۳.

گفتار هفدهم

عید نوروز

مهم، عید انسانیت را جشن بگیریم

در گذشته بیان شد عید نوروز، عید عالم انسان نیست، بلکه عید زمین و عید عالم نباتات است. عید انسان، روزی است که او از مسیر انحرافی افراط و تفریط در شهوت و غضب برگردد و به مدار اعتدال عقل و ایمان بیفتد و در محاذات خورشید عالم امکان، وجود اقدس ولیّ زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار گیرد و در پرتو نور آن امام معصوم رو به عالم قرب خدا حرکت کند.

در این موقع است که درخت تقوا و فضیلت از سرزمین جانش می‌روید و گل‌های مکارم اخلاق از بوته‌ی جانش شکوفا می‌گردد و عید نوروز عالم انسان فرا می‌رسد و فصل بهار انسانیت و آدمیت آغاز می‌شود. امواج رحمت و نعمت و برکت و عدالت اجتماعی در جامعه‌ی بشری فراگیر گشته و همه جا غرق در نور و سرور و بهجت و نشاط انسانی می‌شود. آن روز، روز عید عالم انسان است و واقعاً میمون و مبارک است.

در دین مقدّس اسلام دو روز به عنوان عید رسمی برای مسلمانان اعلام شده است: عید فطر و عید قربان.

عید فطر بعد از انقضای ماه مبارک رمضان است که عالم انسان در مدار عقل و ایمان افتاده و بر محور تقوا چرخیده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱

و عید قربان بعد از انجام مناسک حجّ و زیارت خانه‌ی خدا و بیعت با خدا می‌باشد

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۳.

که باز هم عالم انسان در مدار عقل و ایمان افتاده و آیین‌های قلبش با انوار الهی مواجه گشته و نشاط و شادابی روحی یافته و عید گرفته است و لذا در قنوت نماز عید می‌گوییم:

(اَللّٰهُمَّ اَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعُظَمَةِ... اَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً...);

البته ما شیعه‌ای امامیه چند عید دیگر نیز داریم: عید مبعث، عید غدیر، عید نیمه‌ی شعبان. چون در این سه روز هم منظومه‌ی جامعه‌ی بشری با آفتاب خودش آشنا شده و بر محور آن چرخیده و به کمال رسیده است. در دو روز عید فطر و قربان به کمال عملی رسیده و در سه روز عید مبعث و غدیر و نیمه‌ی شعبان به کمال علمی رسیده است.

اما عید نوروز اساس دینی و مذهبی ندارد، بلکه عید ملی است. البته برخی از رسوم و آدابش خوب و مقبول در شرع مقدس است، مثل تنظیف لباس و مسکن و دیدار خویشاوندان و صله‌ی ارحام که چه بسا کسانی سال می‌گذرد و از خویشاوندان نزدیکشان خبری نمی‌گیرند اما ایام عید نوروز که می‌رسد، به دیدار یکدیگر می‌روند، این کارها بسیار خوب است و از نظر دین مقدس نیز مورد تأیید است منتها آنچه که لازم است مورد توجه قرار گیرد، این است که این آداب و رسوم خوب، اکثراً با یک سلسله کارهای زشت و ناپسند از نظر شرع مقدس توأم می‌گردد و باید ترک شود و در همه حال رعایت جانب تقوا و تحصیل رضای خدا فراموش نشود.

طبق حدیثی که مرحوم محدث قمی (رحمة الله علیه) در مفاتیح‌الجنان نقل می‌کند و مرحوم علامه‌ی مجلسی هم در بحارالانوار نقل کرده است، راوی به نام مُعَلَّى بن خُنَیس از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: چون روز نوروز شود، غسل کن و پاکیزه‌ترین جامه‌های خود را بپوش و به بهترین بوهای خوش خود را خوشبو گردان و در آن روز روزه بدار و بعد از نماز ظهر و عصر، چهار رکعت نماز با کیفیتی خاص بخوان. البته می‌دانیم که غسل کردن در دین ما تنها شستن بدن نیست، بلکه هدف، تطهیر جان از آلودگی به شهوات افراطی است. روزه هم فقط امساک دادن معده از خوردن و آشامیدن نمی‌باشد، بلکه پرهیز از کارهای نامرضی در نزد خدا منظور است. پوشیدن پاکیزه‌ترین لباس، کنایه از ملبس شدن به لباس تقواست. هدف اصلی از نماز هم نهایت درجه‌ی خضوع و تذلل در پیشگاه

خداست. در ساعت تحویل سال هم مکرر بگویید:

(یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَ الْإِبْصَارِ، یا مُدَبِّرَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، یا مُحَوِّلَ الْحَوْلِ وَ الْأَحْوَالِ، حَوِّلْ حَالَنَا إِلَى أَحْسَنِ الْحَالِ)؛

ای خدایی که چشم‌ها و دل‌ها را هرگونه که بخواهی متحوّل می‌سازی؛ تویی که دل‌ها را به کسی مهربان می‌کنی؛ تویی که چشم‌های مردم را با محبت به سمت کسی می‌چرخانی؛ تویی که شب و روز را می‌بری و می‌آوری؛ تویی که سال‌ها را از وضعی به وضعی و احوال را از حالی به حالی مبدّل می‌نمایی؛ خدایا حال ما را به بهترین حال مبدّل فرما. افکار و اخلاق و اعمال ما را نیکو گردان.

یعنی متوجّه باشید آن خوشی و خوشبختی که شما آرزو می‌کنید به آن برسید، تنها با آرزو درست نمی‌شود، تنها با گفتن «مبارک باد» و «صد سال به این سال‌ها» درست نمی‌شود؛ تنها با چیدن سفره‌های هفت سین و سبزه و شیرینی و سگّهی طلا و نقره به دست نمی‌آید. مردمی هستند که در ساعت تحویل سال سگّه‌های طلا و نقره به دست می‌گیرند و می‌چرخانند به این امید که در طول سال صدای جرینگ جرینگ پول به گوششان برسد. به سبزه نگاه می‌کنند تا همیشه سبز و خرم باشند. شیرینی می‌خورند تا همیشه کامشان شیرین گردد.

اینها اشتباه کرده‌اند و به قول معروف سوراخ دعا را گم کرده‌اند، کدام اشتباه از این بدتر که یک انسان زنده‌ی با عقل و هوش از نبات و جماد مرده‌ی بی‌عقل و هوش کمک بگیرد، از سبزه و شیرینی و طلا و نقره‌ی مرده میمنت بطلبد و حال آنکه خالقش فرموده است:

﴿...تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ...﴾^۲؛

یعنی اشتباه نکنید؛ آن کسی که مبارک است و منبع همه‌ی برکات، خداست. آنکه سلطنت و قهاریّت عالم هستی به دست اوست، آن که عزّت و ذلّت و مرگ و حیات به دست اوست. او «مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَ الْإِبْصَارِ» است؛ او «مُدَبِّرَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ» است، او «مُحَوِّلَ الْحَوْلِ وَ الْأَحْوَالِ» است.

اوست که کره‌ی زمین خاکی را سر ساعت و دقیقه و ثانیه‌ی معین از برج خوت به

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۴.

۲- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۱.

برج حَمَل منتقل می کند و هم اوست که باید زمین مغز و جان و فکر ما را از برج شقاوت به برج سعادت منتقل سازد؛ اما از توجه به این حقیقت نباید غافل شد که تحویل کره‌ی زمین یک تحویل تکوینی و اضطراری است ولی ما انسان‌ها باید تحویل اختیاری داشته باشیم، یعنی با اراده و اختیار خودمان باید با عمل به دستورات دین و احکام الهی از مدار انحرافی هواپرستی برگردیم و به مدار اعتدالی خداپرستی بیفتیم. از برج شقاوت خارج گشته به برج سعادت داخل شویم، چه آنکه خالق ما فرموده است:

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...﴾^۱

...یقیناً خدا وضع و حال مردمی را تغییر نمی دهد تا خود آن مردم، حالات درونی خود را تغییر بدهند...

تا شما آدمیان، دگرگونی در افکار و اخلاق و اعمال خویش ایجاد نکنید آن نعمت‌ها و عزت‌های از دست رفته به شما باز نخواهند گشت.

نوروز اگر خواهی، از نو حرکت کن کز جنبش نو، تابش شمس و قمر آید



آن کس که فتاد از حرکت محضر آید	از نو حرکت کن که حیات از حرکت‌هاست
کز نیک و بدش گردش تاریخ بر آید	تقویم زمان بسته به اعمال من و تو است
خوار است که چون خار همه نیشتر آید	سرو و گل و لاله عمل خوب من و تو است

حرکت تحویلی و بدون توقّف عالم طبع

خلاصه اینکه تکامل در نظام عالم طبع بر اساس تحویل است و حرکت، تحویل در همین کره‌ی زمین تنها یک بار در طول یک سال نیست، بلکه زمین در سال دوازده بار، یعنی در هر ماهی یک بار از برجی به برج دیگر تحویل می شود.

از برج حوت به برج حمل، از برج حمل به برج ثور و از ثور به جوزا و از جوزا به سرطان و از سرطان به اسد و... دائماً کره‌ی زمین در حال تحویل است و نه تنها زمین، بلکه همه‌ی موجودات عالم طبع در حال حرکت و تحوّلند و لحظه‌ای توقّف و سکون در عالم وجود ندارد. به فرموده‌ی قرآن حکیم:

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۱.

﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ...﴾^۱

تو کوه‌ها را جامد و بی حرکت می‌پنداری و حال آنکه آنها مانند ابرهای آسمان در حرکتند...

ما انسان‌ها نیز همه با هم در کشتی زمان نشسته‌ایم و علی‌الدوام در حال تحوّلیم و خود، توجّه به تحوّل خود نداریم و می‌پنداریم که در مکان ثابتی متوقّف هستیم و حال آنکه یک لحظه هم متوقّف نمی‌باشیم مانند عقربک ساعت شمار ساعت که وقتی نگاه می‌کنیم، آن را مثلاً روی عدد یازده صفحه‌ی ساعت ساکن و بی حرکت می‌بینیم و حال آنکه یک آن هم ساکن نیست و ما حرکت آن را احساس نمی‌کنیم. بعد از یک ساعت آن را روی دوازده صفحه‌ی ساعت می‌بینیم و می‌فهمیم که حرکت می‌کرده و ما ساکنش می‌پنداشته‌ایم.

وقتی در هواپیما نشسته‌ایم مثلاً از تهران به مشهد می‌رویم، هواپیما در حال حرکت است و با سرعت ما را می‌برد و راه یک ماهه را در یک ساعت طی می‌کند ولی ما با کمال آرامش نشسته‌ایم و گاه می‌خوابیم و گاهی می‌خوریم و می‌نوشیم و با هم بحث می‌کنیم و اصلاً احساس حرکت نمی‌کنیم؛ یک وقت به خود می‌آییم که به فرودگاه مشهد رسیده‌ایم. کره‌ی زمین هم، ما را روی دوش خود گرفته است و با سرعتی عجیب در فضا می‌چرخد و ما را با خود می‌چرخاند ولی ما بدون توجّه به حرکت او، خود را متوقّف می‌پنداریم و سرگرم کارهای عادی خود می‌باشیم.

در زمان‌های گذشته که وسایل برقی و گازی در کار نبود، وقتی می‌خواستند چند قطعه آتش فراهم کنند و آب سماور را به جوش بیاورند و چای درست کنند، چند قطعه زغال در میان آتشگردان گذاشته و یک قطعه زغال گداخته از آتش در وسط آنها قرار می‌دادند و آن را با سرعت در فضا می‌چرخاندند؛ آن آتشگردان می‌چرخید و زغال‌های سرد و سیاه را شعله‌ور می‌ساخت.

این کره‌ی زمین هم آتشگردانی است که به انگشت قدرت خدا در فضا می‌چرخد و قطعات سرد و افسرده‌ی جمادات و نباتات را در آغوش گرفته و می‌چرخاند. از سردی به

۱- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۸۸.

داغی می‌برد و از خاک گل‌های سبز و زرد و سرخ و بنفش می‌رویاند. از تخم مرده‌ی یک پرنده، بلبلی خوش آهنگ می‌پروراند. از نطفه‌ی کور و کر و لال آدمی، انسانی عاقل گویا، بینا و شنوا به وجود می‌آورد.

اکنون خدا می‌داند که این گُره‌ی سر و ته بسته‌ی زمین چه نطفه‌هایی در رحم دارد که باید در این فصل بهار بزاید و کوه و دشت و دَمَن را پر از انواع گیاهان و جانداران سازد. از هر بذری، گیاهی تولید گردد و از هر گلی بویی و از هر مرغی آهنگی برخیزد و هم خدا داند که این سال نو آستن به چه حوادثی سُروَر آفرین یا غم انگیز می‌باشد. چه لب‌هایی باید بخندند و چه چشم‌هایی باید بگیرند، چه فریادهایی بلند شود و چه صداهایی خاموش گردد، جمعی به اوج عزّت برسند و جمعی به خاک ذلّت نشینند.

چه گویم از این گنبد تیز گرد	که هرگز نیاساید از کارکرد
یکی را همی تاج شاهی دهد	یکی را به دریا به ماهی دهد
یکی را برهنه سر و پا و دست	نه آرام خورد و نه جای نشست
سرانجام هر دو به خاک اندرند	که در تنگنای هلاک اندرند

این حدیث را هم در گذشته بیان کردیم:

(أَغْفُلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ)؛^۱

غافل‌ترین مردم آن کسی است که از این همه تغیر و تحوّل دنیا پندی نگیرد و همچنان در خواب خرگوشی یک عمر بخورد و بخوابد و هیچ نفهمد این تغیرات و دگرگونی‌ها از کجا نشأت گرفته است و به کجا منتهی خواهد شد و من در این میان چه کارهام و چه وضعی باید داشته باشم و ناگهان خود را به فرموده‌ی قرآن در میان آتش جهنّم می‌بیند و فریاد می‌زند:

﴿...رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلْ...﴾؛^۲

...خدایا [الآن فهمیدم که عمری به خطا رفته‌ام] مرا از آتش نجاتم بده و به دنیایم برگردان تا کارهایی غیر آن کارها که می‌کردم بکنم...

۱- فقیه، جلد ۴، صفحه ۳۹۴.

۲- سوره‌ی فاطر، آیه ۳۷.

ولی جواب می‌شنود که:

﴿...أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرُ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ...﴾^۱

...آیا من در دنیا به شما آنقدر مهلت ندادم که از جریان تحولات عالم پند بگیرید، آیا هشدار دهنده به سوی شما نفرستادم...

پیامبران و امامان نیامدند و فریاد بر سر تان نکشیدند و شما را از این جریان آگاه نساختند. در شأن نزول این آیه آمده است که درباره‌ی انسان هجده ساله است، یعنی یک آدم هجده ساله باید به خود بیاید و راجع به تغییر و تحولات عالم بیندیشد و بفهمد که آمد و رفت روز و شب یعنی چه و خوابیدن و بیدار شدن چه معنایی دارد و اصلاً من خودم چه هستم و از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم؟ آورنده و برنده‌ام کیست و چه هدفی از این آوردن و بردن من دارد.

این وظیفه‌ی یک آدم هجده ساله است، وای بر حال آدم چهل ساله و پنجاه ساله‌ی در خواب غفلت غنوده که چه خطاب و عتاب‌هایی خواهد داشت، حتماً روزی ما را در موقف حساب، نگه‌مان می‌دارند و می‌گویند: ای انسان، آخر من به تو عقل و فکر دادم که بیندیشی و بفهمی، شصت سال و هفتاد سال تو را خواباندم و بیدارت کردم. در هر شبانه‌روز چند بار نمونه‌ای از مرگ و حیات را نشانت دادم، به زبان پیام آورم به تو پیام فرستادم که همان‌طور که می‌خوابید می‌میرید و همان‌طور که بیدار می‌شوید در روز قیامت برانگیخته می‌گردید، آیا همین کافی نبود که تو را به فکر انداخته و از خواب غفلت بیدارت سازد و به گوشت طنین افکند که به خود بیا و بفهم همان کس که تو را هر شب می‌خواباند و صبح بیدارت می‌کند همان کس یک شب تو را می‌خواباند و دیگر بیدارت نمی‌کند تا با صدای نَفْحُ صُور جناب اسرافیل علیه السلام از خواب برمی‌خیزی و می‌بینی صحرای محشر است و رستاخیز عظیم قیامت برپا شده و در موقف حساب نگاهت داشته‌اند.

سبب پیدایش غفلت

قرآن می‌فرماید:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾^۲ قَالُوا يَا

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۳۷.

وَيُنَا مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ^۱؛
 در صور دمیده شده است و آدمیان از قبرها برخاسته اند و به سوی موقف
 حساب خدا شتابان می‌روند و می‌گویند ای وای بر ما، چه کسی ما را از
 خوابگاهمان برانگیخت، آری این همان وعده‌ی خداوند رحمان است و
 فرستادگانش راست می‌گفتند [که از چنین چیزی خبر می‌دادند].
 آیا این آیات آسمانی قرآن و رفتار و گفتار پیامبران و امامان علیهم‌السلام که برای هدایت ما
 آمده‌اند نباید در ما تکانی ایجاد کرده و تحوُّلی در شئون زندگی ما پدید آورد؟!
 روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با جمعی از اصحاب از راهی می‌گذشتند به گله‌ای از شتران
 عِشَار رسیدند، عِشَار به شترهای ده ماهه آبستن می‌گویند که از امتعه‌ی بسیار نفیس عرب به
 شمار بوده است و لذا قرآن کریم در سوره‌ی تکویر که نمونه‌ای از تحولات دهشت‌انگیز
 عالم را در روز قیامت نشان می‌دهد که:
 ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ۖ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ... وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾^۲
 روزی که طومار خورشید در هم پیچیده شود و ستارگان تیره و بی‌فروغ
 گردند و روزی که شترهای عِشَار به حال خود رها شوند.
 یعنی در آن روز، چنان دهشت و وحشت دل‌ها را فرا می‌گیرد و آدمیان از خود بیخود
 می‌شوند که عرب مال‌دوست، شترهای عِشَار را هم فراموش می‌کند.
 منظور اینکه وقتی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به گله‌ی شتران عِشَار رسید، چشم از آنها
 برگردانید و به آنها نگاه نکرد، چگونه که یک مرد مسلمان از نگاه به زن نامحرم می‌پرهیزد
 و چشم از او بر می‌گرداند. اصحاب گفتند: یا رسول الله، این گله‌ی شترهای عِشَار است و
 تماشایی و دیدنی است، شما چرا رو از آنها بر می‌گردانید و نگاهشان نمی‌کنید؟ در جواب
 آنها قریب به این مضمون فرمود: نگاه کردن به زیبایی‌های دنیا دل را دگرگون می‌کند و
 حال غفلت از خدا در دل به‌وجود می‌آورد. این آیه‌ی از قرآن را هم تلاوت فرمود که خدا
 فرموده است:

۱- سوره‌ی یس، آیات ۵۱ و ۵۲.

۲- سوره‌ی تکویر، آیات ۱ تا ۴.

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾^۱

هرگز چشم‌های خود را مدوز به زیبایی‌های زودگذر دنیا که به گروهی از کفار و منافقان داده‌ایم...

یکی از همسران پیامبر ﷺ پرده‌ای بر درِ اطاق آویخته بود که عکس بوته‌ی گلی در آن بود، رسول اکرم ﷺ به او فرمود:

(عَيْنِي عَنِّي فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهَا ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَارِفَهَا)^۲

این [پرده‌ی عکسدار] را از مقابل چشم من بردار، هر وقت چشمم به آن می‌افتد دنیا و زر و زیور دنیا برایم تداعی می‌شود.

حال، آن گفتار خدا و این رفتار پیامبر را با زندگی غرق در تجمل خودمان بسنجید و ببینید تفاوت راه از کجا تا به کجاست! در عین حال ما ادعای ایمان به قرآن خدا و پیروی از رسول خدا ﷺ داریم و خدا هم فرموده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾^۳

من رسول خودم را اسوه و الگو برای شما قرار داده‌ام که او را در تمام شئون زندگی خود سرمشق قرار داده و از او تبعیت نمایید. در آیه‌ی دیگر هم خطاب به رسولش فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي...﴾^۴

بگو به مردم، اگر شما خدا را دوست می‌دارید، از من [که پیام‌آور او هستم] پیروی نمایید...

اما کو آن دل‌بیدار که از این نداهای آسمانی تکان بخورد و چشم از خواب غفلت بگشاید و صحنه‌های پشت پرده را هم از منظر قرآن کریم مشاهده نماید و باقی‌مانده‌ی این عمر زودگذر را به لهو و لعب به سر نیاورد.

این شعر حکیمانه‌ی سعدی را هم به خاطر بسپارد و گهگاه آن را با خود زمزمه کند:

غبار هوئ^۱ چشم عقلت بدوخت سموم هوس کشت عمرت بسوخت

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۳۱.

۲- مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه‌ی ۵۴.

۳- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

۴- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.

ای مسلمان نمازخوان روزه بگیر حج و عمره انجام داده! به هوش بیا که غبار هوای چشم عقلت را کور کرده و حاصل اعمال عبادی چهل پنجاه سالهات را به آتش کشیده است، اینک به خود بیا و از این مهلت باقی مانده‌ی عمر استفاده کن.

بکن سرمه‌ی غفلت از چشم پاک که فردا شوی سرمه در چشم خاک این بیت هم از لطافت خاصّی برخوردار است، شما یک قبر را که بشکافید، مانند حدقه‌ی یک چشم است و بدن مرده‌ی پوسیده‌ی گرد شده‌ی در میان آن نیز همچون سرمه‌ای است در چشم خاک.

حال ای انسان غفلت زده‌ی غوطه‌ور گشته‌ی در گنداب هوای و هوس‌های نفسانی، اندکی به هوش بیا و سرمه‌ی غفلت را از چشم دل پاک کن که به همین زودی می‌میری و در میان حدقه‌ی تنگ قبر می‌پوسی و سرمه‌ی در چشم خاک می‌گردد.

به‌راستی که در ارشاد و هدایت ما بندگان خدا هیچ سخنی ناگفته‌ای نمانده است؛ انبیاء و اولیای خدا ﷺ و از پس آنها حکما و علما و حتی شعرا با بیانات گوناگون آنچه لازم بوده گفته‌اند و بانگ بیدارباش سر داده‌اند. حال اگر قصور و تقصیری هست، در ما غفلت‌زدگان است و چاره‌ای جز این نیست که باید تکانی بخوریم و جواب لبیک به این نداهای آسمانی داده، قدم در صراط مستقیم عبادت خدا نهاده و به دنبال آن پیشروان هدایت حرکت کنیم. ارزش انسان به موضوع مورد اندیشه‌ی اوست.

گفتار هجدهم تحصیل نور

غرور، سبب روسیاهی در آخرت

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۱

ای مردم، به یقین وعده‌ی خدا حق است؛ پس [مراقب باشید که] زندگی دنیا شما را نفریبد و [مراقب باشید که] شیطان فریبکار فریبتان ندهد.

از جمله بیماری‌های مهلک روحی که علمای اخلاق راجع به آن بحث‌های وسیع و عمیقی دارند، بیماری «غرور» است که در گذشته راجع به همین موضوع ذیل همین آیه‌ی شریفه مطالبی را بیان کردیم.

ای مردم! به یقین بدانید که وعده‌ی خدا حق است، این دنیا پایان می‌یابد و عالم آخرت پرغوغا فرا می‌رسد، آن روز اعمال و اخلاق شما مورد حساب قرار می‌گیرد و کیفر و پاداش داده می‌شود. اینک مراقب باشید این زندگی فریبنده‌ی زودگذر، شما را فریب ندهد و سرگرمتان نسازد که یک وقت به هوش بیایید و ببینید دنیا تمام شد و آخرت فرا رسید و شما با دست خالی و روی سیاه آمده‌اید. این نتیجه‌ی بیماری «غرور» است که آیه‌ی شریفه نسبت به آن هشدار می‌دهد.

«غرور» یعنی انسان به یک صفت کمالی که به زعم خودش، در خودش می‌بیند، دلخوش و دلگرم باشد و خودش را به خاطر داشتن آن صفت در نزد خدا مقبول و بهشتی بشناسد و از صفات نقصی که واقعاً دارد غافل بماند این دلخوش بودن به صفت کمالی به زعم خود و غافل ماندن از صفات نقصی که دارد، غرور است و بیماری مهلکی است که از

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۵.

نظر علمای اخلاق، اکثریت قریب به اتفاق مردم، مبتلا به این بیماری می‌باشند. کافران و بی‌دینان از جهتی مبتلا به این بیماری‌اند و آنان که به زعم خود دیندار اما اخلاقاً و عملاً فاسق و فاجرند از جهتی، عابدان و زاهدان که اهل عبادت و بی‌اعتنا به دنیا هستند از جهتی. عالمان و دانشمندان اعم از روحانی و غیر روحانی که در فنون مختلف علمی سرآمدند؛ از جهتی مبتلا به غرورند. واعظان و خطیبان و سخنوران زبردست از جهتی. قاریان خوش لحن و خوش آهنگ قرآن از جهتی.

خلاصه اینکه تمام اصناف و طبقات مختلف مردم، اکثریت قریب به اتفاقشان هر یک به شکلی خاص، ابتلاء به بیماری غرور دارند و هر یک صفت کمالی در خود می‌بینند و به همان دلخوش می‌شوند و خود را انسانی کامل می‌پندارند و مقبول در پیشگاه خدا و غافل از نقایص فراوانی که دارند و عمری با همین دلخوشی به کمال خیالی و غفلت از نقص واقعی به سر می‌برند و مرگشان که فرا رسید، خود را تهی دست از کمالات واقعی و مطرود از رحمت خدا می‌یابند.

از باب مثال هستند در میان مسلمانان افرادی که در انجام مستحبات بسیار ساعی و کوشا می‌باشند. از نمازهای مستحبی، روزه‌های مستحبی، دعای کمیل و زیارت عاشورا و اذکار و اوراد گوناگون و... اما در انجام واجباتشان اعم از حق الله و حق الناس سستی و کوتاهی دارند، اینها در زمره مغروران محسوب می‌شوند. افراد دیگری هستند که واجبات را هم انجام می‌دهند، اما در مسائل مربوط به محرمات و ارتکاب گناهان بی‌پروا می‌باشند! افراد دیگری از این جهت نیز مراقبت دارند و مرتکب گناهان نمی‌شوند اما اخلاقاً دارای صفات ناپسندی از کبر و بخل و حرص و حسد می‌باشند و غفلت از این دارند که رذائل خلقیه، ریشه‌ی اعمال عبادی را می‌پوساند و از اثر می‌اندازد.

از باب نمونه به این حدیث عنایت بفرمایید که فرموده‌اند:

(فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ)؛^۱

رذیله‌ی حسد، حسنات را می‌خورد آنگونه که آتش، هیزم را می‌خورد.

در نقل دیگر آمده که «یا کل الایمان» حسد ایمان را می‌خورد. چون مرکز اصلی در وجود

انسان قلب است، یعنی روح و جان انسان است، تمام انبیاء و رسولان خدا ﷺ برای تطهیر و تهذیب روح و قلب آمده اند و می خواهند با دستورات آسمانی خود، روح و جان آدمی را از آلودگی رذائل خُلَقِیَّه پاک و طیب بسازند و او را به سوی خدا بالا ببرند قرآن هم می فرماید:

﴿...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾^۱

...آنچه به سوی خدا بالا می رود، قلب پاکیزه از آلائش است و عمل صالح و سیله‌ی بالا رفتن اوست...

نابود شدن اعمال نیک به سبب حسد

رذائل خُلَقِیَّه، اعمال صالحه را خشتی و بی اثر می سازد و متأسفانه ما مردم مسلمان مؤمن بر فرض اینکه در اتیان واجبات و ترک محرمات دارای حال مراقبت باشیم از لحاظ اخلاق رذیله و خواهی زشت اکثراً گرفتاری‌های بسیار داریم.

از باب مثال همین رذیله‌ی حسد را - که به عنوان نمونه از حدیث خواندیم که ریشه‌ی ایمان و حسنات را می خشکاند - در نظر بگیرید و ببینید در حالات روحی بسیاری از ما آثارش پیداست.

دو نفر آدم مؤمن صالح‌العمل اهل ذکر و دعا و عبادت که در امری از امور زندگی از کسب و کار و تجارت، ریاست و سیاست و... با هم رقابت دارند، به یکدیگر حسد می ورزند و هر یک از پیش افتادن دیگری و افزایش محبوبیتش در میان مردم رنج می برد و تا آنجا که بتواند در تضعیف شخصیت اجتماعی او تلاش می کند و حال آنکه انسان با ایمان می داند هر که هر چه دارد، خدا به او داده و فرموده است:

﴿...نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾^۲

...ما معیشت آنها را در بینشان در زندگی دنیا تقسیم کرده ایم...

خدا هم به هر که هر چه داده بر اساس مصلحت حکیمانه داده است، بنابراین آدم حسود در واقع اعتراض به کار خدا دارد و تقسیم او را حکیمانه نمی داند و خود توجه به این فکر کفرآمیز خود ندارد. حاصل اینکه تا آدمی به فکر اصلاح نفس خویش و پاکسازی آن

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

۲- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۲.

از این رذائل نیفتد، توانایی پرواز و صعود به عالم قرب خدا نخواهد داشت.

اعمال صالحه وقتی اثرگذار در صعود الی الله خواهد بود که روح و جان، کَلِم طَیِّب شده باشد بالا رونده روح پاک است و عمل صالح، بالا برنده‌ی آن است. روح، راکب است و عمل صالح مرکب و بدیهی است همانگونه که راکب بی مرکب به مقصد نمی‌رسد، مرکب بی راکب هم لغو است و بی‌ثمر.

تمام توجّه انبیاء علیهم‌السلام معطوف به تطهیر و تهذیب روح انسان است و روح آنچنان بزرگ است که خدایش آن را به خود نسبت داده و فرموده است:

﴿...وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...﴾؛ ^۱...من از روح خودم در او دمیدم...

البته اضافه‌ی روح به خدا، اصطلاحاً «اضافه‌ی تشریفی» است، یعنی برای نشان دادن عظمت و شرافت روح، آن را به خود نسبت داده و فرموده است: روح من، وگرنه خدا که مثل ما مرکب از جسم و روح نیست. پس بر انسان عاقل عارف به این موقعیت بسیار بزرگ خود، لازم است که این شرف انتساب به خدا را حفظ کند و بر آن بیفزاید تا به هنگام انتقال از این عالم واقعاً روح، الهی شده باشد و لذا برای افزودن به این شرافت، دستور شبانه‌روزی نماز داده و فرموده است:

﴿...أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾؛ ^۲

...نماز را به یاد من و با من باشی].

معلوم می‌شود به یاد خدا بودن و با خدا بودن تنها شرافت و کرامت مقصود از آفرینش انسان است و آن هم به دست نمی‌آید جز از طریق اقامه‌ی نماز، اما نه آن نمازی که من و امثال من می‌خوانیم که در آن به یاد همه چیز و همه کس می‌افتیم جز خدا و حال آنکه لام «لذکری» در این آیه‌ی شریفه به اصطلاح اهل ادب «لام غایت» است که نشان می‌دهد تمام هدف و غایت اصلی از تشریع نماز، این است که بر اثر تداوم این امر عبادی، یاد خدا و توجّه قلب به خدا یک نیروی ثابت حاکم بر سراسر زندگی انسان گردد و انسان در همه جا و در همه حال از رفتارها و گفتارهایش جز اطاعت امر و نهی خدا و اجرای

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۲.

۲- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

فرامین خدا وظیفه‌ای برای خود نشناسد.

گفتن ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ او منحصر به وقت نماز نباشد، بلکه در محلّ کسب و کار و پشت میز اداره و در کلاس درس و اطاق طبابت و مرکز سیاست و تدبیر امور مملکت و... همه جا خدا را حاضر و ناظر ببیند و زبان جانش ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ باشد.

این است ذکر خدا و یاد خدا کردن به معنای واقعی که محصول نماز به معنای واقعی است، وگرنه هر چند ساعتی یک بار رو به قبله ایستادن و افعالی به صورت قیام و رکوع و سجود انجام دادن و بعد دنبال کارهای معمولی و عادی رفتن و در رفتار و گفتارش هیچ یک از فرامین خدا را به حساب نیاوردن و بی پروا مرتکب گناه گشتن و فرضاً در همان حال تسبیح به دست گرفتن و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله به زبان جاری کردن، این در واقع خدا را فراموش کردن است و نماز را زیر پا نهادن، زیرا خدا فرموده است:

﴿...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾^۱

به راستی که نماز [به معنای واقعی اش نیرویی است که آدمی را] از ارتکاب گناه و فحشاء و منکر باز می‌دارد...

ذکر حقیقی، توجّه به خدا و حاضر و ناظر دیدن او در همه جا و در همه حال است، نه فقط تلفّظ و تحرّک زبان است در دهان.

تا فراموش نکرده غیر حق	در حقیقت نیستی ذاکر بدان
چون فراموش شود مادون او	ذاکری گرچه نجبنانی زبان

در دعای شب‌های ماه مبارک رمضان این جمله را می‌خوانیم:

﴿اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا تُبَاشِّرُ بِهِ قَلْبِي﴾

خدایا من از تو ایمانی می‌خواهم که بر اثر آن، تو به قلبم بپرسی [و هیچگاه از قلبم جدا نباشی].

طبیعی است وقتی قلب انسان که مرکز هستی او و فرماندهی اعضا و جوارح اوست پیوسته با خدا بود تمام اعضا و جوارح انسان نیز به فرمان قلب با خدا خواهند بود و به

۱- سوره ی عنکبوت، آیه ۴۵.

اطاعت امر و نهی خدا سر تسلیم فرود خواهند آورد؛ در این موقع است که او به راستی یک انسان سراپا الهی خواهد شد.

بنابراین اگر ما با انصاف در رفتار و گفتار خود بیندیشیم و بخواهیم داوری کنیم، باید بگوییم این نماز که ما می‌خوانیم، آن نمازی نیست که خدا از ما خواسته است، زیرا خدا فرموده است من نمازی از تو خواسته‌ام که محصولِ مسلّمش، ذکر من باشد، یعنی من حاکم مطلق در سراپای زندگی‌ات باشم و جز فرمان من، فرمان احدی در رفتار و گفتار اثرگذار نباشد، در صورتی که خود می‌دانیم که چنین نیستیم و در بسیاری از شئون زندگی ما، غیر خدا از همسر و فرزندان و دوستان و خانه و مغازه و پست و مقام اداری حکومت دارد و فرمان خدا را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

در خانه‌ی دل که خانه‌ی اختصاصی خداست غیر خدا را نشانده‌ایم و حال آنکه امام صادق علیه السلام فرموده است:

(اَلْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ)؛^۱

قلب انسان [مؤمن] حرم خاصّ خداست، در حرم خاصّ خدا، غیر خدا را مَنِشان.

وقتی هم خانه‌ی دل در انحصار خدا در آمد و حاکمی جز خدا در آن حکومت نداشت، طبیعی است که انسان در این موقع جز جلب رضای خدا و تأمین موجبات سعادت در عالم آخرت که عالم لقاء و دیدار خداست، همی نخواهد داشت و در زمره‌ی «الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» قرار خواهد گرفت.

تأکید قرآن بر دو اصل مهم

توجه به این نکته نیز لازم است که قرآن کریم در مقام تربیت انسان و تنظیم برنامه‌ی حیات و زندگی‌اش، روی دو اصل مهمّ و اساسی تأکید فراوان دارد و آن دو یکی اصل توحید و اعتقاد به وجود آفریدگار علیم حکیم است و دیگری اصل معاد و اعتقاد به عالم جزاء و کیفر و پاداش.

در میان این دو اصل نیز آنچه که در تربیت انسان و بازداشتن او از کجروی‌ها و

و داشتن او به حرکت در صراط مستقیم عبادت تأثیر بیشتری دارد، اصل معاد و اعتقاد به عالم جزاء و کیفر و پاداش است، وگرنه تنها اعتقاد به اینکه عالم، خدای واحد علیم قدیر حکیم دارد کافی نیست در اینکه آدمی را از اتباع شهوات و اهواء نفسانی بازدارد و برای رعایت حرمت خدا پا روی لذات جاذبه‌دار دنیوی بگذارد و بگذرد، بدون اینکه ترس از کیفر و امید به پاداشی در کار باشد.

البته اقلیت بسیار اندکی هستند که تنها ایمان به خدا آنها را به صراط مستقیم عبادت، جذبات می‌کند و کمترین تمایلی به اتباع شهوات از آنها تحقق نمی‌یابد. در رأس آنها امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که فرموده است:

(مَا عَبْدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَلَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا
لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ)؛^۱

[خدایا] من تو را نه از ترس جهنم عبادت کرده‌ام و نه به طمع بهشت، بلکه
من تو را اهل و شایسته‌ی عبادت دیده‌ام و عبادت کرده‌ام.

این سخن، گفتن و شنیدنش بسیار سهل و آسان است، ولی این لقمه‌ای نیست که به هر دهانی بگنجد و از هر حلقومی پایین برود. این کسی را می‌سزد که در دعای کمیلش گفته است:

(فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ
أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ)؛

ای معبود و ای رب و ای آقا و مولای من، گرفتم که عذاب جهنم را تحمل
کردم، ولی عذاب فراق و جدا گشتن از خود را چگونه تحمل کنم.

یعنی آتش جدا ماندن از خود را سوزاننده‌تر از آتش جهنم می‌دانم.
آری اوست که می‌تواند این جمله را بر زبان جاری کرده و بگوید: ای خدا! من تو را
نه از ترس جهنم عبادت می‌کنم و نه به طمع بهشت، بلکه من تو را شایسته و سزاوار
عبادت دیده‌ام.

البته منظورش این نبوده که من نه خوف از جهنم دارم و نه طمع به بهشت، این

چگونه ممکن است و حال آنکه خدا در قرآن از زبان خاندان علی علیه السلام نقل می کند که:

﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾^۱

[خاندان علی] در مسیر عبادت وفادار و از روزی که شرّش فراگیر خواهد شد

ترسانند [و می گویند]:

﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمْطَرِيرًا﴾^۲

ما از پروردگار خود می ترسیم از آن روزی که عبوس و خشمگین و شدید است.

پس منظور امام علیه السلام این بوده که انگیزه‌ی من برای عبادت خدا، نه خوف از جهنّم بوده است و نه طمع در بهشت بلکه منحصرّاً محبّت ذات اقدسش مرا به عبادتش واداشته است که فرضاً اگر بهشت و جهنّمی هم نبود، من او را عبادت می کردم ولی اکثریت افراد آدمیان، بدیهی است که از ترس عذاب جهنّم مرتکب گناه نمی شوند و به طمع نیل به بهشت از لذّات زودگذر می گذرند. در حدیث نیز آمده است:

(إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ)^۳

عبادت کنندگان سه گروهی هستند، گروهی خدا را از ترس جهنّم عبادت می کنند، این عبادت، عبادت بردگان است؛ گروه دیگر برای رسیدن به ثواب و بهشت عبادت می کنند، این عبادت مزدوران است و اما گروه دیگری هستند که خدا را به انگیزه‌ی محبّت [یعنی چون دوستش دارند] عبادت می کنند و هیچ عاملی جز حبّ خدا آنها را وادار به عبادت نمی کند و این عبادت آزادگان و برترین نوع عبادت است.

مهمترین عامل هدایت، اعتقاد به روز قیامت

چنانکه گفتیم این نوع عبادت از عهده‌ی همه کس بر نمی آید و حاصل اینکه اعتقاد

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۷.

۲- همان، آیه‌ی ۱۰.

۳- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۸۲.

به روز حساب و جزاء و باور داشتن بهشت و جهنم، مهمترین عامل برای سوق دادن اکثریت آدمیان به مسیر هدایت و عبادت است و نبودن این اعتقاد و این باور نیز اساسی ترین عامل انحراف از صراط مستقیم دین و افتادن در کوره راه ضلالت است. خود قرآن هم منطقیست همین است که می فرماید:

﴿...إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^۱

علّت اینکه مردمی از راه خدا منحرف می شوند و محکوم به عذاب شدید می گردند این است که روز حساب را فراموش کرده و نادیده گرفته و بی پروا در ارتکاب گناهان گشته اند و لذا بهترین وسیله برای تنبّه و بیدار گشتن انسان نسبت به روز حساب و جزاء آیات شریفه ی قرآن کریم است که صحنه های تکان دهنده از رستاخیز عظیم قیامت را نشان می دهد که چگونه افرادی در پرتو نور ایمانشان با عزّت و سربلندی رو به جنت و رضوان می روند و جمع دیگری در ظلمت و تاریکی با ذلت و خواری و دَهشت و وحشت به سوی آتش سوزان جهنم سوق داده می شوند.

از باب نمونه آیاتی از سوره ی مبارکه ی حدید را اینجا می آوریم و توضیحی در ذیلشان به عرض می رسانیم که می فرماید:

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ...﴾^۲

روزی که مردان و زنان با ایمان را می بینی که نورشان [که تجسم یافته ی اخلاق و اعمال دنیویشان می باشد] از پیش رو و از جانب راستشان به سرعت پیش می رود...

این دو نور احتمالاً یکی مربوط به عقاید حقّه ی آنها و دیگری مربوط به اعمال صالحه ی آنهاست. در آن موقع ندا از فرشتگان موکل بر آنها بلند می شود که:

﴿...بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۳

...بشارت باد بر شما امروز، به باغ هایی از بهشت که نهرا از زیر درختانشان جاری است و جاودانه در آن خواهید ماند و این پیروزی و رستگاری عظیمی

۱- سوره ی ص، آیه ی ۲۶.

۲- سوره ی حدید، آیه ی ۱۲.

۳- همان.

است که نصیبتان گشته است.

اما صحنه‌ی دیگر را خواهی دید که:

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ...﴾^۱؛

روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند نگاهی به ما بکنید تا از نور صورت شما بهره‌گیریم... و راه خود را پیدا کنیم یا اندکی به انتظار ما توقف کنید تا ما هم به شما برسیم و در پرتو نور شما راه خود را بیابیم. اما جوابی که می‌شنوند این است که:

﴿...قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا...﴾^۲؛

...به آنها گفته می‌شود: به پشت سر خود [دنیا] برگردید و از آنجا کسب نور بنمایید...

اینجا جای تحصیل نور نیست! ما این نور را از دنیا بر اثر ایمان و عمل صالح به دست آورده‌ایم، اینک شما هم اگر می‌توانید به دنیا برگردید و از طریق ایمان و عمل صالح این نور را به دست آورید، ولی دیگر گذشته و راه برگشتی در کار نیست.

﴿...فَضْرِبَ يَتْنَهُمْ يَسُورٌ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾^۳؛

...در این هنگام ناگهان دیواری بین مؤمنان و منافقان زده می‌شود که دری دارد و یک سمت آن دیوار که باطنش حساب می‌شود، غرق در رحمت است و سمت دیگرش که ظاهر به حساب می‌آید، سرشار از عذاب است.

در واقع این دیوار، نشأت گرفته‌ی از همان دیواری است که در دنیا بین مؤمنان و منافقان بود و آنها را با اعتقادات و اعمال گوناگونشان از هم جدا می‌کرد و امروز اهل ایمان در آن سمت دیوار، مشمول رحمت و منافقان در این سمت آن، محکوم به عذابند. جالب اینکه این دیوار آنگونه نیست که مانع عبور صدا از این سمت به آن سمت باشد بلکه:

﴿يَنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ...﴾^۴؛

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۳.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان، آیه‌ی ۱۴.

منافقان اهل ایمان را صدا می‌زنند و می‌گویند: آیا مگر ما در دنیا با شما نبودیم... با هم در یک مملکت و در یک شهر و احیاناً در یک خانه و در یک خانواده زندگی می‌کردیم، پس چگونه شد که اکنون از هم جدا شده و از هم فاصله گرفته‌ایم آنگونه که شما غرق در رحمت و ما در آغوش عذاب افتاده‌ایم. اهل ایمان در جواب اهل کفر و نفاق:

﴿...قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّكُمْ
الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۱

می‌گویند: آری ما با هم بودیم، اما از حیث اعتقاد و اخلاق و عمل از هم خیلی فاصله داشتیم شما بر اثر داشتن روحیه‌ی لجاج و عناد در مقام انکار حق برآمدید و خودتان را مبتلا به بیماری کفر و شرک و نفاق نمودید.

دائماً منتظر بودید که به همین زودی پیامبر می‌میرد و بساط اسلام برچیده می‌شود و راجع به معاد و حیات پس از مرگ پیوسته در حال شک و تردید و ارتیاب بودید. آرزوهای نیل به مقاصد مادی سرگرمتان نمود تا فرمان مرگ از جانب خدا صادر شد و به عمرتان پایان بخشید. در این مدّت شیطان فریبکار هم شما را مغرورتان ساخت و از خدا غافلتان گردانید.

﴿قَالِیَوْمَ لَا یُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدِیَّةٌ وَلَا مِنْ الَّذِینَ كَفَرُوا...﴾^۲

سرانجام این لجاج و عناد و انکار حق این شد که امروز نه از شما منافقان و نه از کافران، فدیّه و غرامتی پذیرفته نمی‌شود تا از چنگال عذاب خدا رهایی یابید. امروز شما منافقان با کافران سرنوشتی یکسان دارید که:

﴿...مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلَاكُمْ وَ یُسَّ الْمَصِیْرُ﴾^۳

جایگاهتان آتش است و مولا و سرپرستان همان جهنّم است و چه بد بازگشتگاهی دارید.

این آیات از سوره‌ی مبارکه‌ی حدید بود، از آیات بسیار فراوانی که در قرآن کریم مربوط به اصل معاد و کيفر و پاداش روز حساب و جزا آمده است و خواستم موعظه‌ای از خود آیات قرآن شنیده باشیم که بهترین موعظه‌ی بیدارگر، آیات قرآن است:

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۴.

۲- همان، آیه‌ی ۱۵.

۳- همان.

﴿...وَشَفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ...﴾^۱

...شفابخش از بیماری‌های دل‌ها و جان‌هاست...

موعظی از مولای متقیان امام علی علیه السلام

این چند جمله‌ی نورانی را هم از مولا و امامان امیرالمؤمنین علی علیه السلام بشنویم که می‌فرماید:

(عِبَادَ اللَّهِ، اللَّهُ اللَّهُ فِي أَعَزِّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَبِّهَا إِلَيْكُمْ)^۲

ای بندگان خدا از خدا بترسید، از خدا بترسید، درباره‌ی عزیزترین و

محبوبترین کسانتان.

یعنی خودتان! چون بدیهی است که هر کسی خودش را عزیزتر و محبوبتر از همه

کس می‌دارد پس به فکر و اندیشه‌ی خود باشید.

(فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَ أَنَارَ طُرُقَهُ فَشِقْوَةٌ لَّزِمَةٌ أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ قَدْ دَلَّلْتُمْ عَلَى الزَّادِ وَ أَمَرْتُمْ بِالظُّعْنِ وَ حَثَّيْتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكِبٍ وَقُوفٍ لَا تَدْرُونَ مَتَى تُؤَمَّرُونَ بِالسَّيْرِ)^۳

زیرا خداوند دین حق را برای شما آشکار نموده و راه‌های آن را روشن ساخته است با

آیات قرآن و بیانات رسول اکرم و امامان معصوم علیهم السلام هرگونه ابهام را برطرف کرده است،

پس با مراقبت کامل به اصلاح وضع آینده‌ی خود پردازید و بدانید که پس از مرگ به شقاوت

و بدبختی دائم مبتلا خواهید شد و یا به سعادت و خوشبختی همیشگی نائل خواهید گشت. پس

در این ایام زودگذر فناپذیر دنیا برای ایام همواره باقی و پایدار آخرت توشه بردارید که راه

توشه برداشتن را هم به شما نشان داده و فرموده‌اند:

﴿...وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى...﴾^۴

...توشه بردارید و بهترین توشه تقوا و پرهیزگاری است...

حال آگاه باشید که مأمور به کوچ کردن شده‌اید و به شتاب داشتن برای رفتن تحریص

۱- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۵۷.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۵۶.

۳- همان.

۴- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۷.

گشته‌اید، پس شما مانند سوارانی هستید ایستاده و آماده برای حرکت و نمی‌دانید کی دستور حرکت صادر خواهد شد و رخت از این جهان بخواهید بست و در بیان دیگری فرموده است:

(فَأَفِقْ أَيْهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ وَاسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ وَ اخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ وَ أَنْعِمِ الْفِكْرَ فِيمَا جَاءَكَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ﷺ مِمَّا لَا بُدَّ مِنْهُ وَ لَا مَحِيصَ عَنْهُ)^۱

حال ای شنونده از بی‌هوشی‌ات به هوش بیا و از خواب غفلت بیدار شو و در آنچه از جانب خدا به زبان پیامبرش ﷺ به تو رسیده است دقیقاً بیندیش و بدان که حتماً پیش خواهد آمد و گریزی از آن نخواهی داشت.

(وَ كَمَا تَزْرَعُ تَخْصُدُ وَ مَا قَدَّمْتَ الْيَوْمَ تَقْدُمُ عَلَيْهِ غَدًا فَأَمْهَدْ لِقَاءِكَ وَ قَدَّمَ لِيَوْمِكَ)^۲

آنچه را که می‌کاری درو می‌کنی و آنچه را که امروز در دنیا پیش فرستاده‌ای فردای قیامت بر آن وارد می‌شوی. پس برای خود در محشر جایی آماده کن و برای روز بازگشت خویش توشه‌ای بفرست.

آن آیات تکان دهنده‌ی قرآن و این هم‌بیانات هشدار دهنده‌ی امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، حال آیا ما با چه عذری می‌توانیم این چنین سهل‌انگار و مسامحه‌کار این گوهر گرانبهای عمر را سپری کنیم و در عین حال خود را اهل سعادت بدانیم؟! مولای ما در ادامه‌ی همان بیان فرموده است:

(فَالْخَذَرُ الْخَذَرُ أَيْهَا الْمُسْتَمِعُ وَالْجِدَّ الْجِدَّ أَيْهَا الْغَافِلُ وَ لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ)^۳

حال ای شنونده! برحذر باش از نافرمانی خدا و رسولش ای غفلت‌زده‌ی بی‌خبر آگاه شو و کوشش کن در اطاعت فرمان خدا و رسولش که کسی نمی‌تواند تو را مانند شخص آگاه از احوال قیامت [که پیغمبر و امام است] آگاهت بسازد.

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۵۲.

۲- همان.

۳- همان، خطبه‌ی ۱۵۳.

بنامی بندگی

- گفتار اوّل: منصب امامت
- گفتار دوّم: حیات برزخی
- گفتار سوّم: نعمت ولایت
- گفتار چهارم: آثار معرفت
- گفتار پنجم: ارادت به اهل بیت علیهم السلام
- گفتار ششم: محبّ صادق

گفتار اول منصب امامت

سخنان منصفانه و محققانه‌ی ابن ابی الحدید

می‌دانیم ابن ابی الحدید، یکی از شارحان نهج البلاغه است و از نظر برخی از اهل تحقیق، اگر گفته شود شرح او بهترین شرح‌هاست، اغراق در سخن نشده است. این مرد اگرچه یک عالم سنی است و اعتقاد به امامت ندارد، ولی راجع به فضایل و مناقب امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و شرح سخنان آن حضرت، منصفانه و محققانه بحث کرده است. در جلد نهم از شرح مزبور صفحه‌ی ۱۶۶ می‌گوید:

(إِعْلَمَنَّ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) لَوْ فَخَرَ بِنَفْسِهِ وَ بِالْعِزِّ فِي تَعْدِيدِ مَنَاقِبِهِ وَ فَضَائِلِهِ بِفَصَاحَتِهِ الَّتِي آتَاهُ اللَّهُ تَعَالَى إِيَّاهَا وَ اخْتَصَّهُ بِهَا وَ سَاعَدَهُ عَلَى ذَلِكَ فَصَحَاءُ الْعَرَبِ كَافَّةً لَمْ يَبْلُغُوا إِلَى مِعْشَارِ مَا نَطَقَ بِهِ الرَّسُولُ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي أَمْرِهِ)؛

این را بدان که اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) خودش در مقام بیان فضایل و مناقب خودش برآید، با آن فصاحتی که خدا اختصاص به او داده است و همه‌ی فصحای عرب نیز با او در این کار همکاری کنند، نخواهند توانست حتی به یک دهم آنچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره‌ی آن حضرت فرموده است برسند.

بعد می‌گوید:

(وَ لَسْتُ أَعْنِي بِذَلِكَ الْأَخْبَارَ الْعَامَّةَ الشَّائِعَةَ الَّتِي يَخْتَجُّ بِهَا الْإِمَامِيَّةُ عَلَى إِمَامَتِهِ كَخَبَرِ الْعَدِيرِ وَ الْمَنْزِلَةِ وَ قِصَّةِ خَيْبَرٍ وَ خَبَرِ الدَّارِ بِمَكَّةَ فِي ابْتِدَاءِ الدَّعْوَةِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ بَلِ الْأَخْبَارَ الْخَاصَّةَ الَّتِي رَوَاهَا فِيهِ أَيْمَةُ الْحَدِيثِ.... وَ أَنَا أَذْكَرُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً يَسِيرًا مِمَّا رَوَاهُ عُلَمَاءُ الْحَدِيثِ

الَّذِينَ لَا يُتَّقُونَ فِيهِ؛

مقصود من از فضایل منقول از رسول خدا ﷺ درباره‌ی علی علیه السلام آن اخبار معروفی نیست که شیعه‌ی امامیه برای اثبات امامت او استناد به آن اخبار می‌کنند از قبیل خبر غدیر و خبر منزلت و داستان خیبر و حدیث الدار در مکه و آغاز دعوت و نظایر اینها، بلکه مقصود من، اخباری است که علمای حدیث [غیر راویان شیعه] آنها را از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند. آنان که متهم به تعصب مذهبی درباره‌ی او نمی‌باشند و من اندکی از آن اخبار را اینجا ذکر می‌کنم.

آنگاه شروع به نقل چند حدیث از آنها می‌کند. مقصود ابن ابی الحدید از خبر غدیر همان است که رسول خدا ﷺ هنگام بازگشت از حَجَّة الوداع در کنار غدیر خم در مجمع عمومی مهاجرین و انصار علی علیه السلام را به امر خدا منصوب به ولایت و امامت امت کرد و فرمود:

(مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ)؛

هر که را من مولا هستم، علی مولای اوست.

و مقصودش از خبر منزلت آن گفته‌ی رسول ﷺ است که به علی علیه السلام فرمود:

(يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي)؛^۱

ای علی! تو نسبت به من، همان منزلت را داری که هارون نسبت به موسی داشت...

(«...وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي...»)^۲

...موسی به برادرش هارون گفت: تو جانشین من در میان قومم باش...

تنها فرق این است که هارون پیامبر بود ولی پس از من پیامبری نخواهد بود و لذا تو پیامبر نیستی، بلکه خلیفه و جانشین پیامبری!

مقصود ابن ابی الحدید از قصه‌ی خیبر این است که: وقتی رسول اکرم ﷺ در غزوه‌ی خیبر پرچم را به دست دیگران داد که برای مبارزه با خیبریان بروند، رفتند و شکست

۱- کافی، جلد ۸، صفحه‌ی ۱۰۶.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۴۲.

خوردند و برگشتند! شب هنگام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: من فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که «يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» هم خدا و رسولش او را دوست دارند و هم او خدا و رسولش را دوست دارد و تا فاتح نشود بر نمی‌گردد. فردا صبح، هر کسی گردن می‌کشید که آن مرد من باشم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را احضار کرد و پرچم را به دست او داد. او رفت و فاتحانه برگشت!^۱

مقصودش از خبر الدّار در مکه این که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در نخستین ایام از بعثتش تمام بزرگان بنی‌هاشم را در خانه‌ی عمومی بزرگوارش ابوطالب جمع کرد و فرمود: من، رسول از جانب خدا هستم. اولین کسی که ایمان به رسالت من بیاورد او وصی و جانشین من پس از من خواهد بود. تنها کسی که در آن مجلس برخاست و اظهار ایمان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کرد علی بن ابیطالب (علیه السلام) بود که آن روز ۱۰ یا ۱۳ سال از سنّ شریفش گذشته بود. تا سه بار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این جمله را تکرار کرد و در هر سه بار تنها علی (علیه السلام) از جا برخاست و اظهار وفاداری نمود. در این موقع رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دست روی شانه‌ی علی (علیه السلام) گذاشت و فرمود:

(إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيٌّ وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي فَيُكْمُ فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا)؛^۲

این علی برادر من و وصی من و وزیر من و جانشین من در میان شما است؛ پس حرف او را بشنوید و اطاعتش کنید.

فضایل امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) از نظر دیگران

حال ابن ابی الحدید می‌گوید: منظور من این اخباری که مشهور است و شیعه‌ی امامیه به آنها در امر امامت علی (علیه السلام) احتجاج نموده‌اند نیست، بلکه منظورم اخبار دیگری است که از طریق علما و راویان سنی نقل شده است و من تا آنجا که یادم هست، او قریب به ۲۴ حدیث انتخاب کرده و در شرح خود نقل کرده است. این گفتار یک عالم سنی در فضایل امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است.

یک دانشمند مسیحی هم به نام جرج جرداق کتابی راجع به آن حضرت نوشته به نام

۱- سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۳۷۳.

۲- بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۱۹۲.

«الامام علی صوت العدالة الانسانیة» که در حدّ خود کتاب خوبی است. کسی که آن را می‌خواند اگر نویسنده‌اش را نشناسد، فکر می‌کند آن را یک عالم شیعی نوشته است؛ در صورتی که نویسنده‌اش نه تنها شیعه نیست بلکه اصلاً مسلمان نیست و یک مسیحی است! حال باز او اعتقاد به خدا و معاد و نبوت دارد و اعتقاد به خاتمیت ندارد. اما شگفت‌انگیزتر این که دانشمند دیگری به نام شبلی شُمیل که مادی مسلک است و اعتقاد به هیچ دینی ندارد او هم این جمله‌ی عجیب را در توصیف امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌نویسد:

(الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَظِيمُ الْعُظَمَاءِ نُسخَةٌ مُنفَرَدَةٌ لَمْ يَرَى لَهَا الشَّرْقُ وَلَا الْغَرْبُ صُورَةً طَبَقَ الْأَصْلَ لَا قَدِيماً وَلَا حَدِيثاً)^۱

پیشوا علی بن ابیطالب، بزرگ بزرگان یگانه نسخه‌ای است که شرق و غرب عالم نظیر آن را ندیده است نه در گذشته و نه در حال.

البته کلمه‌ی امام که در گفتار این مرد مادی مسلک و آن مرد مسیحی آمده به معنای لغوی است؛ یعنی «پیشوا» نه به معنای اصطلاحی که ما می‌گوییم به معنای ولی منصوب از جانب خدا.

اینها نمونه‌ای است از داوری‌های دانشمندان بیگانه‌ی از مذهب تشیع در فضایل امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام. ولی این سخنان از نظر ما شیعه‌ی امامیه در عین این که بسیار متین و قابل تقدیر است، امام‌شناسی به حساب نمی‌آید و هرگز ملاک نجات در عالم آخرت نیز نمی‌باشد. در واقع این نوعی نابغه‌شناسی است که می‌خواهند بگویند ما در عالم فردی به نام علی بن ابیطالب می‌شناسیم که در افق‌های کمال‌ات انسانی قرار گرفته است و به قول آن دانشمند مسیحی، علی علیه السلام بانگی است که از عالم عدالت انسانی برخاسته و جامعه‌ی بشر را دعوت به اجرای قانون عدل می‌کند. در صورتی که از دیدگاه ما شیعه‌ی امامیه علی علیه السلام به مراتب بالاتر و والاتر از این سخنان است. او یک شخصیت آسمانی است که از سوی آفریدگار جهان مجرای فیض وجود قرار گرفته که انحاء برکات هستی را به تمام ابعاد و جوانب عالم امکان برساند. یعنی ما معتقدیم آن خالق علیم قدیر حکیمی که این جهان را آفریده است، به حکم عقل و حکمت باید فیض برکات وجود خود را به تمام مخلوقاتش

۱- حساس‌ترین فراز تاریخ.

برسانند و چون همه‌ی مخلوقات بر اثر ضعف وجودی که دارند، نمی‌توانند تماس مستقیم با ذات اقدس او داشته باشند و بی‌واسطه حظّ و نصیب وجودی خود را از او بگیرند؛ از اینرو لازم می‌شود آن ذات اقدس ارفع اعلا، مخلوق اقربّی به نام یک فرد انسان کامل بیافریند و لوحه‌ی قلب او را محلّ انعکاس انوار علم خودش قرار داده و او را به عنوان مدیر و مدبّر عالم امکان منصوب نماید و از طریق او فیض برکات و جودى خود را به عالم امکان برساند. از باب مثل، خورشید در مدار خودش واسطه برای اشراق و حرارت بخشی است؛ ابرها را به حرکت در می‌آورد، باران را فرو می‌ریزد، زمین مرده را زنده می‌کند، گل‌ها را می‌رویانند، نه‌رها را جاری می‌سازد، درختان را به ثمر می‌رساند و... با این که خداوند قادر مطلق می‌تواند تمام این کارها را بدون وساطت خورشید انجام دهد ولی بنایش در نظام آفرینش بر این است که با وساطت وسایط تمام امور را به جریان بيفکند که فرموده‌اند:

(أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا)؛^۱

خدا ابا از این دارد که بدون اسباب و وسایط در عالم کار کند و لذا برای هر چیزی سببی قرار داده است.

به سبب آب ما را سیراب و به سبب نان سیرمان می‌سازد. با آتش گرممان می‌کند و با دارو بیماری مان را درمان می‌نماید. با تابش خورشید و ریزش قطرات باران، زمین را زنده می‌کند و گیاهان را می‌رویانند و با وساطت آن فرد انسان کامل، تمامی عوالم امکان را تدبیر و تنظیم می‌فرماید و ما از آن فرد کامل انسان تعبیر به «امام» می‌کنیم که گاهی امامت او با نبوّت و رسالت توأم است؛ مانند رسول الله الاعظم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و گاهی تنها دارای مقام امامت است و صاحب مقام نبوّت نمی‌باشد مانند امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یازده فرزند معصومش علیهم السلام که هر یک از آن انوار الهی در زمان خودشان به تقدیر خدا حافظ نظام عالم و آدم بوده و می‌باشند.

اجرای فرمان خداوند به دست مبارک امام علیه السلام

و ما در زیارتشان عرضه می‌داریم:

(إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهَيِّطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصُدِّرُ مِنْ بَيُوتِكُمْ)؛^۲

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۱۸۳، از امام صادق علیه السلام.

۲- همان، جلد ۴، صفحه ۵۷۷.

اراده و خواست خدا در تقدیر و تدبیر امورش به سوی شما فرود می آید و از خانه‌های شما به عالمیان صادر می گردد.

در واقع خانه‌ی شما اهل بیت رسول ﷺ اطاق فرمان است. شما به اذن خدا فرمانده و تمام قوای عالم از فرشتگان عالم بالا گرفته تا قوای مادّه و طبیعت فرمانبران شما هستند و دربارهی وجود اقدس امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می گوییم:

(يُؤْتِيهِ رُزْقَ الْوَرَىٰ وَ يُؤْجِدُهُ ثَبَتِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ)؛^۱

خلایق به برکت او رزق و روزی داده شده‌اند و آسمان و زمین در پرتو نور وجود او ثبات و بقا یافته‌اند.

خداوند حکیم نیز دربارهی اولیاء و مقربان درگاهش فرموده است:

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...)؛^۲

ما آنها را امامان و پیشوایانی قرار داده‌ایم که به امر و فرمان ما هدایت می کنند...

امر و فرمان ما در عالم به دست آنها اجرا می شود. آنگاه امر و فرمان خود را هم این چنین توضیح داده است:

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)؛^۳

همانا امر او این است که وقتی چیزی را اراده کند که وجود دهد، به او می گوید موجود شو، او هم موجود می شود.

این مالکیت امر «کن فیکون» را برای امامان قرار داده و آنها را دارنده‌ی علم محیط و قدرت نافذی در همه جا و همه چیز عالم آفریده است.

بنابراین اعتقادی که ما شیعه‌ی امامیه نسبت به امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام داریم، با شناختی که دیگران از قبیل ابن ابی الحدید عالم سنی و جرج جرداق دانشمند مسیحی و شبلی شمیل دانشمند مادی مسلک از آن حضرت دارند، فاصله‌ی بین این دو شناخت از زمین تا آسمان است. زیرا آنها یک بشر زمینی دارنده‌ی اعلا درجه‌ی نبوغ فکری و علمی و

۱- مفاتیح الجنان، دعای عدیله.

۲- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۳.

۳- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۲.

اخلاقی را معرفی می‌کنند، ولی ما خبر از یک شخصیت عظیم آسمانی می‌دهیم که آفریدگار جهان هستی او را مظهر و آینه‌ی تمام‌نمای صفات کمال خود در حدّ ظرفیت و استعداد عالم امکان قرار داده است و شایستگی منصب خلافة اللّهی و امامت را به او اعطا فرموده است و لذا ما می‌گوییم: جعل منصب خلافت و امامت منحصرأً شأن خداست و جز خدا احدی را نرسد که چنین کار را به عهده بگیرد در بدو خلقت آدم خطاب به ملائکه فرموده است:

﴿...إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾^۱

...به یقین منم که جعل خلیفه در زمین می‌نمایم...

به ابراهیم خلیل علیه السلام پیامبر عظیم الشان خود فرموده است:

﴿...إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...﴾^۲

...منم که تو را امام مردم قرار می‌دهم...

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...﴾^۳

ای داود! ما تو را خلیفه در زمین قرار داده‌ایم...

درباره‌ی ولایت و امامت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز خطاب به رسول

اکرمش صلی الله علیه و آله فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ

رِسَالَتَهُ...﴾^۴

ای رسول پیام‌رسان! آنچه را که از جانب خدایت به تو نازل شده به مردم

برسان و اگر چنین نکنی، اصلاً رسالت او را تبلیغ ننموده‌ای [و در نزد او به

عنوان رسول الله و پیام‌رسان خدا شناخته نشده‌ای]...

امام معصوم علیه السلام منصوب از جانب خدا

حاصل این که ما علی علیه السلام را به عنوان امام و ولی منصوب مستقیم از جانب خدا و

۱- سوره بقره، آیه ۳۰.

۲- همان، آیه ۱۲۴.

۳- سوره ص، آیه ۲۶.

۴- سوره مائده، آیه ۶۷.

منصوص به نصّ رسول خدا ﷺ و معصوم از هرگونه گناه و خطا می‌شناسیم و حال این که اهل تسنّن آن حضرت را چهارمین خلیفه بعد از رسول خدا ﷺ و انتخاب شده‌ی از طرف مردم در ردیف سایر افراد بشر عاری از مقام عصمت می‌شناسند و عجیب این که ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه در مقدمه‌ی شرحش این گفتار نامعقول را آورده است:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَدَّمَ الْمَفْضُولَ عَلَى الْأَفْضَلِ لِمَصْلَحَةِ إِقْتِضَاهَا التَّكْلِيفُ)؛

شکر از آن خدایی که مفضول را مقدّم بر افضل کرده به خاطر مصلحتی که تکلیف آن را اقتضا کرده است.

این جمله نشان می‌دهد که ابن ابی الحدید، علی‌علیه‌السلام را افضل از ابوبکر می‌داند و در عین حال این افترا را به خدا می‌بندد که بر خلاف اقتضای عقل سلیم، ابوبکر را برای اداره‌ی امور امت اصلح دیده و او را بر علی‌علیه‌السلام مقدّم داشته است!! آیا انصافاً این سخن برخاسته از یک تعصّب کور مذهبی نیست که این مرد، آن را به حساب مصلحت مقتضای تکلیف الهی گذاشته و آن همه روایات صریح از رسول خدا ﷺ درباره‌ی امامت علی‌علیه‌السلام نادیده گرفته است. از باب نمونه به این روایت توجّه فرمایید:

(عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا عَلِيُّ أَنْتَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْحُجَّةُ بَعْدِي عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ إِسْتَوْجِبْ الْجَنَّةَ مَنْ تَوَلَّاكَ وَاسْتَحَقَّ دُخُولَ النَّارِ مَنْ عَادَاكَ، يَا عَلِيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنَّبُوءَةِ وَاصْطَفَانِي عَلَى جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ أَلْفَ عَامٍ مَا قَبِلَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ إِلَّا بِوَلَايَتِكَ وَوَلَايَةِ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَدَّكَ وَإِنْ وَلَايَتَكَ لَا تُقْبَلُ إِلَّا بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَدَّكَ بِذَلِكَ أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ)؛^۱

از حضرت امام صادق علیّه‌السلام از آباء گرامش علیّه‌السلام نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی! تویی مولای مؤمنان، ای علی تویی حجت بعد از من بر تمام مردمان، سزاوار بهشت است کسی که تو را به ولایت بپذیرد و مستحقّ دخول

در آتش است کسی که با تو دشمنی ورزد! ای علی، قسم به کسی که مرا به نبوت برانگیخته و از میان همه‌ی خلائق برگزیده است، اگر بنده‌ای خدا را هزار سال عبادت کند، آن را خدا از او نمی‌پذیرد مگر این که توأم با ولایت تو و ولایت امامان از فرزندان تو باشد و ولایت تو هم مقبول نمی‌باشد مگر این که توأم با برائت و بیزاری جستن از دشمنان تو و دشمنان امامان از فرزندان تو باشد. این مطلب را جبرئیل [از جانب خدا] به من خبر داده است، حال هر که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر که می‌خواهد کافر گردد.

البته اهل تسنن نیز علی (علیه السلام) را به عنوان دارنده‌ی اعلا‌ی صفات کمال می‌شناسند و به اقتضای فطرت انسانی که دوستدار کمال است آن حضرت را دوست می‌دارند و به حکم قرآن کریم مودّت ذی القربى و اهل بیت رسول (صلی الله علیه و آله) را اجر رسالت می‌دانند. ولی تنها معرفت به صفت کمال و مودّت آن حضرت کافی در نجات در عالم آخرت نمی‌باشد بلکه اولاً باید آن حضرت را به عنوان ولی و امام منصوب از جانب خدا و معصوم از هرگونه خطا بشناسد و تن به ولایت حقّه‌اش داده و اعتقاد به ولایت و امامت را روح اصلی دینت بداند. ثانیاً از دشمنان و منکران ولایت و امامت بلافضلش شدیداً برائت و بیزاری جسته و آنها را ملعون به لعنت حضرت حق بشناسد چنان که در حدیث منقول از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خواندیم که ای علی ولایت تو مقبول در نزد خدا نمی‌باشد، مگر با برائت از دشمنان تو و دشمنان امامان از فرزندان تو، و لذا تکیه‌گاه اعتقادات ما شیعه‌ی امامیه همین دو رکن اساسی است:

۱- ولایت علی (علیه السلام) و امامان معصوم از فرزندان علی (علیه السلام).

۲- برائت از دشمنان و منکران ولایت علی (علیه السلام) و امامان معصوم (علیهم السلام) از فرزندان علی (علیه السلام) و از صمیم قلب می‌گوییم:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ وَ أَوْلِيَّائِهِ الْأَيِّمَةِ الْمُعْصُومِينَ (علیهم السلام) وَ رَزَقَنَا الْبَرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ؛

امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مجمع تضادها

ما اگر به گوشه‌ای از زندگی سراسر نورانی علی (علیه السلام) بنگریم، می‌بینیم

صفات و حالاتی به ظاهر متضاد از آن وجود اقدس اعلا متجلی گشته و همچون پرده‌های گوناگون از مقابل ما می‌گذرد. یک جا می‌بینیم لباس رزم بر تن روی اسب با چهره‌ای برافروخته و چشم‌ها دو کاسه‌ی خون با پنجه‌ی پا فشار به رکاب اسب آورده و شمشیر ذوالفقار به دست، بر سر و گردن دشمنان دین می‌زند و شجاعان عرب را مانند برگ‌های درختان در فصل خزان روی زمین می‌ریزد و با فریاد الله اکبرش زمین و زمان را می‌لرزاند! نیم ساعت بعد همین که صدای مؤذن به گوشش می‌رسد، رنگ از رخس می‌پرد و بدنش چنان می‌لرزد که استخوان سینه‌اش تکان می‌خورد و نفسش به شماره می‌افتد!! چرا؟ چون در محراب عبادت ایستاده با خدایش سخن می‌گوید. ای عجب، آن شجاعت و شهامت در میدان رزم و این خوف و خشیت در محراب عبادت تحیرآور است.

هُوَ الْبَكَاءُ فِي الْمَحْرَابِ لَيْلًا هُوَ الضَّحَاكُ إِذَا أَشَدَّ الضَّرَابُ

شب به محراب عبادت گریان و روز در میدان جنگ خندان است.

در صحنه‌ی دیگر می‌بینیم آن مرد قوی‌القلبی که از دیدن دریای لشگر خونخوار که به او هجوم آورده‌اند؛ تکان نمی‌خورد و خود را نمی‌بازد، اما همین که در گذرگاهی چشمش به یک پیرزن بینوا یا یک یتیم بی‌پناه می‌افتد، چنان تأثر خاطر پیدا می‌کند که اشکش می‌ریزد. ای عجب، آن قوت قلب کجا و این رقت قلب کجا؟!

در صحنه‌ی دیگر باز آن مرد رزمنده‌ی در میدان‌های جنگ را می‌بینیم در مسجد جامع کوفه روی منبر وعظ نشسته، با خطابه‌های آتشینش، دل‌ها را تکان داده به سوی خدا سوقشان می‌دهد. ای عجب هم قوت قلب و هم رقت قلب؟! هم شجاعت در میدان جنگ و هم خوف و خشیت در محراب عبادت؟! هم زهد و بی‌رغبتی به دنیا و هم آمیزش و ارتباط داشتن با مردم؟! برای ارشاد و هدایت آنان، به راستی که شگفت‌انگیز است. آیا ممکن است یک نفر در آن واحد در هزاران جا حاضر شود؟! آری، آن علی علیه السلام است که در یک لحظه بالای سر هزاران محتضر - که در حال جان دادند - حاضر می‌شود. دستور مناسب با هر کسی را به جناب عزرائیل علیه السلام و فرشتگان قبض ارواح می‌دهد. به حارث همدانی فرمود:

يَا حَارِثَ هَمْدَانَ، مَنْ يَمُتْ يَرِنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قَبْلًا

همه اعم از مؤمن و منافق، موقع مردن مرا می بینند و من دستور رفیق و مدارا درباره ی مؤمن و شدت عمل درباره ی منافق به فرشتگان قبض ارواحشان صادر می کنم.

این يك وسعت وجودی خاص است که خدای علی عز و علا به علی (علیه السلام) داده است. خورشید آسمان یکی بیش نیست، ولی در همه جا هست و همه چیز را در پوشش نور خود قرار داده است. ماه آسمان یکی بیش نیست، ولی به هنگام شب همه کس در همه جا آن را می بینند. علی (علیه السلام) هم یکی بیش نیست، ولی وجود برزخی اش به اذن خدایش در همه جا حاضر است و هر محضرى در هر نقطه ی از عالم که باشد او را می بیند و جان می سپارد. حقیقت این که مخالفین مذهب ما اگر به عمق اعتقاد ما پی ببرند و خوب بفهمند که ما چه می گوئیم و علی (علیه السلام) را هم حدّاقل آنگونه که ما شناخته ایم بشناسند و دست از هرگونه لجاج و عناد بردارند، به یقین خواهند دانست که حق با ما شیعه ی امامیه ی عاشق شیدای علی (علیه السلام) است و هرگز زبان و قلم به ذمّ و نکوهش ما نخواهند گشود. آری:

گرش بیینی و دست از ترنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را
تو به تاریکی علی را دیده ای زین سبب دیگری را بر علی بگزیده ای

عنایت امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به محبّ خویش در عالم برزخ

حال ما عرض می کنیم یا علی، یا امیرالمؤمنین، ای مولا و ای محبوب دل های ما، از کودکی یاد ما داده اند که بگو یا علی و لذا هشتاد سال است که می گوئیم یا علی و امیدوار چنانیم که به هنگام جان دادن نیز سر بر آستان تو و چشم بر جمال تو یا علی بگوئیم و جان بدهیم. مرحوم آیت الله حاج سید احمد زنجانی (رض) در کتاب «الکلام یجزالکلام» نقل کرده از یکی از علما که:

من نزد مرحوم آقا شیخ طه ی عرب درس می خواندم. روزی جمعیتی آمدند و به ایشان گفتند: فلان آدم مرحوم شده و بازماندگان از شما تقاضا دارند نماز بر جنازه اش بخوانید. آقا او را می شناخت که آدم خوش سابقه ای نبوده است؛ از این جهت حاضر نشد به جنازه اش نماز بخواند! دیگران نماز میت خوانده جنازه را دفن کردند. آن روز گذشت و فردای آن روز که برای درس به حضورشان رفتیم، پس از پایان درس به ما فرمود برویم سر

قبر آن میّت دیروزی نماز بخوانیم. ما تعجب کردیم که چطور دیروز به جنازه اش نماز نخواندند و امروز می خواهند سر قبرش نماز بخوانند. خودشان فرمودند: دیشب این مرد را در خواب دیدم؛ به حالی بسیار خوش و جایی بسیار عالی، تعجب کردم و پرسیدم: تو همان نیستی که می شناختم؟ گفت: بله همانم. پرسیدم: از کجا به این حال و به این مقام رسیدی؟ گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام به من دادند.

آنگاه جریان را برای من نقل کرد و گفت: من وقتی مُردم، سه نفر آمدند مرا حرکت دادند که ببرند به جایی که عذاب مجرمان را معین می کنند. بین راه که می رفتیم، دیدم سه نفر از سمت مقابل می آیند. مأموران عذاب که مرا می بردند، به من گفتند: آن سه نفر را که می آیند می شناسی؟ اگر آنها کار تو را اصلاح کردند که کردند، وگرنه بدبختی ها خواهی داشت. گفتم: آنها کیانند؟ گفتند: اولی علی امیرالمؤمنین علیه السلام است. دومی امام حسین علیه السلام و سومی ابوالفضل العباس علیه السلام. من همین که آنها نزدیک شدند، صدا زدم: آقا آقا، اعتنایی نکردند و رد شدند. باز صدا زدم آقا من نمی خواهم شفاعتم کنید، تنها تقاضای من این است که به من بگوئید آنجا که مرا می برند و جای دشمنان شماس، اگر آنها به من گفتند تو که یک عمر سنگ حبّ علی به سینه می زدی و علی علی می گفتی، الان چه سودی از او بردی، من در جواب آنها چه بگویم؟ همین که این را گفتم امیرالمؤمنین علیه السلام نگاهی به من کرد و به مأموران عذاب دستور داد رهایش کنید. آنگاه به من اشاره کردند و فرمودند: این باغ را به تو دادم، از آن تو باش. آقای شیخ طه فرمود: از این خواب پی بردم که آن مرد مورد لطف و عنایت امیرالمؤمنین علیه السلام واقع شده است، از این نظر خواستم سر قبرش نماز بخوانم!!

گفتار دوم حیات برزخی

شعار زیارت از شعائر افتخارآمیز شیعه‌ی امامیه

دهه‌ی آخر ذیقعه، ایام زیارتی حضرت امام ابوالحسن الرضا (علیه السلام) است. روز یازدهم ذیقعه روز میلاد مبارکشان و روز بیست و سوم، روز زیارتی مخصوصشان می‌باشد و روز بیست و پنجم ذیقعه نیز روز «دَحُوا الارض» است که باز زیارت آن حضرت در آن روز استحباب مؤکد دارد. سپس دهه‌ی اوّل ذیحجه پیش می‌آید که ایام بسیار مبارکی است و فرصتی است فوق‌العاده مغتنم برای آنان که اهل دعا و راز و نیاز و مناجات با خدا می‌باشند، به خصوص آن سعادتمندانی که در آن ایام، مشرف به زیارت بیت الله و زیارت روضه‌ی مطهره‌ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و صدیقه‌ی کبری (علیها السلام) و ائمه‌ی هدی (علیهم السلام) خواهند شد. از این رو تناسب ایام اقتضا می‌کند که راجع به موضوع «زیارت» صحبتی داشته باشیم.

از شعائر بسیار بزرگ و افتخارآمیز ما شیعه‌ی امامیه «شعار زیارت» است که ما بر اساس محبتی که نسبت به خاندان رسالت (علیهم السلام) داریم و همین را شرف و سرمایه‌ی سعادت خود در دنیا و آخرت می‌دانیم و خداوند متّان در قرآن کریمش مودّت اهل بیت (علیهم السلام) را به عنوان اجر رسالت رسول خود (صلی الله علیه و آله) نشان داده و فرموده است:

﴿...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...﴾؛^۱

[ای پیامبر به اُمت خود] بگو: من در قبال این زحمتی که کشیده [و شما را با خدا مرتبط ساخته و راه تقرب به او را نشانان داده‌ام] اجری جز این نمی‌خواهم که نسبت به خویشاوندان من ابراز مودّت بنمایید...

شکی نیست که احدی خدمتی مانند خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به عالم انسان نکرده

است، اوست که عالی‌ترین نوع احسان و انعام را که هدایت به سوی خدا و حرکت دادن این بشر خاکی و رساندن او به عالم قرب الهی است به انسان عنایت فرموده است و لذا به حکم عقل و وجدان و انصاف، آدمی موظف است در برابر این خدمت بزرگی که رسول خدا ﷺ به او کرده، اجر و مزدی مناسب بپردازد؛ ولی او به امر خدا فرموده است: من از شما هیچ اجر و مزدی نمی‌خواهم، تنها چیزی که از شما توقع دارم این است که دوستدار خویشاوندان من باشید. آنگاه توجه داده که این دوستی و مودّت شما نسبت به خاندان و اهل بیت من، نه به نفع من است و نه به نفع اهل بیت من، بلکه:

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ...﴾^۱

[خدا فرموده که] بگو: آن اجری که من از شما خواسته‌ام [نفعش] عائد خود شما می‌گردد [زیرا]...:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾^۲

بگو: من برای رسالتم از شما اجری جز این نمی‌خواهم که کسی بخواهد راهی به سوی خدایش بیابد.

اجر من همین راهیابی شما به سوی خداست که از طریق مودّت اهل بیت من تحقق خواهد یافت. درست مثل این است که پدری که هم ثروتمند است و هم قدرتمند، از پسر خودش نه توقع کمک مالی دارد و نه کمک جسمی، به او می‌گوید: پسر، من برای تو زحمات فراوان کشیده‌ام؛ بدیهی است که تو به حکم وجدانت خودت را بدهکار به من می‌دانی و دوست داری که زحمات چندین ساله‌ام را جبران کنی، اینک به تو می‌گویم من تنها اجر و مزدی که از تو می‌خواهم، این است که خوب درس بخوانی و باز هم بدیهی است که شخص من از درس خواندن تو نفعی نمی‌برم، بلکه محضاً نفع خوب درس خواندن تو عائد خودت می‌گردد که فاضل و عالم و دانشمند می‌شوی و در میان مردم بزرگ و محترم به شمار می‌آیی.

پیغمبر اکرم ﷺ نیز که پدر روحانی عالم انسان است می‌گوید: من در مقابل

۱- سوره یسبأ، آیه ۴۷.

۲- سوره فرقان، آیه ۵۷.

زحماتی که در راه ارشاد و هدایت شما متحمل شده‌ام، اجر و مزدی که از شما می‌خواهم، محبت و مودّتی است که از شما نسبت به خاندانم توقّع دارم که در پرتو نور آن مودّت، راه تقرّب به خدا را روشن تر بیابید و آن را عاری از هرگونه انحراف و کجروی ببینید و به سعادت ابدی نائل گردید. احتمالاً فرق میان محبت و مودّت این باشد که محبت یک امر قلبی است، اعمّ از اینکه در ظاهر گفتار و عمل بارز شود یا نشود، اما مودّت آن محبت قلبی است که در مرحله‌ی گفتار و عمل نیز ظاهر گردد.

حال، وظیفه‌ی ما امت اسلامی نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام به دستور قرآن کریم مودّت است، یعنی هم قلباً دوستدارشان باشیم و هم از طریق زبان و عمل نیز آن محبت را ظاهر سازیم و طبق دستوراتشان که دستور خدا و رسول خداست عمل کنیم و از جمله مظاهر محبت اینک در حال زنده بودنشان به زیارت خودشان و بعد از وفاتشان به زیارت قبر شریفشان برویم، چه آنکه لازمه‌ی قهری و طبیعی محبت این است که هر محبتی دوست دارد خودش را به محبوبش نزدیک کند و با او هم صحبت و مأنوس گردد و تا آنجا که می‌تواند او را مورد تعظیم و تکریم قرار دهد و اگر به خودش دسترسی ندارد، به سراغ هر که و هر چه با او نسبتی دارد می‌رود و اظهار محبت می‌نماید.

حال، ما دوستداران اهل بیت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که از عمق جان خویش احساس محبت نسبت به آن مقربان درگاه خدا می‌نماییم و دسترسی به وجود مبارک خودشان نداریم، با اشتیاق تمام به سوی مراقد منورشان می‌رویم و قبور شریفشان را در آغوش پر مهر و محبت خود می‌فشاریم، آنها را می‌بوییم و می‌بوسیم و اشک محبت می‌ریزیم و همین را یکی از راه‌های روشن تقرّب به خدا و جلب رضا و خشنودی خدا می‌دانیم. آری این شعار بسیار بزرگ و افتخارآمیز ما شیعه‌ی امامیه است که اجر رسالت رسول الله الاعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را که به فرموده‌ی قرآن کریم «مودّت ذی القربی» است، تقدیم آستان اقدسش می‌نماییم و به این لطف و عنایت خدا که نصیب ما فرموده است، در میان طوائف و فِرَق امت اسلامی می‌نازیم و می‌بالیم، هر چند دیگران مخصوصاً فرقه‌ی وهابیه جاهلانه یا مغرضانه بر ما می‌تازند و ما را متهم به شرک می‌نمایند یا بدعتگذار می‌شمارند و منطقشان این است که:

(اِذَا مَاتَ فَاتٍ)؛ انسان وقتی مُرد، نابود شده است.

دیگر چیزی از او باقی نمانده است. پیغمبر و امام علیه السلام هم وقتی مردند دیگر نابود شدند و دیگر آثاری از آنها باقی نمانده است تا شما به سراغشان بروید و به آنها سلام کنید و آنها را وسیله‌ی بین خود و خدا قرار داده و حلّ مشکلات و قضای حوائج بخواهید و این منطق، همان انکار حیات برزخی است.

اثبات حیات برزخی از نگاه قرآن

قرآن کریم صریحاً حیات برزخی را اثبات کرده و فرموده است:

﴿...وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱

...[آنها که از دنیا رفته‌اند] پشت سرشان یا پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

و فرموده است:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾^۲

کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، نگوئید که مرده‌اند، بلکه زنده‌اند ولی شما آگاهی از حیاتشان ندارید.

و روشن است که حیات برزخی، منحصر به شهدا نیست، منتهی چون پس از جنگ بدر راجع به شهدا میان مردم بحث و گفتگو بود که آنها در چه وضعی هستند؛ آیه درباره‌ی آنها نازل شد که آنها را مرده به معنای نابود شده نخوانید، آنها در عالم دیگری زنده‌اند. حال آیا باورتان می‌شود که شهدا زنده باشند، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی هدی علیهم السلام که پایه‌گذار اصلی شهادت و حرکت به سوی خدا هستند مرده و نابود شده باشند (العیاذ بالله).

مُردن، نابود شدن نیست!

حاصل اینکه ما بر اساس آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام اعتقاد به حیات برزخی داریم و معتقدیم که انسان پس از مرگ و رفتن از این دنیا، هیچ و پوچ و نابود نمی‌شود بلکه انتقال از این عالم به عالم دیگری پیدا می‌کند و آنجا به حیاتی عالی‌تر از حیات

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۰۰.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۴.

دنیوی نائل می شود و لذا موت از نظر قرآن، امر عدمی (یعنی نیست و نابود شدن) نیست، بلکه امر وجودی است که متعلّق خلقت قرار گرفته است، چنان که فرموده است:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ...﴾^۱

خدا کسی است که موت و حیات را آفریده است...

و جالب اینکه موت در آیه، مقدّم بر حیات ذکر شده است و نشان می دهد که انسان در مسیر خلقت، مراحل را پیموده و در هر مرحله از مرتبه‌ی پایین انتقال به مرتبه‌ی بالا پیدا کرده است و از همین انتقال از مرتبه‌ی پایین به مرتبه‌ی بالا، تعبیر به موت شده است. در اشعار مولوی نیز اشاره به این حقیقت شده که گفته است:

از جمادی مُردم و نامی شدم	وزنما مُردم ز حیوان سر زدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم
بار دیگر هم بمیرم از بشر	پس برآرم از ملایک بال و پر
بار دیگر از مَلک پُران شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم

پس همه‌ی این مراحل را انسان با مردن می پیماید، اما نه مردن به معنای هیچ و پوچ شدن، بلکه به معنای از مرتبه‌ی پایین به مرتبه‌ی بالا رفتن و برتر شدن، نه مگر ما را از خاک آفریده‌اند، این گفتار خالق ماست که می فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ...﴾^۲

از نشانه‌های علم و قدرت او اینکه شما را از خاک آفریده است...

آری، او ما را از خاک و از عالم جماد حرکت داده به صورت نبات و گیاهی از زمین رویانیده است.

﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾^۳

آن نبات و گیاه، خوراک گوسفندی شده و در وجود او تبدیل به گوشت گشته و گوشت آن حیوان، غذای پدر و مادر ما شده و در وجود آنها تبدیل به نطفه گشته و آن نطفه هم مراحل را از علّقه و مُضْغِه بودن و جنین شدن پیموده و سرانجام به صورت طفل از

۱- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۲.

۲- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۲۰.

۳- سوره‌ی نوح، آیه‌ی ۱۷.

مادر متولد گشته‌ایم و همچنان از کودکی به جوانی و پیری تا روزی که از شکم مادر دنیا بیرون رفته وارد عالم برزخ و سپس وارد محشر می‌شویم و عاقبت سر از بهشت یا جهنم در می‌آوریم و برای همیشه باقی می‌مانیم.

مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

(خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ)؛

شما برای ماندن خلق شده‌اید، نه برای نابود گشتن.

مرگ به معنای نابود شدن نیست، بلکه:

(إِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ)؛

از خانه‌ای به خانه‌ی دیگری انتقال داده می‌شوید.

این چراغی است کزین خانه به آن خانه برند و لذا قرآن نیز فرموده است:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...﴾^۱

هر جانی چشده‌ی مرگ است...

مرگ اگر امر عدمی بود و به معنای نیست شدن، چشیدنی نبود. معلوم می‌شود که یک امر وجودی است و همچون غذایی که انسان آن را می‌چشد، حالا یا تلخ است و یا شیرین تا مزاجش چه مزاجی باشد، اگر مبتلا به بیماری کفر و نفاق است، در ذائقه‌ی جاننش تلخ خواهد بود و اگر متنعم به نعمت اسلام و ایمان است و تقوا، در ذائقه‌ی جاننش شیرین و خوشگوار خواهد شد. به هر حال انسان است که مرگ را می‌چشد، نه اینکه مرگ، انسان را می‌چشد و او را از بین می‌برد.

نمونه‌ای از آیات قرآن در خصوص حیات برزخی

آری انسان است که مرگ به معنای انتقال از عالمی به عالم دیگر را در جان خود می‌یابد و به مرتبه‌ی بالاتری از حیات تحوّل پیدا می‌کند، این اعتقاد به حیات برزخی است که ما آن را از آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام به دست آورده‌ایم. اینک به نمونه‌ای از آیات اشاره می‌کنیم.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۵.

الف: تقاضای بازگشت به دنیا

این آیه می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ۚ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ...﴾^۱

وقتی مرگ یکی از آنان فرا رسید [و مرد] می‌گوید: ای خدا، مرا [به دنیا] بازگردانید تا شاید درباره‌ی وظایفی که آن را ترک کرده‌ام عمل صالحی انجام بدهم [و جبران گذشته‌ها بنمایم]...

ولی به او پاسخ داده می‌شود:

﴿...كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا...﴾^۲

...نه، هرگز، [راه بازگشتی وجود ندارد] این سخنی است که او به زبان می‌گوید [و منشأ قلبی ندارد و اثری نخواهد داشت]...

﴿...وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾^۳

...و در پشت سر آنها تا روزی که برانگیخته شوند برزخی وجود دارد.

آیه‌ی شریفه چنان که ملاحظه می‌فرمایید می‌گوید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ﴾

وقتی مرگش فرا رسید در عالم پس از مرگ خطاب به فرشتگان می‌گوید مرا بازگردانید تا عمل صالح کنم.

یعنی انسان در عالم پس از مرگ، حیات دارد و زنده است و از فرشتگان تقاضای بازگشت به دنیا می‌کند و جواب یأس می‌شنود. این همان حیات برزخی است که فاصله‌ی میان حیات دنیوی و حیات محشری است.

﴿...وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

۲- همان، آیه‌ی ۱۰۰.

۳- همان.

ب: مؤمن آل یاسین

آیهی دیگر در سورهی یاسین است، آنجا که داستان مؤمن آل یاسین را بیان می کند که وقتی رسولان خدا آمدند و مردم شهر را - حالا هر شهری بوده - دعوت به توحید نموده و از بت پرستی نهی کردند، آنها به مخالفت و ستیزگی با رسولان خدا برخاستند و تصمیم به قتل آنها گرفتند. مرد باایمانی که در دورترین نقطهی شهر زندگی می کرد آگاه شد که مردم به مخالفت با انبیاء برخاسته اند، شتابان آمد و به پند و اندرز مردم و حمایت از رسولان پرداخت؛ چنان که در آیهی شریفه آمده:

﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾^۱

مردی از دورترین نقطهی شهر شتابان آمد و گفت: ای قوم و قبیلهی من، از رسولان خدا پیروی کنید.

ولی مردم کافر با او هم به ستیزگی برخاستند و او را کشتند. حالا قرآن می فرماید:

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٦٠﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾^۲

[پس از اینکه کشته شد] به او گفته شد: داخل بهشت شو [معلوم است که مراد بهشت برزخی است، زیرا بهشت محشری هنوز نیامده است] او گفت: ای کاش این قوم من آگاه از وضع و حال من می شدند و می دانستند که چگونه خدایم مرا آمرزیده و از اکرام شدگان قرارم داده است.

این داستان از قرآن نیز نشان می دهد که آن مرد مؤمن، پس از انقطاع از دنیا زنده بود و با فرشتگان خدا گفتگو داشت. آنها به او گفتند: داخل بهشت شو، او گفت: ای کاش این مردمی که مرگ را به معنای نابود شدن می دانند و چنین می پندارند که من بعد از کشته شدن نابود شده ام، ای کاش می دانستند که من الآن چه حال خوشی دارم و چگونه مورد غفران و اکرام خدایم قرار گرفته ام. این هم یک نمونه از آیات قرآن که وجود حیات برزخی را نشان می دهد.

۱- سورهی یس، آیهی ۲۰.

۲- همان، آیات ۲۶ و ۲۷.

ج: زنده بودن شهدا

آیه‌ی دیگر که با صراحت تمام اثبات حیات برزخی می‌نماید، آیه‌ی مربوط به شهدا و کشته شدگان در راه خداست که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱

هرگز گمان نکنید آن کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند [و نابود شده‌اند] بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان رزق و روزی داده می‌شوند.

د: درباره‌ی شهدا

آیه‌ی دیگر همین مضمون را با اندکی تفاوت در عبارت می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾^۲

به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند نگوئید مرده‌اند، بلکه آنها زنده‌اند و لکن شما آگاه از حیاتشان نمی‌باشید.

و قبلاً گفته شد مفاد این آیات این نیست که حیات برزخی اختصاص به شهدا دارد و شاید علت اختصاص شهدا به ذکر، این باشد که وقتی غزوه‌ی بدر یعنی اولین جنگی که بعد از هجرت پیغمبر اکرم ﷺ به مدینه میان مسلمین و مشرکین واقع شد و اولین شهدا را مسلمانان در راه خدا دادند، این جریان در میان جمعی از مسلمانان مورد بحث و گفتگو قرار گرفت و به اصطلاح مسأله‌ی روز شد که آیا این شهدا کجا رفتند و چه شدند و اکنون چه وضعی دارند آیا مردند و نابود شدند یا آنگونه که پیغمبر ﷺ می‌گوید زنده‌اند. در این اوضاع و احوال بود که این آیات نازل شد و اخبار از حیات برزخی شهدا فرمود که:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾

ه: فرعون و آل فرعون

قرآن نه تنها خبر از حیات برزخی شهدا می‌دهد، بلکه سخن از حیات برزخی اشیاء از قبیل فرعون و آل فرعون نیز به میان آورده و زنده بودن آنها را در عذاب برزخی اعلام

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶۹.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۴.

می کند و می فرماید:

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾^۱

[تا در برزخ هستند] صبح و شام به آتش عرضه می شوند و روزی که قیامت بر پا شود دستور به فرشتگان می رسد که آل فرعون را به سخت ترین عذاب داخل کنید.

و: قوم نوح

درباره ی قوم نوح هم که مبتلا به طوفان و غرق شدند می فرماید:

﴿مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَارًا...﴾^۲

بر اثر گناهانشان، میان آب غرق شدند و بلافاصله میان آتش افتادند...

این آیات که خواندیم، نمونه ای بود از آیاتی که اثبات حیات برزخی پس از مرگ می کنند و نشان می دهند که همه ی آنها که از دنیا رفته اند، هم اکنون در عالم دیگری به نام عالم برزخ زنده اند اعم از خوبان و بدان؛ منتهی خوبان در بهشت برزخی متمتع به نعمت ها می باشند و بدان در جهنم برزخی مبتلا به نقت ها و عذاب ها هستند و علاوه بر آیات قرآن، از لسان اخبار و روایات معصومین علیهم السلام نیز این حقیقت با کمال وضوح استفاده می شود.

سخن گفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله با مُردگان

در همان جنگ بدر که جمعی از مؤمنان به شهادت رسیدند و جمعی از مشرکان نیز به درک واصل شدند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد اجساد کفار را در میان چاه ریختند، آنگاه خود حضرت در کنار چاه ایستاد و اسامی یک یک از سران آنها را برد و فرمود: ای ابوجهل، ای عتبه، ای شیبه...

(إِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟)^۳

ما آنچه را که خدای ما به ما وعده کرده بود به حق یافتیم، آیا شما هم آنچه را

۱- سوره ی غافر، آیه ی ۴۶.

۲- سوره ی نوح، آیه ی ۲۵.

۳- فقیه، جلد ۱، صفحه ی ۱۸۰.

که خدای شما به شما وعده کرده به حق یافتید؟

به ما وعده‌ی پیروزی داده بود؛ آن را به دست آورديم، آیا به شما که وعده‌ی جهنم داده بود، شما هم آن را درست یافتید و دیدید من در رساندن پیام خدا به شما صادق بودم که می‌گفتم پایان کار شما جهنم است.

اصحاب که اطراف آن حضرت بودند از روی تعجب گفتند: یا رسول الله، با مرده‌ها حرف می‌زنید؟ اینها که مرده‌اند و زنده نیستند تا سخن شما را بشنوند. فرمود: قسم به خدایی که جانم به دست اوست، الآن آنها سخنان مرا بهتر از شما می‌شنوند، اما قادر به جواب دادن نیستند. می‌فرمود:

(الْقَبْرِ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةً مِنْ حُفْرِ النَّيرانِ)؛

قبر [آدمی] یا باغی از باغ‌های بهشت و یا گودالی از گودال‌های جهنم است.

روایتی هم نقل شده که وقتی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جنگ جمل مراجعت می‌کرد، با جمعی از اصحاب رسید به قبرستانی که در نزدیکی کوفه بود، داخل آن رفته و ایستاد و خطاب به خفتگان در میان قبور فرمود:

(يَا أَهْلَ الثَّرِيَّةِ وَ يَا أَهْلَ الْغُرْبَةِ أَمَّا الْمَنَازِلُ فَقَدْ سُكِنَتْ وَ أَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ وَ أَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نِكَحَتْ هَذَا خَيْرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَيْرٌ مَا عِنْدَكُمْ)؛^۱

ای خاک‌نشینان و ای دورافتادگان از اقارب و ارحام، اما خانه‌های شما به تصرف [دیگران] در آمد و اما امواتان [در میان وراثت] تقسیم شد و اما همسران‌تان به نکاح دیگران در آمدند، این خبرهایی بود نزد ما، حال نزد شما چه خبر است؟

آنگاه امام علیه السلام سر به پایین انداخت و لحظاتی سکوت کرد و سپس سر برداشت و رو به اصحابش فرمود:

(وَ الَّذِي أَقَلَّ السَّمَاءَ فَقَلَّتْ وَ سَطَحَ الْأَرْضَ فَدَحَتْ لَوْ أُذِنَ لِلْقَوْمِ فِي الْكَلَامِ لَقَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا خَيْرَ الرَّادِّ التَّقْوَى)؛^۲

۱- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۳.

۲- همان، جلد ۷۰، صفحه ۱۰۰.

قسم به خدایی که آسمان را برافراشته و زمین را گسترده است، اگر اینان مأذون در سخن گفتن بودند، در جواب ما می گفتند آنچه که ما اینجا یافتیم، این است که بهترین زاد و توشه در این سفر، تقواست.^۱

در روایت دیگری آمده که امام علی (ع) و به اصحابش فرمود: اگر هم اکنون پرده کنار برود و عالم برزخ برای شما مکشوف گردد، می بینید اینان حلقه حلقه نشسته اند و با هم صحبت می کنند، هرگاه یکی از دنیا بر آنها وارد شود، دورش جمع می شوند و راجع به نزدیکیان و خویشانان از او می پرسند. اگر گفت پیش از من مرده و اینجا آمده است ناراحت می شوند و می گویند:

﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲

معلوم می شود به جایگاه بدان رفته و مبتلا به عذاب شده است و اگر گفت: هنوز زنده است، درباره اش دعا می کنند.^۳

قدرت نافذ معصومین (ع) در عالم برزخ

این هم نمونه ای از روایات از معصومان (ع) که حیات برزخی را با کمال وضوح اثبات می نمایند.

حال ما معتقدیم پیغمبر اکرم (ص) و امامان (ع) که در حیات دنیویشان به اذن خدا دارای علم محیط به همه جا و همه چیز عالم بوده اند و قدرت نافذ داشته اند. اکنون که به عالم برزخ که عالمی بالاتر از عالم دنیاست منتقل شده اند، طبعاً احاطه ی علمی و نفوذ قدرتشان وسیع تر شده است؛ بنابراین در مشاهد مشرفه کنار زنده هایی می رویم که از زنده های دنیا حیاتی به مراتب عالی تر دارند و علمی محیط تر و قدرتی نافذتر.

آری، ما به حضور آنها عرض سلام و احترام و ادب می کنیم و از آنها که مجاری فیض خدا می باشند تقاضای حل مشکلات و قضای حوائج می نمایم و عجب از فرقه ی وهابیه که به ما می گویند شما طایفه ی شیعه، به مرده ها سلام می کنید و سلام کردن بر مرده

۱- بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ی ۱۰۱.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۶.

۳- المحجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ی ۳۰۱، با اندکی تفاوت.

بدعت در دین است. ما می‌گوییم بنابراین اول بدعت گذار در دین، خداست، زیرا خداست که در قرآنش به انبیاء و رسولان پیشین علیهم‌السلام سلام می‌کند و می‌گوید:

﴿وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ﴾^۱ ﴿سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾^۲;
﴿سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾^۳ ﴿سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ﴾^۴;
﴿سَلَامٌ عَلَى إِلِّ يَاسِينَ﴾^۵

حال اینکه آنها همه از دنیا رفته‌اند و به قول شما مرده‌اند.

(وَ إِذَا مَاتَ قَاتٌ)؛ وقتی انسان مرد، تباه شد و نابود گشت.

و اثری از او باقی نیست تا مورد خطاب قرار گیرد، آیا این دستور خدا به ما درباره‌ی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم نیست که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۶

خدا و فرشتگانش درود بر پیامبر دارند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما هم بر او درود بفرستید و بر او سلام کنید.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم که از دنیا رفته و به قول شما مرده است و سلام کردن به مرده بدعت است، پس چرا خدا هم به مرده‌ها سلام می‌کند و هم به ما دستور سلام به مرده می‌دهد و لابد شما هم که مسلمانید، در تشهد نمازتان به پیامبر سلام می‌کنید و می‌گویید:

(الْسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ)؛

آیا سلام به مرده بدعت نیست، پس شما چرا در نمازتان مرتکب بدعت می‌شوید؟
آنگاه از ما عیب می‌گیرید که چرا به مرده‌ها سلام می‌کنید.

حاصل اینکه ما شیعه‌ی امامیه طبق آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام اعتقاد به حیات برزخی داریم و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم و امامان علیهم‌السلام را در عالم برزخ زنده می‌دانیم و چون

۱- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۸۱.

۲- همان، آیه‌ی ۷۹.

۳- همان، آیه‌ی ۱۰۹.

۴- همان، آیه‌ی ۱۲۰.

۵- همان، آیه‌ی ۱۳۰.

۶- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۶.

در دنیا دستمان به دامن وجود اقدسشان نمی‌رسد، طبق دستور پیامبر اکرم ﷺ به زیارت مراقد منور و مشاهد مشرفه‌شان می‌رویم و از این راه، تقرب به خدا می‌جویم.

سخن جالب رسول خدا ﷺ در باب زیارت

این بیان از رسول خدا ﷺ نقل شده که خطاب به امام امیرالمؤمنین علیؑ فرموده است:

(يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قَبْرَكَ وَ قَبْرَ وَلَدِكَ بِقَاعاً مِنْ بَقَاعِ الْجَنَّةِ وَ عَرَصَةً مِنْ عَرَصَاتِهَا)؛

حقیقت اینکه خدا قبر تو و قبر فرزندان تو را بقعه‌ای از بقعه‌های بهشت و عرصه‌ای از عرصات آن قرار داده است.

(إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ نَجَبَاءٍ مِنْ مُحِبِّكَ تَحِنُّ إِلَيْكُمْ وَ تَحْتَمِلُ الْمَذَلَّةَ وَ الْأَذَىٰ فِيكُمْ)؛

خداوند دل‌های پاک سرشتان از دوستان تو را طوری قرار داده که به شما گرایش دارند و در راه شما همه گونه مذلت و اذیت و آزار را تحمل می‌کنند.
(فَيَعْمُرُونَ قُبُورَكُمْ وَ يُكْثِرُونَ زِيَارَتَهَا)؛

قبرهای شما را آباد می‌کنند و مکرراً به زیارت آنها می‌آیند.

(أُولَئِكَ يَا عَلِيُّ الْمُخْصُصُونَ بِشَفَاعَتِي وَ الْوَارِدُونَ حَوْضِي)؛

آنها هستند ای علی که اختصاص به شفاعت من دارند و وارد بر حوض من می‌شوند.
(وَلَكِنْ حُثَالَةٌ مِنَ النَّاسِ يُعَيِّرُونَ زُورَ قُبُورِكُمْ بِزِيَارَتِكُمْ كَمَا تُعَيِّرُ الزَّانِيَةُ بَرْنَاهَا)؛

ولی مشتبی فرومایگان از مردم پیدا می‌شوند که زور قبور شما را مورد ذم و نکوهش قرار می‌دهند آنگونه که یک زن بدکاره را به خاطر کار زشتش مورد سرزنش قرار می‌دهند.

(أُولَئِكَ شِرَارُ أُمَّتِي لَا تَنَالُهُمْ شَفَاعَتِي وَ لَا يَرِدُونَ حَوْضِي)؛^۱

اینان بدترین افراد امت من هستند که شفاعت من به آنها نخواهد رسید و وارد بر حوض من نخواهند شد.

اینک ما شیعه‌ی امامیه از عمق جان و صمیم دل خدا را شاکر و سپاسگزاریم که قلب ما را کانون حبّ علی و آل علی علیهم‌السلام قرار داده که سعادت هر دو جهانی خود را در سر بر آستان اهل بیت نبوت و خاندان رسالت علیهم‌السلام نهادن می‌دانیم و در مقابل فرقه‌های مخالف مذهب خود، این آیه‌ی از قرآن را می‌خوانیم:

﴿قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى﴾^۱

بگو همه منتظریم [به انتظار روز حساب و جزا در این دنیا زندگی می‌کنیم] پس شما هم منتظر باشید و به همین زودی خواهید فهمید که چه کسانی یاران صراط مستقیم بوده‌اند و چه کسانی راه یافته‌اند.

حال آنچه که توجه به آن بر همه‌ی ما مخصوصاً جوانان عزیز محترم بسیار لازم است این است که در زمان کنونی، موضوع تشکیک و ایجاد شک و شبهه و تردید در مسائل مذهبی از سوی دشمنان به ویژه فرقه‌ی افراطی وهابیه در اذهان ساده‌دلان به شدت در حال گسترش است و از طرق گوناگون مخصوصاً بخش و نشر کتاب‌ها و جزوه‌ها و تفسیر آیات قرآن به آراء انحرافی افرادی مزدور اجانب، مکتب حقّ تشیع را تحت عنوان ظالمانه‌ی شرک و کفر و بدعت مورد هجمه قرار داده‌اند و می‌دهند و به زعم خود تنها حربه‌ی برنده‌ی خود را هم در این مصاف، قرآن نشان می‌دهند و خود را مسلمان قرآنی معرفی می‌کنند و می‌گویند: ما به اخبار و احادیث کاری نداریم، ما ایم و قرآن، آنگاه افراد ساده‌لوح بی‌خبر از دسائس شیطانی هم خیال می‌کنند این یک طرز تفکر روشنفکرانه است، غافل از اینکه این طرز تفکر ریشه‌ی چهارده قرنه دارد، یعنی هزار و چهارصد سال پیش در همان روزهای آخرین عمر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که آن حضرت در بستر بیماری بود و جمعی از اصحاب حاضر بودند، دستور داد دوات و قلمی بیاورند تا چیزی بنویسد، برای روشن شدن برنامه‌ی کار امت بعد از خودش؛ عمر بن خطاب که در میان آن جمع بود، از قرائن پی برد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خواهد درباره‌ی خلافت علی علیه‌السلام بعد از خودش چیزی بنویسد، فوراً به سخن درآمد و با وقاحت تمام حرفی زد که انسان از نقل آن شرمنده

می شود (العیاذ بالله) گفت:

(إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرَ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ)؛^۱

مرد تبار است و هذیان می گوید، کتاب خدا ما را کافی است [و نیاز به توصیه ای نداریم].

میان جمع حاضر اختلاف افتاد، بعضی گفتند: دوات و قلم بیاوریم و بعضی گفتند: لازم نیست. رسول اکرم ﷺ فرمود: از کنار بسترم برخیزید، در حضور من تخاصم نکنید. همین جریان، اولین پایه‌ی ساختمان اختلاف در میان امت اسلامی را بنا نهاد و به دنبال آن سقیفه‌ی بنی ساعده تشکیل شد و رسماً علی امیر مومنان را که منصوب از جانب خدا و رسولش برای خلافت و حاکمیت در میان امت بود کنار زدند و ابوبکر را عَلم کردند.

مقصود اینکه این طرز تفکری که امروز از نظر ساده لوحان بی خبر طرز تفکر روشن فکرانه‌ای به حساب آمده است و جاهلانه دم از کافی بودن قرآن برای هدایت مردم می زنند و مرتب می گویند: قرآن، قرآن، احتیاج به اخبار و احادیث امامان علیهم السلام نداریم و قرآن ما را بس. این همان سخن شوم «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» است که چهارده قرن پیش عمر بن خطاب در کنار بستر پیغمبر اکرم ﷺ گفته و سنگ اول اختلاف را نهاده است و اکنون دنباله روها همان را تکرار می کنند و چنین می پندارند که متاعی تازه و نو به بازار آورده اند، در صورتی که مکرراً در خلال گفته های پیشین عرض شده است که قرآن، خود نشان می دهد که نیاز به مبین دارد.

هادی بودن قرآن به شرط همراهی با عترت علیهم السلام

این خطاب از جانب خدا به رسول مکرم ﷺ است:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾؛^۲

...ما این قرآن را به تو نازل کرده ایم به این منظور که تو آن را برای مردم بیان

کنی...

و لذا آن حضرت، در زمان خود مبین احکام و معارف قرآن بود و برای زمان حیات

۱- الصوامر المهرقة سید نورالله قاضی تستری (شوشتری)، نهضت، صفحه ۲۲۴.

۲- سوره ی نحل، آیه ی ۴۴.

بعد از خودش نیز عترت و اهل بیت خود را به عنوان مبین قرآن معرفی فرمود که:

(إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِن تَمَسَّكْتُم بِهُمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا)؛^۱

من پس از خودم میان شما دو وسیله‌ی گرانقدر هدایت باقی می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم، مادام که متمسک به آن دو وسیله باشید، برای همیشه از ضلالت در امان خواهید بود.

اینک ما شیعه‌ی امامیه افتخار به این مکرمت داریم که متمسک به هر دو یادگار باقی مانده‌ی از رسول اکرم ﷺ می‌باشیم و از این جهت خود را در هر دو سرا سعادت‌مند می‌دانیم و راستی اگر بیان رسول خدا ﷺ و بیان عترت آن حضرت در کنار قرآن نباشد، ما حتی همین نماز شبانه‌روزی خود را از حیث کیفیت و کمیت و اجزا و شرایط و مبطلات آن نمی‌توانیم از خود قرآن به دست آوریم تا چه رسد به سایر مسائل مربوط به روزه و خمس و زکات و حج و... و حقیقت اینکه قرآن به تنهایی و جدا از مبین، نه تنها کافی در امر هدایت امت نمی‌باشد، بلکه وسیله‌ای می‌شود در دست شیطان صفتان برای اضلال مردم نادان، چنان که شده است.

آیا تفرقه‌ی کنونی امت واحد اسلامی به هفتاد و سه فرقه، روشن‌ترین شاهد بر این حقیقت نیست؛ در حالی که قرآن در میانشان هست و همه‌ی این مذاهب مختلف نیز هر یک برای اثبات حقیقت مذهب خویش استناد به قرآن می‌کنند و مذهب مخالف خود را باطل می‌دانند. این برای همین است که قرآن را از مبین خود که خدا مقرر فرموده بود جدا ساخته‌اند و در نتیجه باطل خواهان شیطان صفت از این فرصت استفاده کرده و آیات قرآن را با آراء جاهلانه یا مغرضانه‌ی خود تفسیر کرده‌اند و امت را به وادی‌های ضلالت و گمراهی افکنده‌اند. خدا هم فرموده است:

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾؛^۲

۱- المراجعات، صفحه‌ی ۱۹.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

ما قرآن را شفاعت و مایه‌ی رحمت برای مؤمنان نازل کرده‌ایم، اما همین قرآن، درباره‌ی ظالمان جز تباهی و خسران و زیان چیزی نمی‌افزاید.

(اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ)؛

خدا فرموده است: من قرآن را که کتاب آسمانی من است، همراه رسولم فرستاده‌ام که او معلّم مردم باشد و محتویات آن را به مردم تعلیم کند.

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...﴾^۱

آیه نشان می‌دهد که این کتاب آسمانی قرآن، نیاز به معلّم دارد، نه همه کس توانایی فهم تمام حقایق آن را دارند و نه همه کس توانایی تعلیم آن حقایق را، بلکه تنها آورنده‌ی آن که رسول مبعوث از سوی فرستنده‌ی آن است توانایی تعلیم آن را دارد و لذا رسول تا خودش حیات داشت تعلیم کتاب می‌نمود و برای زمان پس از رحلت خود نیز با بیانات روشن و مکرّر به امر خدا، علی‌امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان معصوم او را به عنوان معلّم قرآن و مبیین مجملات آن، معین و مشخص فرموده است؛ بنابراین تنها مرجع و ملجأ امت اسلامی پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای تعلیم معارف و احکام قرآن، علی‌امیرالمؤمنین و امامان معصوم علیهم السلام از فرزندان او می‌باشند و بس و لذا سراغ دیگران رفتن، جز راه گم کردن و سرانجام به مقصد نرسیدن نتیجه‌ای نخواهد داشت.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶۴.

گفتار سوّم نعمت ولایت

عترت و اهل بیت رسالت علیهم‌السلام به حکم آیات قرآن و روایات معتبره‌ی صادره از معصومین علیهم‌السلام برای تحقّق مکتب تربیتی و هدایتی اسلام و قرآن رکنیت اساسی و اصلی دارند. یعنی اگر عترت و اهل بیت علیهم‌السلام برای تشریح حقایق اسلامی کنار اسلام و قرآن قرار نگیرند برای تبیین حقایق وحی آسمانی، نه آن اسلام، اسلام الهی خواهد بود: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾؛^۱ و نه آن قرآن، قرآن هادی خواهد بود که: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...﴾؛^۲ و نه آن قرآن شفاعت خواهد بود که:

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾؛^۳

قرآن جدا شده از اهل بیت علیهم‌السلام شفاعت خواهد بود که نیست بلکه زیان بخش هم خواهد بود و در این زمینه حدیث ثقلین را هم عرض کردم که بر اساس آن حدیث هم - که متواتر بین تمام فرق اسلامی از شیعه و سنی است - نشان می‌دهد: آن قرآنی کتاب هدایت است که کنار اهل بیت و عترت باشد و اگر از آنها جدا شد، دیگر کتاب هدایت نخواهد بود بلکه سبب ضلالت خواهد شد. این مطلب را آن روز عرض کردم، اکنون نیز به تناسب ایام ولادت منجی عالم انسان و قطب عالم امکان:

(الَّذِي يُمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَىٰ وَبُجُودِهِ ثَبَّتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ)؛

آن وجود اقدس‌ی که روزی روزی خواران به اذن الله از کف با کفایت او می‌رسد و خلقت زمین و آسمان و بقای این عالم بر محور وجود او می‌چرخد دوازدهمین امام معصوم غایب از

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۹.

۳- همان، آیه‌ی ۸۲.

ابصار و حاضر در امصار^۱ و مطلع از ضمائر، امام حجة بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد.

دو منبع اصلی برای کسب حقایق دینی

ما برای به دست آوردن حقایق دینی و مذهبی خود، دو منبع اصلی داریم و آن دو منبع یکی «کتاب» است و دیگری «سنت». کتاب یعنی قرآن، سنت یعنی رفتار و گفتار معصوم اعم از پیغمبر و امام. این دو منبع باید کنار هم قرار بگیرند تا ما بتوانیم حقایق دینی و مذهبی خود را به دست بیاوریم. این مطلب در واقع کلاس اوّل مکتب ما و پلهی اوّل نردبان ارتقای ما است و می توان گفت الفبای مذهب است و لذا مایهی تأسّف است که ما هنوز در محافل و مجالس خودمان، راجع به کلاس اوّل مذهب بحث کنیم و تازه اثبات کنیم که مذهب ما از کتاب و سنت گرفته می شود و حال آن که ما باید گذشته باشیم از این مراحل و در مراحل بسیار عالی تری از معارف توحیدی بحث کنیم، نه این که هنوز در پلهی اوّل و در مرحلهی الفبای مذهب مانده باشیم این به راستی تأسّف آور است ولی چاره ای هم نیست، یعنی در شرایطی قرار گرفته ایم که دشمنان حق، آنهایی که می خواهند لطمه به حقیقت اسلام و قرآن بزنند، افکار آلوده و مسموم کننده ای را میان مردم پخش می کنند. اکثر مردم هم مخصوصاً قشر جوان آگاهی از حقایق دینی خود ندارند و طوطی وار سخنان آنها را به زبان جاری می کنند و نمی دانند آنها چه نقشی شیطانی دارند و چه نتیجه ای می خواهند از آن نقشی خود بگیرند.

از جملهی آن وسوسه هایی که خناس صفتان به فکر ساده دلان القاء می کنند این است که می گویند ما قرآن را قبول داریم، امّا حدیث و روایت را قبول نمی کنیم. این وسوسه ی فریبنده را افرادی ساده دل می پذیرند و توجه ندارند که این حرف از کجا ریشه گرفته و غرض چیست و لذا باید خدمت آقایان جوان های محترم عرض کنیم:

ای عزیزان! متوجه باشید آن کسانی که این وسوسه را به ذهن شما القاء می کنند، خیال نکنید که آنها آن را قبول دارند، نه شما مطمئن باشید آنها قرآن را هم قبول ندارند. از روی اغراض شیطانی است که مرتّب می گویند قرآن، قرآن. فلان مطلب در کجای قرآن هست و کجای قرآن گفته شده است و...

آنها قرآن را هم قبول ندارند، نبوت را هم قبول ندارند. بلکه خدا را هم قبول ندارند. اصلاً دین را به رسمیت نمی‌شناسند. آنها می‌خواهند ریشه‌ی دین را بزنند و هدف اصلی‌شان همین است. منتها نمی‌توانند در میان یک جامعه‌ی گسترده‌ی اسلامی که بالغ بر دو میلیارد نفر به افتخار انتساب به اسلام و قرآن زندگی می‌کنند و جملگی خدا و پیغمبر و قرآن را قبول دارند، خدا و پیغمبر و قرآن را نفی کنند. می‌روند سراغ مطلبی که به قول خودشان در آن می‌توانند نفوذ کنند و آن مسأله‌ی عترت است. چون می‌بینند که این مطلب مورد اختلاف مسلمانان می‌باشد و گروهی آن را نپذیرفته‌اند، از نظر آنان این دستاویز خوبی است و از این روزنه می‌شود نفوذ کنند و خیلی مورد هجوم افکار مسلمین قرار نگیرند و بگویند ما هم مثل همه‌ی مسلمانان، خدا و پیغمبر و قرآن را قبول داریم؛ اما حدیث و روایت را مخصوصاً روایت عترت را نمی‌پذیریم. چون می‌دانند وقتی که عترت کنار رفت، قهراً قرآن از سگه می‌افتد و شکی در این نیست که وقتی قرآن از سگه افتاد، نبوت مخدوش است، نبوت که مخدوش شد، پایه‌ی خداپرستی و اساس دین هم متزلزل می‌شود که هدف اصلی آنها همین تیشه به ریشه‌ی دین زدن و در واقع نفی خدا کردن است، منتهی از این راه وارد می‌شوند.

ریشه‌ی تاریخی تفکیک قرآن از عترت ﷺ

پس این اولاً و اما ثانیاً کسی خیال نکند که این سخن تازگی دارد و حرف نوظهوری است که قرآن را قبول داریم و حدیث را قبول نداریم. این حرف نوظهور روشنفکرانه‌ای نیست بلکه این مطلب ریشه‌ی چهارده قرنه دارد. یعنی چهارده قرن قبل، این حرف زده شده و گوینده‌اش هم عمر بن خطاب است و شکی در این نیست و ما اینجا غرضمان سب و لعن بر کسی نیست، غرض، تحقیق مذهبی است که به حکم عقل موظفیم درباره‌ی مذهبی که معتقد به حقیقت آن شده‌ایم و به نظر خودمان حیات ابدی ما بستگی به آن دارد تحقیق کنیم و از کنار آن بایی تفاوتی و سهل‌انگاری و باری به هر جهت نگذریم و این باورمان شده است که تحصیل اعتقاد به مذهب حق از به دست آوردن تمام عوامل حیاتی بر ما لازم‌تر و واجب‌تر است. آب برای ما لازم است اگر نباشد می‌میریم، هوا لازم است، اگر نباشد می‌میریم، ولی مطمئن باشیم که لازم‌تر از آب و هوا برای ما، مذهب ماست. زیرا آب و هوا

وسیله‌ی حیات موقت جسمانی ماست.

اما مذهب حق، عامل حیات ابدی ماست که اگر ما از روی تحقیق به آن نرسیم، تا خدا، خدایی دارد غرق در عذاب و بدبختی ابدی خواهیم بود و اگر آن را محققانه به دست آوریم و در عمق جانمان نشاندهیم تا خدا، خدایی دارد، غرق در حیات ابدی و سعادت جاودانه خواهیم بود. بنابراین چنین مطلبی را نمی‌شود به سهل‌انگاری از کنار آن گذشت تحقیق عمیقانه و دور از هرگونه لجاج و عناد خصمانه می‌طلبد. این حکم بسیار روشن عقل است که هر کسی باید در باره‌ی مذهب خود تحقیق کند تا هم خودش بتواند آن را باور کند و هم در حدّ توانایی‌اش آن را به دیگران منتقل سازد و جلوی تشکیکات مشککین را بگیرد. این حکم عقل است و این هم حکم قرآن که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۱

حق و باطل را با هم می‌آمیزید [که مطلب را برای مردم مشتبه سازید] و حق را کتمان نکنید [در حالی] که خودتان آن را [خوب] می‌دانید و می‌شناسید.

باطل را در لباس حق جلوه ندهید. لباس حق را بر اندام باطل نپوشانید، خاک در چشم مردم نیاشید که نتوانند حق و باطل را خوب بشناسند. این، کتمان حق است و کتمان حق، گناه بزرگی است و خیانتی بس عظیم به مردم که تحت عناوین گوناگون از حفظ وحدت اسلامی و اتحاد ملّی و جلوگیری از ایجاد تفرقه و اختلاف و... سبب تعطیل یا کمرنگ شدن وظیفه‌ی تحقیق مذهبی شده است، در صورتی که تحقیق مذهبی هیچگونه ربطی به وحدت و اتحاد ندارد و منافاتی با هم ندارند. وحدت و اتحاد در میان یک ملت که سبب نیرومندی آن ملت در دنیا است، باید در جای خود محفوظ باشد و تحقیق مذهبی هم که سبب حیات ابدی آن ملت در عالم پس از مرگ است باید با کمال رونق و وسعت در جریان باشد.

بیان مطلبی که سبب هدایت می‌شد

﴿وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ﴿٣﴾ وَ تَوَصَّوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَصَّوْا بِالصَّبْرِ ﴿٤﴾﴾

یعنی خدا قسم یاد کرده که تمام انسان‌ها در خسران و زیانند فقط یک گروه رو به سعادت می‌روند. آن گروهی که اولاً «آمنوا» یعنی خودشان عقاید حقّه را به طور یقین به دست آورده و راسخ در قلبشان نموده‌اند و ثانیاً «و عملوا الصّالحات» به آنچه که فهمیده و ایمان آورده‌اند در مرحله‌ی عمل هم تحقّق بخشیده‌اند و ثالثاً «و تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» فهمیده‌های خود را از حقایق به دیگران منتقل کنند و عقل‌های مردم را با این معارف آشنا سازند و رابعاً «تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» اخلاق مردم را هم تهذیب کنند و آنها را از ارتکاب گناهان باز دارند در نتیجه انسان‌هایی که چنین نباشند در زیان و خسرانند.

بنابراین ما بر اساس این وظیفه‌ی عقلانی و قرآنی که داریم تحقیق مذهبی می‌کنیم تا هم خودمان باورمان بشود و در زمره‌ی «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ» قرار گیریم و هم باورهای خود را به دیگران منتقل کنیم و مضمون «و تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» بشویم. ما عرض می‌کنیم کسانی که اهل تحقیق هستند، به منابع سنّی نه فقط منابع شیعه که شبهه‌ی تعصّب مذهبی به میان بیاید مراجعه کنند و گفته‌های علمای بزرگ سنّی و محدّثین و راویان آنها را ببینند که چه نقل می‌کنند. بر اساس نقل خودشان سه روز قبل از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روز پنج‌شنبه‌ای بوده، چون روز دوشنبه ۲۸ صفر از سال یازده هجری روز رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. سه روز قبلش روز پنج‌شنبه ۲۴ صفر سال یازده هجری رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بستر بیماری قرار داشت. جمعی از اصحاب هم در حضورش بودند. ضمن مسائلی فرمود:

(إِنِّي نُونِي بِصَحِيفَةٍ وَ دَوَاتٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَّنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا)؛^۱

صحیفه [کاغذی] و دواتی بیاورید من چیزی را بنویسم که بعد از آن هرگز

گمراه نخواهید شد.

قبلاً عرض کردیم منظور از بنویسم این بوده که دستور بدهم بنویسند. چون می‌دانیم خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله در تمام مدّت عمر نه نوشته‌ای را خوانده و نه چیزی را نوشته است. وقتی می‌گویند فلان سلطان برای فلان سلطان نوشت، خودش که نوشته، دستور داده نوشته‌اند یا می‌گویند فلان پادشاه فلان لشکر را مغلوب کرد خودش که نکرده، لشکریانش

۱- بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه‌ی ۱۳۴، با اندکی تفاوت.

کرده‌اند. بزرگان کاری را به خود نسبت می‌دهند در صورتی که کارگزارانشان کرده‌اند نه خودشان. اینجا هم فرمود: صفحه‌ای و دواتی بیاورید که من دستور بدهم بنویسند مطلبی را که بعد از آن هرگز گمراه نخواهید شد. این جمله را که فرمود، آنهایی که شامه‌ی سیاسی‌شان خیلی قوی بود فهمیدند که آن حضرت چه می‌خواهد بنویسد. چون می‌دانستند رسول اکرم ﷺ دأب و دیدنش چه بوده، در طول مدّت بعثتش روی علی علیه السلام تکیه زیاد داشته است. فهمیدند در ساعت آخر عمرش هم می‌خواهد راجع به خلافت علی علیه السلام تأکید کند. لذا از میانشان عمر به سخن درآمد و گفت:

(إِنَّ النَّبِيَّ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَإِنَّهُ لَيَهْجُرُ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ)؛^۱

پیغمبر مریض است، درد بر او غلبه کرده و [العیاذ بالله] مشاعر خود را از دست داده و توجه به گفتار خود ندارد [و لازم نیست چیزی بنویسند] قرآن نزد شما هست و کتاب خدا برای ما کافی است.

نیاز به چیزی یا کس دیگری نداریم و نوشته‌ی او الآن برای ما سندیتی ندارد. از این سخن، اختلاف در میان حضار در مجلس پیدا شد، جمعی گفتند: اطاعت امر پیغمبر کنید و صحیفه و دوات بیاورید. عده‌ای گفتند لازم نیست، رسول اکرم ﷺ از این جریان ناراحت شد و فرمود: «قُومُوا»؛ برخیزید از مقابل من. بر فرض هم اگر بعد از این گفتار عمر چیزی نوشته می‌شد، اثر نداشت. زیرا گفته بود او مشاعر خود را از دست داده و هذیان می‌گوید. طبعاً نوشته‌ی او هم در آن موقع هذیان خواهد بود و لذا فرمود: برخیزید بیرون بروید، دیگر لازم نیست.

منظور بنده این است آن کسانی که امروز به عنوان روشنفکرانی می‌گویند ما قرآن را فقط می‌پذیریم و حدیث را نمی‌پذیریم، این همان حرف عمر بن خطاب است و تازگی ندارد آنچه او گفته معنایش همین است که ما فقط قرآن را می‌پذیریم به حدیث کاری نداریم. او بگوید یا بنویسد، برای ما سندیتی ندارد و قرآن ما را بس. حالا ما که روی عقیده‌ی مذهبی خود وظیفه‌ی تحلیل و تحقیق داریم می‌بینیم این سخنی که عمر گفته و

۱- بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۴۷۳، با اندکی تفاوت.

دنباله‌روهای او نیز همان را تکرار می‌کنند که تنها قرآن لازم است و حدیث لازم نیست، در واقع این حرف مکذّب قرآن است، خود این حرف قرآن را تکذیب می‌کند، زیرا خداوند حکیم درباره‌ی رسول اکرمش ﷺ فرموده است:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱

او سخن از روی هوای نفس و دلبخواه خود نمی‌گوید، آنچه که او می‌گوید، جز وحی خدا که بر او نازل می‌شود نمی‌باشد.

یعنی این که پیامبر ﷺ گفته صحیفه و دواتی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم وحی خداست که بر زبانش جاری شده است. پس به حکم این آیه که به طور مطلق سخنان پیغمبر ﷺ را راجع به حقایق دینی وحی خدا می‌داند، گفتار آن حضرت که فرمود:

(إِنِّي نَبِيٌّ بِصَحِيفَةٍ وَ دَوَاتٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا)؛

وحی خداست و حال آن که عمر گفته است این هَجَر و هَذِیان است و لذا این جمله مکذّب قرآن و گفتار خداست. خدا به گفتار پیغمبر ﷺ سندیت داده که وحی است، ولی عمر گفتار پیغمبر را از سندیت انداخته که هَجَر است و فرضاً هم که بگوید یا بنویسد، سندیت ندارد. آیا این سخن، مکذّب قرآن نیست؟ آن کسی هم که الآن می‌گوید: ما قرآن را قبول داریم و حدیث را نه، به هوش باشیم که این حرف از کجا ریشه گرفته و هدفش چیست؟ این همان تکذیب قرآن است که چهارده قرن قبل با گفتن «حسبنا کتاب الله» پایه‌گذاری شده است.

در آیه‌ی دیگر از قرآن آمده است:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۚ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾^۲

هیچ مرد باایمان و زن باایمانی را نرسیده است که وقتی خدا و رسولش حکمی صادر کردند، او در کار خودش صاحب اختیار باشد [بلکه باید تابع فرمان خدا و رسولش باشد] و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند، در ضلالت و

۱- سوره‌ی نجم، آیات ۳ و ۴.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۶.

گمراهی آشکاری افتاده است.

این آیه هم با کمال صراحت می گوید هیچ مرد و زن مسلمانی حق ندارد در مقابل نظر خدا و رسولش نظر بدهد که در این صورت به ضلالت آشکاری افتاده است. بنابراین گوینده‌ی «حسبنا کتاب الله» که فرمان رسول خدا ﷺ را زیر پا نهاده است، در گمراهی روشنی قرار گرفته است. رسول ﷺ گفته: بیاورید تا بنویسم که بعداً گمراه نشوید، او گفته لازم نیست که بیاورید و چیزی بنویسد، قرآن ما را بس است و نیازی به نوشته‌ی رسول نداریم. در آیه‌ی دیگر می‌خوانیم:

﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾^۱

...آنچه را که پیغمبر گفته بگیرید و عمل کنید و از آنچه که نهی کرده خودداری نمایید...

این آیه هم می گوید گفتار پیغمبر سند است و واجب الاتباع، ولی گوینده‌ی «حسبنا کتاب الله» گفته، گفتار پیغمبر و نوشته‌اش سندیت ندارد و اطاعتش واجب نیست. قرآن گفته:

﴿...أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ...﴾^۲

...مطیع فرمان خدا و رسولش باشید...

رسول هم امر و نهی دارد که مبین احکام خداست و اطاعتش مطلقاً واجب است. ولی گوینده‌ی «حسبنا کتاب الله» گفته، اطاعت گفتار رسول به طور مطلق و در همه جا واجب نیست. اینجا که گفته صحیفه و دواتی بیاورید که برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید اطاعتش واجب نیست و نیازی به نوشته‌اش نداریم.

تعبیر از نعمت به «دین»

در سوره‌ی ضحی خطاب به رسول مکرم ﷺ فرموده است:

﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾

نعمت پروردگارت را حدیث کن و برای مردم بازگو نما.

در قرآن از «دین» هم تعبیر به «نعمت» شده است.

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾^۱

...امروز دین شما را برای شما کامل کردم و نعمت خودم را بر شما تمام نمودم...

تعبیر به (نعمتی) نعمت من دلالت بر شرافت فوق العاده‌ی نعمت دین می‌کند. مثل ﴿جَنَّتِي﴾ در آیه‌ی: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ... وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۲؛ داخل بهشت من شو از این که اختصاص به خود داده و جنت من فرموده است معلوم می‌شود آن جنتی که نفس مطمئنه داخل آن می‌شود، جنت خاصی است! ممتاز از سایر جنت‌ها که به جنة اللقاء تعبیر شده است. آنجا که با صاحبخانه دیدار حاصل می‌شود در موضوع نعمت هم با این که همه چیز نعمت خداست که فرموده:

﴿...وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا...﴾^۳

...اگر نعمت‌های خدا را بخواید به شماره در آورید، به پایان آن نخواهید

رسید...

اما در میان تمام نعمت‌ها، نعمت دین را اختصاص به خود داده و فرموده:

﴿...وَ أَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾

...نعمت خودم را بر شما تمام کردم...

در آیه‌ی حدیث نعمت نیز اختصاص به ربّک داده و فرموده: ﴿بِنِعْمَةِ رَبِّكَ﴾ یعنی نعمت پروردگار تو ای رسول گرامی یعنی این نعمت در میان تمام نعمت‌ها امتیاز خاص دارد و آن این است که اختصاص به پروردگار تو دارد و آن نعمت دین است که سرچشمه‌ی همه‌ی نعمت‌هاست، یعنی همه چیز از داخل و خارج وجود انسان اگر در مسیر دین افتادند و موجب تقرب انسان به خدا شدند، تماماً نعمت هستند و اگر از مسیر دین منحرف شدند و سبب دوری انسان از خدا گردیدند، تماماً نقمت و بلا هستند. این چشم ما وقتی نعمت است که مؤدّب به ادب دین باشد و طبق دستور دین نگاه کند، وگرنه چشم بی‌دین، نقمت است و آتش افروز است.

این زبان وقتی نعمت است که در مسیر دین و برای تحصیل رضای خدا در دهان

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

۲- سوره‌ی فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

۳- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۴.

بچرخد و اگر از طریق دین منحرف شد، دروغگو و تهمت زن و مردم آزارشد، دیگر نعمت است و جهنم آفرین است. پس سرآمد همه‌ی نعمت‌ها، نعمت دین است و خدا به رسولش دستور داده که نعمت دین را برای مردم حدیث کن و اهمّیت والای آن را آشکار ساز.

﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^۱

دین ناقص و ناتمام!

از امام سیّد الشهداء علیه السلام ذیل همین آیه آمده که:

(أَمَرَهُ أَنْ يُحَدِّثَ بِمَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ دِينِهِ)^۱

خدا رسول خود را امر کرده که نعمت دینش را حدیث کند.

معلوم می‌شود اگر حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کنار دین خدا نباشد، دین ناتمام است. در گذشته عرض شد که به حکم آیه‌ی:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۲

باید تبیین پیغمبر کنار قرآن خدا باشد تا محتویات آن را برای مردم بیان کند، یعنی دین بی حدیث پیامبر ناقص و قرآن بی تبیین پیامبر ناتمام است و همچنین عرض شد که به حکم آیه‌ی: ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...﴾ نعمت دین وقتی در حد کمال است که در کنار ولایت علی علیه السلام قرار گیرد و به وسیله‌ی او بیان و اجرا گردد و لذا به حکم آیه‌ی ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ رسول خداموظف است مسأله‌ی ولایت را- که کمال دین بستگی به آن دارد - برای مردم حدیث کند و آن حضرت نیز مکرراً در شرایط گوناگون و مناسبت‌های مختلف حدیث مسأله‌ی ولایت نموده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از همان روز اوّل که رسالت خودش را ابلاغ کرده سخن از ولایت علی علیه السلام نیز به میان آورده است. «نَصُّ الدَّارِ فِي يَوْمِ الْإِنْذَارِ»؛ خود حدیث مشهور بین فرق اسلامی است که وقتی آیه از جانب خدا نازل شد که:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۳

۱- المیزان، جلد ۲۰، صفحه‌ی ۴۴۷.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

۳- سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۱۴.

[ابتدا] خویشاوندان نزدیک خود را انذار کن.

رسول خدا ﷺ همه‌ی اقرباء و خویشاوندان نزدیک خود را در خانه‌ی ابوطالب جمع کرد و آنجا برای اولین بار رسالت خود را ابلاغ کرد و گفت: من از جانب خدا برانگیخته شده‌ام که دعوت به توحید و مبارزه‌ی با شرک کنم. حالا در همین مجلس هر کدام از شما که پیش از دیگران با من بیعت کند و رسالتم را بپذیرد و وعده‌ی حمایت و نصرت به من بدهد، او وصی و خلیفه‌ی من خواهد بود. در آن مجلس، اولین کسی که از جا برخاست و اظهار بیعت با رسول خدا ﷺ نمود یک کودک ده ساله به نام علی بن ابیطالب (علیه السلام) بود. بار دوم و سوم این جریان تکرار شد و سرانجام رسول خدادست روی شانه‌ی علی گذاشت و فرمود:

(هَذَا أَخِي وَ وَصِيَّيْ وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا)؛^۱

این علی، برادر من و وصی من و خلیفه‌ی من در میان شما است، سخنش را بشنوید و اطاعتش کنید.

در همان اولین روز رسالت، حدیث نعمت ولایت کرده و بعد در طول بیست و سه سال دوران رسالتش به مناسبت‌های گوناگون سخن از علی به میان می‌آورد و حدیث نعمت ولایت می‌نمود و می‌فرمود:

(أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا)؛^۲

من شهر علمم و علی دروازه‌ی ورودی آن شهر است.

(الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ كَيْفَ مَا دَارَ)؛^۳

حق با علی و علی با حق است، حق با علی می‌گردد بدان گونه که او بگردد.

(يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى)؛^۴

ای علی تو نسبت به من، به منزله‌ی هارون نسبت به موسی هستی.

تا رسید به سال آخر عمر شریفش در بیابان غدیر خم صحنه‌ی بسیار پر سر و صدایی

۱- بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه‌ی ۱۹۱.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۳۴.

۳- الصوارم المهرقة، صفحه‌ی ۱۴۸.

۴- کافی، جلد ۸، صفحه‌ی ۱۰۶.

به وجود آورد و میان آفتاب سوزان، قریب یکصد و بیست هزار جمعیت را متوقف کرد و بالای بلندی رفت و پس از سخنان مفصل، دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد آنگونه که همه او را دیدند. آنگاه گفت: ای مردم!

(مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ)؛^۱

هر که را مولا منم، این علی مولای اوست.

و همانجا حدیث ثقلین را فرمود:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنَّ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا)؛^۲

من می روم و میان شما دو چیز گرانقدر از خود باقی می گذارم؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیت من، تا زمانی که متمسک به این دو بشوید هیچگاه گمراه نخواهید شد.

منشأ بروز نفاق در میان امت اسلام

از این جریان بیش از دو ماه نگذشته بود که آن حضرت بیمار و بستری شد و برای وداع آخر با امت به مسجد آمد و باز آن حدیث را تکرار کرد. سه روز پیش از رحلتش که جمعی از اصحاب در حضورش بودند فرمود:

(إِنِّي نُونِي بِصَحِيفَةٍ وَ دَوَاتٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا)؛

صحیفه [کاغذی] و دواتی بیاورید من چیزی را بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نخواهید شد.

اینجا بود که عمر فهمید راجع به علی می خواهد بنویسد، با کمال بی ادبی گفت:

(إِنَّ النَّبِيَّ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَ إِنَّهُ لَيَهْجُرُ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ)؛

پیغمبر مریض است، درد بر او غلبه کرده و [العیاذ بالله] مشاعر خود را از دست داده و توجه به گفتار خود ندارد [و لازم نیست چیزی بنویسد]، قرآن نزد شما

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۲۸۶.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۲۷، صفحه ۲۰۴.

هست و کتاب خدا برای ما کافی است.

با همین سخن، بذر نفاق را در میان امت پاشید و امت را به خاک سیاه نشانید.

نقل شده ابن عباس بعدها سخت گریه می کرد و می گفت:

(يَوْمُ الْخَمِيسِ وَ مَا يَوْمُ الْخَمِيس)؛^۱

روز پنج شنبه و چه روز [پربلایی بود آن روز] پنج شنبه.

مقصودش همان روزی بود که رسول خدا فرمود: دوات و صحیفه‌ای بیاورید تا برای

شما چیزی بنویسم که گمراه نشوید، ولی نگذاشتند و بی حرمتی کردند. می گفت:

(الرَّزِيَّةُ كُلُّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَاب)؛^۲

مصیبتی بزرگتر از آن نبود که آن روز حائل شدند بین رسول خدا و بین

نوشته‌اش.

ابن عباس این را می گفت و سخت می گریست. ابوبکر هم که روی کار آمد دنبال

حرف عمر را گرفت و در میان مردم اعلام کرد:

(أَيُّهَا النَّاسُ لَا تُحَدِّثُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً)؛

ای مردم! کسی حق ندارد از رسول خدا ﷺ چیزی به عنوان حدیث نقل کند.

(مَنْ سَأَلَكُمْ فَقُولُوا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ فَاسْتَحِلُّوا حَالَهُ وَ حَرِّمُوا حَرَامَهُ)؛

هر که از شما راجع به احکام خدا چیزی پرسید، بگوئید کتاب خدا بین ما هست و

کتاب خدا برای ما کافی است. حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید.

احتیاج به کسی یا چیز دیگری نداریم چون می دانستند اگر پای حدیث رسول

خدا ﷺ به میان بیاید، علی از آب خواهد درآمد و لذا شدیداً نقل حدیث را منع

کردند، در حالی که رسول خدا ﷺ سخت می کوشید طبق آیه‌ی شریفه‌ی ﴿فَأَمَّا بِنِعْمَةِ

رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ حدیث نعمت ولایت را کنار قرآن قرار داده و علی را کنار قرآن بنشانند، زیرا

۱- بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۴۷۲.

۲- همان.

می دانست اگر قرآن از علی جدا شود، نه تنها کتاب هدایت نخواهد بود، بلکه مایه ی بدبختی و ضلالت مردم خواهد شد که خود قرآن نیز فرموده است:

﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾؛

همین قرآن که شفابخش و رحمت برای مؤمنان است وقتی به دست ظالمان افتاد جز خسار و تباهی چیزی نمی افزاید. بنی امیه و بنی عباس با تظاهر به پیروی از همین قرآن جدا از علی چه بدبختی ها و سیه روزی ها برای امت اسلام به وجود آوردند.

کوشش خاص رسول خدا ﷺ در بیان حدیث ولایت

اینجا مناسب به نظر می رسد این حدیث را از رسول خدا ﷺ نقل کنیم که چگونه آن حضرت در تحدیث حدیث نعمت ولایت کوشا بود. از جابر انصاری نقل شده:

(كَانَ رَسُولُ اللَّهِ جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ)؛

رسول اکرم ﷺ روزی با جمعی از اصحاب در مسجد نشسته بودند که علی با حسن و حسین علیه السلام وارد شدند. رسول خدا ﷺ فوراً از جا برخاست و علی را در آغوش گرفت و بوسید و او را به سینه اش چسبانید. آنگاه حسن را گرفت و بوسید و روی زانوی راستش نشانید و حسین را بوسید و روی زانوی چپش نشانید. بعد نگاهی محبت آمیز به آنها کرد و فرمود:

(يَا بَنِي أَبُوكُمَا وَبَنِي أُمِّكُمَا)؛

پدرم قربان پدر شما و پدرم قربان مادر شما.

آنگاه خطاب به مردم فرمود: ای مردم! خدا در آسمان ها در میان فرشتگان به این دو کودک و پدرشان و مادرشان و نیکان از فرزندانشان مباحثات می کند. بعد دست به دعا برداشت:

(اللَّهُمَّ مَنْ أَطَاعَنِي فِيهِمْ وَحَفِظَ وَصِيَّتِي فَأَرْحَمُهُ)؛

خدا یا هر که بعد از من از اینها اطاعت کند و وصیتم را در مورد اینها حفظ کند، او را مشمول رحمت خود قرار ده.

(فَإِنَّهُمْ أَهْلِي وَالْقَوَّامُونَ بِدِينِي وَالْمُحْيُونَ سُنَّتِي)؛^۱

زیرا اینها اهل بیت من هستند و بر پا نگه دارندگان دین من و زنده کنندگان سنت من می باشند.

در جای دیگر فرمود:

(مَا بَالُ أَقْوَامٍ إِذَا ذُكِرَ عَنْدَهُمْ آلُ إِبْرَاهِيمَ فَرِحُوا وَ اسْتَبَشَرُوا وَإِذَا ذُكِرَ عَنْدَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ اِسْمَأَزَّتْ قُلُوبُهُمْ)؛^۱

این چگونه است که مردمی وقتی سخن از آل ابراهیم به میان می آید، خوشحال می شوند و چهره هاشان باز می شود ولی وقتی سخن از آل محمد به میان می آید، ناراحت می شوند و گرفتگی در چهره شان پیدا می شود.

آنگاه فرمود:

(وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ عَبْدًا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعَمَلِ سَبْعِينَ نَبِيًّا مَا قَبِلَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ حَتَّى يَلْقَاهُ بِوَلَايَتِي وَ وَلَايَةِ أَهْلِ بَيْتِي)؛^۲

قسم به کسی که جان محمد در دست اوست، اگر بنده ای روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر خدا را ملاقات کند، از او قبول نمی کند تا با ولایت من و ولایت اهل بیت من بر خدا وارد شود و می فرمود:

(مَنْ أَرَادَ أَنْ يَخْبِيَ حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَمَاتِي وَ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّي فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ وَ ذُرِّيَّتَهُ فَإِنَّهُمْ لَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى وَ لَمْ يُدْخِلُوكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ)؛^۳

هر که می خواهد زنده بودنش زنده بودن من و مرگش مرگ من باشد و داخل بهشتی شود که خدای من به من وعده کرده است، باید ولایت علی بن ابیطالب و فرزندان او را بپذیرد، زیرا آنها شما را از هیچ راه هدایتی بیرون نمی برند و به هیچ راه ضلالتی وارد نمی سازند.

از ابوسعید خدری منقول است که:

(كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسًا وَ عِنْدَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ فِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۵۰.

۲- همان.

۳- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۰۶.

أَبِيطَالِبٍ؛

روزی رسول خدا با جمعی از اصحابش نشسته بودند و علی بن ابیطالب نیز در میانشان بود.

رسول خدا ﷺ فرمود:

(مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ)؛^۱

هر کس این کلمه‌ی توحید را بگوید، داخل بهشت می‌شود.

دو نفر از اصحاب گفتند:

(فَنَحْنُ نَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)؛ ما هم اکنون می‌گوییم لا اله الا الله.

رسول خدا ﷺ فرمود:

(إِنَّمَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ هَذَا وَشِيعَتِهِ)؛

شهادت به توحید خدا تنها از این و شیعیانش مقبول می‌باشد.

این جمله را وقتی فرمود که دستش را روی سر علی ﷺ نهاده بود. آنگاه به آن دو نفر فرمود:

(مِنْ عِلَامَةِ ذَلِكَ أَنْ لَا تَجْلِسَا مَجْلِسَهُ وَلَا تُكَذِّبَا قَوْلَهُ)؛^۲

از نشانه‌های توحید واقعی این که شما دو نفر در جای او ننشینید و گفتارش را تکذیب ننمایید.

معرفی جانشینان پیغمبر اکرم ﷺ

ضمن حدیث مفصّلی آمده که وقتی رسول خدا ﷺ ولایت علی بن ابیطالب و

ولایت فرزندان علی را شرط اساسی ایمان نشان داد، جابر بن عبد الله انصاری از جا برخاست و گفت:

(يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنِ الْإِمَّةُ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ)؛

ای رسول خدا بفرمایید آن فرزندان علی بن ابیطالب که امامند و قبول

ولایتشان لازم است کیانند؟

رسول خدا ﷺ فرمود:

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۵، صفحه‌ی ۳۶۲.

۲- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۲۰۱.

(الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْبَيْتِ ثُمَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ الْبَاقُو مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا أَدْرَكْتَهُ فَأَقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْكَاضِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ التَّقِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ النَّقِيُّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الزَّكِيُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ مَهْدِيُّ أُمَّتِي الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ ظُلُمًا وَ جَوْرًا هُوَلَاءِ يَا جَابِرُ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ أَوْلَادِي وَ عِترَتِي مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي وَ بِهِمْ يُمَسِّكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا)؛^۱

رسول خدا امامان بعد از علی علیه السلام را با اسامی شان تا وجود اقدس امام عصر علیه السلام ذکر کرد و در پایان فرمود: ای جابر! اینها خلفا و اوصیاء و عترت من می باشند، هر کس آنها را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و هر کس آنها را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده و هر کس آنها را یا یکی از آنها را منکر شود، مرا منکر شده است.

حالا منظور این است که جوانان عزیز و محترم متوجه باشند افرادی روی جهل و بی اطلاعی از مبانی دینی یا روی غرض ورزی و شیطان صفتی این جمله را به زبان و قلم می آورند که ما قرآن را قبول داریم و حدیث را قبول نداریم متوجه باشند هدف و غرض اصلی از این حرف، منهدم ساختن اساس دین و ریشه کن نمودن قرآن است و گفتیم این یک حرف نوظهوری نیست، بلکه سابقه‌ی چهارده قرنه دارد و اولین گوینده اش همان کسی است که کنار بستر بیماری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: قرآن ما را بس است و نیازی به نوشته‌ی پیامبر نداریم!!

ما می گوئیم مبانی دینی ما، مانند حلقه‌های زنجیر به هم مرتبطند در رأس معارف دینی، اعتقاد به ربوبیت ذات اقدس حق - عزّ و علا - است و بعد اعتقاد به نزول وحی از

جانب خدا به رسول مکرّمش حضرت محمد مصطفی ﷺ به صورت قرآن که سندیت الهی دارد و فرستنده اش فرموده است:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...﴾^۱

این قرآن به راهی هدایت می کند که مستقیم ترین راه است و پس از قرآن، گفتار و حدیث رسول خدا ﷺ که سندیت قرآنی دارد و خدا فرموده است:

﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾

...آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید و اجرا کنید و آنچه را از آن نهی کرده خودداری نمایید...

این جمله، سند روشنی است برای حجّیت سنت پیامبر اکرم ﷺ از گفتار و کردار و تقریرش در تمام برنامه های زندگی امت اسلامی که همگی موظّفند اوامر و نواهی رسول خدا ﷺ را به جان بپذیرند و اطاعتش کنند و جمله ی پایانی آیه ی شریفه هم مخالفت کنندگان فرمان او را به عذاب شدید تهدید کرده و فرموده است:

﴿...وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۲

...از خدا پروا کنید و متّقی باشید که خدا شدیدالعقاب است.

و خطاب به رسول گرامی اش ﷺ فرموده است: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾؛ این جمله هم به شرحی که ارائه شد، آن حضرت را موظّف به حدیث نعمت دین کرده و دین را بدون حدیث رسول ﷺ ناتمام ارائه نموده است و پس از حدیث رسول خدا حدیث عترت و اهل بیت رسول از جانب خود رسول مکرّم سندیت و حجّیت را برای امت پیدا کرده که فرموده است:

﴿إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِن تَمَسَّكْتُم بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا﴾

پس چنان که ملاحظه می فرمایید، معارف دینی ما همچون حلقه های زنجیر به هم مرتبطند. حلقه ی اوّل خدا - جلّ جلاله - و حلقه ی آخر حضرت مهدی علیّه السلام. کسی که

۱- سوره ی اسراء، آیه ی ۹.

۲- سوره ی حشر، آیه ی ۷.

حلقه‌ی اوّل را که خدا است گرفته و معتقد به ربوبیت و الوهیت او شد، دنبالش سایر حلقه‌ها خواهند آمد و لذا رسول خدا ﷺ می‌فرمود:

(مَنْ أَنْكَرَ الْقَائِمَ مِنْ وَلَدِي فَقَدْ أَنْكَرَنِي)؛^۱

هر کس قائم از فرزندان مرا منکر شود، مرا منکر شده و معتقد به نبوت من نشده است و قهراً الوهیت و ربوبیت خدا را منکر شده است. بنابراین کسی که می‌گوید من قرآن را قبول دارم اما حدیث را قبول ندارم، او اصلاً معنای حرف خود را نمی‌فهمد یا آدمی نادان و بی‌اطلاع از مبانی دین است و یا شیطان صفتی مغرض که می‌خواهد افکار مردم را آلوده سازد و تزلزل در ارکان مذهب بیندازد.

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ... مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾؛^۲

نگرانی رسول اکرم ﷺ از امت خود

این حدیث را هم از رسول خدا ﷺ بشنویم که خطاب به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرموده است:

(يَا عَلِيُّ إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بَعْدِي بِأَمْوَالِهِمْ)؛

ای علی! بعد از من گروهی از امت من در صحنه‌ی امتحانی سختی قرار می‌گیرند از جهت اموالشان و هم اکنون مسأله‌ی پول صحنه‌ی لغزنده و پرتگاه عجیبی شده برای مردم و در عین حال: «يُمْتُونُ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ»؛ بر خدا متّ هم می‌گذارند که ما مسلمانیم، اهل نماز و مسجد و محراب و منبر هستیم.

(يَتَمَتَّعُونَ رَحْمَتَهُ وَيَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ)؛

آرزوی رحمت خدا می‌کنند و از خشم خدا خود را در امان می‌بینند.

(يَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ)؛^۳

حرام‌های خدا را حلال می‌کنند و پیش خود شبهه‌های دروغ می‌سازند و به قول خود

۱- بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه‌ی ۷۳.

۲- سوره‌ی ناس.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۵۵.

کلاه شرعی سرش می گذارند. مثل اصحاب سَبْت که حوضچه ها درست می کردند و ماهی های آنجا را حبس می کردند و روز یکشنبه آنها را می گرفتند و می گفتند ما روز شنبه که ممنوع بود نگرفته ایم.

(يَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالتَّيِّدِ وَ السُّخْتِ بِالْهَدِيَّةِ وَ الرِّبَا بِالْبَيْعِ)؛^۱

شراب را به عنوان نبید و رشوه را به عنوان هدیه و ربا را به عنوان فروش می خورند.

می گویند پول، معدود^۲ است و مکیل و موزون^۳ نیست و لذا خرید و فروشش بی اشکال است. آیات قرآن و احادیث امامان و فتاوی مراجع تقلید را وسیله ی نیل به دنیا قرار می دهند.

(تَخْبُثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَ تَحْسُنُ فِيهِ عَلَانِيَتُهُمْ)؛^۴

باطن هاشان پلید و ظاهرشان نیکو است.

(لَا يُرِيدُونَ بِهِ مَاعِنْدَ اللَّهِ)؛ اصلاً کاری با خدا ندارند و جز دنیا چیزی نمی خواهند.

(يَكُونُ أَمْرُهُمْ رِبَاءً لَا يُخَالِطُهُمْ خَوْفٌ)؛

کارشان ربایی و ترسی از خدا ندارند.

(فَيَدْعُونَهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ)؛^۵

مانند کسی که در حال غرق شدن است، دعا می کنند اما دعایشان مستجاب نمی شود...

۱- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۵۵.

۲- قابل شمارش.

۳- مکیل چیزی است که با پیمانه مشخص می شود و موزون با وزن.

۴- کافی، جلد ۲، صفحه ی ۲۹۶.

۵- همان.

گفتار چهارم آثار معرفت

انسان موجودی است اندیشمند و متفکر که به مدد نیروی فکر و اندیشه می‌تواند با در کنار هم چیدن چند مطلب معلوم، به درک یک مطلب مجهول نائل شود و رمز امتیاز انسان از سایر حیوانات دارا بودن همین نیروی تفکر و اندیشه است. شاعر عارف هم گفته است:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر بُود اندیشه‌ات گل، گلشنی ور بُود خاری تو هیمة گلخنی

ارزش انسان، بسته به ارزش آن چیزی است که انسان درباره‌اش می‌اندیشد، اگر آنچه که فکر او را سرگرم خود کرده، گل و آثار مربوط به گل است؛ در آن موقع او گلستان است و لطیف است و عطرآگین و اگر محور فکرش خار است و حالات مربوط به خار، او در آن موقع هیزمی است خشک و خشن، طعمه‌ی گلخن حمام و مناسب با تنور آتش سوزان. از اینرو است که قرآن کریم هم مکرراً دعوت به تفکر می‌کند و آیات الهیه و نشانه‌های علم و قدرت و حکمت خدا را در سراسر عالم، محور فکر و اندیشه برای انسان نشان می‌دهد که:

﴿...إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱
﴿أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ...﴾^۲

اشرف عبادات

در بیان رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام نیز اندیشه و تفکر آنچنان رفعت مقام و منزلت پیدا کرده که به عنوان عبادت منحصر نشان داده شده است. این حدیث از امام

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳.

۲- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۸.

ابوالحسن الرضا علیه السلام نقل شده که فرموده است:

(لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ)؛^۱

عبادت، روزه و نماز زیاد انجام دادن نیست، بلکه عبادت، تنها تفکر درباره‌ی امور مربوط به خداوند بلندمرتبه است.

کلمه‌ی «انما» در ادبیات عرب، دلالت بر انحصار می‌کند؛ در این حدیث شریف می‌بینیم برای نشان دادن جایگاه عظیم تفکر، این کلمه به کار رفته و نشان می‌دهد تفکر آنچنان در بالا بردن مقام و مرتبه‌ی انسان اثرگذار است که می‌توان گفت: عبادت، منحصرأ تفکر است و این از آن نظر است که تفکر، عبادت قلب است و سایر اعمال عبادی از نماز و روزه و حج و انفاق مال و جهاد و... عبادت بدن است.

این بدن است که در نماز، قیام و قعود و رکوع و سجود انجام می‌دهد؛ در روزه امساک از خوردن و آشامیدن می‌نماید؛ در حج طواف بر کعبه و وقوف در عرفات و منی و مشعرالحرام می‌کند؛ در میدان جهاد در مقابل دشمن حاضر می‌شود و بدیهی است که تمام این اعمال آنگاه ارزش پیدا می‌کند و عبادت خدا به حساب می‌آید که از تفکر و معرفت و محبت به خدا نشأت گرفته باشد و روشن است که تفکر و به دنبالش معرفت و محبت کار قلب است و عبادت قلب.

پس به میزان اشرفیت قلب از سایر اعضای بدن، عبادت قلب هم اشرف از عبادات سایر اعضای بدن خواهد بود. در واقع تفکر که عبادت قلب است به سایر عبادات بدنی روح و جان می‌دهد و آنها را زنده و جاندار می‌سازد، وگرنه نماز و روزه و حج و جهاد عاری از معرفت و محبت خدا که مُرده است و ارزشی ندارد.

بنابراین اگر بگوییم «عبادت» به معنای واقعی‌اش همان «تفکر» است سخنی بجا گفته‌ایم. از اینرو است که می‌بینیم در حدیث شریف مذکور این حقیقت با کلمه‌ی «انما» که دال بر انحصار است بیان شده و فرموده است:

(لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ)؛

عبادت، روزه و نماز زیاد انجام دادن نیست، بلکه عبادت، تنها تفکر درباره‌ی

امور مربوط به خداوند بلندمرتبه [از معارف و احکام] است.

از خودشناسی تا خداشناسی

در گذشته نیز توضیح داده شد که وقتی بنا شد انسان وارد میدان تفکر شود، طبیعی است اولین چیزی که لازم می‌شود درباره‌اش به تفکر بنشیند، «خود انسان» خواهد بود، زیرا نزدیکتر از خودش به خودش کسی یا چیزی را نمی‌شناسد و لذا پیش از همه چیز باید درباره‌ی خودش بیندیشد، مبدأ پیدایشش در این عالم و آورنده‌اش را بشناسد و همانگونه که عرض شد، نتیجه‌ی این تفکر به این نقطه می‌رسد که دست مدبری علیم قدیر حکیم به نام الله - جَلَّ جلالُه و عَظُم شأنُه - روی او کار می‌کند و او را برای رساندن به هدف مقصد عظیمی آفریده و برنامه‌ی سیر منظّمی در مسیر مشخصی در اختیار او قرار داده است به نام دین مقدّس اسلام و کتاب آسمانی قرآن که با اجرای آن برنامه، می‌تواند با آن مدبر علیم قدیر حکیم (الله جَلَّ جلالُه) که آفریننده‌ی او و همه‌ی جهانیان و منبع تمام کمالات است، آشنا و آشناتر شود و با تقرّب جُستن به ذات اقدس او، خود دارای کمالات عالیّه گشته و زمینه برای نیل به حیات ابدی و سعادت سرمدی فراهم سازد.

چنانکه گفتیم اولین قدم در این سیر و این حرکت، تفکر درباره‌ی انسان و پی بردن به عظمت خلقت اوست؛ سپس معرفت و شناخت حضرت خالق حکیم و سرانجام به شرف لقاء و دیدار او نائل گشتن و تنها او را که جمال و کمال مطلق و آفریننده‌ی همه‌ی جمال‌ها و کمال‌هاست محبوب اصلی خود قرار دادن و ماسوای او را هر چه هست از فضای دل بیرون ریختن.

این ندای هشدار دهنده‌ی ذات اقدس او - جَلَّ جلالُه - است که از طریق قرآن کریمش به گوش عالم انسان طنین افکنده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱

ای انسان تو بار سفر بسته رو به مقصدی بسیار رفیع و عظیم می‌روی و آن ملاقات با پروردگار خودت می‌باشد و به دیدارش نائل خواهی شد.

آنگاه فرموده است:

۱- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

﴿...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۱

...بنابر این کسی که طالب لقاء و دیدار خدایش می باشد، باید عملی صالح انجام داده و احدی را شریک در عبادت پروردگارش قرار ندهد.

حال، معرفت خدا و ذکر و یاد او دارای مراتب می باشد: مرتبه ی اول تلفظ است و دوم تفهّم و سوم تحقّق. آنچه مسلم است ما در مرتبه ی تلفظ، خداشناس هستیم. «الله اکبر» و «لا اله الا الله» و «الحمد لله» و «سبحان الله» بسیار می گوئیم؛ می توان گفت از لحاظ تلفظ اوراد و اذکار و ادعیه و آیات قرآن کمبود نداریم. در مرتبه ی تفهّم یعنی فهمیدن معانی و مفاهیم آیات و ادعیه و اوراد و اذکار نیز تا حدّی غنیّ هستیم و زیاد کمبود نداریم.

بحمدالله عالمان و دانشمندان و محققان در تمام رشته های علمی اعمّ از حوزوی و دانشگاهی که همه خداشناس و معتقد به خدا و دین خدا هستند فراوان داریم، اما این همه در مرتبه ی تفهّم است و علم است و دانایی. در دین مقدّس ما، علم تنها کافی در سعادت انسان و ارزش دار شدن وی در نزد خدا نمی باشد، بلکه مشروط به این است که آن علم در وجود انسان به مرتبه ی تحقّق رسیده با جوهر جان آمیخته و از تمام زوایای وجود انسان سر کشیده و در مرحله ی عمل ظاهر گردد و جز خدا و اطاعت از امر و نهی خدا و تقرّب به خدا، انگیزه های در هیچ یک از اعمال خود نداشته باشد که فرموده است:

﴿فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۲

وگرنه علم بی عمل نه تنها ارزش الهی ندارد، بلکه سبب دوری از خدا هم می گردد. در حدیث آمده است که امام سجّاد علیه السلام فرمود:

﴿إِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ صَاحِبَهُ إِلَّا كُفْرًا وَلَمْ يَزِدْ مِنْ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا﴾^۲

علم وقتی مورد عمل قرار نگیرد، جز بر کفر صاحبش نیفزاید و جز دور شدن از خدا نتیجه ای نخواهد داشت.

۱- سوره ی کهف، آیه ی ۱۱۰.

۲- کافی، جلد ۱، صفحه ی ۴۵.

در روز قیامت نیز عذاب عالم بی عمل، از سخت‌ترین عذاب‌ها خواهد بود.^۱

البته ممکن است آدمی خوش فهم و خوش استعداد و خوش حافظه باشد و مطالب عالی‌ه‌ی علمی توحیدی را خوب بفهمد و در حافظه نگه دارد، آنگاه به زبان و قلم بیاورد و با کمال فصاحت و بلاغت بگوید و بنویسد. سخنوری قهار و نویسنده‌ای سحر در نظر مردم به حساب آید، در حالی که قلبش تحوّل از آن همه تفهّمات عالی‌ه به خود نگرفته و معرفتش از مرحله‌ی «تفهّم» به مرحله‌ی «تحقّق» نرسیده است و همچنان در میان ظلماتِ اهواء نفسانی از حبّ ذات و حبّ مال و مقام و شهرت در فراز و نشیب است.

او دلخوش است که عالمی آگاه از علوم الهی هستم بی خبر از اینکه دانا بودن غیر از دارا بودن است؛ تفهّم، دانایی است و تحقّق، دارایی.

آن کسی که کارمند بانک است و کارش دادن و گرفتن پول است روزانه میلیون‌ها تومان از دست او ردّ و بدل می‌شود، اما خودش بی پول است و شاید برای شام شب یا کرایه‌ی خانه‌اش محتاج است. او پولدار یعنی دانا به حساب دادن و گرفتن پول هست، اما پولدار نیست.

تبلیغ دین پس از کسب معرفت

در میان امثال بنده که به زعم خود می‌خواهیم راه دینداری به مردم بیاموزیم نیز ممکن است افرادی باشند که عالم به تمام معارف دین از اصول و فروعش باشند، اما از مرحله‌ی تلفّظ و تفهّم عبور نکرده و به مرحله‌ی تحقّق نرسیده باشند؛ درست مانند همان کارمند بانک که پولدار هست، اما پولدار نیست. اینان نیز دیندان یعنی دانا به معارف دین هستند، اما دیندار - یعنی جانیشان متحقّق به معارف دین و متخلّق به اخلاق دین و متعبّد به احکام دین - نیستند.

بنابراین ما وقتی بر اساس تفکر صحیح پی بردیم که هدف از خلقت انسان، معرفت حضرت خالق حکیم است، آن هم معرفت در مرتبه‌ی تحقّق، پس چاره‌ای جز این نداریم که بکوشیم تا خود را به آن مرتبه‌ی از معرفت برسانیم که تحوّل در قلب به وجود آید و خود را حاضر در محضر خدا ببینیم.

۱- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳۸، از رسول خدا ﷺ.

در این موقع است که فکر گناه و نافرمانی خدا را به خود راه نمی دهیم تا چه رسد به اینکه مرتکب گناه گردیم؛ چون گفتیم معرفت به معنای واقعی اش، تولید محبت می کند و محبت، دنبالش اطاعت را سبب می گردد و تمام دستورات عبادی که در دین مقدس رسیده است اعم از واجبات و مستحبات و ادعیه و اوراد و اذکار و تلاوت آیات و... در شئون گوناگون زندگی، همه برای تحصیل این مرتبه ای از معرفت الله است که برای اهلش لذت بخش ترین بهره ای است که در عمرشان نصیبشان می گردد و به عنوان عالی ترین سرمایه ی حیات ابدی با خود به عالم دیگر می برند و آن را با هیچ متاعی حاضر به مبادله نمی باشند.

این جمله ی نورانی از وجود مبارک امام سید الساجدین (علیه السلام) در یکی از مناجات های خمس عشره آمده است:

(إِلَهِي مَنِ الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا؛

خدایا کیست آن کسی که شیرینی محبت تو را چشیده باشد و آنگاه غیر تو را به جای تو برگزیند.

این جمله نشان می دهد که محبت خدا در ذائقه ی اهلش حلاوت و شیرینی خاص و لذتی فوق لذات دارد که برای نااهلان قابل درک نمی باشد.

(إِلَهِي مَا أَطْيَبَ طَعْمُ حُبِّكَ وَ مَا أَعَذَّبَ شُرْبُ قُرْبِكَ؛

خدایا چه دلچسب است طعم حب تو و چه گواراست نوشابه ی قرب تو.

(إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنِ اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَ لَا يَتِيكَ وَ اخْلَصْتَهُ لَوُدِّكَ وَ مَحَبَّتِكَ وَ فَرَعْتَ فُؤَادَهُ لِحُبِّكَ؛

خدایا؛ ما را از کسانی قرار بده که آنها را برای محبت و نزدیک شدن به خود برگزیده ای و قلبشان را از محبت غیر خودت خالی کرده و اختصاص به حب خودت داده ای آنچنان که محبوبی جز تو به خانه ی دل راه نمی دهند.

(قَدْ كُشِفَ الْغِطَاءُ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَ قَرَّتْ بِالنَّظَرِ إِلَى مَحْبُوبِهِمْ أَعْيُنُهُمْ؛

پرده از مقابل چشمشان برداشته شده و دیدگانشان با نگاه به محبوبشان روشن گشته است.

آیا این جملات نورانی از آن معادن حکمت و مخازن رحمت الهی به صورت دعا و

مناجات، ابلاغ به ما محرومان نشده که تکانی در ما ایجاد کرده و هشدارمان دهند که این سرمایه‌ی عمر را در بازار دنیا به رایگان از دست ندهیم و خود را با این عدم‌های هستی‌نما و زشت‌های زیانما سرگرم نسازیم و نتیجتاً از وصال آن هستی حقیقی و زیبای واقعی (الله جلّ جلاله) محروم بمانیم.

محبوب اصلی را از دست داده اشیاء فناپذیر را در خانه‌ی دل بشانیم، آخرت باقی را با دنیای فانی معاوضه نماییم. اعاذنا الله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا.

آن امامان بزرگوار علیهم‌السلام از این دعاها و مناجات‌ها چه منظوری داشتند و ما تهی‌دستان از آنها چه می‌فهمیم و چه بهره‌ای می‌بریم و راستی ما باید از خواندن بعضی از جملات دعای کمیل احساس شرمندگی کنیم که می‌گوییم:

(فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ)؛

حال ای خدا و ای سید و مولای من، [گرفتم که] عذاب جهنم را تحمل کردم، ولی عذاب جدایی از تو را چگونه تحمل کنم.

یعنی آنچنان محبت تو ای خدا در دل و جانم نشسته و سرپای وجودم را فرا گرفته که فراق و جدا شدن از تو چنان آتشی در وجودم مشتعل می‌سازد که آتش سوزان جهنم آنچنان نمی‌سوزاندم. این سخن، تلفّظش آسان است اما تفهّم و تحقّقش از حیطه‌ی درک ما بیرون است و لقمه‌ای است که در دهان امثال ما نمی‌گنجد و از حلقوم ما پایین نمی‌رود و تنها مناسب با این لقمه، دهان و حلقوم علی‌امیر علیه‌السلام است که گفته است:

(إِلَهِي مَا عَبْدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ)؛^۱

خدایا: انگیزه‌ی من در عبادت تو، نه ترس از آتش جهنم بوده و نه امید نیل به بهشت، [تنها انگیزه‌ی من این بوده که] تو را شایسته و سزاوار عبادت دیده و عبادت کرده‌ام.

در فراز دیگری از همان دعا می‌گوید:

(فَبِعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ أَقْسِمُ صَادِقًا لَّيْنُ تَرَكْتَنِي نَاطِقًا لَا ضِجْرًا
إِلَيْكَ يَبْنَ أَهْلُهَا.... وَ لَا بُكَيْنٌ عَلَيْكَ بُكَاءُ الْفَاقِدِينَ)؛

قسم به عزت ای سید و مولا و آقای من، آن هم قسمی صادق و راست که اگر در میان آتش جهنم به من مجال سخن گفتن بدهی، از میان جهنمیان به سوی تو ناله و افغان سر می‌دهم و همچون کسانی که چیزی گم کرده و دنبال گمشده‌شان می‌گردند و می‌گیرند دنبال تو می‌گردم و در فراق می‌گیرم. یعنی ای خدا اگر مرا به جهنم ببری، آنجا هم از سوز آتش نمی‌نالم بلکه از سوز فراق تو می‌نالم و می‌گیرم.

(وَ لَا نَادِيَّتَكَ أَتَيْنَ كُنْتُ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ)؛^۱
هر آینه تو را می‌خوانم و می‌گویم کجایی ای محبوب مؤمنان و ای نهایت آرزوی عارفان.

پس معرفت و محبت خدا این نیست که مثلاً من می‌توانم راجع به مسائل مربوط به توحید و معارف، بسیار خوب حرف بزنم و بسیار خوب بنویسم، بلکه معرفت و محبت خدا به معنای واقعی‌اش عبارت از توجه و حضور قلبی در محضر خداست که آثار نورانی آن از تمام ابعاد وجودی انسان در صحنه‌ی اطاعت و تسلیم بودن در مقابل اوامر و نواهی خدا بارز می‌شود، هر چند در مرحله‌ی تلفظ، توانایی چندان نداشته باشد و الفاظش غلط باشد. مردی خدمت امام امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: آقا، من بلال را دیدم با کسی بحث می‌کرد، در الفاظش غلط زیاد داشت^۲ و آن شخص طرف صحبتش به او می‌خندید. امام علیه السلام فرمود:

(يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّمَا يُرَادُ إِعْرَابُ الْكَلَامِ وَ تَقْوِيمُهُ لِيَقْوَمَ الْأَعْمَالُ وَ يُهَذَّبَ مَا
يَنْفَعُ فَلَانًا إِعْرَابُهُ وَ تَقْوِيمُهُ لِكَلَامِهِ إِذَا كَانَتْ أَعْمَالُهُ مَلْخُونَةً أَقْبَحَ لَحْنٍ وَ
مَا يَضُرُّ بِلَالًا لَحْنُهُ فِي كَلَامِهِ إِذَا كَانَتْ أَعْمَالُهُ مُقَوِّمَةً أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ وَ

۱- الاقبال، صفحه‌ی ۷۰۸.

۲- البته می‌دانیم که بلال حبشی از اهل حبشه و سیاه پوست بود که اسلام آورد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را مؤذن خود قرار داد و از آن نظر که یک مسلمان پاکدل و خوش طینت بود، مورد علاقه‌ی خاص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفت. هنگام اذان که می‌رسید، آن حضرت به بلال می‌فرمود: «آر خنی یا بلال»؛ ای بلال اذان بگو و شاد و بانشاطم گردان. یعنی صدای اذان تو فرح‌بخش به روح من است.

مُهَذِّبَةً أَحْسَنَ تَهْذِيبٍ؛^۱

ای بنده‌ی خدا، زیبا سخن گفتن و فصاحت در گفتار، برای این است که اعمال را صالح و اخلاق را مهذب سازد؛ تنها سخنور ماهر بودن چه نفعی به حال آن آدمی خواهد داشت که اعمالش فاسد است و اخلاقش زشت. از آن سو چه زیبایی به حال بلال خواهد داشت غلط بودن الفاظش در صورتی که اعمالش کاملاً صالح و اخلاقش کاملاً زیباست.

آری بلال اگر پوستش سیاه بود و زبانش الکن، ولی اعمالش منور بود و اخلاقش مهذب. او زبانش مخرج شین نداشت و شهادتش به توحید و رسالت بر حسب لفظ، غلط بود. به جای «اشهد أن لا اله الا الله» می گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». شین تبدیل به سین می شد ولی شهادت قلبی اش به توحید و رسالت در کمال صحت بود و کمترین اشتباه و انحرافی نداشت.

غلط بودن الفاظ مهم نیست، غلط بودن افعال و اخلاق مضر است. پس و پیش گفتن زیر و زبر الفاظ، ایجاد فساد در عالم نمی کند، انحراف در اخلاق و اعمال است که فساد در عالم به وجود می آورد و عالمی را زیر و زبر می سازد. دنیا و عقبی را به تباهی می کشاند. درست است که بلال با ایمان شین زبانش سین بود و غلط بود، اما شین دلش همان شین بود و صحیح بود. در صحنه‌ی امتحان خدا هم به شین دل اهمیت می دهند نه به شین زبان. الفبای دل که درست شد، الفبای زبان نیز خود به خود درست است و مقبول است و لذا فرمودند:

(إِنَّ سَيْنَ بِلَالٍ عِنْدَ اللَّهِ شَيْنٌ)؛^۲ به یقین سین بلال در نزد خدا شین است.

ما درون را بنگریم و حال را نی برون را بنگریم و قال را

تفاوت ایمان زبانی با ایمان قلبی

مَدْعِیانِ ایمان به زبان و تهی قلوبان از آن فراوانند، از اینروست که قرآن حکیم می فرماید:

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۴، صفحه ۲۷۸.

۲- همان.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و رسولش ایمان بیاورید.

ای عجب! این چه دستوری است، اگر ما ایمان نداریم، پس چرا خطاب به ما می‌فرماید ای کسانی که ایمان آورده‌اید و اگر ایمان داریم، پس چرا می‌فرماید ایمان بیاورید. اینکه به قول آقایان اهل علم، تحصیل حاصل است و آن محال است. پس معلوم می‌شود می‌خواهد بفرماید که شما به زبان ایمان آورده‌اید و قلباً دارای ایمان نمی‌باشید، آنگونه که در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾^۲

بادیه‌نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید و لکن بگویید: اسلام آورده‌ایم، ایمان هنوز داخل قلب‌های شما نشده است...

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ... وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ...﴾^۳

ای مدعیان ایمان، از خدا پروا کنید و ایمان به رسولش بیاورید... تا نوری در قلبتان ایجاد کند...

در پرتو آن نور راه و مقصد را بشناسید و پیش بروید. آیه نشان می‌دهد که ایمان به معنای واقعی‌اش نوری است که در قلب به وجود می‌آید و در نتیجه‌ی نورانیت قلب، تمام نواحی وجود انسان از چشم و گوش و دست و پا و زبان نورانی می‌شوند و آثار ایمان و مطیع فرمان خدا بودن از همه‌ی آنها بارز می‌گردد و راستی اگر جامعه‌ای متشکل از سنخ این افراد مؤمن باشد، چه جامعه‌ی نورانی و بهشتی خواهد شد و خدا و پیامبرانش نیز این چنین جامعه‌ای را خواسته‌اند که به وجود آید، ولی یالاسف که هواپرستی مجال تشکیل چنین جامعه‌ای را نمی‌دهد، ولی به هر حال ما مدعیان ایمان به خدا و اتباع اولیای خدا موظفیم در اصلاح اخلاق و اعمال خود بکوشیم و تا فرصت و مهلتی باقی است از

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۳۶.

۲- سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۴.

۳- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۸.

سرمایه‌ی عمر خود بهره‌ی لازم را برگیریم.

این چند جمله موعظه را هم از مولای خود امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بشنویم:

(عِبَادَ اللَّهِ، اللَّهُ اللَّهُ فِي أَعَزِّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَبِّهَا إِلَيْكُمْ)؛^۱

ای بندگان خدا [بترسید از] خدا، [بترسید از] خدا درباره‌ی عزیزترین و

محبوبترین کس در نزدتان [که خودتان هستید کاری نکنید که به آتش قهر و

خشم خدا بسوزید].

(فَأَفِقْ أَیُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ وَ اسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ)؛^۲

پس به هوش بیا ای شنونده از مستی‌ات، بیدار شو از خواب غفلت.

(أَلَا وَ إِنِّي لَمْ أَرْ كَالْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا وَ لَا كَالنَّارِ نَامَ هَارِبُهَا)؛^۳

هان که من ندیده‌ام مانند بهشت چیزی را که طالب آن به خواب رفته باشد و نه

مانند آتش جهنم که گریزان از آن به خواب رفته باشد.

هر کس که در راه به دست آوردن گوهری گرانقدر می‌رود، ممکن نیست بین راه

خوابش ببرد و همچنین کسی که در راهی خطرناک می‌رود، ممکن نیست بین راه خوابش

ببرد. ولی تعجب آور اینکه مردمی مدّعی بهشت طلبی و جهنم گریزی از هر دو در خوابند

نه شوق و رغبتی از خود درباره‌ی بهشت نشان می‌دهند و نه ترس و گریزی از جهنم دارند؛

تمام عمر را در حال غفلت و بی خبری از آخرت سپری می‌کنند و ناگهان با حضرت ملک

الموت و جناب عزرائیل علیه السلام مواجه گشته و با دست خالی از سرمایه‌ی حیات ابدی به عالم

برزخ منتقل می‌شوند و محکوم به عذاب و محرومیت جاودانه از سعادت می‌گردند.

ای به غفلت گذرانیده همه عمر عزیز تا چه بودی و چه کردی عملت کو و کدام

توشه‌ی آخرت چیست در این راه دراز که تو را موی سپید از اجل آورده پیام

وای اگر پرده بیفتد که ز بس خجلت و شرم همه بر جای عرق خون دل آید ز مسام^۴

فکر آن کن که نمایی ز سعادت محروم کار خود ساز که اینجا دو سه روزی است مقام

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۵۶.

۲- همان، خطبه‌ی ۱۵۲.

۳- همان، خطبه‌ی ۲۸.

۴- منافذ بدن که عرق از آنها خارج می‌شود.

گفتار پنجم

ارادت به اهل بیت علیهم السلام

ما طایفه‌ی شیعه‌ی امامیه در میان همه‌ی فرقه‌های اسلامی شناخته شده‌ایم به اینکه ما سرسپردگان به آستان اقدس اهل بیت علیهم السلام مخصوصاً امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشیم و همین سرسپردگی را مایه‌ی شرف و افتخار و عزّت و سعادت خود در دنیا و آخرت می‌دانیم. از این جهت خدا را بسیار شاکر و سپاسگزاریم و تا آنجا که در توانمان هست، برای حفظ آثار مربوط به آن مقربان درگاه خدا می‌کوشیم، ایام ولادت و ایام شهادتشان را مورد تجلیل و تکریم قرار می‌دهیم و از این طریق، مراتب محبّت و مودّت خود را نسبت به آستان اقدسشان معروض می‌داریم. ما در عین حال، یک کمبود و نقص بزرگی در ارتباط با اهل بیت رسالت علیهم السلام داریم که باید درباره‌ی آن بیندیشیم و در رفعش بکوشیم، وگرنه زیان و خسران فراوان خواهیم داشت.

آن «نقص و کمبود» ما در ارتباط با اهل بیت علیهم السلام موضوع اتباع عملی است؛ یعنی ما عملاً پیروی از اهل بیت علیهم السلام نمی‌کنیم و شئون زندگی خود را در محیط خانواده و اجتماع و کسب و کار منطبق با رفتار و گفتار آن پیشوایان الهی نمی‌نماییم و حال آنکه لازمه‌ی تشیع و محبّت یعنی لازمه‌ی شیعه‌ی علی بودن و دوستدار علی بودن، پیروی و تبعیت در مرحله‌ی عمل است، یعنی زندگی شیعه و محبّ علی باید تجلّی گاه زندگی علی علیه السلام باشد، تنها شعارهای داغ دادن و قربان اسم علی رفتن و خاک قبرش را بوسیدن و در روز ولادتش چراغانی کردن و در روز شهادتش بر سینه زدن، کافی در تحقّق تشیع و محبّت نخواهد بود. کسانی که به زعم خود می‌خواهند توجیه گر بدعملی‌های خود باشند، خیلی راحت می‌گویند ای آقا! آنها پیغمبر بودند و امام، آنها کجا و ما کجا، از ما توقع دارید در زندگی مانند آنها باشیم؟!

در جواب اینان می‌گوییم: بنابراین شما اعتراض به خدا دارید که پیغمبر را الگو برای امت قرار داده و فرموده است: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾؛^۱ شما امت اسلام موظف می‌باشید در اعمال و رفتار و گفتارتان، از رسول خدا ﷺ تأسی^۲ کنید و او را اسوه و الگوی خود بشناسید. آن حضرت (رسول اکرم ﷺ) خودش هم می‌فرمود:

(خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ)؛^۳ از من بگیرید تمام مناسکتان را.

ببینید من چگونه نماز می‌خوانم و چگونه اعمال حج انجام می‌دهم، با افراد خانواده‌ام چگونه رفتار می‌کنم، معاشرت با مردم به چه کیفیت است.

چگونگی تحقق معنای امام و مأموم

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

(أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ)؛^۴

متوجه باشید، هر مأمومی را امامی هست که به او اقتدا می‌کند و از نور علم او بهره‌مند می‌گردد.

آنگاه امام علی علیه السلام اشاره به گوشه‌ای از زندگی خود کرده و نمونه‌ای از وضع خوراک و پوشاک و دیگر شئون زندگی‌اش را نشان داده و فرموده است: من که امام شما هستم، اینگونه زندگی می‌کنم، البته من توقع ندارم که شما در این نحوه از زندگی همدوش من باشید، ولی این توقع را دارم که باید دنبال من حرکت کنید، از من فاصله نگیرید و تا آنجا که می‌توانید در زندگی، تشابه با من داشته باشید تا معنای امام و مأموم بودن تحقق پیدا کند. فرموده‌اند:

(كُونُوا لَنَا زِينًا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شِينًا)؛^۵

مایه‌ی زینت ما باشید و مایه‌ی ننگ و عار ما نباشید.

طوری زندگی کنید که مردم از دیدن وضع رفتار و گفتار شما پی به وضع رفتار و گفتار ما ببرند و بگویند: آفرین بر جعفرین محمد که چه پیروان عابد و زاهد و صادق و

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

۲- پیروی.

۳- عوالی اللئالی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۱۵.

۴- نهج البلاغه‌ی فیض، نامه‌ی ۴۵.

۵- وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه‌ی ۸.

عادل تربیت کرده است نه اینکه بگویند ای عجب، اینها تربیت یافتگان در مکتب جعفر بن محمدند که حریص و بخیل و حسود و بی پروا در امر گناه و عصیانند.

تفاوت تعلیم با تربیت

قبلاً ذیل این آیه سخن گفتیم که خدا خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...﴾^۱

[به این مردم] بگو شما اگر راستی دوستدار خدا هستید، از من [که رسولش

هستم] پیروی کنید...

اتباع عملی داشته باشید که در این صورت خدا هم دوستدار شما خواهد شد! من بعض مطالب را تکرار می کنم و تعمّد در این دارم، چون تعلیم با تربیت فرق دارد، تعلیم که به معنای آموزندگی است با یک بار گفتن حاصل می شود، ولی تربیت که به معنای سازندگی است احتیاج به تکرار دارد تا صفتی ملکه‌ی راسخه‌ی در جان انسان گردد.

در نهج البلاغه‌ی شریف راجع به یکی از مواعظ امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده است:

(كَانَ كَثِيرًا مَا يُنَادِي بِهِ أَصْحَابَهُ: تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَ أَقْلُوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَ انْقَلَبُوا بِصَالِحِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الرِّادِ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَثُودًا وَ مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً لَا بُدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفِ عِنْدَهَا)^۲

[آن امام بزرگوار و مرتبی عالم انسان این جملات را نه یک بار و دو بار و سه بار بلکه] مکرراً [و احتمالاً هر شب بعد از نماز عشاء به اصحاب خود] می فرمود و هشدارشان می داد که: خدا شما را بیامرزد، آماده‌ی حرکت به سوی عالم آخرت باشید و وسایل سفر را فراهم سازید که ندای حرکت در میانتان داده شده است [خدا فرموده است: «أَيُّمَّا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ...»؛ هر کجا باشید، مرگ شما را در می یابد اگرچه در قلعه‌های محکم باشید (نساء/۷۸)] مانند در دنیا را کم بشمارید و دل به آن

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۵.

نبندید، با زاد و توشه ای مناسب به سوی خدا بازگردید. توجّه داشته باشید که سر راهتان گردنه‌های ناهموار و منزل‌های ترس آور هولناکی هست که چاره‌ای جز ورود بر آنها و توقّف در آنها ندارد.

منظور اینک: مطالبی که جنبه‌ی تربیت و سازندگی روحی و اخلاقی دارد تکرار آنها نه تنها شایسته است بلکه لازم هست، مخصوصاً که دنیای کنونی ما از جهات مختلف، مشحون^۱ از عوامل غفلت‌انگیز و فسادآموز شده است؛ از خیابان‌ها و بازارها، آموزشگاه‌ها و کارگاه‌ها گرفته تا برسد به محیط خانواده‌ها و بسیاری از برنامه‌های صدا و سیما و لذا در چنین شرایطی ما شدیداً نیاز به تکرار و تنبیه مکرّر داریم تا به خواب سنگین غفلت و بی‌خبری از خدا و آخرت نیفتیم، منتها این ندا و این تنبیه و تذکّر از ناحیه‌ی بیداردلانی باید باشد که هم خودشان بیدار باشند و هم توانایی بیدار کردن خفتگان را داشته باشند، وگرنه بدیهی است که خفته را خفته کی کند بیدار.

این هم مشکل دیگر ماست که بیدارگران بیدار دل، کم داریم؛ ما از نظر به کار بستن ظواهر دینی و تشکیل مجالس مذهبی و گفت و شنود معارف و مواعظ قرآنی و حدیثی کمبود زیادی نداریم، اما اثرگیری ما از این ظواهر بسیار اندک است، چون علاوه بر اینکه مُذکّر و مُنبّه^۲ واقعی کم داریم، خودمان نیز اکثراً آماده برای تذکّر و تنبیه نمی‌باشیم و زمینه‌ی پذیرش را بر اثر ارتکاب گناهان از دست داده‌ایم، ما از جانب خالق خود موظّف شده‌ایم که در هر شبانه‌روز، حدّ اقلّ ده بار رو به قبله یعنی رو به خدا بایستیم و بگوییم: ﴿ایاک نعبد و ایاک نستعین﴾ اهدنا الصراط المستقیم؛ این لزوم تکرار شبانه‌روزی آیا برای این نبوده که ما در این پرورشگاه و دارالتربیه‌ی نماز برای عبودیت و بندگی خدا و تکیه‌ی بر خدا ساخته شویم و جز صراط مستقیم حرکت به سوی خدا، قدم به راه دیگری نگذاریم، پس چرا چنین نشده‌ایم و غیر خدا معبودهای فراوان در خانه‌ی دل جا داده‌ایم و فرمان آنها را در شئون زندگی خود ترجیح بر فرمان خدا داده‌ایم. در تمام فعالیت‌ها در صحنه‌های گوناگون، تکیه بر غیر خدا از صاحبان ثروت و قدرت داده و از صراط مستقیم بندگی خدا منحرف گشته‌ایم.

۱- پر شده.

۲- بیدارکننده.

صداقت در عبادت

پس معلوم می‌شود در گفتن «ایاک نعبد و ایاک نستعین» اهدنا الصراط المستقیم؛ راستگو نبوده‌ایم، آیا ما در همین جمله‌ی کوتاه «الله اکبر» که ورد زبان همیشگی ماست راستگو می‌باشیم و واقعاً از صمیم جان خدا را بزرگتر از همه چیز و همه کس می‌دانیم و حال آنکه فریاد «الپول اکبر» در دنیای امروز ما بلندتر و مقبولتر از هر ندا و صدایی طنین انداز در گوش‌ها می‌باشد.

در افکار و اخلاق و اعمال مردم روز اگر دقیق شویم، می‌بینیم واقعاً پول در نظرشان اکبر و اعظم از همه چیز آمده است، این باورشان شده که پول اگر آمد، دنبالش همه چیز خواهد آمد.

آن کس که طالب مسکن و مرکب عالی و خواهان جاه و مقام و منصب است، باید در مقام تحصیل پول برآید و گرنه که به چیزی و جایی نخواهد رسید. در اثر این انحراف فکری غلط است که می‌بینیم دنیا شده یک کانون فساد و جنایت و خیانت، دزدی و کلاهبرداری و آدم‌ربایی، نه امنیت اجتماعی برقرار است و نه آسایش و آرامش روحی و فردی، چون شعار فکری و عملی مردم شده «الپول اکبر».

حالا که ما در دنیا خود را به نام امت اسلامی معرفی کرده‌ایم و شعار الله اکبر سر می‌دهیم، باید ببینیم آیا ما چه معجزه‌ای کرده و چه شقّ القمری از خود نشان داده‌ایم؟ آیا ما در این شعار راستگو هستیم و واقعاً الله را در فضای فکر و اخلاق و عمل، اکبر و بزرگتر از همه چیز و همه کس می‌دانیم، آنجا که پای الله به میان آید و فرمان او نسبت به خودداری از یک معامله‌ی بسیار پرسود صادر شود، آیا جلوه‌ی جمال پول از ما، دل نمی‌رباید و پا را نمی‌لغزاند.

اگر چنین است، معلوم می‌شود که صادق در الله اکبر می‌باشیم و همچنین در سایر صحنه‌های زندگی که جمال پول و جاه و مقام و شهرت و دیگر شهوات گوناگون جلوه‌گری می‌کند، در مقابل همه‌ی آنها ایمان به الله و اعتقاد به آخرت بایستد و دست ردّ بر سینه‌ی آنها گذاشته بگوید: الله اکبر. آنجاست که صادق در این شعار مقدّس خواهیم بود و حقیقت: «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را در وجود خود جلوه‌گر خواهیم ساخت و در غیر

این صورت باورمان بشود که نه صادق در شعار الله اکبر می باشیم و نه متحقق به حقیقت: ﴿يَا كُفَّارُ نَسْتَعِينُ﴾ گشته ایم و نه قدم به صراط مستقیم عبودیت نهاده با مُنْعَمٌ عَلَيْهِمْ همراه شده ایم؛ بلکه خوف این داریم که بعد از عمری انجام وظیفه ی نماز و تکرار شبانه روزی آن هنوز از جرگه ی «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ وَ الضَّالِّينَ» بیرون نیامده باشیم. فَوَاسِفَاهُ مِنْ خَجَلْتَنَا وَ الْهَفَاهُ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا

حاصل اینکه ما نسبت به ساحت اقدس اهل بیت رسالت ﷺ از لحاظ اتباع عملی بسیار کمبود داریم و باید در رفع آن کوشا باشیم و بدانیم که تنها اظهار محبت به آستان اقدسشان، کافی در محبت به معنای واقعی نمی باشد، زیرا همانگونه که قبلاً بیان شد، در قرآن کریم خداوند حکیم «معیار و میزان محبت» را «اتباع و پیروی عملی» نشان داده و فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي...﴾^۱

[ای پیامبر] بگو به مردم شما اگر راستگو و صادق در محبت نسبت به خدا هستید، از من [که رسول خدا هستم] متابعت داشته باشید و عملاً پیروی از دستورات من نمایید وگرنه به فرموده ی امام صادق:

تَعْصِي الْأَمْرِ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هَذَا لَعَمْرُكَ فِي الْفِعَالِ بِدِيْعٍ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَا طَعْتَهُ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ^۲

تو خدا را نافرمانی می کنی و در عین حال اظهار محبتش می نمایی، این به جانِ خودت کاری نوظهور است، اظهار محبت به کسی نمودن و در عین حال او را آزار دادن، نوظهور است. تو اگر صادق در محبت خدا بودی اطاعتش می کردی. چرا که هر محبتی مطیع محبوبش می باشد.

پس اطاعت عملی از کسی نداشتن، کاشف از نداشتن محبت به اوست. این معیاری است که خدا ارائه فرموده است و نداشتن محبت به کسی هم ناشی از نداشتن معرفت به کمال اوست؛ یعنی چون کمالی از او سراغ ندارد، طبیعی است که محبتی به او نخواهد

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۱.

۲- بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ی ۲۴.

داشت، وگرنه انسان، سرشت و فطرتش این است که در هر کس، سراغ جمال و کمالی گرفت، اعم از جمال و کمال صورت و سیرت، مجذوبش می‌شود و دوستدارش می‌گردد و دنبالش می‌رود.

ما چرا این قدر پول را دوست داریم، مرد و زن برای به دست آوردنش می‌دویم و خود را به آب و آتش می‌زنیم؛ برای اینکه آن را به زعم خود دارای جمال و کمال شناخته‌ایم و به قول فلاسفه «کلّ الاشیاء» می‌دانیم که با آمدنش همه چیز می‌آورد، اما خدا را آنگونه که «کلّ الجمال و کلّ الکمال» است نشناخته‌ایم که با داشتن خدا همه چیز خواهیم داشت و لذا آنگونه که پول را شناخته‌ایم، خدا را نشناخته‌ایم و طبعاً آنگونه که پول را دوست داریم و دنبالش می‌دویم خدا را دوست نداریم و در مقام اطاعت فرمانش بر نمی‌آییم. معرفت که حاصل نشد، محبت نیست، محبت که نبود اطاعت نیست. این سه لازم و ملزوم یکدیگرند.

بنابراین به حکم عقل سلیم، وظیفه‌ی اصلی ما به کار انداختن نیروی تفکر و اندیشه است تا بر میزان معرفت و شناختمان نسبت به خالق و آفریدگارمان بیفزاییم و این راهی جز تفکر در آثار صنّع و آفرینش کائنات ندارد که از جمله‌ی آن آثار و کائنات همین وجود خود ما انسان‌هاست که شناختن اسرار آفرینش انسان، یکی از شاهراه‌های معرفت و شناختن آفریدگار جمال است که فرموده‌اند:

(مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ)^۱

کسی که خود را بشناسد، خدای خود را شناخته است.

و حقیقت اینکه ما در خودشناسی یعنی انسان‌شناسی کمبود بسیار داریم، از اینرو قهری است که در خداشناسی هم کمبود بسیار خواهیم داشت. انسان باید پیش از همه چیز و همه کس، درباره‌ی خود بیندیشد، چون از همه چیز و از همه کس نزدیکتر به انسان، خود انسان است و لذا لازمتر از همه چیز، تجسّس و کاوشگری در خویشتن خود می‌باشد که آخر راستی من چه هستم، از کجا آمده‌ام، اکنون در کجا هستم، برای چه آمده‌ام و به کجا می‌خواهم بروم؟ مخصوصاً باید بفهمم آیا آن کس که مرا به اینجا آورده و می‌خواهد از

اینجا ببرد کیست، برای چه اینجا آورده به کجا می‌خواهد ببرد و برای چه می‌برد، آیا هدفش از این آوردن و بردن چیست؟ اینها سؤالاتی است که هر انسان به خود آمده‌ای، از خود باید داشته باشد، وگرنه از خود بی‌خبر افتادن و به کاوشگری درباره‌ی جمادات و نباتات و حیوانات پرداختن و همی جز اشباع شهوات و ارضاء تمایلات نفسانی نداشتن، خصیصه‌ی یک انسان به معنای واقعی نخواهد بود.

انسان، اسیر در پنجه‌ی یک قدرت قهار

بنابراین من که یک فرد به قول خود انسانم، وقتی به خود می‌آیم و می‌خواهم به کاوشگری در خود بپردازم، در اولین وهله خود را می‌یابم که موجودی سراپا فقر و نیازم و هیچ چیز از خود ندارم، نه مالک وجودم هستم و نه مالک حیات و زنده بودنم، نه صاحب اختیار چشم و گوش و عقل و هوش و فکر و حافظه‌ام می‌باشم و نه خواب و بیداری و اندوه و شادی‌ام در اختیار خودم است؛ گاه غمگینم و گاه خوشحالم، گاه در خوابم و گاه بیدارم. مطلبی یا حدیث و آیه و شعری به حافظه می‌سپارم که روی منبر آن را بخوانم، در اثناء سخن، یادم می‌رود هر چه فشار به حافظه می‌آورم، به یادم نمی‌آید. دو ساعت بعد که سر سفره‌ی غذا نشسته‌ام به یادم می‌آید ای عجب آنجا که نیاز به آن داشتم از یادم رفت، اینجا که نیازی به آن ندارم به یادم آمده است!!

از یکی از آقایان ائمه‌ی جماعت نقل شده که گفته بود در نماز جماعت که به تشهّد و سلام رسیدم گفتم «السلام علیکم» جمله‌ی بعد فراموشم شد، تأملی کردم و دوباره گفتم السلام علیکم، باز یادم نیامد. در بار سوّم گفتم «السلام علیکم و لا الضّالّین» یکی از مأمومین در صف اوّل که پشت سرم بود فهمید که گیر کرده‌ام، گفت: السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

یعنی چیزی که سال‌های متمادی در هر شبانه‌روز چندین بار بر زبان جاری می‌شود، دفعه‌تاً از یاد انسان می‌رود. آیا این از یاد رفتن و به یاد آمدن چه حقیقتی است، در کجا بوده، کجا می‌رود و چگونه برمی‌گردد. آن برنده و آورنده‌اش کیست؟ اینجاست که می‌فهمم من در پنجه‌ی یک قدرت قهاری اسیرم، قدرتی که از خودم به خودم نزدیکتر و از خودم در خودم متصرف‌تر است. در عمق وجود من راه دارد و در سرّ ضمیر من، دست او کار می‌کند و به هر نحوی که می‌خواهد دگرگون و زیر و رویم می‌نماید. گاه خوشحالم

می کند و گاه غمگینم می سازد، گاه به خوابم می افکند و گاه بیدارم می گرداند، گاهی مطلبی یادم می دهد و گاه آن را از یادم می برد و...

کوتاه سخن اینکه از مجموع این تحولات و دگرگونی های خارج از اختیار در داخل و خارج وجودم پی می برم که به طور مسلّم موجودی نیرومند مسلّط و متصرّف در سرپای وجودم هست که این دگرگونی ها را در من به وجود می آورد. در اینکه او هست و این تحولات را در من ایجاد می کند شکّی ندارم، او چون هست، من هستم و این تطوّرات را در خود می بینم. پس هستی من به هستی اوست، امّا اینکه او کیست نمی دانم و او چیست نمی دانم؛ در کجا و چگونه است؟ نمی دانم. ولی در اینکه هست و به من هستی داده و روی من کار می کند، تردیدی ندارم و هم می فهمم که او هم علیم است و هم قدیر است و هم حکیم است، یعنی او از تمام نیازمندی های من در داخل و خارج وجودم آگاه بوده و می دانسته که چه می خواهم و توانایی بر ایجاد آنها هم داشته که از کوچکترین تا بزرگترین اعضای مورد نیازم را به من داده است و دیگر اینکه حکیم است، یعنی هر چه به من داده بر اساس رعایت نظم و حساب دقیق بوده، آنگونه که هیچ عضوی بی فایده به من نداده است. از همین جا به یک مطلب دیگری پی می برم و آن اینکه معلوم می شود او از ایجاد خود من هم هدفی داشته است و مرا لغو و عبث به وجود نیاورده و عقلی هم به من داده که با آن درک حقایق کنم.

بنابراین به اقتضاء حکیم بودنش، لازم می شود که اولاً خودش را به من معرفی کند و ثانیاً هدف از خلقتم را به من بشناساند و ثالثاً برنامه ی سیر و حرکت به سوی آن هدف را در اختیارم بگذارد و له الحمد و المنة که او با فرستادن پیامبران معصوم علیهم السلام از هرگونه خطا، این هر سه کار را انجام داده است. در معرفی خود به پیامبرش فرموده: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾؛ بگو: او یعنی آن کس که به تو ای انسان هستی داده و اراده اش در سرپای وجود تو کار می کند. اسمش الله است، «واحد» است یعنی یگانه است و بی شریک. «صمد» است یعنی بی نیاز است؛ تمام کائنات نیازمند به او و او نیازمند به احدی نمی باشد و او منزّه از این است که در احاطه ی ادراک مخلوقات خود درآید و در زمان و مکانی بگنجد.

امّا هدف از خلقت تو این است که تو را به حیات ابدی و مقام و مرتبه ی خلاّقیت

نائل گرداند و برنامه‌ی سیر و حرکت به سوی آن هدف هم، معارف و وظایف عملی دین است که در اختیار تو انسان نهاده شده و تو ای انسان موظف شده‌ای که آن معارف و دستورات را از طریق ارتباط با نبوت و امامت به دست آورده و مورد عمل قرار بدهی.

ولی گفتیم متأسفانه ما مدّعیان تدّین و ارتباط با اهل بیت نبوت و امامت در مرحله‌ی اتّباع عملی کمبود بسیار داریم و این از لحاظ ریشه‌یابی به اینجا منتهی می‌شود که ما در مرحله‌ی خودشناسی یعنی انسان‌شناسی نقص داریم و قهراً در خداشناسی و دنبال آن در پیامبر و امام شناسی نیز ناقص خواهیم بود و طبیعی است که نقصان در معرفت، سبب نقصان در محبّت می‌گردد و نقصان در محبّت هم، سستی در اطاعت را به دنبال می‌آورد و این همان نقص و کمبود بسیار شوم عدم اتّباع عملی است که ما مدّعیان محبّت به اهل بیت علیهم‌السلام مبتلای به آن می‌باشیم و لذا تا خیلی دیر نشده و فرصتی از عمر زودگذر باقی است باید در رفع این نقص و علاج این بیماری تلاش کنیم و بر میزان معرفت و محبّت خود نسبت به خدای متعال و اولیای خدا علیهم‌السلام بیفزاییم و این هم راهی جز رعایت کامل تقوا یعنی اِتیان واجبات^۱ و ترک محرمات ندارد که سبب نورانیّت صفحه‌ی جان و آماده برای انعکاس جمال خدا و اولیای خدا می‌گردد.

۱- انجام دستورات واجب.

گفتار ششم محبّ صادق

میمنت مضاعف دو ماه رجب و شعبان

دو ماه رجب و شعبان، از لحاظ دستورات اعمال عبادی خاصی که در این دو ماه داده شده است برای کسانی که اهل دعا و ذکر و مناجات با خدا هستند، فرصت بسیار مغتنمی است و گذشته از این جهت، به خاطر وقایع بزرگی که در این دو ماه واقع شده و روح برپیکر عالم انسان دمیده است، به میمنت و مبارکی این دو ماه افزوده شده است.

روز بیست و هفتم ماه رجب، روز تحوّل و جنبش عظیم عالم انسان است که با بعثت رسول اکرم ﷺ پدید آمده و سیر جامعه‌ی بشری را به کلی منقلب کرده است. بشری که تاریک‌ترین ادوار زندگی خویش را می‌گذرانید و در لب پرتگاه سقوط قرار گرفته بود، با نهیب آسمانی پیامبر اکرم ﷺ به خود آمده و از لب پرتگاه فنا و سقوط حتمی، به جاده‌ی مستقیم انسانیت کشیده شد.

روز سیزدهم ماه رجب، روزی است که کنز^۱ مخفی خلقت، دست قدرت حضرت حق امیر علیّ الإطلاق علیّ بن ابیطالب علیه السلام از پشت پرده‌ی غیب بیرون آمد و لبیک اجابت به دعوت رسول اکرم ﷺ گفت و همدوش با آن حضرت در همه‌ی مراحل تشیید^۲ و تأیید مبانی اسلام و انسان کوشید.

روز سوّم ماه شعبان شخصیت بارز عالم امکان مولیّ الکونین ابوعبدالله الحسین علیه السلام به دنیا آمد و با فداکاری حیرت‌انگیزش، نبوّت و رسالت در حال سقوط بلکه انسانیت در حال زوال و فنا را مستقیم کرد و با بذل خون خود و عزیزانش، شجره‌ی طیّبه‌ی قرآن را آبیاری نمود.

۱- گنج.

۲- محکم‌کاری.

روز پانزدهم ماه شعبان نیز، یگانه مصلح مُنْتَظَر، نیروی مُعَدِّلِ أَقْوَم، دُرِّ مَکْنُونِ خزانهِی غیبِ اِلَهِ، حضرت ولیعصر عَجَلُ الله تعالی فرجه الشَّریف قدم به عرصه‌ی طبیعت نهاد و با قدوم میمنت لزومش، نوید سعادت و فرج بعد الشَّدة به عالمیان بخشید و لذا می شود گفت که ماه رجب، ماه تأسیس قانون انسانیت و ماه شعبان، ماه تحکیم و اجرای آن قانون است.

هدف از تشکیل جلسات جشن و سرور

پیامبر اکرم ﷺ و امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام دو عامل مؤسس قانون انسانیتند و امام حسین و امام زمان علیه السلام دو عامل حفظ و اجرای آن قانونند و به تعبیر دیگر پیامبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام علّت مُحَدِّثه اند و امام حسین علیه السلام علّت مُبْقِیه و امام زمان علیه السلام قوه‌ی مُجَرِّیه است و لذا ما که دوستداران آن بزرگواران هستیم، در این لیالی و ایام که منسوب به آن مقربان درگاه خداست تا حدّی که مقدورمان هست عرض موَدّت به آستان اقدسشان می‌نماییم و هدف ما هم از تشکیل این مجالس و جشن و سرور، دو چیز است: یکی عرض موَدّت به آستان اقدسشان و دیگر اظهار التزام به تبعیت از برنامه‌ی تربیتی‌شان.

ما بارزترین خصیصه‌ای که در ارتباط با پیغمبر اکرم ﷺ و اهل بیت اطهارش علیه السلام داریم محبّت است. محبّت یکی از عوامل بسیار مهمّ تهذیب نفوس و تطهیر قلوب است. علمای اخلاق که راه‌های تهذیب نفوس را ارائه می‌نمایند، ابتدا صفات فاضله و صفات رذیله را معرفی می‌کنند که فضیلت کدام است و رذیلت کدام، آنگاه از انسان می‌خواهند که با کمک گرفتن از نیروی عقل خداداد، یکی یکی این صفات رذیله را از حومه‌ی وجود خود زائل کند. البتّه این کار، کار ساده و آسانی نیست بلکه دشواری‌های بسیار دارد و تداوم در یک مدّت طولانی می‌خواهد و آدم طالب و سالک در طریق سیر و سلوک هم چاره‌ای جز آن ندارد.

تشبیهاً می‌گویند کشاورزی که می‌داند علف‌های هرز مانع از رشد و نموّ بذرش می‌باشند، ناچار باید بنشیند در کنار مزرعه‌اش و با دست خویش یکی یکی آن علف‌ها را برگرداند و از بین ببرد تا بذرش رشد کند. البتّه این کار دشوار است، اما چاره‌ای جز آن نیست. آدم سالک نیز باید در کنار مزرعه‌ی وجود خودش بنشیند و اوّل بفهمد و باورش بشود که علف‌های هرز گناهان، ریشه‌ی اعمال و بذر عبادات را می‌پوساند و آنگاه آنها را یکی یکی

از مزرعه‌ی وجود خودش برکند تا بذر اعمال بروید و رشد کند.

این کار اگرچه بسیار دشوار است، اما آنچه که آن را آسان می‌سازد، ایمان و اعتقادی است که انسان مؤمن به برنامه‌ی تربیتی دین مقدّس دارد که از جانب خداوند حکیم تنظیم شده و پیامبر معصوم از خطا آن را ابلاغ کرده و امامان معصوم از خطا آن را قولاً و عملاً تبیین نموده‌اند و ذوات مقدّسه‌ی خودشان را به عنوان الگو و سرمشق برای امت اسلامی ارائه فرموده‌اند و در نتیجه انسان مؤمن که از روی صدق و صفا، محبّت به رسول خدا ﷺ و اهل بیت اطهارش علیهم‌السلام را در عمق جان نشانده و طوّق اتّباع و پیروی از آن مقربان درگاه خدا را بر گردن نهاده است، با کمال عشق و اشتیاق و سهولت دست به اصلاح اخلاق خود می‌زند و صفحه‌ی دل را از رذائل پاک و به فضائل می‌آراید و از این روست که پیشতازان در طریق سیر و سلوک و عرفان، موضوع محبّت را بزرگترین عامل مؤثر در تهذیب نفوس ارائه می‌نمایند و این حقیقت در جای خود درست است و مسلم، ولی در مرحله‌ی تشخیص مصداق و خصوصیات آن نسبت به بسیاری از مردم، موجب انحرافات و کجروی‌های خطرناک گشته است و می‌گردد.

طایفه‌ی گمراه صوفیه بر اساس همین سخن، افراد ساده‌دل ناپخته و خام از مردان و زنان را به دام می‌افکنند و تحت عنوان سیر و سلوک و خودسازی، مسأله‌ی سرسپردگی و عشق‌ورزی به شیخ ارشاد و پیر طریقت و قطب و امثال این عناوین ساختگی را پیش می‌کشند و ساده‌لوحان را به دنبال افراد غیر مصون از خطا می‌کشانند و می‌گویند: باید پیر طریقت را به عنوان مُطاع مطلق خود بشناسی و تابع بی قید و شرط او باشی و مانند مرده‌ی زیر دست مرده‌شوی به تحریک او متحرّک و به توقیف او متوقّف گردی و این بدیهی است که چه ضلالت‌ها و گمراهی‌ها را سبب می‌شود و چه تباهی و شقاوت‌ها به بار می‌آورد و لذا این جمله‌ی نورانی از امام صادق علیهما السلام منقول است:

(إِيَّاكَ وَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَتُصَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ)؛^۱

بپرهیز و بر حذر باش از اینکه فردی غیر حجّت معصوم را به عنوان مُطاع مطلق خود برگزینی و او را در تمام گفته‌هایش تصدیق کنی.

در دین مقدّس ما، تنها کسانی که به عنوان مطاع مطلق معزفی شده‌اند، امامان معصوم علیهم‌السلام هستند و ما به حکم عقل و شرع موظفیم آن منصوبان از جانب خدا را به امامت و ولایت بشناسیم و محبت آنها را در دل بنشانیم و سر تسلیم و اطاعت در مقابلشان فرود آوریم. البته در این مسیر، احتیاج به مُدِکَّر و مُنَبِّه یعنی افرادی بیدارگر نیز داریم که با تذکرات و تنبیهاتشان ما را از خواب غفلت بیدار کنند و از پیروی شهوات و هوس‌های شیطانی باز دارند، ولی موضوع اطاعت مطلق و تسلیم بی قید و شرط شدن اختصاص به امامان معصوم علیهم‌السلام دارد که قرآن کریم آن بزرگواران را در ردیف خدا و رسولش واجب‌الاطاعة دانسته و فرموده است:

﴿...أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۱

...خدا و رسول و فرمانروایان از خودتان را اطاعت کنید... و از اینکه اطاعت ﴿اولی الامر﴾ را در ردیف اطاعت خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به طور مطلق واجب کرده است، دلیل بر معصوم بودن ﴿اولی الامر﴾ می‌باشد، زیرا وجوب اطاعت افراد غیر معصوم به طور مطلق معقول نمی‌باشد و عندالتدقیق مستلزم تناقض می‌گردد.

حاصل اینکه سرسپردگی و مطیع محض شدن نسبت به یک فرد غیر معصوم تحت هر عنوانی ضلالت و گمراهی است و از آن سو تسلیم گشتن و مطیع محض بودن نسبت به امام معصوم علیه‌السلام منصوب از جانب خدا، وظیفه‌ای واجب است و تنها راه رسیدن به سعادت در هر دو جهان.

پاسخ به یک توهم

اینجا ممکن است این توهم در برخی از اذهان راه یابد که پس تقلید از آقایان فقها در زمان غیبت امام معصوم از قبیل سرسپردگی به فرد غیر معصوم نیست؟ عرض می‌شود خیر، این سرسپردگی نیست، بلکه تقلید از باب رجوع هر فرد غیر متخصص در هر رشته‌ی علمی به فرد متخصص در آن رشته است. ما در خانه‌سازی به مهندس و معمار رجوع می‌کنیم، در بهبودیابی از بیماری به طیب و داروساز، در فنّ استنباط احکام دین از قرآن و بیانات معصومین علیهم‌السلام نیز به آقایان فقها که متخصص در این

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

فَنَ هَسْتَنْد رَجُوعَ مِی کَنیم، آن هم با شرایط خاصی که در آنها باید سراغ داشته باشیم. آنچه که پایه و اساس مذهب ما را تشکیل می دهد، بعد از اعتقاد و ایمان به توحید و نبوت و معاد، تسلیم محض بودن در مقابل امامان معصوم علیهم السلام است.

نشانه‌ی محبت اصیل

ابان بن تغلب از اصحاب امام صادق علیه السلام در مقام اظهار تسلیم محض بودن خود خدمت امام علیه السلام عرض کرد: ای مولای من، من آنچنان در مقابل شما تسلیمم که اگر یک انار از درخت بچینید و آن را نصف کنید و بعد بفرمایید: این نصف حلال و نصف دیگر حرام است، نمی گویم چرا و چگونه می شود که یک انار از یک شاخه و از یک درخت، نصفش حلال و نصف دیگرش حرام باشد بلکه با کمال اعتماد و اطمینان خاطر می پذیرم. زیرا من شما را به امر خدا و رسولش امام و مُطاع مطلق خود می دانم و جز اطاعت امر و امتثال فرمان شما، هیچ وظیفه‌ای ندارم.

این سنخ از معرفت و محبت است که اساسی ترین عامل مؤثر در تطهیر قلوب و تهذیب نفوس است، زیرا محبت اگر به معنای واقعی اش تحقق پیدا کند، وسیله‌ی ارتباط بین محب و محبوب می شود و محب را مجذوب محبوب می سازد و طبعاً محب را در تمام صفات و اخلاق همرنگ و مشابه محبوب می گرداند. در این صورت است که قلب انسانی که معرفت و محبت به امام معصوم علیه السلام پیدا کرده و مجذوب او گشته و پیرو او شده است، طبیعی است که مطهر از رذائل و متور به نور فضایل خواهد شد به شرط اینکه صادق در محبت باشد و نشانه‌ی صدق در محبت، تبعیت و پیروی است، چنانکه خدا فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي...﴾^۱

[پیامبر] بگو [به مردم] اگر شما دوستدار خدا هستید، از من که رسول او هستم

متابعیت کنید...

آیه‌ی شریفه صریحاً نشانه‌ی محبت را اتباع ارائه کرده است. امام باقر علیه السلام هم فرموده است:

(مَنْ أَحَبَّنَا فَهُوَ مِنَّا)؛^۲

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.

۲- تفسیر عتاشی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۳۱.

کسی که ما را دوست بدارد، از ما [اهل بیت] به حساب می‌آید.

به به، چه بشارت بزرگی که محب اهل بیت از اهل بیت علیهم السلام است. راوی حدیث می‌گوید: من از شنیدن این سخن از امام متعجب شدم و با حال تعجب پرسیدم: قربانت شوم، آیا محب شما از شماست؟ امام علیه السلام فرمود: بله، به خدا قسم از ماست. آنگاه فرمود:

(أَمَّا سَمِعْتَ قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ مَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي)؛^۱

آیا نشنیده‌ای گفتار ابراهیم علیه السلام را که [قرآن نقل کرده که فرموده است] کسی که از من تبعیت کند از من است.

صدر روایت، محبت را ملاک و معیار نشان داده و فرموده است: هر که محب ماست از ماست. آنگاه ذیل روایت، استشهاد به آیه‌ی قرآن کرده، یعنی ملاک و معیار، اتباع است و پیروی و نشان داده است که در صدر هم مراد از محبت آن محبتی است که توأم با اتباع باشد، وگرنه استشهاد به آیه وجهی نداشت. اساساً اتباع محب از محبوب، لازمه‌ی طبیعی محبت است و نافرمانی از کسی هم نشان فقدان محبت است.

این جمله از امام صادق علیه السلام منقول است که فرموده است:

(مَا أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ عَصَاهُ)؛^۲

کسی که خدا را نافرمانی کند، دوستدار او نمی‌باشد.

آنگاه این دو بیت را بعد از آن جمله خواندند:

تَعْصِي الْإِلَهِ وَأَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هَذَا لَعْمُرِكَ فِي الْفُعَالِ بَدِيعٌ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَا طُعْنَةَ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ

تو خدا را نافرمانی می‌کنی و در عین حال اظهار محبت به او می‌نمایی؟! این به جان خودت قسم که کاری ناشدنی است. تو اگر صادق در محبت بودی، اطاعت امر او می‌کردی، زیرا هر محبتی مطیع محبوبش می‌باشد.

در ضمن حدیث دیگری از همان امام بزرگوار علیه السلام آمده که:

(فَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا)؛^۳

۱- تفسیر عیاشی، جلد ۲، صفحه ۲۳۱.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۳۰۸.

۳- کافی، جلد ۸، صفحه ۲۴۳.

دروغ گفته آن کسی که می‌پندارد با ماست، در حالی که آویخته با شاخه‌های درخت غیر ماست.

در افکار و اخلاق و اعمالش پیروی از غیر ما می‌کند و در عین حال ادّعی محبّت ما می‌نماید آیا ندانسته است که شجره‌ی طیّبه‌ی رسالت و امامت، هرگز میوه‌ی بد نمی‌دهد. آن کس که پیوند به شجره‌ی طیّبه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام خورده، باید افکار و اخلاق و اعمالش هم متناسب با خاندان طهارت باشد، وگرنه دروغگو در ادّعی محبّت خواهد بود. به هر حال همانگونه که عرض شد خصیصه‌ی بارز ما طایفه‌ی شیعه‌ی امامیه نسبت به خاندان رسالت و اهل بیت نبوّت علیهم‌السلام دل‌بستگی و محبّت به آن مقربان درگاه الهی است و نیز عرض شد که خاصیت طبیعی محبّت تشبّه محبّ به محبوب است، یعنی همچون اکسیر که به مس می‌خورد و آن را تبدیل به طلا می‌کند، محبّت نیز محبّ را متّصف به صفات محبوب می‌سازد. آدم، کسی را که واقعاً دوست می‌دارد، می‌کوشد که مثّل او راه برود، مثل او حرف بزند، مثل او بنشیند و برخیزد و در تمام حالات از حرکات و سکنات آیینی تمام نمای او باشد.

خشم امام معصوم علیه‌السلام از محبّان حرفی

حال آیا ما مدّعیان محبّت به خاندان عصمت در چه حال و وضعی هستیم باید درباره‌ی خود بیندیشیم که مبدا مشمول این حدیث شده باشیم که از امام صادق علیه‌السلام منقول است که فرموده است:

(خَلَقَ فِي الْمَسْجِدِ يُشَهِّرُونَا وَ يُشَهِّرُونَ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ لَيْسُوا مِنَّا وَ لَا نَحْنُ مِنْهُمْ)؛

مردمی در مسجد می‌نشینند و سخن از ما به میان می‌آورند و خودشان را منتسب به ما می‌نمایند، در صورتی که نه ما از آنها هستیم و نه آنها از ما. (...أَمَّا وَ اللَّهُ مَا أَنَا بِإِمَامٍ إِلَّا لِمَنْ أَطَاعَنِي فَأَمَّا مَنْ عَصَانِي فَلَسْتُ لَهُ بِإِمَامٍ)؛

به خدا قسم! من امام نیستم مگر برای کسی که از من اطاعت کند، آن کسی که نافرمانی من نماید، من امام او نیستم.

(لَمْ يَتَعَلَّقُونَ بِاسْمِي أَلَا يَكْفُونُ اسْمِي مِنْ أَفْوَاهِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُنِي اللَّهُ وَإِيَّاهُمْ فِي دَارٍ)¹

چرا اینها به اسم من چسبیده‌اند و اسم من را از دهانشان نمی‌اندازند، خدا من را با آنها در یک خانه جمع نکند!

ای و اسفاه بر ما که تمام امیدمان حشر با خاندان رسول (صلی الله علیه و آله) است و در دعاها ایمان می‌گوییم: «اللهم احشرونا فی زمرتهم» خدایا ما را در زمره‌ی اهل بیت رسولت محشور گردان و حال آنکه امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: خدا مرا با آنها در یک خانه جمع نکند. معلوم می‌شود ما در اظهار محبت به آنان صادق نیستیم، لازمه‌ی محبت را که اطاعت است در ما نمی‌بیند. پس تا فرصت و مهلت باقی است بکوشیم که ادعای محبت را به مرحله‌ی صدق و صفا برسانیم و از طریق اطاعت فرمانشان در حفظ حدود و مقررات دین مقدس، در مسیر تقوا حرکت کرده و در زمره‌ی محبینشان قرار گیریم که سرمایه‌ی اصلی ما در عوالم برزخ و محشر، محبت آن مقربان درگاه الهی است و این را هم بدانیم که مسأله‌ی محبت و آثارش جدا از مسأله‌ی شفاعت و آثار آن می‌باشد. شفاعت مربوط به روز قیامت است و محشر، اما محبت از همان لحظه‌ی مرگ آثارش شروع می‌شود و در همه‌ی مراحل از صحنه‌های هول‌انگیز رهایی می‌بخشد.

در روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که فرموده است:

(حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَالُهُنَّ عَظِيمَةٌ)؛

محبت من و محبت اهل بیت من، در هفت موطن که هول و هراسی بزرگ دارند نافع می‌باشد:

(عِنْدَ الْوَفَاةِ وَ فِي الْقَبْرِ وَ عِنْدَ الثُّشُورِ وَ عِنْدَ الْكِتَابِ وَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ)؛²

هنگام مرگ و انقطاع از دنیا [وقتی بدن ما را] در میان قبر [و زیر خاک نهاده‌اند و رفتند و دیگر انیس و مونس در کنارمان نیست] موقعی که سر از قبر بر

۱- کافی، جلد ۸، صفحه‌ی ۳۷۴.

۲- بحار الانوار، جلد ۷، صفحه‌ی ۲۴۸.

می داریم [با کوله بار سنگینی از گناهان بر دوش] وقتی که نامه‌ی اعمالمان را به دستان می دهند، وقتی که به اعمال ما رسیدگی می شود و موقعی که اعمال را می سنجند و هنگام عبور از صراط.

در این مواطن هول انگیز و وحشتناک است که محبت خاندان رسالت و اهل بیت عصمت علیهم السلام به داد ما خواهد رسید. ان شاء الله

ماجرای محبت مرد روغن فروش

نقل شده است در مدینه مردی که شغلش روغن فروشی بود، محبت فوق العاده شدیدی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشت، هر روز که می خواست دنبال کارش برود، اول می آمد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سلام می کرد و لحظاتی عاشقانه به چهره‌ی مبارک حضرت نگاه می کرد و می رفت و تا رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نمی دید، دنبال کارش نمی رفت، از اینرو در میان مردم به عنوان عاشق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معروف شده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز او را به این کیفیت شناخته بود و لذا هر وقت که او می آمد اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله سرش شلوغ بود و جمعیتی دورش بودند، خود حضرت سرش را بلند می کرد که او ببیند و دنبال کارش برود و معطل نشود.

یک روز آمد جمعیتی اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته بودند، آن حضرت سرش را بلند کرد، او دید و رفت، چند قدمی بیش نرفته بود که برگشت و باز ایستاد و پیامبر را نگاه کرد. آن حضرت که متوجه کار او شده بود اشاره کرد که جلو بیا، او با خوشحالی تمام آمد و کنار پیامبر صلی الله علیه و آله نشست.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: امروز کاری کردی که هر روز نمی کردی، رفتی و برگشتی چرا؟ او گفت: بله یا رسول الله، قسم به خدایی که شما را مبعوث به حق کرده است، وقتی چند قدم رفتم، چنان محبت شما در دلم شعله‌ور شد که دیدم نمی توانم بروم، این بود که دوباره برگشتم که بار دیگر شما را ببینم. آن حضرت درباره اش دعا به حسن عاقبت فرمود و او رفت.

چند روزی گذشت و او نیامد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله از اصحاب پرسیدند: این رفیق روغن فروش ما کجاست، چرا نمی آید؟ آنها نیز اظهار بی اطلاعی کردند. آن حضرت با

ناراحتی از جا برخاستند و همراه چند نفر از اصحاب به بازار روغن فروش ها آمدند و مغازه اش را بسته دیدند. از همسایه ها جویای حالش شدند، آنها گفتند: او سه روز است که از دنیا رفته است.

یکی از آنها گفت: یا رسول الله او مرد امین و صادقی بود و به شما هم محبت فوق العاده شدید داشت ولی متأسفانه فلان گناه را مرتکب شد (اسم گناهی را بردند). رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره اش استغفار کردند و آمرزش او را از خدا خواستند و چنان وانمود کردند که محبت او نسبت به من، اثرگذار در آمرزش گناهش خواهد بود. حالا ما نیز این اثرگذاری را از محبت به خاندان رسول (صلی الله علیه و آله) انتظار داریم. مولای ما امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرموده است:

(دینکم دینکم فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ وَ السَّيِّئَةُ فِيهِ تُغْفَرُ وَ الْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ)؛^۱

تا می توانید دینتان را که بر اساس ولایت و محبت ما اهل بیت است نگه دارید، دینتان را از دست ندهید، چرا که گناه در دین شما مغفور است، اما حسنه در غیر دین شما مقبول نیست.

با همین بیان «دینکم دینکم» هشدار داده اند که محافظت این گوهر بسیار گرانقدر مذهب تشیع که بر اساس ولایت و محبت اهل بیت رسول (صلی الله علیه و آله) استوار است احتیاج به مراقبت شدید دارد تا با بدعملی ها و زشت خویی ها لکه دار نگردد و سالمأ در مراحل برزخ و محشر همراه ما باشد و نجات بخش ما گردد ان شاء الله.

پایان